از جهت نزف الدم علاج آن است

[illegible] کهربا سوده دو مثقال

جاروب [illegible] نیم مثقال

جاروب [illegible] نیم مثقال

مجرب است

که این طریق را جساد هفتگانه بود   بوقت طرح درخت امید و ارثر

بخاصیت کنا او نسبت جمله علتشان   چنانکه نسبت کند ابله شراب کهنه

اگر تو خاصیت رنج خویش در یابی   بجز از او بده کو چیز هیچ رنج صبر

بغیر از این دگر به نسبت چار حکما   که از عجایب ایجاد مانده ایم بعکس

نژاد نسبت که میزان حکم خوانندش   بهر رجته ارواح و طبع خبث

ز هفت زاده که هر هفت را نگاه مند   دو پاک جسم یکی باد و چهار گهر

نژاد شان بود از خاک و باد و آتش و آب   ولی مخارج شان انتساب اند از ...

چهار مقصد کامل شناس ایشانند   بجائه حکما هر چهار میبر...

در این چهار اصلاح و فساد موجود است   نکو ببین بدان هر یکی ز عجیب هنر

دو رنگ شمس بهل از تن و یکی از جان   بجان تن بود دیگر بهشتن [illegible]

از این چهار انکو بجا بود مصلح   بتن بود بحقیقت همه فساد و ضرر

دگر هر آنکه بتن مصلح است و پاکیزه   فساد باید از او بجان روش مضمر

بجان کردن از این هر چهار جان پیشانی   که چون بکشتن شان چار ره نسبت دیگر

یعنی روح و نفس یک به مقصر کون که ارض   مرده بمانده فساد در حضر اندر

بغیر آتش پی ز حنش بکار او ...   با بعض کون اینکه امتزاج ارکان

چه کشتن تن و جان هر چه مصلح است   فساد در معز اندان واند ره بنیک

ز هر آنکه هر انکو گرفت در نبات کشتن   حقیقت است که سوزنی کشتن آن ابعض

سواد و ظلمات از ایشان مجمله بربست   که تا شدن پاک [illegible]

چه پاک شد تن و جان شان بهم مزاج بده   که تا بهشت بقول ثابت چکل بنگر

چه امتزاج بن برفت در زمان باید   که در مخارج منتهی خود کنند سفر

اگر ز ابدان ایشان دو کودک مصلح   یکی چه ماه منور یکی چه تابان خور

یکی چه طاهر پاکیزه دختر زیبا   پسر ز خوبی صد بار خوب تر ز پدر

٤

مرکبی بود اینجا حقیقت مطلق / ز مادر و ز پدر پاک رخت پاک آمد

بدین طریق نپیمود طریقهاست هر یک / بدین طریق دیگر طریق اصعب

نی از طریق تخیل بدین طریق یقینی / دو راه راست نمودم جواب در دو ره سیر

جواب هر هوس باشد هر چه خواهی کرد / جواب طریق طریق در کمین بادیه

ز شعر خانه درون دماغ و دل برگذار / ز زهره و ز قمر نبات و شمس

امال و فرع لشاد نفع بجا بکذر / مشو فریفته هر چه تو خواهی از دیر

اگر بدل نجه نمودم نور اعیان شود / طریق رنگ زرد صی فکند کشته شمر

طریق رنگ حقیقت نور را بیاموزم / دو رنگ مطلق از این هر دو رنگ نحت بور

یکی برنگ بنفش و یکی برنگ کبود / از این دو رنگ برون ار احمر و اصفر

مکن ز کفت بدیعی نور از ظلمت شب / ز مشرق افق دل شود بدید سحر

همه صناعت تصریح نجا هم کفت / ببین و بشنو بکشا هر دو گوش و بصر

به رسیر بان کشا کشاده باز ببند / فتاده بکام دل خویش سنا ز طامی خور

بجان و دل بشناس و ببین که چون گفتم / نصیحتم بشنو هم ز گفت من مگذر

بسا که

بسا که من بفلک جهان به پیمودم / بسا که گرد جهان گشته ام مخوف و خطر

بهیچ گونه کسی بند زین نگشاد / گشاده شد ولی بفلکی مجوزه حجر

کنون بجو شنم اینجا که آشکار کنم / فرو گوفت دو گوشم که خبره پرده مدر

کسیکه اهل صناعت بود بکو داند / که گفتنی همه گفته شده است سر تا سر

سپاس ایزد بیچون که داد دانش و دین / خدای واحد جبار داد گر داور

ایضا

سؤال کرد ز من دوستی که هیچ او / که حل و عقد بنظر آمده بشرح و بیان

جواب دادم گفتم این است این ممکن / حرام باشد کشف سرای رحمن

ولی ز روی بیان هم اشارتی بکنم / هم از نفس صبر ابود ا هم از نقصان

طریقه حکما جمله چون بدانستم / بر من جمله مخالف بدند دیگر سان

ولی ندیده معانی نبود جز واحد / خلاف این نبود هر که کفت جز نقصان

چو یکی به وان یکی و نفس یکی / و زین جد بث حقیقت مجاز ز نیک سخنان

ولیک نقل دو قسمت حل و دیگری عقد / که نصب تا نشان از دلایل برهان

ببین کز حل چه سبک هست در رموز حکیم باتش حکمانه بعلم نیران

کز انکه ختم کنند نکته بجوا هم کفت که مثل او نبود در دفاتر فضلان

چه آب و آتش را جمع باهم آورد کی یکی بطبع چه مرد است یکی بطبع زنان

خلاف عادت چون جمع می شوند بهم چه طبع ماده شود نفر ماده ابنان

چنان کز آدم و حوا پدید کرد خدای ز نر و ماده شود بعضی کسان

ز جمع ماده و نر کودکی پدید آید بعضی پسر دبینی خنثی و بعضی جوان

که نام اوست یکی کیمیا یکی اکسیر یکی دگر دیگری افضل و دیگر انسان

که تا جهان بود او در جهان بود ثابت برابرت در اینجا و در کتاب عنا

ولیک عقد خواصی در آن بمیر و پس باشی که بود زر هم چو نار خصا

که گر سخوبت آتش بود بباده اب بدست تو نبود جز نقاب و خسران

اسرار
چه حل و عقد مسیر شود تو را دو شب بنزد تو همه صنعت و ارکان

یقین
درین کتاب جهات است حل اد و گر نگر تو بعقد مکرر جا که عنان

چه جز وجها معین کنی برای العین بقا خلد بدست او که ازان وازن

بیابی از سر تحقیق اینچنین شرحی خفیف خواه تکلم تغیل در میزان

بحق واحد ان لا اله الا هو که رد اکی تن حکم دز ها بجهان

که سرها که حکما همه بیان کردم چنانکه واضح و روشن بود چه نور جهان

بنزد مردم دانا فیلسوف حکیم نه نزد عام خری بی هدایت نادان

پس آنکهی بستانی ثبات کن او را چنانچه دانش سنگین بماند شی بزمان

چه سعی طبع باخر رسید طرحش کن بفرح باز واین محکمت یونان

ولیک جز بطرح ادویه اخند بماند است بیت پایه حیوان

اگر کشت حل و عقد با کفت تشمع بهر چه در فکنی در زمان شود عیان

اگر تو هست تعلیم این هنر دارمی بپرس از ابن عم به صبر پس از در کان

و گونه گنج قناعت گزین و آسایش کز نحست کار زر و ماند کانه بید در جای

درود باد ز حق بر روح مصطفی شرع امام جمله رسل قائد همه خلقان

بر اهل بیت وی و بر و آلش تا باد درود ز حق بر وی مهتا و بی پایان

قصیده ابن ولید رحمه الله

شمسی چکا بر فن عامه مکندم | جرم قرانه زنند خورشید برندم

جرم قران زنند خورشید چه دیدند | پس گفت اگر بر سر آتش بنهندم

بر آتش حکمت چه سیه کردم چون نفت | یکماه از انکو نه چه دیدن کشندم

ده روز دگر بر سر آن آتش حکمت | میسوزم و جوشانم و صیقل بکنم و خندم

یک چله از انکو نه برون چه سر آتش | این بچه از ابر سیه ماه بجنبندم

یکشنبه از آن زنده مگر مجوزان | تا باد دگر زنده شود جان تنندم

هم بر سر قانون تخمین که نمودم | تو هست مرا بر سر آتش که برندم

تا بر سر آتش بنوم بو قلمون رنگ | سرخ و سیه و سبز و سفید ادیدندم

گو بر تو دخسار برافروزم از آن رنگ | آن رنگ شود رعم از آن تاریکندم

از قاعده بیش نه پس کم و نه در پیش | ها تا نخورد بر سر خاتون فکندم

باری ز بعد درس کنم با تو تکرار | تا صحب فراموش شود و بپسندم

مکن تو از این قاعده تکرار که گفتم | زان زنده شود مجوران شربت چندم

چون آن مجوزانم تو از این شربت او | تا پرده از آن روی چه بدرم ببرندم

یعنی که چه خورشید شود جان و تن من | چون شنبه با قوت فرزندم و خندم

شش عدد قرانها از یکی اول تا ببر | تا جمله شود شمس از آن طرح بلندم

این مرتبه اول طرح است بتکرار | دانی که مضاعف شود اجزا و دهندم

وین شمس نیکی تو فندا ای سرو آزاد | دوشیزه نو آورد سخنها چه فندم

سی سال فزون است از این علم نبردم | من عمر از این کردم در این علم فشاندم

هر روز فرو مانده به یک حبه محتاج | امروز به بیع نفس زر بر زر بکندم

تا بیر حق است آنکه گفتم بشما من | در باب که بر راه مقصود رسانندم

این عجائب است ان انکه چه انسانی | بر آتش تو بپا تا کرده جهندم

بالله که نه خود گفتم بولی و نه فتنی | نه شعر نه کبریت نه زیبا شمرندم

در مجمل دارو چه مفصل نتوان گفت | وز جمله عقاقیر رسانیده کزندم

بیزارم از آن حل و زان عقد و از آن تصعید | وز شوره نمایی که بدان کسل کشندم

از این ولد راست تو بشنو سخن حق | با خود بدن عشق به بیداری که مبادا ندم

از فضل تو یارب سخن راست بگفتم | تا هیچ کسی پرده نبوشد بفر بندم

بافضل تو بابد بجز آن راست نکو هم دنیا که جز آن راست کجا رانه پسندم

قال جابر

گفت جابر که یک زنی بر کسی دو زن دویم همی بود میزان

از پسم چنانکه هفت شود هفت میزان این حس بعیان

چونکه نقص این او عذا کرد سید فرع را ینیف را ببعد کردان

کن تفصیل عشر الحب د وغش بعد ازان کند جولان

شرح این قصه را که حق گفتم هست آسان که میکنند زنان

دختری بود مادینه میکرد از شما حیف ای جوان مردان

که بود بر از بفهین (زن) کسی

قصه ابن ولد

نعیم بر سر تعبیر خواب و قصه خویش غرض غرض بود دم در میانه ننگ نکنی

که جبرئیل امین آن آتشین نقل است بقول هرمس هم او ست عالم اصغر

زمین طاهر و پاکیزه را محل دان که او بقیت جبرئیل باشد شی

که بود بیضه سیمرغ و قابلیت داشت به پرورید ز منش بر امه‌اش شهی

زبر شاینه آدمی که بعف جا زابرد خلاص باشد زهیدان سؤال (دو و چیز)

که بیضه حکما اوست نیک دریابش چه نطفه در رحم مادران پرور

تو آب و خاک بیکجا مرهم امیزان بدین مثال که گفتم از این سخن مکنی

چه نطفه خویش و صورت به بسته در سر ببین درش بدان جا بکه مجون حکی

رخون حیض خورش سان مدتی ادرا چه وضع حمل در این برا ورد خوب

پر انکهی بعد چش بدو لبن غذا که طفل ناطقه بمادر به پدر

عزادهش بی ان انکاه چون بد نشئی بلوغ یابد وانکه ثمر دهد چه شجر

نبات قائم در اهل ذمره پوشانند ابلی اهل فر رلجیان کنند اصف

ببین تنی اگرش بدره رسد انجا که کان نقره و زر کرد دو دو کوهر

عطارد و زحل مشتری دگر مریخ ز صحبتش هم کردند پاک شمس و قمر

سخن نهاده دگر باز از طبیعت در مانی که کی توان شنید هرکه تتبع او کو

بدیع تو طعمه شهبازان بگنجشکان که از کرامت مصطفی نر (شوند) بر

قصیده ابی اسمعیل طغرائی

چار عنصر هست اندر یک حجر   زانکه بسیار است در وی از ثمر
آب و باد و خاک و آتش در وی است   نیست اسرار حقیقت زان بدر
جای او بر طور سینای خداست   زانکه هست در امکان و برا مقر
هر کجا کو هست در وی هم بود   لیک آدم کی شناسد بی خبر
کو بیست او در وی و بشناختی   از میان انسان و تخم بشر
اصل هر جوهر که خواهی در وی است   لعل و یاقوت زمرد با گهر
دو بیست او بنجنش عقل کن   تا نماند هیچ در وی از کدر
از کاتش خورد کردان چون زرد   هم چه کون روشنی با بید بصر
بعد از آن ابرا بخورد قبل ده   قبل میزان بجوی از شرر
هر یکی از وی بکن از هم جدا   باز بر هم افکن کردان مجر
چون جدا کردی و پاکش ساختی   نصف او شمس ابیض و نصف قمر
بر هشتی افکن بمیزان اصول   دفن کردان تا بیابی ذو ثمر

دفن او از روی میزان ده بود   هر یک از عنصر که داری بر شمر
چار ده بگذار او را در دو ماه   بعد از آن بر دار در وی در نگر
جمله را بینی که گشته هم چه آب   هیچ اندر وی نیابی از کدر
بعد از آن بر دار و بازش عقد کن   طرح کن انا عت از وی می بجو
لیک تو میزان عقدش را بدان   تا هم نه بیرون نبود هدر
هر یکی را هست میزان ساعتی   زانکه زین نکو میزان شرر
یعنی آتش را بجوید او سبعه   تا بجوید آتش او را بی خبر
کو بجوید آتش یاری چه سود   نیست در دست بجز حال غیر
آب عمل اصغر شناس ای مرد دین   اکبر نیز را هم بدان و غم مخور
آنچه حل کردی تو بازش عقد کن   در بیضی کن دفن کن باد کو
از میان میزان طرح را بپرس   قطره بر قطار دین بلکه بیش
اخر شمس و قمر ابیض بود   از صفا کرد کار و آن قدر
قطره بر جوهر کانی فکن   گر همی خواهی تو از لعل و گهر

هفت اقلیم از زمان محکم نو است پادشاهی بر همه خیل و بشر

جمله اسرار حق کردم عیان نکته یکتا شنم پنهان دگر

این طعمه را این سر رشته زانکه شاهنشی بود بر دیگر هم

ایضاً

بردار حجر را و زر دوی نه بیم هم عمل هم تو او را مستوار

چون ثابت نحل کنی زو دیک نکو از وی درمی ز مثقال چار هزار

حجر ملون دان حسیب انکه ارزان ولی بها باشد

که بحکمت کنی تو نیک شر درد افلاس را دوا باشد

چون آب کنی و آب زمین ملک روی زمین ترا باشد

چون زمین سرخ کنی و ثابت انگهی نام کیمیا باشد

ایضاً

حجر کاهل صنعا هر کو بند حجر بضم رغ سیاه است ولی تا نه در

نقش کوی بجفف بود این لبنه که کتاب و به بند فی شود نوزده ونه

نوع ورسی است پیش نیست وقت که بود در شکستن یک سپر و یک حجر

اول فصل بهار نیست بلا نکوست که از این فصل زمان بنود نکوتر

که تو زوج کنی ان پسر و انف حجر بطریقی که پسر ز بر بود دخت زیر

چونکه با هم بمانند بیک حله زفاف کودکی زاده شود طرفه از ان دخت و پسر

نازنینی که نه ماده نه نر شد بتوان خوانند نوجوان مجرد پیر و قوی قدر

پادشه زاده اقلیم اناداث و کرم هم چو جمشید بزیب و فر و اقبال و هنر

نام وی خوانند حکیمان همه سنگ اعظم خود نر و ماده بود خود ولد ام و پدر

کاف جمله مهمات چه بسیار و چه کم شافی جمله مرضها چه معادن چه بشر

وصف او نور علی نور خدا فرمود نام او کوکب دری است بفرمان بنکر

مظهر جمله اسرار عجیبه باشد مخزن جمله صفات خدای اکبر

صنع فیض خدا عجب چه شاه و چه گدا مشرق نور الهی است چه شمس و چه قمر

نوش داروی حکیمانه جان بخش است که زند طعنه ز صفوت به زلال کوثر

اگر ابرص و مجذوم شفا می بخشد هم چو روح الله ان الله مبارک تمر

سرخ باد و یرقان فالج و استسقا غب | دق و سل و خفقان لقوه و هم درد سر

سبل و ظفره و رمد نقرس اسهال و طحال | داء ثعلب و ... و عرق النسا عمی بصر

مانیا سکته و سرسام و جنون صرع و درد | دبش و ناسور چه ضیق النفس پرورد

سرطان رعشه خنازیر و نیز عسر البول | رنج مثانه مفاصل چه گذارم بدرش

جمله را شافی و کافیست بتوفیق خدا | تو شد ادویه تحقیق که هست از اثر

گر نوان ام دل درد ابدی عشق بقا | نا شود طبیب ظاهر چه عبیر و عنبر

و اندرار ریش پس از غسل درانش چه | تا کند معجزه امش سرد و سلامت اذر

رنگ شکن کند تا پا رچه کافور سفید | در لطف بود عنبر شاه انور

مجنونی ابکن ان احوال تحقیق ساز د | زاد و لاغر بود ان ره که رمی شرر

بر شو بحالش و سالم شود ان رنج اگر | مجبور طبش لیک بغیب عرق بناور

نیک مه زیبا عطر تیغی کرد د | که نظرش بجهان ... دخوب ...

خواهی از ماه چه نقش بکنی چون خور | مجبور اعش تو شدی مرتبه اش شهر و

رخ سر پنج و عسرت بکار سوزش کرد | تشکفی تو گل دختا خوش انور

مرده زنده کند از نفس نفس هم چه مسیح | هم چه روح القدس حق هست دم جان

کی نهان بینی ان اب کشف سرابر کرده | که ازان نفخه شود ظاهر و بر خیز دش

سخنم معجز و بیهوده بنا حق بگو | گفتم این زان بتحقیق تمامی بکبیر

مادهٔ پاک یحیی بفته سیمرغ مدان | مرده ان بین فلک طوطی صفت دیلمور

چشمهٔ اب حیات است معان در ظلمات | در طلب کن زخضر ادنی بصیر بیش حم

چون سکندر طلب چشمه حیوان منما | نشوان نفی ان اب اشم بر دروف

گندم از گندم و جو بر نجو صبر و بر | ادمی زاده شود زادمی و جن از جن

نکتهٔ اصل هست مکن مکو عیب | تا بکی مبطلی چنین زجنس دیگی

دست علم سفر و شده گمراه بدی | دور جهالت و ضلالت مجهل کشته

شکر از فکر ما علم لدن اموخت | از دم شاه دل اب وصی پیغمبر

هم سرم احمد البوغ شده صد شکر خدا | که ما شاهد نوغی در اصل دربر

لطف الهی چه الف دمی جز اربابه | بشود کم زنی بنود خوب بر اصل منظر

فضل نه بیحد بر منی نکند عطش | متولد شود اکبر چه قرین تو بشر

ابچون چه بران خاک مقدس بنگری — سبزه و زرد شود چنبری و کبود و احمر

هر دو شمس کن اکبر مبارک ساری — اثر آن از کاین زاد سعد این بخش

کرد مور سخن عارف اصف دانش — نفع با پی تو زال اف و الوخار نران

ایضاً

ابا حکیم عد بم النقل — که باشی نفس در صناعت خبیر

چه چرخ مرجع طبق بر طبق — مرتب کنی با کمال نسق

نخستین سرا بچه یکی دمن قر — برابر دبیران ماه خورشید سر

پس از شرق و غرب مه و افتاب — بماند میان نهره چون مشک ناب

کون هست میل زراعت بارض — برادر است نقشه بر نار فرض

چه ارض ملکی مصفا شود — بصافی چه لولو لالا شود

همی جفت با هم نر و ماده کن — مکانشان تو تا دور اماده کن

که الب و الثی همی نامشان — که از هم بکردد روا کامشان

ملکشان بجا عطیه بکرایف — که با هم کنند اندر انجا زفاف

گزارش بکی چله در اعتمام — که این کار یابد بنعقش نظام

روان کن بران خاک پاک آب پاک — که جان یابد از ارض مرده پاک

نه از زن باده اتش مکند — همی ماده تا بن نمی کند

سه نقشه تو به اتش دان صواب — بباری قسمی کی چون افتاب

کز ان ارض پاکیزه تا معا ر — بر وید سبی کوهر شاهوار

وزان نو شکارد بی با اعتبار — شود مرده زنده هزاران هزار

اگر صبر با قوت رطاب است — بود کر خدا دار دار زاین است

کن ان کوهر پاک را هر ریز — بر او از می پاک بکبر عد ریز

ضمیرش بکن تا سرشته شود — بنارش بنه تا برشته شود

چه شش بار بااو کنی تو چنین — تو معبر دکفت صد افرین

چه احمر شود شمع کافور بنا — فروشد چراغ از غم سور بنا

مسیحا نفس کردد ان خورلقا — کند مرده زنده بامر خدا

مخمر غم که مانند فاتحه شوی — ز هر کس با لقاب افزون شوی

بیک فاتحه روح ما شاد کن　　بوقت دعا ما را یاد کن

که این فن بود ثلث پیغمبری　　کند با نبوت همی خواهری

اشارت بفهم ای طالب ظریف　　بچشم دلت بین ملا انوار لطیف

حکیمان دوران بخوبی چه گفت　　نگفتند هرگز در این فن سخن

بود پیکان این ره عاشقی　　نه هرگز بمنزل رسد هر شقی

نی بابا این مفصل از دور مزن　　که فیض ازل یابد ای نامور

که اخت البوغ بود این عمل　　رسد کی بنامی دو دست ودغل

چه یابد مخنث بجز تخم زاغ　　که ارد بیند بجز طاوس باغ

بظلمت روانست آب حیات　　طلب کن خضر سان که یابی نجات

همه خلق مجنون و دیوانه اند　　که بیگانه از یار هم خانه اند

وکو شئ واحد شنا ساشوی　　بعینی تو تو اب والا شوی

من کلام مولوی رومی

من باز اب آتش در جام جم گردان کنم　　خاک چو زر افسرده را من پخته و بریان کنم

در آب بسته بزم آن　　بکدا خته با تو سرا

در بزم هر پیر و جوان　　من مست و هم حیران کنم

زان خانم جان آمدم　　آب حیات آورده ام

تا زاب حیوان بعد از این　　احیای آن درمان کنم

از آب آتش نقل من　　چون برزند کو هرد می

آب حیات جان تو را　　تا شرب بخوران کنم

آتش ز آب آتشین　　انجا مرا پیدا شود

تا پیه و بیضا ازان　　چون موسی عمران کنم

هر جا که بینم کرم خشک　　در دم ملاوای درا

گر خود بکه در صد بود　　زان چشمه حیوان کنم

چون عکس آب آتشین　　آن آب ما پیدا شود

من مجلس احباب را　　هر دم ز نور رخشان کنم

ازانکه سرد بها دران　　کو می درا دردم بی بی

مت دنیع این سردی همه　　زین آتش او هان کنم

هم انس و جنی هم ملک　　تحسین کنندم جملگی

انکه که از علم لدن　　من حکمت یونان کنم

اندر دلم سر میز سند　　سر بار دهار و فاش کن

ای وله ا سر را　　رسم که چون ایشان کنم

از دین اهل هنر　　نام و نشانش ببرم

دیوانه باشم کو کنم　　حاشا اگر ز نجان کنم

مسمار اسرار سخن　　زان در دهان خویشتن

دارم مبادا کین سخن　　در گوش نام جاهلان

صعلوک انکه ره محوف　　در کران با خویشتن

از دین جلوه سخن　　پنهان ز صعلوکان کنم

کو انکه سر اندرون　　با او همه اندر میان

صاحب سری بینا بین　　تا سر اسرار ان کنم

من خانه اباد ان کنم　　در من خاطر را ننکوی

ان نه ننم کن کفتها　　من خانمان ویران کنم

چندان کبنها ساختند　　از خود خطر دانی که چیست

مقصودشان احی چه بود　　الحق از ان افغان کنم

چندان که خواهی دو مجون　　کوکن اشارات شما شما

مردم محوان کوزیداز این　　مت گوش و سر هدیان کنم

خاکت دهم بر باد اکر　　در باب لنی فعل من

من نعی اکو منکی سوی　　من با تو این دستان کنم

چند از معمای ستا　　ای طالبان در کش لب

من امتحان جملشان　　از راه عطاران کنم

هم زیبی کبر سب را　　معه دم کردان در جهان

هم خون دمی و هم منی | چون شرح این الوان کنم
از حل وعقد و طبخ ان | تشبیعان کنم مجمل
من خون دمو عذره را | بالوله در غرقان کنم
کوته کنم چند بی سخن | بیزارم از تصعید شان
وز دود و اتش الشان | این قصه را پایان کنم
ای انکه عمر خویش | بردی در این معنی بسر
شد عمر و مال و عرضشان | تاکی ازاین عصیان کنم
از شئی ها حد نکذرم | تا زنده باشم بعد ازاین
کر بکذرم از مذهب خود | دین بی بی جولان کنم
اهم قند وان کرم ما | بو بون سطل وان سرد ها
جز کی قطعه هان خشک ها | در خلع دخع رطبان کنم
بشناس حاد صبا لبی | دیکر سرد و رطب کاه باش
تا چون حکیمان دکر | تا مت در این دیوان کنم

کو مرد راه این ده هی | بنمودمت راه فوی
مکذر ازاین ای ادمی | ذین مرتبت اکاهان کنم
چند این هزاران سال شد | تا من بدینجا امدم
از لا مکان چون امدم | اینجا چرا اوطان کنم
من ادمی صورت نیم | زاتش و باد واب وخاک
این چار زندان من امد | ان دون کثی ویران کنم
انکر ببینی ای معنوی | ان ادم دوح مرا
کز جادوئی خون بکذرم | من دوی درابان کنم
انسان اکر ببینم لبی | عذرش مجوا هم بکذرم
من جان جانان جان برم | زان دوی بر جانان کنم
تا جان من حنظل ان بود | از شعله رخشان بود
اندر میان کر زان بود | من شخص را عریان کنم.

[illegible]

ز آب بینه ان یکتا اب بیضا را   باب انثی با نور عالم آرا را

چه شد ساد یکی دو بیت را پسند   در اندرون اناثان دو کالا را

چه نطفه باشد کالات اول مبق   بر آنسی که نمودم تمام پیدا را

چه انثا دیجنک تو نطفهٔ مقصود   فکن تو در رحم ان انای اخشا را

جراب انثی ماه دو درهم اصبر   بکی و اصف بیضه دبکی چه عذرا را

ز خون ممد مادین بر سر نطفه   برای لحم عظام برای اعضا را

بفرنیه انا انثی کنی کم دبیشی   دبسان کو می خورشید کوه و صحرا را

در این بدن انار طوبت اصبع   بری بر اعلا عاری بر اعلا را

چه نطفه بسته شد از خون بنه سر نش   شود سمین بر و انثی کند غنا را

ز هی مجنه زمان و خوبی وفتی   بپی بپی ابی و فرا آن نوشته محبا را

بدچه مقام رسد ان انثی بپرودگار   بقهر و مهر یکی سحق ان سو بدا را

یکی محبتی از ان محبتها محبتی   بدیع مجوهر و زمین سیاه تنها را

چه حمد و محبتی را چه فرصت بر لش   نوان می کب طاوس دنگ دمنا را

دولی این عمل از لطف انثی است   که نسبت بهم جوان مردم شناسا

بد و محزو صف را اکی دائن   مشکل کار شود آسان

فاسق را بپا ببش که کین   صالح اما صلاح نسبت دران

تا بلنا دفا بلی رسی   نکتهٔ خوبش را دران حیران

اربعین حمل با شکال اکن   تا که او حمل کرد هم جه زنان

چون عددی دو هفتهٔ بنما   ز کبه خوبش ز غم بر هان

هست در اول عمل نکلب   بابی از حبم ان بکری حیات

چون کرفتی نفجان شود زنده   مرده را چه می کنی تا و ان

جسم او مرده می کند زنده   روح او در دمی ده راه دران

نفس بود چو جسد بگیر از او — هر از خود بکرد و ده بخود ان

ردیف و شرف و غریب دو ج جسد — بند میزان کن و تو ضرب درآن

حل و عقد دو سه کن انزال — تا که طرح شود دو صد چندان

چون مکرر چنین کنی شود — بر تو مفتوح این سر پنهان

تا که بینی چه لاله احمر — بعد الوان های گونا گون

لب را اگر کنی بلند شود — نقل کفش نوا فرشتها

هم چو طغرای شود زغم آزاد — باش خوشدل بعمر جاودان

قال طناد

بانش ببین و دانش کشا — جز این نخبت این صنعت کیمیا

جز این هر که دانی یقین کفت — اگر جابر است او بود در خطا

چو خواهی دگر باده اش باز کن — که تا گوهر از غم بگیرد رها

در این گفته ما اگر پیرعی — یقین دان همان لحظه کردی کیمیا

انتها

نفس و روح کردم سحق مدتی — بین دانی که او جان آتش بند

مداری سالها ختم ان معلوس — که چشم کس بدان خوب نبیند

چهل روزش بکردم سحق نفس — که هر کس این چنین ببیند کز بند

بندیم و صلاح ان شد چه برخی — که بر کهسار صبح ها معیب شدند

مکرر کردم ان یعنی شد چون — کفی زد مجتهدانم تا که چند

من کلام شاه نعمة الله

رمزی ز اسرار حجر گویم عیان — ز سیم ان شادی ببری تا که جان

جمله احجار مفسند ای پسر — یک حجر باشد ولی ازین زمان

ان حجر حیث و مکان او کجاست — کس نداند سر این گنج نهان

کو نوا از اسرار ان اگه شوی — سر فرو نارید بعضم اسمان

نخبت جا بش در مباب و خاک — بلکه در باد و در اتش هم مدان

هر زمان اوقات خود ضایع مکن — فکر بیهوده مکن ای بی‌کمان

هست رنگش ابیض اسود بهم — گاه اسود گاه ابیض باشد ان

هر زمان لونی بر آرد چون عروس　　گاه چون طاوس و قزح باشد صبا

از حجر بر سبعهٔ احوالش بگفت　　شد بجو در جنب پنجم آسمان

مدت سی سال کردم فکر آن　　تا که بر من کشف شد سر نهان

چون بدانستی بکن تدبیر آن　　از خلایق دار اما مکن نهان

از عقاب و ملقطات و راز علم　　با حجر مکن مسامحه در زمان

هفت دور نش ابلام خ بده　　سحق مکن تا شود چون زعفران

بعد از آن مکن شمع در سه روز　　تا دود بر صفحه چون روح روان

من کلام بدیعی

ای خلاصه نقد بر ظهور بدید　　دمی بعالم تحقیق ذات خود بنگر

که کیستی ز کجایی چه چیز می طلبی　　کجاست مرکز اصلت در چه جانب مقر

شود بیان این سرها نهان　　اگر دمی نگری در وجود خویش نظر

ولی بحجت تو را چاره بیاموزم　　که ناخودشود دو شمشیر چه زبان خور

در طلبات تعاقب چه مقصر باشی　　چه مرغ زیرک از این دام بر حذر

چهار عنصر پیش آمد و دو از آن شد　　یکی تو بینی و دویم نصیب از تو بپر

چه دیده اند که از معدن است نشأه او　　به حکمت نامش نهاده اند حجر

در او من خاک مکن بر آورد یک هوا　　در او درون آب مو وقف مبانه اندر

بند مردم بی داش است خوار و حقیر　　عزیز چون دل جان است مرد اهل هنر

ز بسکه بی خطر است اندر وطن بابل　　بانی وضع کند ش ز جا که خویش بدر

چهار اصل مخالف بگرد آنش با　　باب و خاک مر آن هرد در او همه در دور

چه امتزاج پذیرند نه سبب باشد　　بر رفق کن تو جمله را چه کون نکی

وجود خاک بمانند سیاه دیز مرده　　حجر و خاک و جسد یک حساب مختصر

بعد بر بندد انجنان که بند بری　　میان نافه آهو است مشک و حکی

چه مرده رفتن بپوشش چه بخوا　　ز آفتاب نقاب بروی او بکشد

مکن ز سبب آفتاب در باید　　سعادت ابدی بر صراط ره کشد

ز نفس و ز سبب کوکبی در میان　　شوند هر سه یکی جوهر عظیم ثمر

چه عزیزی کان از فرق دور کردد　　فرد کوثر ز کافور ختام اوج اختر

چه بجنت عنبر خام از لهیب کشند خام | که دهد عنبر خام زیبا سیهبن بر

بر اگر آن فکنی بود طلعتی مکسی | خلاصی یابد از آن عکسی از عجمی بر

ندم حبات که نفی حبات اول است | بجا صحبت کنی او زنده مردگان

خور از کلاه منور باه داد چه شد | مکی ز زیبت او بهات تاج و کمر

مکی که بو قلمون لمث آب سبب سهمین | که زر زرد و سرخ بر آرد برنگ چهره

کهی ببینه کند نسبت و بود رومی | کهی بردم کند نحو و هند صور

جها فضل مثال لمث بر نمونه او | ز من شنو محققت مجوی از دفتر

قبا اطلس سفید به پوشد از زرنت | ز نار جامه اخضر فکنند از بر

چه زرده چو بر کنند زرد بر شباب سفید | که صد غونه بپوشند ز بهر خارش کر

چه شد حق بعد به پوشد قبا ز ماتخ | بطانه لعل بر زاهد بود طهار

بد بر لباس ملبس چه فانی کردد | کلاه نار چه فغفور کج نهد بر سر

چه داد سلطنتی رشته‌ای بیتی نهاد | بد نفع علت اجسا ناف ابه

چه مسیع عدل نماید با هل ملکی حکم | بروی جهل دراید وافکنند سر

بزرزاده

کفتند فزو نو باف انجنبه | خرامت شمس وجودت درنه کمر

کشاده ایه عقل از درون خانه دل | نکه مباد وجودت هزار کفنده عمر

میان عالم و باطن تو راست چشمه خضر | نشسته بر راهی و از رهنمای خبر

بترس و بیم چه خواهی خوش بجو | در ابوادی امن که نیست خوف و خطر

بکوش هوش شنو انجه کفت داود | خلاصه جمله نیست سر تا سر

بامدری که صفاتش نشیب سپهر بری | بروح پاک ولی و صفات پیغمبر

که کفتنی همه کفتم بنو دنو شنده | بنز دمی دم دانانه نزد مردم خر

دره ره که مفصل اصلی نهان بود | هر کس که به رد فلک در امان بود

اول حیات شاانش واب هوا انهم | اخر هوا واب بر کر نوان بود

خوف زیا نزده بوش تابی و بخ | زیب سن چون کذشت دیکر توانا بود

آکه دم که اب از آن بر طوبت فزد چکد | باد منفشه رنگ بدان زعفران بود

ان زعفران رشته که در طوق کیمیا | هرسو دو صد ران از نور تجلی درآن بود

بابد رود چو باد به منزل مراد | هر دو که در پی ان کامران بود

ان به که سهیل و مریخ و جوان بود   مانند به معلوم و جوهر به هدیاب

اصناف

اول این علم را تا ادم و حوا طلب   دهر بود لیک این سخن این سخنم زهر

هر که نه کرده سرخ با تو بگو بکن سخن   نه بیف از او باز پرس تا بگو بگه

گو سخن از باطن با تو براین بدان   تا چهار امتاع آنچه که هست ظاهر

کوی که غربی ماست مادر شرقی ما   چون زن فرزند خویش ما بود این

باز چو آخ راحت ما بود آن اب و ام   مسئله ای اما جواب کر بد هم اتو لی

هفت چها یکی هست ده و دو بود   چونکه مضاعف شود چند بود چهار ده

نام حکیم این بود باز طلب اصل او   او نه لعب بود بلکه ز مغلوب هست

دو کن از خون معدن جانان مجو   نخب نه مغز عظام نیز نه بول و منی

ربع دگر هست ما ادم و حوای ما   ادم و حوای ما اصل هر ادمی است

اصناف

هرگاه که تثلیث کند زهره بمریخ   با نیک فلک زود کند صبح خرامست

هر کس بعطارد نقل معین در انداخت   در دم زحل بپوشد با نجوا

باد از سر مختفی چه باد صبح بپوشد   مشک از لطف نادر شد آب دو

آثال نگهدار به بنقش به شوید   از آتش افزون زراز تا مخضا

از نقل نگهدار مراین جا طبایع   تا اخر زار به هیچ بعجانب

مقصود شود حاصل و شوان کرد پیدا   پر چار طبایع بهادار بر لب

ابن عموبه

هم انسان کبیر اعظم است   عالم صغیر این مرد راین عالم کم است

علم باید اولا آنکه عمل   گو تو را در سر هوی این دم است

بعد از آن تو بج باید کو دست   آب و خاک و باد و آتش همدم است

این دو تزویج است در مثل کار   لیک بر تزویج سیم لازم است

تا تو را هر جا کی دانی یکی   از سر صنعت که کار آدم است

چون یکی گشت دلو و نار   دردو فهم معلمی را مرهم است

انفصل اسرار صنعت بیقین   گو دلت با اهل صنعت محرم است

کوشش کن تا به عمو به این سخن / تا نکه قول اهل صنعت منتظم است

هیچ تو صنع کی ممکن بود / در چنین سری که کشف محرم است

اینچنین نقل امثال این بهت / صحبت پیغمبر از امر بیم است

ایضا

نه صلابه است کادونه سخن دست / سزد از این حکایت تو مرا بیاوخاے

تو صلا بهر انا دان که امر حلات از / چه تنها خے انا را بید از غم رهاے

از ای باطنے نیز برسانت بکو بم / تو بکیر دامن فهم که در اوست ابن انا

غرض تو فهم سخن که نقش بر صلا / تو بیا ر فهم ما را که بد سخن ماے

چه ز فهم مهر برزد تن ماده نیز بکبر / بشود عجب چه می کبب خطاے

عشاق مدد باهم برسان بهم مهر / چه بهم برس مهر تو مواجب نماے

بنواے بینوایی بجک تو بے برابر / سخنم ز راست بانه پاک تو بهاے

اکی شرح باپ بجوی برد / بعد از زر خلاصت بر دست کیمیا

دکر این سخن که کوبم به در وغ با / تو دروغ بر سرم زن که بنهای اند

ایضا

کر تو آنی که سیاهی طبایع ببرد / تا سیاهی سفیده بیت مبدل کردد

پس دکر باره مخمر سبه کردانی / تا از لطف تو به محلل کردد

زرد کردانی از آن پس که سفید شد آن / باز از صفره بیخمر مکلل کردد

همه مرده احیا بدان تو نغم کنے / چون بدن مرتبه جان تو مکمل کردد

ایضا

دارست اب نشین بنهان از آب زمین / که هشی را اور بردم که دوم را اوپر

که خاک را نفعیس کن کداب نفیس کن / که حاد را زنیب کن نه بیر کهنم این

ایضا

باب ارض را سرد کن سر دو / باب اب دا کوم کن کوم و تی

باب اب واتش بکن دهن را / بکن ارض اتش در اب دی

بکیردان بعد بیکو ارض را / کهی دهن کردان کهی نار حی

ایضا

حاد سرد است برانای حکیم — حار دهن کن بعد ازین حیلها

حار را دهن کن یکی تا یکم — سرد را مجوزات زدهن ضیا

که سفیدات زهره مه کن — ورنبود سرخ شمس کن سه را

ایضاً

ان حیاتی که خوراندم بخاک تندرس — یکسان ادریت پس انکه نثار کرد

دهن آن شمار شنو از من الحکیم — یکسان دران شماران اب دهن یاد کرد

در هر جسد که راندم از اب اتشی — مانند سیماب سیاه درا غبار کرد

ایضاً

نفس در روح هست روح اندر جسد — هر سه دران یکی کو ادر بدر

هر جسد را روح عزرائیل دان — نفس را هم چه سرافیل ای پسر

اب بریزاند جسد را در زمان — ان بر انگیزد جسد را ان مطر

زرق نداند رمیا اب دان — اب که ام هست ان که ام ای پر هنر

من کلام شمس

از من ثابت را زاتش کن تو داغ — زاب حیات انگهی دارش اباغ

هفته می خوران زان جام جم — کرم کن زاد ارض حکمت طاداغ

دهن تا حاصل که زیب اب ارض — در مجرک چون صنوبر های باغ

سرخ را از لاله نعمان کن — چون گل سوری میان صحن باغ

زیب چنین دهنی زاب ارض سرخ — در انا بفروز از هر سو چراغ

شمع از یاقوت چون افروختی — در سرابستان اب ایوان باغ

بر جسد ها کن از ان طرح کن — تا شوی از فقر شدت بافراغ

زیب صناعت دو بر در انبادد — می فروشیم دم بدم بیشت الاغ

تا تو بر اسرار حق واقف شوی — در نصیحت منها هم صد بلاغ

بر سیاهی چون سفیدی گسترد — سبز و سرخ و زرد گردد هم چه زاغ

حق شناس این چند بیت از کف من — در صنعت نعت منزل تعب داغ

حاکم بر گنجهای شرق و غرب — لیک شب اندر چراغ ختم تب باغ

هم چه شمس الحق بدیعه واصلی — باد کو بیا در بی زخنده جاغ

روح زنده شد (ازان) ازان ناف که تب | بر سر زیبق برون آرد سبب

چون برون آرد ازان روح برین | بر سر زیبق از درجه مطر

ناف زیبق از انسان بینی | میزند کوکبه زیر درجه شرر

دور نکن ازد ازان نافش مهی | شب به بند درجه نج از باد سحر

بند در آب معلوم ماند | آب کوی فلک است آب احمر

ماده خام تو بپخته (با) شی | در هم امیز نکو زیر و زبر

ناف ماده تو بپخته نطفه شود | کرد داز نافش از روح چه خبر

زده هاشق زیبق بهوا | هر مشی خواند دربیابه حجر

هم چه سیم درت زیبق بود | در درون سر و پا بش نکس

بحرارت حل ما هم چه حل است | به برودت حل ما هم چه در بر

ختم علت ازان جام بر او | سبز و سرخ کبود ما صفر

ید بیضا بنما موسی وار | چون بیرت تو فنا داب کوهر

ایضا

هرکه کند فتح بسته را باز گشاده بینه کرد | نعت تنشل او حکیم زیر سپهر لاجورد

ز بکند بباده رو ماده همی کند بنی | مرده بر او ریح روح جفت جفت برآورد

کوئی مرده را کند هم مسیح زنده او | کوز خمی بر او ریح سبز و سفید و سرخ و زرد

روح مجسم را کند چون شب تلف (تکیا) | با تن شب شبانرا روز کند چه لعب نرد

صبغ رنگ نا بر او ریح کا خزان و که ربیع | در چمن او بر او ریح کل بن کون کون زرد

خصم سفین نار را دیده او بکوبد درد | چونکه نهفتن کنی بانش کرا او زرد

پیش تن بسته را نیچه کو بر هله ای پسر | او زینم اهل صنعتی نسب مقابله تو مرد

رخش سخن بزیر تو همت تو بران سوار | شاه سوار سخن چون تو کسی دیگر نکرد

بانو هر انکه بخیه کرد بخیه او بکن | خاک فشان بچشم او بر سر او برین کرد

مصر مراد کنزان نیل در او دری به بخت | بر سر مصر کنزان شام امید هم چو مرد

هرکه بپرسد ان تو با مغنی نیل و مصر و شام | ان دو نکو امین ملک الله کری دوا بدرد

من کلام طغرائی

مجر بلوف دای حلیت | چو نکم گفت مجر تو را معلوم

من کلام طغرائی

انکه ناشی همی رود بزبان | رای ندیم را بجوی عیان

بانو کویم حکایت شربت | مغز از دل بیاد درم بزبان

بر معنی فلسفه فا ... را | اشکارا بیان کنم بجهان

هرچه در عالم امکان باشد | هرچه میزان بود خود امکان مبان

کرد موجود از نبش ... را | در جهان چه نبش سرکردان

هرچه موجود کشت صورت اکش | انچه معنی امکان در هم پنهان

در مواليد میزان جست | از نبات و جماد واز حیوان

از احادیث ما شود ظاهر | چند جا یاد کرده در قرآن

سورها را تمام کرد دیدم | دیدم او بسوره رحمن

2 2 2 | م م م

در دو نعش شماد المیزان | نص قاطع بود درین ایه

زبد اشان یاد ست | خواهش دانه یقین وخواه مدان

یادکار حضرت شیخ الاسلام ... حسینی حفظه الله

در عهد شمس ... برادر خود عوض برادر فان تحریر شده بیاد در تحف

یکپارچه در میان نقره چینی ... او برادر زهره دمس

داده و برادر ... از راه ... بیرون

اورده که ... و ... بیاد و ... شراب

و ... زهره کاورا انقطر کرد

... تاریخ ... نقره ...

... مرده ... طریح ...

... که ... امید است که ... یاد ...

مجرب و صحیح است ... ان عقاب ...

... تعلیم ... نقد ...

... بیاد ... جو ... و ... نقره ...

ادر ... تقدر ... دمس شود

برنج ازان ... صحیح است

کتاب حکمت کیمیاگری

عمل قمری زیبق قمر منعقد کرده با ملح و سرکه شسته تا پاک شود بعد از آن به بزرد آبی که
که مذکور می‌شود بجزد او بده و سحق و صلایه نموده تا چهار وزن منعقد تیزاب بجزد وی
بده و حاشیه دیه اف نب خشک کنه و دو مثقال زرنیخ مصعد با روح توتیا با او یاد کنه
بعد نشو به اف ۱ و نصیفه تیزاب مذکور را از او کلوله کنه این منعقد را با دو وزن سم الفار
مصعد و یک وزن نشادر مصعد صلایه نموده با سفیده تخم مرغ تا مثل مرهم مرهم شود و
با تیزاب در آن کلوله گیرد و مثل لاف در کوزه رگین کرده و روغن جوز سر او در ریخته
بعد از چهار دانگ روغن از آن سر او بگذارد و در حاشیه طبخ نماید و بعد از آن که روغن آن
بر طرف شود ۲ درم مس ملایم فرقه دهد یک شب جوهر ثابت ته نشین خواهد بود و نیز
یک مثقال نقره با یک مثقال نقره تشمیع کنند و سحق کنند و برگ مرغا طرح کنند و از آن
برنج زهره منقرب بسیار صاف طرح کنند و یک مثقال قمر خالص عمل کنند صنعت تیزاب
شوره و دو دانه قلم زاج سفید عکس مقطر نماید بود نار ملایم طریق منعقد که با شب
باشد و یک مثقال با پنج مثقال زهره طرح میرود و یک مثقال قمر حل می‌خواهد
قرار قمر خالص منعقد نموده با ملح شسته و سحق نماید و قصو در سحق تیزاب مذکور را بگذارد
بدهد تا روح و جسد یکی شود بعد سم الفار و صلایه کند ۳ حاشیه با نوشادر مثل آن سفیده

[illegible]

تخم مرغ و فرش لاف کنند با منغمد و در روغن بجوش نند و دس فوقه کنند و در حرارت یک شب
با روغن زیت خمیر کنند و دس فوقه شاید با نوشادر شده ان و سفیده تخم مرغ با روغن زیت
خمیر نموده منغمد را مدور گرده بعد در سم گرفته و در حقه مثل حرارت کرده و سرا در را محکم به فوره
و سفیده تخم و دس فوقه و به طایم بعد از ان منغمد را بیرون اورده در سرکه و نمک بجوشانند
تا سواد سم زایل شود بعد منغمد را در بوته نو که دخته روح و جسد را بوزن خود باید
و نقش وزن خود و مثل ریگینه شکننده باشد یک ربع زهره طرح کنند و یک قمر خالص اضافه
نماید و اگر خواهد این را حل کنند شمس زیاده شود اگر شمس ... حسن بطریق و فرش تحقیق
عوض وارد در خلاص این نوع می تواند مثل نمک زرک و زاج پشمک که نوعی از زاج زرد است
و مرو س زرد و اجزا مس و در فرش لاف کنند روح توتیه ه و زهره که باهم مس و در یک دخته
باشند و یکجا شده باشند و شکل کرده باشند بعد از ان فرش لاف کنند از این اجزا
مذکوره بکلاص برد هر ساعت و بیرون اورد و بعد از تبرید و باز مثل زهره و داخل کنند بکوزه دوان
و شکل [illegible] فرش لاف از این اجزا نماید و بکلاص برد به دستور مذکور تا ۱۴ نوبت
بعد از ان بیرون اورد و سحق کنند و طرح کنند بر فضه شمس گردد و میزان طرح از قبیل ...
بکشد و طریق تنور خلاص انست که تنوری بسازد که دهن ان مثل ریگ ... یک گز

شاه باشد

شاه باشند و ته ان نیم گز شاه

ابن / سیماب	انک / سرب	انک حیوانی / فضة البیض	ابو الاجساد / کبریت	ابو الارواح / زیبق	
ابو قلمون / نحاس	ابریز / زر خالص غیر معمول	اخضر / مس	احمرین / زر مخلین	ارجوان / زر سرخ	ارض / جسدی که اکثر ... طرح کنند
زنفل / مجرد از زر کسنید	ارض بیضا / قمر با غش	اسد الارض / نشادر	الملکی / سرب	امراء مجمیله / مس منقی	
عنبد / جنزه	عقرب / نشادر	سم الفار / مرگ موش	حدید / اهن	باره / خمیره	طلق الکلی ... / زر منسوخ است
بارود / شوره خطه	بنی / قنفذ	برق / زیبق	بو ... / خمره و ظرف ...	بطن و بطن الفرس / زبل ... معنی ...	
بلور / نشادر پاک بلوری	بیض / نقره با مس نشادر ...	بیت / زر ناقص غیر معمول	تخنیق / ... مطلق کنند		
تعریق / بعرق انداختن	ثابت / زر با غش	جاریه / سیماب	حبت / قرع انبیق	[illegible] / مراد ... الارض است	
حلا / سیماب	حجر الاسود / سرب	حجر الدم / شادنج هندی	حجر القمر / نوشادر	حنف / مس	
حشیش الذهب / گیاه زرکه ان نشان است	حل / زر سرخ	حی / سیماب	حجر العلم / زر ...	حیوان / سرب	

درار القصص — آتش که ملایس
دم الاخوین — زرنیخین
دماغ البدر — روغن بیضه دانه
دماغ الملک — روغن کنجد و گاه زیت
زحل — سرب

روح و روح — سیماب
زحل — سرب
زرق — مس
زهرا — سیماب
زیبق الملک — ماء ابیض که در عمل مجموعه حکماء بقرع و انبیق حاصل کنند

زیبق الغرب — عبارت از زیبق است
مساهی — مس
سبحیه — زاج
سواد — آهن
سوری — زاج سرخ

شبه — زرنیخ
شیرذق — شوره
شیرب — اصناف زاج
شمس کبریت — کبریت که از آتش

صفوان — مس گاهی زرنیخ
طلق احاجب — ملح بول
مجامر — نوشادر
مجدد — آتش
عروس — گاهی نوشادر و گاهی زرنیخ و گاهی مس

عین المیت و عین المیزان — زیبق
قاسر — کبریت
قلقندیر — زاج سفید
قلقطار — زاج زرد

قلقند — زاج سبز
قتب مرکب — زیبق کبریت مرکب
کبریت — زر که بدر
لبن — زیبق
ماء ابیض — گاهی زیبق و گاهی روغن ماء البیض

ماء الالهی و ماء البحر ماء السبت ماء العلم ماء الکبری

متخلخل الماء — قلقف
محرف — کبریت
مداد — غالیه
مرکب — مروارید سفید
زیبق

بریطب — قلقف
مرقشیثا — زر و سنگ زر و از تکمیده
مغز — زاج
مفلوج — قلقف
ملح ابیض — گوگرد
ماء البحر — ملح البول

ملح العلی — بوره ارمنی
ممتنور و مستور — زر پاک
موصد — قرع انبیق
نافد — سیماب
ن — مس
قضار — قلقف

ورق — نقره
زخم — ضرب
خاییک — طرفه
اثال — دیگ
مکمین — سرپوش
کوه — لفظ عجمیست

که عربان انرا جوهر گویند قلقند شب یمانی
قیب المصر بار درخت مریم است

در اندلس و مصر و قزوین باغ شاه بلوط در بعضی قزلون گویند زر قند دانه مخفف زر بهم

دو درخت او از زر قرار صفر حب می شود و خوشه از او و اورا ان باشد و رسیده او

سرخ رنگ بود بسیار به رغبتی بر هر که از قبیل سنج بران فایده اگر دشمنان را

بسوزانند و با بیه که در خته هم سر زنند از هر جا که موی برآرسته بر کنند

و اینها را بر ان موم مالند نه نوبت و دیگر موی بر نیاید در صنعت مرکب

بسته ند ق ل مازروت ل آب بران ریزد و دو شبانه روز بگذارد

تا حل شود و بیالاید و برکشد که چند مثقال است هر صد مثقال ک ل آب

زاج بران ریزد مدادی آید به از مداد بصری و این رو بضیع احتیاج نباشد

که خود براق باشد در ترکیب که باب زر یکی سیند ر دس را و دوانها ب بزند و موافق

خواهش خود الماس تراش باشد بهتر است بعد یکی ریزد و چوبه ه ل رشته رزشک

ه ل سمیل سم الفار زر د ب ل نیم نیم ل کلاب ب ل این ها را گرفته

جو کوب نماید و بجوش نند با یک کاسه اب صاف بعد که خوب جوشید

در سنگ پس و او یکروصاف نماید و طفلش را در بریزد و بعد کاسه چینی

باکاشی را در گل گرفته در آفتاب خشک نماید و یک سیر از دو انهای مذکور

در میان کاسه نماید در سر اجاق بگذارد و زیرش را آهسته آهسته آتش نماید

دیا چوبه بریم بزنند تا وقتی که خواهد بجوش اید بگذارد که بجوش اید بالایش را پوشیده
دم نماید و داتش نکنند لیکن زیرش اتش و داشته باشند تا زیر سرش را وانشانند
پروانشانند و باز در زیرش اتش نماید چنانچه اول بزبر شد تا شام باز شام وانشانید
و اتش چنانچه ان دو وقت و باز بجوشد صبح وانشانید و وانها را در اره و برروغن
چرب نماید و بر لیسانی قرمز بکشد و برابر بیوال سفید کم تهند و گلاب را در میان
طعف که بجوش ندنگاه دارد و بیاج ل اب لیموی ترش اگر اب لیموی ترش نباشد
سرکه خوب باشد بگیرد و اضافه نماید و در اتش گرم کرده بریزد خوب می شود
مجرب کرست ریا نیدن بن دندان کلک بازع ماشه مازو ۲ ماشه سماق
۲ طوله سرکه شد ۸ طوله و در سرکه جوش بنید مضمضه کنند حب امساک بگیرد پاره
یکدرم ورق طلا یکدرم این هر دو را مخلوط کوله بندند و بار روغن بابونه بجوش بندد ان
کوله را بخمیر بگیرد و ببندد و از او بکبوتر بخوراند تا دو بهر بعد از ان بهر کبوتر را بکشد و ان
کوله را اورا ر و در وقت مجامعت ان کوله را در دهن اندازد تا کوله در دهن است
انزال نخواهد شد کوله را از دهن برون ارد انزال خواهد شد حقنه به پیش
مرداسنگ کوری بزرگ عنابی بوق کوبیده بنیه توتیا کسبس سکری نوشادر

ازمر یک ۳ طوله
جو کوب ساده

جو کوب کرده و در قرع و انبیق تیزاب بعمل اید ازین تیزاب یک فلوس در
ظرف چینی اندازند و یک طوله و نیم ورق نقره در ان ریزد و در محل بگذارد
ذات رزر ورق نقره نماند و نیم انار کلب اعنا داخل کنند و بر اتش بالد همراه شان نه
با پر مرغ که بصورت رنسد که سیاه می شود ازجمله مجربات مفرح و اخرج درم
سعد کوفی نیم درم قرنفیول ۲ دانک زرم کوبیده با روغن نیم گرم کرده بیامرزد
بر قضیب وحوالی خصیتین بمالند چندان نعوظ اورد که از غلبه چنید رفتن
برآید سیماب نیم ماشه ورق نقره نیم طوله عرق نمکین تازه نیم طوله عرق دوده شده
همه اجزا را در کهرل اندا خته خوب باید بسحق را در یک کوله بندد و بیاورد
خروس سفید را در قفس کرده تا ۳ روز هر روز اندک جو برای او بخوراند یک وقت
میدادوه باشد و در روز سیم کوله مذکور را بخورد خروس می کوند تا چهار گهری زنهار مانع
صبر نماید و بعد ذبح نماید از سنگدان او و را اورده هر گاه جماع نمایند بر زبان بگذارد تا
بر نیاد زود انزال نشود وستور نوشتن عقیق عقیق مع قلی و برگ درخت عرعر با لیوه بس بشده
با سرکه سرشته با ان هرچه خواهد بر عقیق نوشته و بعد از خشک ان زمان در اتش
گرم کذارد تا خوب گرم شود پس سرد کرده به دست جلاد هند نقش ان زایل

کردد و رباب تقلیس مس ب ان بهتر بود که سرب را در دیک سفالین کنند و اتش
در زیرش چون بگذارد و کفچه اهنین میجنبند تا خاک شود و رها کنند تا سرد شود و بر بیرزد و اورا
باب نمک بشوید سه نوبت و رها کنند تا خشک گردد و با نوشادر و سرکه ساید و خشک نماید
و نوشادر و سرکه از ان باب پاک بشوید تا ۱۲ نوبت مانند غبار شود چنانکه در
تکلیس نقره گفته شده است و اگر خواهند که سفیداب کنند بکلاس برد سفید شود و چون
از خلاص بیرون امده باشد باز بطریق مذکور بشوید و اگر خواهد که سرخ شود باز به اتش خلاص برد
سرخ شود و سرخ گردد و این بهترین سرنجها باشد صفت قلعی قلعی را بسوزانند بطریق
سرب و رها کنند تا سرد شود بر بیرزد و باب نمک بشوید هم چنین سه کرت بعد از
ان او را با یک نشادر بسایند و چندان اب به که در من سرکه مقطر کرده باشد و خشک شود و باز
از سرکه و نوشادر بشوید و تکرار کنند تا ۱۲ بار و قلعی بغایت نرم شود و اگر خواهد که سفیداب
شود بکلاس برد که سفیداب نقره باشد و اگر طرح کنند مس را سفید کردن به طریق سامانی
طالیقون طل براده مس و یک براده اهن با ان بگذارد و سه نوبت و هر بار
۹ مثقال
دیگنه سعی بسیار ان ریزد و در سبکه ریزد و اگر منقش بزند و موی چشم از ان برکند
و دیگر نروید و اگر رسته سازد و هم جا برد که خواهد تا ابد بر نرسته باشد و دیگر موی نروید و اگر

قدری خاک

قدری خاکستر عقرب در ان مالد جراحت را در بر هر جا که رسد هرگز نیک نشود
و حیث نیان ازین سیکان در رو پهن مینمایند تا جراحت ایشان خطا نیفتد
و اگر یکبار یکیک قمر بگذارد و در تاب سیاه نشود و اگر باز بگذارند نیز چنین بود و اگر
هزار سال در حرارت تمک بگذارند رنگ بر نگیرد و لاسرخی که دارد که رنگ ان اهن
بود تا دانسته باشی که این زر سوخته است و اگر معدنیات است و هر چند که بر کتب
طالیقون و در انچه بیشتر بگذارند نرم و لطیف تر باشد و صد کدا ز ان ۱۲ بار بود چون
۱۲ بار گداخته باشند و به رنگ زر فرعونی بود و زر فرعونی اگر حکمای این زمان دست و نزد
حکما انچه معمول شد از طالیقون کرینه مثل سفیدروی مس با هر معمول کنز طالیقون
کرینه دهم چون برنج و مثل ان چیزان سفیدروی صحیح ب ل و نیم قلعی و یک مس
۶ مثقال
اول مس را بگدازند تا در بوته بگردد و قلعی در بوته دیگر بگدازند بر سر او ریزد تا از
گردش باز ایستد و نمک افزاید و در سبکه ریزد و سفیدرو باشد میزان سفیدروی
با بنیله ده من مس و دو من نیم سرب با یک دیگر بگدازد و الله اعلم برای کشتن
سیماب نوشادر ۳ توله سم الفار ۳ توله جوهر زرنیخ دو توله بنیله توتیه ده توله
سیماب ۳ توله باید که این همه را در کدو ال اندرخته حل نمایند و ظرفی از

آهن برابر ته آن و سرپوشی از برابر بالای او از مس و انبه را در او اندوخته و سر او
را بگل حکمت بگیرند و در آفتاب بنهند تا خشک شود و بعد از آن او را به آتش
ادویه جنگلی چهار پهر آتش بدهند که مس لا نقره شده باشد و ته آن زرنیخ جمع شده
باشد از کار رود بردارد و یک مثقال این بر ۱۰ مثقال قلعی تنقیه نمایند که قمر خالص شده باشد
رنگ برای سرخ کردن طلا و نقره روغن بهلاتوان و سم اسب بگیرد بطریق روغن کشیدن
و در وقت چرخ یک سیخ از این روغن بزنند نرم میکند بگیرد دیگ آهنی جلد درست
بوزن ۱۴ انار و هر چند اول باد تر باشد بهتر باشد و شکم او را بلند رنده باشد
بگیرد زرنیخ طبقی بقدر ربع و نیم توله خوب سائیده و شکم ماهی را به یک زنده بار ریسمان
بند کرده و پر و زرد کوزه آب نسائیده و در درون کوزه گذاشته و سر او را ببندد گذاشته
و گور کنده دفن نماید تا به ۲۰ روز که خوب بجنبد و یک توله شنگرف گرفته
بسائیده و روز ۱۲ سر کوزه باز کرده و شنگرف در گور رود و در روی ماهی بپاشد
و سر او را ببندد محکم باز دفن نموده تا روز بیستم آنکه یکبار تمام ماهی کرم زده خواهد بود
کرمها را گرفته در شیشه آتشی اندازد و پر و زرد بگیرم انار برنج سرخ در ماه ندی ریخته
به پزند تا آنکه نیم پخت شود از کف کرمها را گرده در شیشه را در درون بگذارد و بگذارد

فراهم آورده

فراهم آورده و سر شیشه را قریب یک هفته بگذاشت از برنج پرداخته باشد و سر شیشه را گشاده کنند
دمی مانده سر را سرپوش گذاشته دم و بعد بقدر ۲۰ ۵ [illegible] بگذارد که شیشه را برابر روغن [illegible]
روغن خواهد شد و گر بر او در را بلعه مابین پیش از جماعت ۲ گوری بخورد قوت باه
و بسی کن بسیار خواهد و زردی و سفیدی پرهیز نمایند و نیز از برای افلیج و لقوه بقدر
یک راق معه مابین صبح ناشتا بخورد بسیار نافع است چون در زر نورا بگیره
سفید کنند سیاهی مس را با [illegible] برطرف میکنند یک توله مس را بگداشته داروی
سه چهار بار بزنند کافیست نسخه سفید کردن [illegible] خوب یک توله [illegible] در یک توله
سیماب یک توله این هر سه را با عرق لیمو [illegible] کشیده هشت پهر کهرل نماید و اگر
۱۲ پهر کهرل نماید بسیار بهتر است و بعد از ۱۲ قرص کرده باشد [illegible] دارد و تخم
لیموت کشیده پوست و در تخم [illegible] کوب کرده و در دیگچه آهنی گذاشته
تا نصفه و بعد پر کنند و آن قرص را در اول بالای آن تخم بگذارند و تا دهن دیگچه پر کنند
بعد از آن سرپوشی مس طیار کرده موافق دهن دیگچه و آن سرپوش را بالای دیگچه
بند نمایند و از تار آهن بپیچند که هوا از آن بر نیاید بعد از آن با گل حکمت
کرده و در آفتاب خشک نموده بصفت انار از ادویه جنگلی آتش دهند تا وقتی که سرد شود

بعد از ان ورقی که در سر بوش چسپیده باشد از از کار و تراشید نگاه
دارد و یک ماشه نقره خالص در آن را با نقره چرخ کرده قرص نموده نگاه دارد هر وقت
که در کار شود یک توله مس را چرخ داده یک رتی از این نگاه دارد بگیرید شنگرف یک
توله سیماب یکتوله سرب یکتوله اول سرب را چند در آب گیکوار گداخته
بریزند که صاف شود بعد یک توله سرب چوق و یکتوله سیماب را انقدر بزند
و شنگرف را و مغز را باهم سحق کنند و چهار درد گوگرد پاکیزه صاف بیت یک توله
اول هر سه را در ظرف آهن صاف گذارند و بر آتش نرم بسیار معتدل
گذارند تا هر سه چیز گرم شود و گوگرد در آن ریخته کم از بالای هر سه چیز مانند گنبد بسته
آهن میگردانیده باشند و آتش بسیار نرم بکنند که جرم سیماب و شنگرف بسوزد
و گوگرد کم کم می اندازند ریخته باشند و اگر آتش بسیار شود عمل ضایع می شود بعد از اتمام گوگرد
دو دانگ سرمه می شود قدری بر نقره که گداخته ریزند اگر زر شده عمل تمام شده و اگر
نقره و مس برابر گداخته از بالای دوای مذکور انداز زد تا وزن مس برود
نقره زرد می ماند جز بالا و درم شود والسلام بهترین آنکه بسیار آغ سفید ۶ درم زاج زرد
[illegible] قسم اول ۱۲ درم شوره قلمی ۳۰ درم هر سه را جو کوب نموده در قرع و انبیق

تیزاب

تیزاب برارند و به تیزاب مذکور هر سه را که بالا گفته اند سحق کنند و در شیشه آتشی در بود
خیز چهار پاس آتش دهند آتش نرم سه بار بر تیزاب عمل کنند هر سه چیز سرخ کنند عمل [illegible]
شود و مس را طلای علا کند در نسخه قمری نوشته اند به در قلعی طلق اول به یخ مخلوط نموده
و بعد با برگ [illegible] در جرش [illegible] و [illegible] اگر [illegible] ورق قمر در میان
ظرف چینی نهند و ۲ مثقال [illegible] در ظرف دیگر نهاده بر سر آتش نهند و اندک
وقت بگریزند و بعد از ان آب صاف او را میان ظرف چینی بر سر قمر ریزند و بعد از ان
یک مثقال زاج اسپید و یک مثقال نمک ترکی را باهم کوفته برادو [illegible] کنند و
بعد از ان بقدر احتیاج روغن [illegible] براده ریخته صعود کنند تا چیند [illegible] اگر [illegible]
زند خشک شود شوره سفید برکنار ریخته اند و بعد از ان او [illegible] در میان شیشه قابلمه نهاده
سر او را بگل حکمت محکم کنند و در آتش گلکبت باید [illegible] تا یک [illegible] بعد از ان
بعد از ان چون موم می شود با در توی شیشه مصعد شود بعد از ان بیرون آورده یک مثقال
برده مثقال منقطع کنند در غایت سفیدی بیرون آید [illegible]
و در [illegible] سرب [illegible] و هر چند زر و نقره [illegible] خاک کردند [illegible]
لوره و روغن [illegible]

تصعید نمعم بعد ازان بوزن یک جزو از اجزا صند دلد یا زرد یار کنند بعد ازان
در نقره بگذشت تخم مرغ طرفی لب زرد بوزن همه اجزا در ضخامت پوست قسمه
پس اجزا را بر روغن حب الخروع ریخته وبدیر دان ظرف لب لعد ورهنی او را به بند بو گمت
بگرد و بسیم دهن محکم بچیده و بعد ازان به گمت صب کنند و سفیده تخم صندوق کنند
در به رفت لب خشک بنده و لعکب حکمت بگرد مغت کباب بید بعد ازان
مید ورد قدری ترا بها وبرار ماسه نمعم وا و ظرف را معلق در زیر ماسه شاید که تا بهتر
سه ظرف و ته قدر بعقد ره ۳ انگشت ماسه بینی و ا ول بید و چوب آتش و اده
دا هسته اهسته زیاد کنند تا سه روز و ۲ شب متصل بسوزانند و بعد از سرد
شدن او ظرف شکنی می شود تا بر ۴ ۱ زهره نمعم و ۴ قمر مایه بلد بعد محمد شاکه
زیبق قمر منعه نمعم و جبره علم رصعد خوب باهم سنحر نمعم و تیزاب نا زوق ومقطر
بحزر داده وداده و تشمیع نمایند یک مرتبه تا زوق سلابی بر این تکرار تا خوب بسمع شود
بعد یکی از این ها را زهره منقر که از عقاب منقی کرده باشند به این نهو که دهن
عقاب را با کلس البیض بگیرد و زهره را خوب نمعم و از بین دهنی عقاب
قطع نمایند که خوب منقی وسفیده می شود طالقین مسعم لم ایم یا پاک زیبق مروح

ملغم نمعم

ملغم نمعم رجبه سا ورد ۴ س دم ۲ دلا ملاه ۲ صنقلانه صلابه یا دحجف
منعطیا لم ایم یا پاک سنحر وصلابه نمعم و در شی لاف نمعم و در شد وصب اصفط نماید که نا
لبف از لبعف طالقین زیبق منعطیا لم ایم یا پاک عدز عقدر جعد نحف نبت معکس
اجزا را سنحر وصلابه نمعم وبا سفره البیض خمیر نمعم و زیبق را در آن میان وضع نمعم و در
برشه کذا رده و را سسته اهسته و بیره عقد شود لبف از لبف طالقین زیبق منعطیا لم ایم یا پاک
جعد نحف این دو اجزا را سنحر نمعم و چهار مثقال شب بیزد افق نموده و فرک
لاف نمعم عمد طالسین زیبق قمر ملغم نمعم عمد و دیگر را بیدار که اول باندازکه
تا ۲ نا منعطیا لم ایم یا پاک هر یک که ازین چه تا بهتر خوب است وا ب تکلیس را
آتش را بگیرد و کم کم بروی زیبق ریخته وسحق نمعم تا هبا شود بعد طرح کنند مشتری صنیح
و زرقلا یمکس کنند نشود وصس تمام بعد او را بکوزه طلق مجرب باید داد و در تشمیع که
کلس شود و او را کوزد منعم زیبق دقمر بعد مطرح کنند یا برده زهره منقر طالسین
و هم نیز ورق عیبد عقاب هم کتیرا عمدی زرا بای قمر در عقد سیماب بگرد و بعون کا این بلغ
ولعکب حکمت بگرد بید بیا ورد نعجبت وعسس م فدلا مخ قمر دکعید ق و فق
زایج سفیده کنجیده اینها را سحق وصلابه نمعم دو تا را اول را قرباش لاف نماینید

ودود دیگر در بالای ان کنند و دهن اورا سد ود سا اول را سخت را کنون کوشند
باز مجمر مجمر رسد ود کنند و بعد بر بالای ان اهک و سفیده باید مالید و بر روی
او کل حکمت و اول دسر خرقه و بعد رسله و بعد بنر بیه و کبد از زد میان دس
تا سرد شود و بعد درا اورده که است واله عقده شده طرح کنند بغمر شمس بیت مبرا یکی
قمر است عمت علا رقع صلادلا در میان شبه مجمر و یک در قبه ترکه و یک صمغ و فقده ش
سحق نموده در بالای او ریخته و سنبه سو صل اله ... اب با خل منی بکنم و اتش خفیف دو ... ر
تا در جوش اید بعد از ان تخفیف شود در اتش ... تا خشک شود و بعد درا اورده که صب شده
دیگ مه لاد شغفو و یک یقبلدلا فرش لاف کنیم در بر سینین و یک شبانه روز تش
داده بعد که بیرون می اوردی نش... اله عقد شده است عمت تیزاب حجبه اثبات
مغمه بکر و از شعر مغسول و عقرب و عقاب در نکار با سوره معقد نموده و عقد مر بر زرد اراتی
رد نموده باز تقطیر نماید تا از مرتبه علقه شمس بد جاری کردد در خانه ملا رشید ساخته بودند
منتقل از عجایب فروخته اند معمول را هر که قمر را الطریق معمول با عروس مکلس نموده
کنکو ب زرد در سیماب انداخته کشته با سیماب را ضبط نمایند من بعد شوره را
در ظرف صدید ذوب کرده سیماب مقتول را که زنده او سو تصعید بعین

بین القدصین یا بر تکلیس کرفته باشند در شوره مذاب ریخته و اب کرم بران ریخته
بشورند تا شوره تمام برود و سیماب را ذوب نمایند و این سیماب مذابرا باز بطریق
معمول با عروس مکلس نمایند و در سیماب انداخته قمر بعمل آورند و در مرتبه سیم یا چهارم
این قمر که از سیماب بعمل اید عروس او را مکلس نمیکنند این معنی را ضبط نمایند تحقیقی
عزیزی این سیماب مقتول کشته را که رشته بود با زر سخت مطهر با اب کبر با زعفران حدید
و سندس هر دو عقاب مصفی هر جز ا با هم سحق نموده فرش و لاف نموده با سیماب مذکور کرده
دس داده من بعد برا اورده باز از او دیر مسحوق سیماب در قرار مذکور فرش لاف تجفیف
نموده بد بس برا اورده در مرتبه سیم لشرح الف بعد از ذوب شوره بهم کنند تا زر سخت برود
و فضه محلهه برزن بعمل اید نموده ام تری بقدر یک من بر کرده و استار رزنخ براو باشد
شرطی که کوشت ورق باشد و در کوزه سفالی کذاشته و سر کوزه را بکل حکمت بکیرد
اکر زمستان باشد در زیر انبار دفن نماینه تا مدت روز که تمام و بدان شود و اکر تابستان
باشد در شیخ در شیر پا در زود رو در جی که ادم کم تردد نماینه بقدر روکه کرمیها ... بکیرد و نجوم
دیکا بنهد و ان یکار د به از بر اهن ز ان بر دارند چند روز دهی شیشه را محکم
کنند و در میان شیر با صبو بکذارند تا کرم بر زکده و دهن ... شیشه ریزد تا رق ... معرق طلع نمو

بستانند مرقشیشا و در سرکه ریزند هم بران صفت صلایه کنند و در سرکه انگوری بریزند دو شبانه
و رها کنند تا خشک شود ده نوبت چنین کنند تمام شود و در وقت حاجت یک درم ازو و اگر دو آب
لیمو یا نارنج یا خیار خمیر کنند روا بود و در وقت گداختن یک مثقال ازین مرقشیشا بر یک
مثقال مس که گداخته باشد بپاشند و صلایه کنند و انرا در بوته کنند و یکبار گدازند و فرو ریزند که سفید شده باشد
و اگر با سفیده رود یکبار ارزد سفیده رو بر روی ارز علاقه شود و بر سبیکه ریزد و چون سرد شود مطرقه بران
خلاف نکشند مرقشیشا سفیدتر باشد و هر رنگی و بها که داشته باشد سفیده رو داده باشد
و این بهترین تدبیرهاست در سفید کردن مس در طریقه که هم وزن آن ورق زر منعقد
کرده و این زاد المسافرین گوید بستانند تنکار و بوره ارمنی و زرنیخ و شونیز و نوشادر
هر یک سه مثقال ذهب دیگر صلایه کنند و قل براده مس را بان او و به مذکور صلایه کرده
٣ ١٠ ٥٠
و در بوته کنند که تهٔ آن سوراخ باشد و بوته دیگر در تهٔ آن نهند و استنزال کنند و آن مس را
که براده کنند بستانند نقره و قلعی هر یک سه مثقال و با یکدیگر یکبار بگدازند و زبارقی بر سر آن بریزد
با یک درم ملح زرنیخ باز باز کنند و در بوته کنند و یکبار گدازند و بریزند که سرد شود چون سرد شود ک
نسخه
قل از آن براده با این صلایه کنند و در کوزه مطین کنند و ج ساعت در آتش تون نهند ١٠
ضعف
و بیرون آورده رها کنند تا سرد شود و از انجا نوبت دیگر استنزال کنند قمر خالص بیرون آید

بعضی از حکما این را به نظم

بعضی حکما این را به نظم گفته اند   مشتری با قمر بهم در کن   به سکون آتش هر دو را گداز کن
با یکی عبد رمس و گبد زر   خوار به نشین و هر چه خواهی کن   تو یکی دیگر زنیست در روز زاج زیبق
از هر یک پنج با یکی ملح طعام هر سه پنج آنکه قلعی و نقره هر یک در پنج بر یکدیگر بگدازند
که سه پنج صد کنج و بقول این ضعیف زاد المسافرین خوانند و مس در وطریق تجربه کرده‌ام
تا این عقد و پاک کردن مس از ... این کشف کرد و در زر ... داشت باید هرکس بدین رسد
بی‌وسیله شکر ایزد مشغول باشد و از اندیشه‌ها بحذر کند و چون عمرش ارزانی باشد کارهای بزرگ پیش
گیرد   در سفید کردن گوگرد ده مثقال نمک با یک گوگرد بسایند و در کوزه کرده گل کنند
و گدازند تا خشک شود شب در تنور با آتش سرگین نهند و بامداد بیرون آورند و نمک از این
بشویند گوگرد سفید بماند و اگر یکبار دیگر با نمک باشد سفیدتر بود اما گوگرد که به نمک سفید شود
یکبار زود رنگ بدهد اما غرض نباشد بر صحیفه   در سفید کردن گوگرد چون گوگرد را با
روغن زیت بگدازند و در قدحی ریزند و رها کنند تا گوگرد ببندد و روغن از سر آن فرو
ریزند و هم چنین تا سی بار و هر بار گوگرد را با روغن در آتش بریزند چون سی
١٢ ٣٠ ١٠ ١٣
نوبت تمام شود گوگرد را در صلایه نهند و سرکه مقطر بر آن ریزند و بمالند تا چه‌ها از آن باز
ستانند و اندک نشویه بدهند و خشک کنند در صحیفه امتحان نمایند اگر چنانکه دود ازان

برنیاید عمل تمام است والا باز از سر گیرند در روغن بجوشانند و مکرر عمل کنند تا کبریت سفید
شود و دود از آن برنیاید یک مثقال با ی زیبق طرح کنند منعقد شود زری که از خلاص بیرون
آید و اگر چنانچه با زر سرخ عیار زند زر را مس گردانند بطرح رسانند از آن طرح بنقره باید کرد
تا کمال صلاح باز آید فصل دیگر از بعض یک مثقال کبریت زال روغن کنجد بر سر آن ریزد و حل
کنند چون حل شود و گداخت در شیشه کنند تا وقت حاجت و بعضی زر زین بگیرند نقره داده
و نقره را بخلاص بزنند بار اول سیاه رنگ شود و بار دوم زرد شود و بار سیوم سرخ شود و بیرون
آرند و در احتیاط کنند زر باشد بهر یک ل ج ل نیم خمیر کرده بر آن بگدازند و بهر چه خواهند
کنند تا زر سرخ مصطکی و سندروس و غیرهم بهمین میزان روغن چراغ در آن در ریزد حل شود و آن
از بهر حل کافی باشد کو نه چیزها مثل قلعی و سرب را با کبریت در روغن زیت بواسطه
شستن چون بجوشانند و مکرر از میکنند ثابت می شود که وصف بهیچ چیز دیگر نیفتد و سوم
در سرخ کردن کبریت نمک و نوشادر حل کنند با زیبق و طرح حرارت بدلسب ندی گوگرد
و سه نیم نمک طعام و سه ی نوشادر در یک دیگر با بید و در دیگ کرده سر از آن استوار کنند
و یکشبانه روز آتش کنند تا بگدازد و رها کنند تا سرد شود ج ل از زرق با زیبق
صعد کنند و در شیشه کرده سر شیشه رطین کنند و در آتش بنشانند تا نرم شود و رها کنند

تا سرد شود

تا سرد شود و چون بیرون آرد سرخ شده باشد یکی را با ده نقره طرح کنند سرخ گردد
در سرخ کردن عقرب ده درم عروس و ده درم زنجفر و ده درم عقاب هم را
با هم بسایند و در دیگ سفالین یکشبانه روز آتش بدهند پس رها کنند تا سرد شود و بیرون
بیرون آورد ج ل با زل عقابه بهم بسایند و تصلایه کنند و در شیشه کنند و حل کنند و بعد از
سرد شدن برآرد مجمد شده باشد یکی از آن بر ده نقره طرح کنند شمس اعلا گردد نوشادر بار
زر و تصلایه کنند و در اثال خزف تصعید نمایند و مصعد را در تقطیر نمایند و مصعد کنند تا
۴ مرتبه که در مرتبه نوشادر در بنک ذهب مصعد کرده و مقداری از آتش تصعید ده ساعت
صنعت ابیاء که کبریت و زیبق را قایم کنند بگیرد صابون و شب یمانی برابر بگیرند و در شیشه کرده
در زیر دفن کنند حل شود مانند شیر سفید بعد از آن مصعد و مجمد قرار با بین آب تشمع و حل
نمایند قایم گردد تعالی رحیم در ثبوت ملغمه اعلا بگیرد زاج زرد و کبریت و شوره را با سوریه
در مرتبه آن کاسه تقطیر کنند بعد از آن یک جزو شمس را و ج جزو عقیده ملغمه کنند و از تقطیر
مذکور بر بالای ملغمه ریخته و یکشبانه روز بگدازند تا دهن شود و بطرح رود و در اصلش ضابطه
و در این عمل آن است که کبریت و شوره را با لصوارات گرفته و ده یک آن زاج
زرد گرفته در قرع ملغمه را انبیق وصل نموده کند در آتش کنند بهر شده که خواهد کم شراب مقطر

مقطر می شود از تیزاب مزبور بر سر طلعه عید و شمس ریزد و سحق کنند و در آفتاب گذارد و باز تیزاب
بگذارد او بدهد و دیگر از زر و باز تیزاب بگذارد دهد و بدهد تا که بگدازد و تاج مرتبه که طلعه می شود
می شود و تجربه رسیده است و هرگاه صفحه نازک شمس شهر را در مقطر مزبور بریزند خود بخود گداخته
و حل شده که هیچ کلس نمایند اگر خواهی که کوکرد را حل کنی گوگرد سفید و سیاه و زرد و شیر را و باکوکرد
سحق کن که حل شود که بنده و اگر ثابت باشد حل زیبق کنند که از هم ثابت باشد عمل دیگر
شمس مجرب طریقه آن است که یک وقیه گوگرد فارسی حل نماید و محلول را به تسقیه و تشمیش
بگذارد یک گوگرد غلیظ و دهد مع ثقل و بعد از آن مع را حل نموده تقطیر کنند و یک آن مقطر
مزبور را بدستور گوگرد محلول بتسقیه و تشمیش بگذارد یک عرق مزبور دهد و بعد از آن زاج
زر و را مکلس تقطیر نماید و اگر حل کنند بهتر است و یک از مقطر زاج بگذارد و عقرب بدهد
بدهد یک ام بر روی آن افزوده می شود که آن ام می شود بعد از آن گوگرد مدبر را به آتش
و نیز به آتش کلس نمایند و در همین که یکجا ضبط نماید و یک مثقال او را بر سر یک عید در
شیشه کرده یکجا ریخته در میان خاکستر گرم گذارند که عید عقد می شود و یک جزو از این عقد بر
جزو قمر طرح میرود و شمس رها می شود
ع ع ع ع ع لا لا لا ع ع ع ع
و گوگرد منفرد و چهار یک زاج کرمانی گرفته تقطیر کنند در زیبق مصعد را با این مقطر

تسقیه و تشویه

تسقیه و تشویه نمایند تا منع کرده و نصف وزن این زیبق حجر و نشادر که با زاج مصعد
مجمد کرده باشند بهم ممزوج کرده باشند به آتش نرم و در زمین دفن کنند که حل کرده و بعد از آن
از زنگار هم و از عید یک حصه نموده با آن محلول در مرتبه تسقیه و تشویه کنند که با وجه القوه
الیقین تسقیه و تشویه نماید که شمع گردد یک بر یک جزو نقره طرح میرود که شمس گردد کامل خود
بستانند زاج تنقیه و تقطیر کن و آن مقطر در قرع بر سر عقرب ریزد که زرد شود و مسحوق
باشد چنانچه مقطر به آتش بر سر عقرب برآمده باشد و تعظیم کنند و هنوز اندک
آب مانده باشد که آتش را قطع کنند و باز مقطر را بر سر عقرب رد کنند و تقطیر کنند
و اگر مقطر کم باشد از آب زاج اضافه کنند و مکرر تقطیر کنند که عقرب سفید و قایم
النار گردد و بعد از آن جزوی با هم جزو عید مغسول طرح کنند که عقد ثابت گردد و از آن
معقود یک بر یک جزو زهره منقی طرح کنند که قمر رو بالین آید مجرب جهت اثبات قمر
یک جزو از شعر مغسول و عقرب و عقاب در یک ربا بسویه مقطر نموده و مقطر مزبور را برابر
رد نموده باز تقطیر نماید تا از مرتبه طلعه تشمیش و بعد جاری گردد در خانه علاوه رشید سوخته
بوده مشق از عباسی فروخته بودند معمول را هرگاه قمر را بطریق معمول با عرق
مکلس نموده و کلکتریت زنند و در سیماب اندازند گشته ما سیماب را ضبط کنند بعد

شوره را در ظرف حدید ذوب نماید سیماب مقتول را که زنده او را به تصعید یعنی
القدحین یا به تنکیس کرده باشند در شوره مذاب ریخته و آب گرم بر آن ریخته بشورانند تا
شوره تمام برود و سیماب را ذوب نمایند و این سیماب مذاب را باز به طریق معمول
با عروس منکلس نمایند و در سیماب اندوخته قمر بعمل آید و در مرتبه سیم یا چهارم این
این قمر که از سیماب بعمل آید عروس او را منکلس نمیکند این معنی را ضبط نمایند شنقرفی عرفی
این سیماب مقتول کنکر را گرفته بود بار راسخت مقطر با آب کبر را با زعفران حدید
و سدس هر دو عقاب معقد برج را با هم سحق نموده فرش و لحاف سیماب مذکور
کرده دس داده من بعد برادر وه بازار زاد وریه مسحوق مس دی قرار مذکور و نش
تحیف نموده به سس برده در مرتبه سیم بشرح ردیف بعد از ذوب شوره رحم کنند تا را
سخت برود و فضه مصلح هر زمان بعمل آید ماء دیگر بجز فلز انستها دجوب کرب
نموده و سحق برابر آب ریخته یک شب بگذارند و دارای راجرعقه نموده و نگاه دارد و دار
هک را بیند بدستور آب یعنی پس کبریت حبه را در ظرف نموده از آب قلیا و آهک
بقدر [illegible] دو انگشت بر و در ریخته طبخ ملایم دهد تا آب سیاه شود هر چه حل شده
بر دارد و آنچه حل نشده باشد باز بر آب مذکور طبخ نمایند تا تمام حل شود و حل شده را در ظرف

در ظرف بزرگ کرده آب صاف بر آن ریزد و پنج شش روز بگذارد که ته‌نشین
شود و این ته‌نشین را گرفته باز بر آب قلیا و قلیل آب آهک به دستور طبخ نموده تا خوب
منعقد کرده و این کلس سفید ثابت را به آب ماء الیقین شود و هر چه حل نشده باشد به دستور
آنکه ده طبخ نماید حل شود پس آنچه باقی مانده به آب قلیا بدستور [illegible] طبخ دهد و ابرا در ظرف بزرگ
کرده و آب صاف بر آن ریزد و بگذارد که ته‌نشین شود پس آن کلس سفید را با ثابت
به آب بیاض الیقین مقطر تسقیه و تشمیع کنند تا جاری گردد تمام است عقد از ره حجر الکبر
عقد [illegible] و درج ثانیه یلیغم فی الذوب و یجعب قرص و احد ثم خذ من التوتیا [illegible]
و من الکبریت المدبر اثنان و یسحق بالغ و یجعب الفرش واللحاف فی حقه من
المصفر و یکون ثلاث الحقه خالی و لیشد و صل شد اجبته او لطین بطین الحکمة و یکمل
فی الکور بین الف رو ینفخ من فوقه حتی یحمر ثم ینفخ من تحته بقدر الف [illegible] فیخرج و یعزل
ما حیته حتی یبرد ثم افتحه تجد حب [illegible] ثم اطبخه بماء المعهود ثم [illegible] راسخت سیجوق
هر قدر که خواهد با صفره الیقین ممزوج نموده [illegible] شیر [illegible] بقدر [illegible] گاو [illegible] اندود
نموده بگذارد تا خوب خشک شود و ملغم را قطعه قطعه باید نمود که بهتر است و عروس
مزبور را ماء معهود تسقیه باید کرده باشد شبیه وصل راسخت خبث الحدید با المصفی سحق

وصلایه نموده با بیاض البیض تر نمایند رخنه طاستین را باندک جنبه الکوده کرده بگیرد و عجین
هر بوره را بر بالای آن مالیده و شیشه مسحوق بر بالای آن باشد و کرباس بر روی آن بچینند
در زعجین اول باز بروی آن بمالند و سیم پیچ نموده در گل حکمت گیرد و خشک سازد و حقه
هر بوره فوق با بیل وسعت داشته باشد و هیچ خالی باشد زر زبان گنجشک قلب
نباتیست بقدر ریک رزه شاه و قدری چند تر نیز می شود البته اگر از زمین می روید چهار
برگ بر روی زمین پهن می شود از قبیل برگ زنبق زرد چند در قش بیک سرخی مانند سبزی
مجوف است و بقدر ریک شبر از زمین که چند می شود ۳ ۴ شاخ میکند و برگ های از قبیل برگ
خرفه اندک مدور و ضخیم و بسیار بد بو و تیغ و از قبیل نسیم سفید بر روی او هست و در انتهای
کوچک میان پر بشکل مثل زنبیل آنکه در پای آن سیر بزه و از قبیل ترنجبین بد بو و گلش سفید
در سر بوته آن بشکل عروس در پرده قبه میان خالی دارد و در انتهای مدور در میان
آن سپ شد مایل بر روی و در ریشه و بیخ او بقدر ریک انگشت در زمین و در سر آن پیازی
بزرگ مایل بر روی و در انتهای کوچک میان پرده ما ریشه آن اگر تر باشد کوفته در اصل
س ش د ت س ط م ح ق نمایند و اگر خشک باشد کوبیده یک شب در آب
خیس نمایند بعد جوش داده با جرم داخل نمایند [illegible]

ورق نموده

[illegible] ورق نموده مدت نرم کرده در غربال در کشد
پس در کیسه دولائی کرباس تنک صحبکرده بعد از آن مقلوب کنند که آن طلق بیچه بشر
فرود آید پس در ظرف ریخته بگذارد که ته نشین شود و آب را از روی او ریخته طلق را خشک
نمایند و از گرد و غبار محفوظ تمام نمایند بعد با هموزن آن طلق نوشادر مصعد اقتاب
با رد یار نموده سحق کنند و در کاسه زجاجی که مطین بطین الحکمه تصعید مصعد نمایند و باید که آتش
تصعید میانه باشد و تا ۳ ساعت آتش دهد که عقاب مصعد شود و هم چنین ۳ دفعه
تصعید باید کرد که آن طلق مکلس کرده مانند اسفیداج و بگذارد که تمام است و در آخر آتش
باید کرد بعد بگیرد عقاب مصعد که با زاج و نمک تصعید شده باشد و با هموزن
جیوه مصعد عقاب اف یار نموده سحق بلیغ نموده در شیشه مطلق تصعید کنند با آتش میانه
و سر شیشه را بعد از اندک لحظه بگیرد با خمیر و باز ۳ ساعت آتش کنند تا همه مصعد شود پس بعد
از آن سرد شدن بیرون آورده سحق کنند و باز بدستور تصعید کنند تا ۵ مرتبه و احتیاط
عمل کنند که این هر دو روح است و زود هوا میکنند اگر چنانچه در تصعید قدری کسر هم
رسانند از نوشادر اضافه کنند و در آخر اجزا شب استخوان سوخته مصعد بعد سفیده
بقدر ربع ل از این اجزا را یک مثقال و نیم معقطر با بیاض البیض در سنگ بخور در آخر

داده تا خوب ممزوج شود اما باید که اول نصف آب را در سحق کوزه دان دهد تا خوب مح شود
بعد نصف دیگر را بر بالای آن ریخته سحق نمایند تا مثل گل نرم یافته گردد بعد در شیشه حل کرده
در چاه ذیب گذارد که ۷ روز یا کمتر حل خواهد شد پس این محلول را در ظرف چینی قطره قطره
بعنوان التسقیه کوزه طلق مکلس باید داد و سحق باید کرد این قدر که مشمع شود بعد از تشمیع در
حل گذارد و در چاه ماریه که در ۲ روز تمام حل است اما باید که ۷ یوم تشمیع و سحق کنند تا
خوب مشمع نشود عجب نباید گذاشت که هیچ فایده خواهد بخشید بعد یک از محلول مزبور بر دوعیه
منقی تطعیم باید کرد در ظرف چینی یا کاشی که بر بالای زیاد گرم باشد قطره قطره که بسته می شود بعد
دیوزن ۵ ل خواهد بود لنگه دارد که یا د ت د ل ف خ س ث خ ت ل طرح
میرود هر ۲ ل را یک مثقال شیر زرق اضافه نموده حل کنند کوکب الارض عید عقاب
آب به دفعه داده شد بیاض البیض عقاب ملح [illegible] بیک [illegible] شب بوره [illegible]
رز مجموع را سحق چنین نموده جدا جدا در بیاض ریخته خوب بر هم زنند و در تعفین گذارد
یک هفته یا دو هفته بعد تقطیع و انبیق و آتش بسیار نرم بچکانند و چون نصف آب مقطر
گردد آتش را شد کنند [illegible] کواکب الارض دو جزو اضافه را واضح نموده ابقا مقطر
نباح بر روی شیشه محلول ریخته در آفتاب نهند تا بخور روش رود تا ۲ بار چنین کنند بعد از آن

دی ذا فه کالی [illegible]

ورش لاف کاس کنند که حی طلق شود زنده مع مغنیس ییب عقاب در میان سرکه کوفته شد
بعد صفحه مس را در روغن کن و به آتش بتاب و در آب فراخ فرو بر زنده عقاب ییب
مع [illegible] فرقا با اسفاناج سحق نموده و در سرکه کوفته شد بعد صفحه زهره در آن خلط نمایند و بعد و ترکنند و
به آتش بتابند و در آب خالص فرو برده تا سه نوبت زنده تشقیه زهره قلعی [illegible] شاد در
مع طعام و زراج و صمغ [illegible] جبه و ملح قلی از هر یک یک سحق و صلایه و تقطیر نمایند و صفحه
زهره را تنگ ساخته در یک شیشه با غبار بسیار مالیده با آتش تافته تا سرخ گردد
در این مقطر فرو برده و باز بان ریگ پاک کنند تشوید و بالله و عمل تکرار کنند تا دفعی که سحق
مس طلا رنگ شود و سفید شود و چون به بینند که سرکه از زر ابر زرد و کهنه بد سرکه
کنند و تکرار او کم از سه نوبت نشاید و هر چند بیشتر احسن است

شقیه روح ذهب کرده چند مرتبه در روغن سنگ سرمه براده حدید سنگ
را سحق و صلایه نموده در بوته ریخته و قدری شبه مسحوق بر روی آن بریزند و ذوب
نمایند که زحل رو به میرود و باز بگذارد دارد که خوب صاف شود نوع دیگر
سنگ سرمه براده حدید بوره کرمانی بر روی آن بریزند [illegible] گداخته گردد
قراطین سحق نموده در وی کاغذی زراج ریخته و مسحوق را در میان آن در دور آن را

بهم آورده در بیلچک کاو گیرد و بر روی آن کهنه در روی کوزه گل داوراند پس بیلچل کاود
برد و در طلق محلوب باید آورد در آتش تا بند و در آب منتق کرد و بعد بکوبند
بعد از آن کوبیدن در میان کیسه جای بنهند و پاره سنگ بقدر فندق یا زیاده تر در
میان کیسه ریخته در قایم ببالند در میان آب گرم یا آب تا که محلوب شود و بعد حل
او از سر آب بشوند ب زود طلق محلوب را در میان آن ریخته و دهن او را به سرب
مسدود نمایند و تا سه روز در میان ذبل خیب گذارند که حل شود مثل شیر تعلید
طریق احسن نمودن قمر مکلس شوره زنگ قمر مس گذارده در آورد که تمام است
اگر خواهی که عقاب محمد شود زحل را خوب نموده و هر یک بطعم او نمایند تا مکلس شود
از این سرب مکلس و عقاب مس و زرد را ضم نموده تصعید نمایند تا سه دفعه که هر چه
تصعید شد باز جرمش رد نمایند و سحوق صلایه نموده تصعید نمایند و هر چه شود روح روح را
در میان کیچه نموده ذوب شد و بعد از ذوب عشر روح تریاک و عشر
هند بی بگذارد و بعد بهم زده چه می شود و اگر در میان بوته ذوب نمایند
بچوب یاسی برهم زده مکرر انهم بچه می شود کنند سش را بماء الفراح جوش بنهند و بگذارند
و مس در تشمیع ورده که حل می شود عقاب افتابی مصعد می شود به این نحو
بکوبند و در نی

بکوبند و در میان کاسه ریخته و آب بر روی آن ریخته در آفتاب بگذارند که مصعد
می شود و آن را شسته و نگاه دارند و نوع دیگر با زاج می شود بر این نحو عقاب زاج سیاه
تصعید نمایند شقیقه زهره کف دریا نمک سنگ سم الفار ده مرتبه زهره را که داخل
هر را یکی از این دو را طرح کنند به آب قند برآرند اگر یک جزو قند اسفیداج و یک جزو
نوشادر دو ده جزو آب برآورده برآرند و یک شبانه روز بگذارند و بکوبند و صاف
کنند این چنین نه بار و بعد تقطیر کنند این است که حل طلق کنند شقیقه زهره را با
سرکه و سرگین کاو و نوشادر در آورند سفید شود و از سرگین کبوتر به چند از زند
زرد و کدر از شود شقیقه زهره بول کودک را با سرکه برابر بهم آمیزند و اندک از نو
شادر و نطرون و آهک آب نمیده و در وی ریزد پس زهره را بتابیده تا تیغ
شود چون آتش و در این آب می اندازی تا هفت نوبت چنین کنند که صاف
شود پس استنزال کنند و در که از بوره زرگران و شیشه شامی مسحوق در وی بریزد
تا نرم شود شقیقه زهره زاج مع قلیا عقاب همه را تصعید کرده چهار برابر انها
سرکه کهنه واخت کرده و مس را چند نوبت که داخته هر بار در این تیزاب زنند
و هر ٥ نوبت تازه کنند اول زهره را ده بار گداخته قلقلی طرح کنند و در

تیزاب اندازد و بعد از آن شب زیبد البحر ملح قلی مثل در صلایه کرده بیاض
البیض خمیر کرده خشک نمایند ۳۰ نوبت بزهره مذکور طرح کرده در تیزاب اندازد
و ده نوبت دیگر تنها گداخته در تیزاب مذکور اندازد که مانند قمر سفید شود
بدانکه مادر ربیدر رحب و سعد زیبق و گوگرد است آنچه کامل تر و معتدل تر زر است و آنچه
با عتدال نزدیک تر نقره است و مس بعلت حرب گرفتار است و قلعی بعلت مرض
گرفتار است و سرب بعلت جذام و حدید جذام سر زیعنی در نا بخته سوخته پس هرگاه
که تریاق بعلتها را دفع کند منفعت کیمیا مزاج ایشان معتدل گردد و بر اصل باز
شوند لیکن و چنینت باید دانست آنچنان است که از هر چیز که تدبیر در او کنند اول
باید که با آتش صبر گردانند بتدریج و آهستگی تا مقرب شد چون عادت شد ثبات
یافت و کم گردد بعد از آن باید که مشمع کنند یعنی که بلطف تدبیر در او کنند تا توان
ریخت که سبک شود و چنینت تدبیر باد و چیز در زاویه همین صنعت هم چون رنگها که در
آب حل میکنند و چاره در آن آب فرو می برند تا بواسطه رطوبت [illegible] الخ
میکشد آنچنان نیز مشمع کرده را که وصف کردیم حل نادری که بنیه که چون آدمیه
و حبه هر دو در گداز نه لا بد باید یکبار ریخته گردند در ترجیب قوتی که او در به و حبه

هر دو داشته باشد نفعت در حب و کند و باید اینها را [illegible] است تفریق تکلیس و
تغسیل تطهیر و تجمیع و ترجیع و تمزیج و تشمیع و تکلیب و تعقید و طرح قاعده روح
هرچه که تاب آتش نداشته و نقش هر چیزی که رنگ بدهد و هر چیزی که از آتش نرود
مثلث الکیان مربع الکیفیت اول سرد و خشک جسد دوم سرد و تر روح
ربع تفسیر جسد — حرارت برودت رطوبت یبوست
سیم گرم و تر نفس گرمی سیم خشک اول این گرم و خشک ترجیم یعنی انداختن چیزی است
و مغنی تطعیم دارد و سور تکلیس نه تکلیس کنند بر این نحو که مثل اول است عمل کردن آن
است که اگر خواهند که چیزی که محلول باشد عقید کنند وضع در میان شیشه میکنند و شیشه
دیگر سرنگونس بر سر آن میگذارند و شده وصل اورا سد و دمی نمایند و آتش میکنند که عقد
می‌شود عسط چیزی را گویند که شرینش نکرده باشند مثل زیبق التصریف یعنی [illegible]
حور سیماز است که اگر خواهند زیبق را عقد نمایند در میان شیشه میکنند در زمین را حفر میکنند
و شیشه را تا گردن با لایش در میان گود میکنند و اطراف او را خاک میریزند و بر روی
دور آن گردن را ذغال میریزند و میدمند که آن گردن شیشه گرم می‌شود و سر گداز
بعد نرم می‌شود و سر از دهم می آورند خوب و آتش میکنند که دیگر زیبق راه ندارد که بپرد
حمام ماریه است که چیزی میخواهند حل کنند در میان ظرفی از چینی یا از کاشی مینمایند

و زمین را حفر میکنند و دیگی بر سر نهند و ان کاسه اجزا را بروی ان دیگ وضع میکنند
و کاسه دیگر را آب میکنند تا آب چهار انگشت بهم چسپیده و صمغ در رشته باشد و تخته دیگر را
دو سوراخ کرده بر در دیگ باید انداخت دیگ سوراخ نرم بیرون آید و سوراخ دیگر
لب دیگ باشد که اگر آب کم گردد آب بریزند و بخار بیرون رود که زر بکار است نرم
گرم شده باشد تقطیر شود در عمل مروارید بساختن مروارید خرد و چند انکه خواهد نیم
کوفته نمانید در صلایه سنگ بساید و در آب ترنج یا سرکه مقطر یا آب غوره تا چون
خمیر شود در آید چون خواهد که زیادتر شود مهره رد یا براده نقره یا زر یا زیبق مکلس بیامیزد
درون آن بیفزاید و در کاسه چینی یا قدح زجاجی اندازد و دانها سازد بزرگ و خورد هر قدر
که خواهد و فقط تند تا نیک غلطان شود و از ابری سپید خوک یا دم اسب یا مفتول زر یا نقره
سوراخ کند به ابریشم بیفزر بیالاید و از دم مصطکی جلا دهد و رها کنند تا خشک شود و دیگر ابریشم بیالاید
و جلا دهد بمصطکی و خشک کنند و در خمیر گیرد و در شکم ماهی اندازد تا بخورد و رها کنند تا نیم روز
پس ماهی را بکشد و از شکم او بیرون آرد و در مفتول زر یا نقره کند و در شکم ماهی
نهاده بریان کند پس بیرون آرد شفاف تر از بحری بود البته طریقه دیگر از جواهر بها
قیمت لؤلؤ سازند چنانکه از نوره یا از مکلس الیف یا از صدف مکلس در دوغ

رنگی ازانند

ارش بریزد تا خمیر شود و دانها سازد و رها کنند تا خشک شود و ورق نقره بر روی آن کنند و ابریشم
بیالاید و بمصطکی جلا دهد و رها کنند تا خشک شود و در شکم ماهی نهند و بریان کنند بغایت شفاف
باشند و این عمل کم خرج تر و کم زحمت تر از اعمال است طریقه دیگر صدف سفید
صاف را بعد از شستن کوبیده و در شیشه کرده آب لیمو یا آب نارنج صاف بقدری
که او را بپوشد اندازند فه مدت ۴۰ یوم نهایت ۱۰۰ یوم و در سرگین نم دار بگذارد و تا حل
شود و بقوام خمیر گردد و فراز صمغ ارزنگ و زاج بالمناصفه بقدر مروارید اضافه کرده
دست کش چرم در دست کرده در کف دست بر روی چرم مدور کنند و باید دست
خالی به لعاب زرسند و با میل نقره سپید یا زرد یا موی خوک که چوب کرده باشند در
حین رطوبت آن سوراخ کنند و بعد از خشک شدن بعد هر دانه جدا جدا دانه در کیسه کنند
و دانهای خشک شده را در میان آن نهند و تمام روز بدست بمالند تا جلا بردارد
پس هر عدد در بر زد بخمیر آرد میده گرفته بگذارد در مرغ و بپزند و بعد از یک دو ساعت مرغ را
بدوانیده ان خسته کرده ذبح نمایند و در تنور بریان کرده حوصله اورا شکافته دانه را بیرون
آرند و اگر دانها را خمیر گرفته را در شکم ماهی که خالی از ... کرده باشند که آشنه در تنور
بریان کنند و دانه را اخراج نمایند سفید براق است و اگر مروارید معمول رد با ابریشم بیفزرند

۸۵

سازند بعد از خشک ان بشقب بر سر سوزن سوراخ کرده به ابریشم کشیده جلا دارد عمل طلای
لؤلؤ چون مروارید زرد شده باشد یا ناصاف در آب ترنج بجوشانند و با سنبوده نرم
مالند از اسرار است و از خواص مروارید محلول است تحصیل کبریت و عقد قرار بسیار
مجرب است عمل سرخ و عمل سفید ترنج سفیده را از غیر احمر ادرد با قدری دم الاخوین
مشک خالص سائیده با ابریشم بیز بریشند و غالب شبیه عدس و انها سازند و از کهنه نبات
عمل دانهای رنگین صدف بازهره که قسمی از حلزون است باید سائیده و شسته و جهت
سبزی زنگار مصفی و جهت سرخی شنجرف و جهت زردی زرنیخ و جهت سیر الوان آنچه مناسب
باشد اضافه صدف مغسول نموده چندان سحق باید نمود که در صلایه خشک شود پس با
سر ابریشم بیز بریشته هرچه خواهند ترتیب دهند و بعد از چهار یوم که در غایت
استحکام یافت با چرخ هموار باید کرده و بر روغن زیتون چوب نمایند و با پنبه و آن
درکیسه کرده دو سه روز بمالند تا جلا گیرند طریق ساختن مرجان گوشت ماهی را بسیار
کم ریزه بیرون کنند و یک شنجرف و توتیا مجمر ۸ یک توتیا مجمر دیگر
شنجرف باشد و ده گوشت ماهی یا سفیده تخم مرغ صلایه کنند و سوراخ نمایند و در سایه
خشک کنند و در شکم ماهی یا مرغ نموده و شکم او را دوخته در تنور گرم بگذارند تا پوست

تا پوست مرغ بوده

تا پوست ماهی یا مرغ بسوزد و بعد بیرون آورده و مرجان را در روی سنگ نازک گذارده
در روی آتش نهند و باد زنند تا آنکه سرخ شود مجرب است عمل بیرنغم عقیده تقطیر
محلول دعروس مقطر داخل نموده عمل نمایند که عقد می شود و یک از آن بر ۲۰ جزو قمر زند
طرح نمایند که شمس گردد که از خلاص سالم برآید تخمیر زیبق ثابت و ذهب جبال عرق
کبریت را بر سری عقیده ریخته تقطیر کنند و بر مقطر را بر ارض رد کنند تا چهار مرتبه و در مرتبه
قرع را بسته در آب سرد ریخته که مرتبه ثالث عقیده بمثال براده شمس در ته قرع باشد و زرد
و ثابت و ذائب و این عمل دو تقطیر می شود و بجهت آنکه هر مرتبه در آب سرد می برند و
پس مرتبه تجدید عرق کبریت نمایند بمیزان مذکور و قیه ۱۲ درم است اگر خواهی زیبق را
مقطر سازی چهار ظرف از حدید و اندرون آن را صیقل کنند خوب و گردن شیشه بلند
قدری باشد و ته آن را به بهتر اللطف شده وصل کنند بقراری که دهن شیشه در درون
آن باشد و شده وصل بگل حکمت یا گل ... کنند و انچه زیر آن شیشه وصل کنند
و غیره را هم محکم کنند در سر کوره گذارده و آتش را بدهند تا کل زیبق مقطر شود و این از
کس اشکار نکرده که در هیچ کتاب نقل نشده و سینه بسینه برده اند و این مفتاح عمل است
اکلیر است ... و الله تقطیر زیبق او را اشکنه و ۲۰ ل زیبق با هم در قرع

و زیبق تقطیر کنند و مقطر را بر ارض ریخته صلایه کنند و باز مقطر کنند تا کل زیبق مقطر
شود و خشک و دهنی بگذارد از این عمل و آنچه ارض است مانده است جدا آنکه بدارد و دهن بدارد
جدا و این دهن را نگه دارد و هر ارضی که بدان عمل کرده اند در تقطیر عقید به پیوست که تمام
مقطر شود و مقصود همه آنست که از اول تا آخر [illegible] بر آتش گذارد و زیبق را خوب
مدور آن بدارد و بعد از آن هر قدر عقید که خواسته باشد در قرع گذاشته زیبق بر او بارد
وصل کرده هموار هموار آتش کنند که با تمام عقید مقطر شود در عمل شمس و هم قمر بیا زیبق
پاک و روح توتیا پاک و نوشادر مصعد هر یک را در هم کرده سحق و صلایه کرده و در ظرف
مثلث به رسم محکم و شیشه بر سر او وصل کنند مثلث قمع ته بریده باشد و انبیق بر سر او وصل کنند
و آتش کنند تا آب مقطر شود و بعد از آن سر قرع را مسدود کنند و آتش را شدید کنند تا کل
مصعد شود و او را بردارد و بعد از آن بیاورد یک زیبق و یک [illegible] در هم کرده [illegible]
کنند و از نمک و آب نمک تشویه کنند تا نوادر از آن بر طرف شود و خشک کرده بعد از آن
بیاورد یک مثقال از آن [illegible] جنس که مصعد کرده است و داخل این دو جنس کنند
و صلایه کنند که آن مصعد زرات این اجزاء و دهن شود و کمتر آید او را کج کرده در ظرف کنند
و باز یک مثقال از این مصعد داخل آن دو جنس کنند و صلایه کنند که آن در ذات

در ذات این اجزا

در ذات این اجزاء و دهن شود و کمتر آید باز او را کج کرده و در ظرف کنند و باز یک مثقال
از این مصعد داخل آن دو جنس کنند بقرار اول از هم و دهن شود بر دارد و حاصل [illegible] برای این
تا کل دهن بر گردد و این دو جنس را مایه اینک روا آمد که هر وقت که خواهد همان کار را
ش بید و دهن را در قرع و انبیق تقطیر کنند و آب را جداگانه نگاه بدارد و از برای حل [illegible]
و کلس که در ته قرع مانده باشد هفت شبانه روز آتش کنند بعد از سرد شدن باز دهنی شود
تا ثابت از این یک مثقال با آب [illegible] اگر اراده قمر کنند با قمر یار کنند و اگر اراده شمس بود
با شمس یار کنند و با هم تشعیه و تشویه کنند تا شمع و عیار بگیرد و طرح کنند یک برق و اگر از این دهن
باز مکرر کنند بر رو بیشتر هم میبرد و این دهن در این حالت که دارد و اگر قمر معکس بود
یک مثقال و از این دهن یک مثقال در شمع بگدازند یک بر ده طرح میبرد و اگر خواهی
مستور را تقطیر کنی بیار مغرفه حدید و [illegible] ببرد و مستور را در درون
آن کن و گردن شیشه را بر سر او وصل کن و انبیق و قابله را وصل کن و در سر کوره
بده تا کل او مقطر شود و [illegible] بعد از آن که یک روز بگذرد و برنگ روغن شود [illegible]
بکیفیة الاثاث و [illegible] غلام [illegible] بیار جمجمه مقطر و [illegible] مقطر هر دو را بر
تا شیده و بیا [illegible] حل شده [illegible] را در شیشه و [illegible] کن ده شبانه روز در میزان

سفارف در آتش اعتدال عقد کنن دیگر بار بیست قیراط زرین کرده به ستور طرح کنن که اعتا
۲۰
و حق است ماء الشب والصابون صابون یا بسل عما و شب یمانی سفید مساوی هر یکی درو
سحق نموده بر شبهای بعد باهم آمیخته در کوزه سفال آب ندیده کرده و سرا تر ابه پارچه پوستی بربندد
و در چاه زمین تازه بحفر کنده در دو مدت بیست روز حل شود مانند آب که صاف کرده و مایل
۲۰
بزودی و اگر تمام حل نشده بگذارد تا تمام حل شود ایضا یوخذ من ارض المکلیه ومن النشادر
لب ومن الماء المقطر ویسقی بهذا الماء بعد سحق الاولین ویسحق ویسقی قلیلا قلیلا حتی
یشبع فی مدت خمسه وعشر ایام او عشرون یوما حتی یتشبع وعلامة الکمال ان یجری بحرارة
الشمس ویجعل بخار النفس فی شیشه بحیث فی قارورة الصمد ویدفن فی زبره الصلب المتین بربع
الماء ربع اربعین یوما حتی یحل کله ماء واحدا فینعقد فی قدر الرتب بزیت البقر ویوخذ
رطل قسب فانه عظیم المنفعه [illegible] بهذا الطریق و منه [illegible] و تدبیره الا [illegible]
[illegible] از نامه معهود هر مثقال ازای عدد ورق قمر داخل نمایند [illegible] از آن
۱۰
اگر ایک مثقال دارد [illegible] نام گوگرد [illegible] داخل و بعد تقطیر نماید و هر
[illegible] یک مثقال از این مقطر [illegible] باید این ف ع م ج ف خ از [illegible]
۲۰
[illegible] م ف تدبیر طلق بکرید در باب روغن کنند که بکر کنند که [illegible] بسیار خوب

با سرخ یک شبر و در کهل خوب سحق نمایند که چون سرمه شود و بعد بکرد عرق ۴۲ و اشته خوب
و ده شبر و در صلایه بگذارد و کنند که مذکور شد بعد تا تمام عرق بخورد دش بر بود و در صلایه عرق در ادت
بعد که عرق را بخورد و النقد در صلایه نماید که در زیر صلایه خشک شود و بعد که خشک شد نیم شبر دارد شکنه
فرنگ داخل در نمایند و یکروز از صبح تا شام خشک صلایه نمایند که خوب داخل بعد بکر شود و بعد
در صلایه سر و بکر عرق بخورد دش بعد که چون مرهم شود و بعد در میان مجموعه نازک بکر پهن نماید
و کوشه مجموعه را خاک بگذارد و در میان دو وان مذکور خط بکشد و در آفتاب تموز در آفتاب
در بالای ریگ گرم جا بگذارد که تا روغن بیاید و در گوشه مجموعه جمع شود و خبر دار باشد که
که روغن از گوشه مجموعه نریزد و اگر خواهد زیر آن گوشه را که خاک است شقاب چینی بگذارد که
روغن در آنجا جمع شود تا دو ساعت بگذارد در آفتاب تموز بعد بردارد و بستر باشد و دوا مذکور
را دو روز دیگر را همان دوای را با عرق صلایه نموده تا در مجموعه خشک نماید و در آفتاب
بگذارد و روغن بگیرد تا سه روز بعد بستر روز اول روغن را در میان پیاله چینی جمع نماید
و بعد بگیرد شیشه کوچک سبز و روا ایک رگچه در سرکه و حیه کرده و موم سر آن که هر یک برون در ماون
گرفته در پارچه ها گذارد و در شیشه مذکور بریزد و سر شیشه را بستبرد که نعند و بر آن ده صدید
بگیرید و در آفتاب سه تا سه روز دفن نمایند یک روز یک شب در آفتاب

نبات شده اگر باشد و در روز و شب باشد بعد در آورد روغن ثابت خواهد بود از وقت بر

زهره طرح نماید شمس اعلا خواهد شد انشاءالله | قاعده دیگر بگیر گوگرد خوب بگیرد و در کهل

خوب سحق نمایند که مثل سرمه نرم شود بعد بگیر یک سیماب و داخل گوگرد نماید

و یک روز از صبح تا شام خوب سحق نمایند بعد از آن که خوب سحق کردی در ظرف آهن

نما و در بالای آتش و غال بگذارد تا دا شود مثل روغن بعد که دا شد خوب در میان کهل

بریزد و یک دو ساعت خوب سحق نمایند باز در ظرف آهن نماید و در بالای آتش و اگر

و باز در کهل اندازد و صلایه نماید تا ۱۰ دفعه تا خوب داخل هم شود بعد در کهل خوب

صلایه نماید وقتی مثل سرمه شود آب سلکو را اگر نقره بگیرد تا شام ذره ذره در آفتاب بگذارد نم

بدهد بعد که خوب خشک شود صلایه در آفتاب خوب خشک نماید بعد که خشک شد در میان

عکده ان کاشی در گل گرفته کنند و سرپوشی دیگر که یک بنگ دانی باشد از طلا کنند و بالای طلا در گل

الد در وزن خالیش را خوب قایم نماید و در زیر آتش ملایم کنند یک شب بعد روز نش باد

بر طلا که را آب که زیر بالایش کنند و آتش بدهد و بگذارد که تا سرد شود و در آورد و خوب که سرد

سرد شد سر پوشش را باز کنند آنچه تخم مرغ مثل سر پوشش است چسبیده جدا نمایند و جمع نمایند

تا آنکه یک سیر بیشتر یا کمتر شود از نهار که جمع شده با روغن بدهد و در آورد نمایند و در

کهل خوب

کهل خوب بعد در ظرفی کاشی کرده و سرش را محکم نمایند و با نیم من با جک زغال آتش

نمایند بعد در آورد و باز صلایه نمایند و بر روغن تخم مرغ بطریق اول بجان طریق و پس

بدهد تا ۱۰ دفعه که خوب زنده شود بعد در میان بوته آب نماید وقتی که خوب

آب شده قدری شوره قلمی بزنند و در دو بچه بریزد که هر وقت بخواهد از آن یک ۲ مثقال از این

سیماب و یک مثقال طلا با هم آب نماید و در وقتی که آب شد از این آب شده ۵ مثقال را

با ۲۰ مثقال نقره خوب آب نماید و در وقتی که آب شد قدری شوره بزنند که خوب

و داخل هم شوند آن وقت ۴ پ ل می شوند اگر خواهند به همین قسم مفرد شوند و اگر خواهی

به تیزاب بخلاص برد تا طلا و نقره از هم جدا شده که ۵ ل طلا و ۲۰ ل نقره خواهد شد و

با پنصد دینار را بت میگیرند و کسری در خلاص نخواهد کرد و تمام شد عقد طاستین طلا

و ۲ ل ن ۳ ج ل بوست و ۳ ج ل کتیرا ۳ ج ل اجزا را خوب صلایه نموده باشد با

سفیده تخم مرغ خمیر نموده و از آن شکل برتر ساخته و پس گذاشته و سر از زر

با اینک و سفیده تخم مرغ و نمک محکم نموده سیم پیچ کرده لعاب حکمت بگل رتبه بگیرد

و خشک سازد و در زیر آتش معتدل ۸ ساعت و پس داده تا اندک مزیع

بگیرد و بعد از آن یک شب در آتش با یک زغال و آتش ابد را آب و پس شدید

دهند که سیماب عقد شوه خواهد بود پس ازان برآورده با آب نمک بشویند و خشک نمایند بانک
بوره و نشادر سحق نموده در بوته کرده بگذارد که شب سوخ توتیه حبوبی کبود و رنگ ریخته
خواهد بود بردارند و بوته که خواهند یک ربع پس یکجا ازان معقود را بیکجا قمر بگدازند و
جمیع برنه زهره منقی طرح کنند که قمر در کمال اعتدال است تا خیم کرات ءالخط نند زرد
ترکیب چهار گل کبریت جعفری را آورده و سفیده برنج را در ازکار زردتراشیده بقدر ده فلوس
جمع نماید و کبریت را اول سه فلوس و سفید برنج تمام نماید یعنی تمام اثارش تیر کرده مثقال دیم ات
و اول این هر دو اجزا را در کوزه انداخته و زره وزره تیز میش را در او انداخته خوب حل
کنند تا که تیزی بالمره تمام شود و خشک شود او را در ابن شیشه آتش انداخته روغن بکشند تا هر شخص که
سست باشد بقدر حاجت بر قضیب بمالند تا ده روز و رگ شل بالای ان بر پیچد و اگر رگ
تنبول مطلوب شد رگ اول بر بندند و بعضی رگ بید انجیر قال ترکیب دیگر
پاره هی مانند ورق نقره هم باشد این هر دو را بیکدیگر کره نموده در میان پیاز بگذارد
در بیم باد بعینه هم فلوس او بر جنگل آتش دهند تا که بیت آتش بدهند و خوب مضبوط
شود و بعد ازان او بر بار اندک اندک زیاد نموده با آتش دهد تا به هی فلوس
او به آتش بر زیاده ازین او بر بار دو آتش نکنند تا که ق آتش درست شود و

بعد ازان

و بعد ازان ریزند چنین را کوفته ریخته یک کوزه نهاده آب زرد و بعد ازان کوزه را
در میان کوزه نهاده انداخته کوره نمایند و بعد ازان به پانزده فلوس سیکن گرفته در تنگ
را کنند بیده سیکن را نصف زیر کوزه و نصف را بالا انداخته نیز کوزه مذکور را آتش
دهد که تا شکفته کرده دانه انکه وارد و خوراک ان همراه برگ تنبول یک برنج قاتل
ترکیب دیگر عدد ماهی بقدر نیم من رست پنج ریال وردی ال شنجرف دو دی ال
کبریت جعفری خوب دو دی ال زیبق دو دی ال زرنیخ ورق اعلا و ادویه ثلاثه خوب
سحق نموده و کم کم در میان شکم ماهی ریخته و زیبق در ان بالا بریزد و بعد شکم ماهی را بدوزد که در میان
شکم از جای دیگر شود و چون ادویه بالتمام در شکم که ریخته شود و آن ماهی را بدوزند و در میان
کوزه آب نمدیده بگذارد و تا به ای در سوم قسم بلا سه در آفتاب بیاندازد و در روز
سوم خواهد دید که جمیع کرم شده استخوانهای ماهی را ازان میان بیرون آورد و تا به ای
یوم دیگر هم مغز کلا کوبغنده از نها کوزه ان که در این مدت برنگ خواهند آمد و تا به ای
یوم دیگر بومی بکداننه یا در دانه زرده تخم مرغ برداشته ان مده و بعد ازان در مدت
یوم برداشته ان چیزی مده که بعد بکر را خواهند خورد تا آنکه بعد چهار روز دانه با قی خواهد ماند
و انها را در میان شیشه نموده و در میان جو بگذارد که بالتمام کرمها روغن خواهند شد

دران روغن قطره بریم مثقال زهره سفری طرح خواهد رفت وخواهی دید عجایب جناب
اقدس الهی حق عمت بره الکل فهو مکلس کل شئ ومحلل کل شئ وهو العامل
الکامل اما زیب جمیع الاشیاء المتصعبة الذوب من سایر الاحجار والاجسام
کلها وفیه منافع وفواید بالغة وقد ذکره الاستاد جابر فی العلم المخزون وهو العمری
... رادوا ان یاخذ من زبد البحر ستون درهما ومن بورق الصاغة و
... الصفرین والعقار ومن کل واحد ستة دراهم ومن ملح القلی اربعة
دراهم ومن المرتک المبیض ثلثة دراهم یخلط الجمیع ویخلط بماء الرماد البیض المصعد
عن الثلث دریوم ولیلة تقعد به ذلک ثلث مرات ثم یذر منه علی الزجاج فقد
بیبیه وافرادفرغ علی رادش فانه یختلط بلا صنعة واحسب انه یختلط مع الزحل الی
فاستعمله فیما ترید فانه فواید الاعمال الکبار واحسب ان هذه البورق یذیب
الحدید ازابة کاملة فاستعمله فیما ترید من الابواب فانه یخبب لانه علی فی کلها
ترید قلت فیه ومزنه المرتک المبیض واعلم ان شبیه معلوم مشهور لا العلم وان
اضعفت لا ذلک من المرتک المضروع من الاسرب المطهر کان موافقا لما هو
الصحیح فاعتمد علی ما ذکرناه اولا وثانیا لبن عذرا وطین الحکمة والقلع وغیر

صفة المرتک

صفة المرتک وکلس القشر والعقاب والعبرة به ان تکون ارکانه مطهرة مثل
المرتک فانه ان لم یکن مبیض العقاب مصعدا والقلع مقطرا ثم تحک الجمیع
وتقطیر بعد حله بالتقطیر الذوب المشرب بالنصفة فانه یقطر لبن ابیض تمع لها
الارکان الاربعة ویولفها ویعین الا الاکسیر ابیض عند الفار تمع وغیر
لبن العذر مرقیا عمل قمری یکرد استخوان را شد ودسحق پلیغ کند وبر هر یک
جزو از وی ل جزو خل حامض عتیق بریزد و یکره مردارسنگ خوب وسخت
ماعم کند وبر هر جزوی از او نیز ٥ جزو سرکه عتیق بریزد و ده روز تشمیس کند پس بعد
بچیک نداالف ده یک جزوی از ان آب دشخار مقطر ده جزو از این آب مردارسنگ
بیامیزد ودر سحق القشر مبیض مکلس فراند و تشریه وبعد تا ان مکلس تمام آب را
بخورد وما نند شیر سفید گردد الفم بوره حکمی ٣٢٤١٣٢٥٣٢٢
هر دو را نرم کوبیده در میان بوته ذوب نمایند ٢٤١١٢٧١٩١٨٢ ٥
ودر وقت ذوب یمدان ٥ درجه ازان که ١٢ ٥١٤٢ ١ ٥ شد بکنند
کذا رد وکلس او را بر داشته بهر قدر که میخواهد ٣١١٨٢٣٢٤
٢١٢٣ وبازیب وی کلس ٢٧ ١٢ ٣ ١١ ١٢ ٥ ٣ ١١ ٢ ١ مزوره وباز

مس در کلس شوره و بازمس در کلس بوره صباغی این چهار اجزا را خوب سحق

وصلایه نموده و در میان بوته با شیشه سر و رزنموده تا با هم مزاج بکنید و بر روی آتش بگذارد

کو غیر ثابت ثابت معید ازدنا که بگذار شد بکر منقبض ورز ۲ ۱ ۱ ۲ ۱ ۱ ۳۸ ۲۳۱۱
تجربه

۲ ۱ ۱ ۲ ۳۸ و عقابر و بگذرد اجزا بگذارت شده بدهند و بعد این ۴ ۲۸

۳ ۲ ۲ ۱۲ ۱۲ اگر تب را ذوب نموده و از این بوره بزنند ۱ ۳ ۱ ۳ ۲ ۴ ۲ ۳
۴

۲ ۱ ۳ ۲ ۳ ۳ ۴ ۳ ۳ ۲ ۴ ۳ ۲ ۱ ۳ ۲ ۲ ۲ ۴ ۱ ۵ ۳ ۲ ۱ ۵ ۱۲
۴۴ ۱ ۲

در تصعید عروس عروس ۱ ۲ ۱ ۱ ۳ ۱ ۲ ۲ ۱ ۵ ۳ ۲ ۱ ۲ ۳ ۳
۱ ۲

با هم سحق و صلایه نموده تصعید اول طلایم را استه و ا استه شد بد کنند که تمام

مصعد شود و بعد او را مس در با ۲۸ ۳۲ ۱۱ ۳۲ سحق نموده و در ۴

۳ ۲ ۲ ۸ ۲ ۱ ۲ ۵ ۲ بگذرد ۴ ۳ ۳ ۱ ۱ ۳ ۱ ۵ ۱ ۳ ۲ ۱ ۲ ۱ ۲ ۱ ۴ ۲ ۲ که تمام مس

می شود تجربه رفع سواد زیبق خردل را کوبیده بر روی زیبق پاشیده و بار بر که

بشویند چند دفعه که رفع سواد او شود بدانکه س د ب ق ف بر دو قسم است

لب فی و بر لب نی او را معبد کرده اما به راد قوی الاغر است ورق ا

شباهت به خ لا خ د دارد و کعبه نموده ج ع ح ن د نه کی غ ث

معمّا ف

س ف ق د است و بهتر از او هر آنکه ۲ ۴ م ق در آخر ۴۳ م کرم خشک است

و چون او را با س ح ق ع لا تقطیر کنند قطع شعله کبریت کنند و هر گاه در آفتاب

تسقیه زنجفر کنند جاری سازد و چون او را با وزن او ط ف غ م تر و آتش شیرا

با بر که در او قدری عشر و قطع مع القلع و عشر برنث و روغن عشر بر انزروت حل کرده باشند

لب بنید و تقطیر مجدد و تشمع کنند و مکرر اعاده تقطیر مجدد نمایند و تسقیه کنند عقد نار

نمایند و تسقیه معقود و منقاطر او در سحق آن بحث تشمیع کرده و مولف کتاب برهان ارز

تسقیه ورق هم مجرب شمرده است ایضا از القلی شمس لد می عقل د
۳

عسس محل لا ملا ه محلاو ن لا للاق مدارک اول تعلب ه
۲ ۴ ۱

سحق و صلایه نموده در شنان را نرم سبیده و آب روی اشنان را محروق نموده بجوشانند

و آب صاف او را بر روی اجزا ها ریخته در کاسه بطین دیکوش نند تا ربع او که بماند باز

آب بریزد و بجوشانند و هم چنین تا وقتی که صفحه مس زرد رنگ نمایند بردشته بر رطوبت

بسیار رود در آفتاب ریگها بند بعد خشک از قرار ۲۰ ل ۵ درهم عروس در تشمیع بخوردش هم

و بعد از تشمیع بدهند عروس با در وضع مرد شوره تقطیر نمایند و مقطر او عروس
۱ ۲ ۲

نمک قلیا زنجفر هر قدر که بخش از قرار ۲۰ ل آب مقطر ۲ ل و در ارشکنه داخل
۲ ۱

نمایند و دوباره تقطیر نمایند و ببینند که چه قدر است اجزای معمول مثلا فرض
میکنیم که معمول ۲۰ ل است ۱۲ ل ازین تقطیر برداشته ۸ ل او را ۲ ل نیم عقاب
محمر داخل نموده و این را دو حصه نمایند و حصه او که ۱۰ ل است بجوزد معمول در
تشمیع بدهد و نصف دیگر که ۱۰ ل است بر روی او ریخته تقطیر نمایند بطریقی که در
قمری گذشت و بعد در آفتاب ارضه را بخشکانند و بعد خشک ۲ ل عقاب محمر و ۲ ل
سم الفار زرد که در میان شیشه مطین کرده و بر سر آتش گذاشته باشند داخل
۲۰ ل آب مقطر یا معمول نموده و ۲۰ ل آب مقطر بجوز روش در تشمیع بدهد و نم داشته
باشد در میان تیز دالم نموده و در حل گذارد ۸ روز بعد از در آورده با بز
۲ ل عقاب محمر و ۲ ل سم الفار زرد مصعد که در دوات باشند بدین مقطر
حقیقی داده باشد و داخل اجزای معمول نمایند و در آفتاب بخشکانند و بعد از
خشکی آن آب که ۱۰ ل بود از تقطیر رطوبت گرفته بود بجوز روش در تشمیع
بدهد باقی مثل قمری است عمل قمر اگر شداری یا شیدی را با آب لیمو مخمر
نموده و بوته ساخته در نیق را در میان آن ریخته و دهنش را مهر و بعد
در میان طاستین صدید دراز دس گذارده و در آورده و با فرش لاف

ادرا بعمریه

ادرا بعد صاف بن بکن عمل قمر جنبوری را ذوب نموده در توی آب بریزد
که تا کاردر سر شود و بعد در میان تیزآب ۵ روق ریخته تا حل شود و بعد آب فراح داخل
کن و صفحه زهره را در آن انداخته که خلاصه او بر روی صفحه زهره جمع شود برداشته و کار فرمایند
عمل سیم الم الم ما پاک بکر و سمطسلا هر قدر که خواهد از قرار یک من شاه نیم من
آب تمی بر روی آن ریخته و بخشکانند و بعد خشک مقطر نمایند بعد بیاورد و عسل م حل لا
۴
مخففه لقی قهو مخفقه ۴ مجلاو ۴ مجلاوی لال لاق ۴
شدار یک ۴ اول یقلیں ۲ لا و اجزاء مذکور را سحق و صلایه نموده و در میان
کاسه مطین نموده و از آب تمی بر روی آن ریخته و بکوبند تا مادامی که نصف شود
دیگر آب بریزد و بکوبند تا وقتی که صفحه زهره تابیده و در آتش را السفید نمایند بعد
او را از رطوبت زیاد از روی آتش برداشته بکدی که نفخه کاهها باز آب در اشته باشد
دارو را در آفتاب بخشکانند بعد ببینند که مقطر سابق چه قدر است هر قدر که باشد از
قرار ۱۲ آب مقطره مثقال دارو داخل نموده ده مثقال شوره و تقطیر نمایند و داخل اجزای
خشک نموده را وزن نمایند هر قدر که باشد در مقابل اجزاء آب مقطر بردارد
یک مقابل را بکنار گذارد و دیگر مقابل دوا که از قرار ۲۰ ل باشد در مثقال

عقاب ثابت داخل نمایند و ۲ل این را نیز دو حصه نمایند و یک حصه را
در تشمیع بگذارند و اجزا را به هم و نصف دیگر را بر روی آن ریخته تقطیر بسیار ملایم به آتش
نرم نمایند که از صفیه فرو رود و رطوبت داشته باشد بسیار احتیاط کنند و تقطیر آورد
گرفته کنار بگذارند و بعد بیا در دو حصه اول که فرض نموده بودیم که اجزا ۲ و آب
مقطر ۲ است و دو حصه نموده بودیم او را نیز ۲ مثقال عقاب ثابت
داخل نموده اما این دو مثقال عقاب را با هم دس داده باشند بگذارند اجزا
با هم به هم و بخشک نند و بعد آن مقطر را که از صفیه خود سر گرفته بگذارند در
تشمیع به هم و باز بخشک نند و بعد خشک ز قرار ۲ل اجزای معمول ۲ل شنگرف
منضبط داخل نمایند و یک بیده فرار طرح نمایند و اگر رسیده و تدارک باشد تقطیر
نوع دیگر از کیمیا عقاب آفتاب ۱۲ زیبق طلق محلوب نجومی که در عمل سابق گذشت از
تقطیر در قرع و قابله پس زیاد و کم است بعد او را بر داشته که اکسیر مشتری و زهره و قمر است
نوع دیگر شعر معمول نقره ق د ل م ع د م ح ق ظ و ۱۲۲ ۱۱۲ ۱۲ ۱۱
۲۸ ۲۴ ۱۱۳ ۲۱۱۲ و در قابله نموده از قسمخ و ۲ ۳ ۱۵ ۱۳ و در قرع نموده
که تقطیر او بر روی آنها که در قابله است ریخته شود بعد از قطع حکمه زیبق را بر روی قابله

داخل

گذاشته اینقدر تقطیر در دو مقطر بر روغن مقطر عمومی که جمیع حل شده بالا بیاید بعد او را بیاورد
در تسقیه و تشویه بگذارد ۳۳ ۲۵ ۱۳ ۳۲ ۲۸ و داده که ۳۵ ۱۱ ۱۲ ۳۴ می شود
و اگر قمر است در بالای زیبق ریخته طبخ دهند که زیبق خاک سیاه می شود و ادویه اکسیر
قمر است در گرفتن جوهر علم بیا و روح علم را دست در آن صابون خشک و جدا کن
بیده بیکدیگر مخلوط سازند و در میان کاشی نموده و زیبق را علم بره سوزانیده و
کاغذ را بر روی زیبق گذاشته و بالای او را از این آتش بوخته بکنند بعد از سرد شدن
تعبیه بکند در قرع کفت نمایند و جوهر او را در میان کیسه ابجه نموده و در میان
ماء الرأس بیا در زیر و اندک طبخ داده بعد در او کرده و عقاب آفتاب ۲ با کمل ایتیغ
مدس برده و از دس در او کرده آنچه کسر عمومی از عقاب اضافه نموده تا میزان
خود برسد بعد از آن او در زیر داده گذاشته از قبیل است می شود از آن معمول
با او جوهر برداشته و معمول را قطعه رسد نمایند و در تسقیه و در تشویه بگذارد جوهر داده و
جوهر را به دس برده و در او کرده یک نخود از آن جوهر را بر مثقال یک و اندک قمر بشکنند زهره
طرح نمایند تدبیر کبریت اما بعض آن زیبق است که جزو کبریت را با روغن
کنند با آتش نرم در قرع و قابله بگذرانند تا کبریت حل شده در روغن که سرخ گرد در ...

منشب کبریت و نوشادر در آب سائیده بدفعات بر روی آتش تصفیه بروغن مزاز
کنند و چند بار بطریق زرنیخ تصعید نمایند طریق دیگر دو جزو نوشادر را با یک
جزو کبریت سحق نموده با آب تر گردانند سحق بلیغ خشک کنند و در ظرف مطین تا
یکساعت در آتش مثل آتش نموده که در جنبش پس نوشادر جدید اعاده عمل نمایند
تا چند بار که بر صفحه تیغه دود نکند و انچه با روغن دهن چرب با نمک سفید کنند غنوان نمی باشد
طریق دیگر شب نیلیار را گرفته بعد سائیده در جوف بادنجان ریخته در سفالین نم ناک
حل کنند و با شب محلول کبریت سائیده سفید و ثابت میکنند و بدستور نوشادر محلول
در بادنجان نیز همین اثر دارد تدبیر زرنیخ زرد براق آورده با ربع آن نمک نشادر نرم
سائیده و صابون خشک عراقی بقدر نیم وزن زرنیخ ورق کرده آن سرکه نیم وزن آن
روغن کنجد با پیه تازه که بر روی آتش گذاشته باشند حل نمایند و زرنیخ و نمک سحق
را در او کرده جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه شود و کفچه با حرکت دهند تا زرنیخ
در روغن و صابون شده و زرنیخ منعقد نمایند و آتش او نرم باشد تا احتراق
در جوهر زرنیخ واقع نشود پس منعقد را کوبیده در ظرفی کرده در آتش زبیق نمایند
که بتدریج دود متصاعد گردد زرنیخ چرب اول نشود و باید در نرمی آتش تشویه مراعات

که متصاعد نگردد و بعد از زرنیخ چرب تصعید نمایند و در سرکه و ملح القلی طبخ دهند تقطیر چرب
را پس کرده انگاه مثل عنبر سائیده با قرع مطین باقرع کردن چند مطین تصعید نمایند
بر آتش بسیار شدید که دو روز استعداد داشته باشد باید کرد تا جوهر او مانند برف سفید
گردد و اگر در جوهر او سیاهی باشد باید با عشر نمک سائیده بر روغن کنجد با پیه برشته
بدستور تشویه با آتش نرم کنند و بعد از تشویه آب ملح القلی طبخ داده مکرر تشویه نمایند تا زرنیخ ملک
نشود و اگر با سوم با سر به چند بار تشویه کرده با آب ملح القلی طبخ داده تشویه نمایند تمام سیاهی
ازو می شود و علامت تصعید او نگردد در آتش است و تصریح نموده اند که هر شش یک
جزو سیم ۲۰ جزو زهره منفعل طرح می شود از تکرار در وزن نقصان نمی پذیرد عمل مجرب
مجرب سیاح زر برای ثبوت ملغمه سیاه و زرد شوره بسیار خوب مقدار زمین در
نقاری ریخته و بقدر زمین بول بچه نابالغ بر بالای آن بریزد و بگذارد به آفتاب
تا آنکه خوب حل شود و خشک شود پس آنرا در قرع گل گرفته کنند و انبیق استوار
کنند و بر آتش ملایم تقطیر کنند آبی که ازان خواهد آمد آن آب را باید در بر بزد
پس آن ارزن را کوبیده در بند داده که صافی غدار باشد بگذارند تا آنکه حل
شود باز در قرع کرده بچکانند این ابرا در شیشه نگاه دارند با زان ارزن را

سه پیده در نهاده بگذارد تا حل شود بار در قرع کرده تجفیف نمند و آب آنرا
در شیشه داخل آن آب کنند همچنین تا قطرات تقطیر شود پس بیاورد قرع و انبیق
قبلا این مقطرها را که در آن کنند و انبیق سوار کنند و قرع او را روی کوره بر آتش
نرم تا زمانیکه آن آب غلیظ شود پس آنرا بیاورند در ظرف چینی صاف ریخته
کنند و بقدر ده مثقال سیم سفید منقش کرده در آن کنند که انهم جزء آن خواهد شد
اما در سر آتش فوغان بعد هر قدر رقیقه باشد بر این دهن چرب کنند و در میان
دوات یا غیران و مس دهد تا ثابت شود که بریکه آید و این مثبت جمیع
ملغمها است بخصوص ملغمه که از قنبره حرش گرفته شود بسیار مجرب است
هو الصانع الحکیم یادگار جناب میرزا محمد صالح طریقه دهن عقاب بیاورد
یک چارک چینه روح خالص در کوزه کرده که بقدر دو ثلث آن پر شود و دهان
آنرا محکم گرفته کوره اجر پزی برده دو سه مرتبه یا بیشتر تا تسخیر شود بعد برداشته نگاه
دارند بعد بیاورد ده درهم که مثل سنگ شده باشد آنرا ریزه ریزه نموده و آنهای
بادام کرده نرم کرده در کوچکتر در قرع کرده بقدر یکه چهار یک آن پر شود آنرا
بر کوره نصب کرده آتش ملایم کنند آنچه عقاب دارد در کوره قرع مقصد شود
بردارند

برداشته نگاه دارد و بعد بیاورد درهم وزن این عقاب کف دریا هم وزن
هر دو صفره البیض و هم وزن هر سه براده حدید اگر زعفران الحدید باشد
همه اجزا را یک روز کامل با هم صلایه کرده در قرع کرده که یک ثلث آن پر
شود بر سر کوره نصب کرده و آتش کرده عقاب سرخ رنگ دکلوکه
قرع مقصد خواهد شد برداشته نگاه دارند و بعد بیاورد از آن چینه روح
یک چارک و از این عقاب مذکور یک چارک یک روز کامل صلایه
کرده در میان کاسه چینی کرده شد و صبر زرد با برگ زرد و زعفران الحدید محکم
کرده که رخنه نماند بگذارد رخشک شود در میان یک من پشت و بعد مس داده
بعد از آن پر ون آورده وزن نموده آنچه از میزان اول کم کرده از عقاب جدید
اضافه کرده یک روز دیگر صلایه کرده بطریق اول در دو من زبیب مس داده
همچنین و بستر صلایه و دمس و آنچه کم کرده از عقاب جدید اضافه کنند و در مرتبه
یک من زبیب اضافه کنند تا آنکه جزء ثابت بر میزان در آید اما در دمس مرتبه هم در بین
صلایه حتمی خواهد شد بر مثبت کرده باین الحاق کنند تا ششم صلایه کامل کنند
بعد از آن آنکه جزء ثابت بر میزان در آمده برداشته نگاه دارند و از گرد

و غبار را نظافت نمایند بعده بیاورند عرق دو آتشه خوب که تا شیشه بند را شسته
باشند دو جزو نمک قلیاب صاف یک جزو آهک آب ندیده نیم جزو نوشادر را
صلایه کنند و عرق مزبور را بالای آنها ریخته در قرع کنند یک شب بگذارند صبح به آتش
ملایم تقطیر نمایند و یک وزن از این مقطر و یک وزن از عقاب مذکور با هم
صلایه کنند تا یک ساعت و در شیشه عمل کرده بطریقی که مذکور خواهد شد هفت روز
هفت شب عمل کرده بعد از آن تمام در قرع کرده به آتش ربع تقطیر کرده و مقطر را
در شیشه بلور کرده دهان آن را محکم گرفته که هوا داخل نشود یک شب بگذارند
صبح بدست ارضیه داده بطریق اول تقطیر نموده باشد مقطر را در یک ظرف
بلوری کرده دهن آن را محکم کرده یک شب بگذارند صبح بدست ارضیه داده تقطیر
نمایند تا سه مرتبه عقاب و روح در سه قرع مثل خون روغن شده باشد اول را
در ظرف بلوری کرده دهان آن را محکم کرده نگاه دارند که از همین جا آن بسیده
به این طریق که بیاورند بوته را و میان آن را سوراخ کرده بعده روی مرجع را از
از میان بوته با دهن مزبور چرب کرده عقاب در آن ریخته و بالای آن شیشه
سر بسته ریخته از بالا بدمد تا شیشه آب شود بعد از زیر دمیده تا بوته سرخ
شود

شود و در کنار آن گذارند بگذارند تا سرد شود بوته بعد بشکنند زیبق خاک شده بر
دارند بعد بیاورند مشتری بیست مثقال و عقاب چهار مثقال با هم ملغمه کنند و یک
مثقال از سیماب خاک شده مزبور به دست آن وارده تا یک ساعت صلایه
کنند در قرعینی کرده شده وصل نمایند و بس خفیف داده بیرون آورده نقره‌اش
را در بوته سحق و ذوب نمایند قمر کامل عیار شود انشاءالله اما طریق
تقطیر به آتش ربع آن است که بیاورند دیگ سفالین را پر از ریگ سحق کنند
و در سر کوره نصب کنند و قرع عمل را که خود در آن است در میان آن ریگ‌ها بنه گذارند
که تا گردن در ریگ فرو رود و ریگ بر آن وصل کرده رقابیم گذارند و در
زیر دیگ بتدریج آتش کنند همین که شراب چکیدن گذاشت دیگر آتش نکنند
بگذارند با احوال خود مقطر شود چون قطع چکیدن شود بردارند مقطر را دیگر
برند اما طریق عمل کردن عقاب و جنبه روح این است که اول کوره
مدور سه خشت ماننده کوره فرنگی که طولاً دو وجب و عرضاً یک وجب
چهار انگشت باشد و در آن را شبکه کرده بگذارند خشک شود بعد سه پایه
که چهار انگشت بلند آن باشد بالای آن گذارده و در دوم به چهار انگشت

از ظرف عیا بلندتر باشد بعد سر کوره را مضبوط بگیرد و آتش خاکه ذغال بقدر
یک وجب در کوره زیر بغل قرع بریزند هر دو سه ساعت خاکستر از آن در آورده آتش
جدید بریزند به همین دستور معمول دارند تا هفت روز هفت شب ایستاده
تمام است اما طریقه مفتاح بیاورند شب آنچه خواهند در شیشه دهان گشادی
کرده در کوره نصب کرده زیر آن از آتش کرده تا رطوبت بالمره تمام شود و مکلس
شود بعد یک جزو از این شب و شوره قلم خوب داشته هم داده تقطیر نموده
مقطر را دوست ارض جدید داده یک شب عمل کرده صبح تقطیر نموده بدستور مکرر
تا هفت مرتبه بعد جوهر گرفته نگاه دارد اما طریقه اکلیل بیاورند کاه [illegible] که از
گل سرخ خشک و پخته باشند در وقت انها بیرار ز خون خشک کرده اما خون جوان
که ناخوش نباشد پس بیاورد ربع بیر سرب در بوته ذوب کرده چون بجوشد آن کاه
در آن کاه که خون دارد بریزند چون بسته شود در آورند ثانیا در بوته
کرده ذوب نمایند بعد از پنج بار در خون مذکور بریزند به همین دستور
تا بیست مرتبه که هر یک مثقال چهار مرتبه ذوب در خون ریخته میزان
ادوست در حساب و بکردیده شده هر بیست مثقال پنج مرتبه در خون ریخته

بران ادت

بران ادست بعد بگذارند تا سرد شود بعد خون را در کهنه پاک کرده صاف
نمایند آنچه کاه در روغن سرب است بگیرند باز در هاون کاه شکاه کرده [illegible]
مجموع در در آورده در بوته ذوب نمایند خوب که بجوش آمد باز در آن کاه
که خون دارد بریزند همینکه بسته در بوته کرده ذوب نمایند به این دستور تا
بیست مرتبه دیگر را احتیاط کنند که کاه در روغن نشود آب گرم شسته خشک نموده
نگاه دارند بعد بیاورد پر سیاه و شادی یک جزو و زرنیخ جزو آب قراح
کرده دو روز در دیگ سنگ کرده باد و شیشه کبریت نمایند تا دو جزو از آب باشند
زرنیخ جزو بگذارند تا ته نشین شود جوهر علیقه نموده در هاون کاه شکاه کرده
دیگر مزبور را هشت مرتبه ذوب کرده در هاون آب ریخته بعد خشک کرده
نگاه دارند بعد هفت صد مثقال سیماب خالص در دیگ سنگ کرده سرکه
انگور عسکری خوب اگر شراب کهنه باشد بهتر است بالای آن بقدر یک
روی انداز به پوشانند و سی و دو مثقال شنجرف کوبیده بالای آن ریخته بعد
مثقال ربع طعام روی آن ریخته بپوشانند آنچه سرکه کم کند سرکه جدید دهد
تا هشت ساعت بجوشانند بعد بگذارند سرد شود در ظرف چینی ریخته

با آب بشست شو کرده تا بالمرّه ترشی و شوری از آن برود بعد خشک کرده نگاه
دارند بعد یک درم جوهر معهود در دو برادهٔ کرده با نود و شش مثقال این سیماب
مدبّر صلایه نموده یک روز کامل بعد در شیشه کرده در سر آن با پر آهنی گذارده
زیر آن آتش و غال کرده و هنر از دیگ گذارده بگذارند تا تمام زیبق مصعد شود
مصعد را بجهت کار دیگر نگاه دارند و ثانیاً از شیشه را که جوهر است با نود و شش
مثقال سیماب جدید ملغمه کرده یک روز صلایه کرده تصعید نمایند به همین
دستور الا هفت مرتبه و هر مرتبه سیماب را عوض نمایند بعد از هفت مرتبه
جوهر را نگاه بدارند بعد یک درم تا یک دانگ و نیم مذاب داشته باشد
در ظرف مس بسوزانند کمتر از زر از کم بس پردن کرده نگاه دارند بس
یک درم توتیای کبود را در صلایه کرده خمیر نمایند جوهر معهود در صفحات
نازک کرده بفرش لاف این دو جزء در میان فنجان چینی وصل داده
در میان دو من تپاله گاو بیرون لو کرده سراغ مرتش نمایند به طریق
اول در میان دو جزء خمیر گرفته وصل داده به همین دستور تا سه مرتبه
بعد یک درم جوهر معهود را که صلایه کرده است در میان فنجان کرده دارند
معقّد

دارند مفتاح سابق بقدری که روی آن را بپوشد بالای آن ریخته در بالای آن
فنجان دیگر معکوس نهاده بگذارند بالای آتش ملایم تا سه ساعت جوهر معهود حل خواهد
شد کف زری گذارده تا سرد شود محلول را در شیشه کرده بالای آتش ملایم
گذارند تا بالمرّه رطوبت مفتاح تمام شود شیشه را شکسته خاک سرخی رنگ
جگری را از شیشه مانده بر دارند و در شیشهٔ دیگر کرده آب قراح بالای آن
ریخته و ثانیاً بر سر آتش گذارده تا بالمرّه آب تمام شود و دیگر رطوبت
باقی نمانده بر دارند و شیشه را شکسته از خاک را بر دارند و در ظرف کرده
از عقب رحی نظفت نمایند این است اکلیل حکیم والسلام

ساختن شنجرف

جزء ماء الراس را نگاه دارند بعد گوگرد صاف و زیبق را مقابل سیماب زیبقی
و صلایه نموده و در کاسه چینی کرده کم کم از ماء الراس بچکانند و هم تا سرخ گردد
و از ... گوگرد بو نشود در آب سائیده بعد قدری بر روی آتش تصفیه آن
کنند و تا سه بار مکرر تصعید نمایند

گرفتن روغن گوگرد

گوگرد صاف شفاف را نرم سائیده در قدح سفالی کرده بر روی آتش نرم گذارده

بشیر تازه شعبه نموده تا بقدر رطل مقابل کبریت سبز گذرد کبریت برود پس در
کفچه آهنی کرده که موم در آنجا باشد برافروزند آتش کی نگاه دارند تا دخان از
کفچه در آن ظرف دیگر گردد باید بعد از برافروختن گوگرد کفچه را در زیر روی شعله
بگذارند تا رسانیکه [illegible] زاج زرد لاری [illegible] درم سائیده با یک [illegible]
سرکه شده در شیشه یا در ظرف سفالین مزجج بروی آتش بسیار نرم بگذارند تا سرکه
رنگین شود پس بخرقه صاف نموده با پنج درم زنجار و پنج درم زعفرانی دو درم توتیای
هندی و یک درم شنجرف در ظرف مذکور کرده در آفتاب یا در جای گرم بگذارند
تا یک روز تمام پس بخرقه صاف نموده استعمال نمایند [illegible]
سخ و برو طلق [illegible] مقطر [illegible] را به اول [illegible]
با عقاب بمساوی عقاب را در آب شب با جوهر کحلی پنج نماید بگذارند تا
خشک شود بعد در کوزه کرده و سر آن را شد وصل نموده بقدر سه ساعت
آتش دهند و بعد بقدر نصف آن شنجرف و ربع زیبق ملغمه نماید و با جوهر
مذکور کحل پنج کنند و در میان شیشه مطین تصعید نمایند و بقدری که
بشنجرف

شنجرف پر شود ماسه بریزند مصعد آن طرح یک کبریت زرد الیضاً
عقاب قرار صابون مقابل مجموع الکحل پنج نموده در میان کوزه که سر آن
مساوی باشد و سر کوزه اندک تنگ تر باشد و سر او را شد وصل کنند با
مس بسیار ضخیم بقدر یک انگشت باشد و شد وصل را با خون گوسفند و
محکم نموده دور را از آتش گیرد [illegible] که محکم کشیده بقدر چهار ساعت آتش
شدید دهند بعد بیرون آورده بگذارند تا سرد شود هرگاه در مرتبه اول
تصعید نشده باشد دفعه دیگر عمل کنند الف کبریت را با دشتانی تازه چند
نوبت کحل نموده خشک نمایند و تصعید کنند و مکرر عمل کنند ۳ نوبت که سفید
و ثابت است چون سرب زاج زرد در میان ظرف بزرگ جوش دیده
تصفیه نمایند بروغن زرد و تخم مرغ کنند خوب مشمع گردد بر قمر طرح کنند شمس و
الشاعراله نسخه میرزا اسماعیل جراح بجهت خون و بلغم که از شکم میرود و نقل
بسیار میکنند تریاک جوز بزرباند پنبه زنجبیل سرانار همه را
۸۱ دانه ۸۴ ۸۴ ۸۴ ۸۴
نرم کوبیده هفت [illegible] نمایند صبح ناشتا یک [illegible] کم کرده
و قدری آب از بالای او خورده غذا ترشی نخورد در کوفتن همه [illegible]

نوشادر و پوست تخم مکلس خوب نرم سائیده و نوشادر را نیم کوب کرده بریزند
در میان شیشه و دهانش مسدود(؟) کنند چند روزی بمانند نوشادر در روغن شود **صنعت**
جوهر زرنیخ سیاه و زرد و سیر و ورقه زرنیخ هر دو را داخل کرده نرم سائیده چندانکه
مثل خمیر شود بعد بریزند در میان ظرف مس یا آهنی و در آنرا بلند باشد قدری
شیر گاو داخل نموده بهم بریزند مثل آب ماست بعد آتش کم کم کرده باید ظرف
سرپوشیده باشد و میان سرپوش یک سوراخ کوچک داشته باشد و بخار را گرفته تا خوب
گرم بشود بعد سرپوش را خود برداشته تا قدری که دارد و بیرون برود بعد سرپوش را گذاشته(؟)
آتش کمتر کنند بلکه همان آتش که دارد بس باشد **اگر علم دیگر کرده را مقابل [illegible] روز** بهم کرده(؟)
در آب مغز کنگر(؟) بسیار صلایه کنند ده روز در میان شیر بز سیاه صلایه کنند و بعد
چهل حصه کنند هر روز یک حصه را بروی غایط تازه که اول بر او رسیده باشد و
آب هم بر او نکرده باشند بپاشند آن غایط در این مدت کرم شود و آن [illegible]
کرم را بگذارد تا بعد یکدیگر را بخورند آنچه باقی میماند در میان شیشه کرده و سر شیشه را محکم
کرده و در میان آتش پیلاو برنج و ماش مقشر که با هم پیلاو کرده باشند بگذارند تا وقتی
که پیلاو سرد شده باشد روغن است طرح کنند بر مس که سیم است انشاءالله و سلام

جهت کهربا ساختن

جهت کهربا ساختن بیاورد پوست گاو و گوشت گرفته و ابریشم ماهی و از پوست و سبز زردک(؟)
و صمغ عربی و روغن کتان و روغن گشنیز و روغن انقوزه از هر یک پنج [illegible] را
بگیرند و دیگر اجزا را بکوبد یک یک را داخل سیم(؟) کنند و بعد روغن کتیرا و روغن
انقوزه و آخر روغن کتان داخل کنند اما چون بقوام آمد روده گوسفند را
پاک شوید و در میان آن نموده در میان رهک(؟) بگذارد بعد از آن که خشک شد
قطع کنند و صمغ و هم و سوراخ کنند **طریق روغن اسفرزه** گشنیز آب در سرکه نمک شد
شکیس(؟) کنند و از بیرون را از آتش [illegible] نموده که نه جمیده آتش دهد تا آنکه سفید میگردد
بعد با عنب و نمک و دارچینی [illegible] بیاورد جزا آنکه یک ماش بسیار قوه دهد **طریق [illegible]**
کهربا در روغن که اجزا ممچو شد در دیگ **زعفران** ۱ **روغن کتان** مد ۱ **[illegible]** **زرده [illegible]** مد ۱
اول روغنها را بهم کوب کرده باده بر سرکه جوشیده بگذارد تا که صاف شود
بعد از آن که صاف شد اجزا را کوبیده و داخل کنند در آب مذکور و آب را
با دوا داخل کنند در دیگ و کم کم بجوش شد **قمر زرنیخ** سیاه مغز که در سرکه
جوشیده باشد یکروز تمام بعد از آن جوشیده در یک جرم [illegible] باد هم نوشادر [illegible]
دانشور(؟) کنند یکروز تمام بعد از آن تصعید کنند آنچه مانده با نمک سرکه بشوینده

خشک کنند باز آنچه باقی شده باشد از تصعید باین اجزا الحق و تشویه کنند
با روغن نوشت در بار تصعید کنند بهمین طریق تا تصعید نشود زر تشتی گردد و دیگر
برده زهره منقا طرح کنند سفید و ثابت است اگر مشتری هم امتحان کنند بشت
شیقه برده نبث زرشت در زاج زبد البحر ملقی زهر یک یک عدد ده معجون نموده و
زهر ارزد در یک ساعت بند و دسته چهار دفعه گلوله نموده طرح کنند که بسیار شیقه خوب است
نسخه زیبق قلع یکبار و بسیار صلایه کنند در زرنیخ بسیار بید تا در پلید شکر نرم شوند
و یک شب بگذارند تشویه دهد بتون حمام و بیرون آورده دکنی کنند با نشد و قهره دفعه اگر
که بیرون آورده بنک بشویند خشک کنند چون سا شقیقه تمام شود پس خشک کنند در
بوته کرده در بوته زر گرفته طریق خلاص بدهد البته که بوته سرخ شود بعد بیرون
آورد سفید شده باشد بکار برد ۴ زهره و ۱ قلع و ۲ سرب و ۲ همه این
همه را قمر کند انشاء الله عمل شمس سنگ لاجورد زرنیخ سرب سنگ لاجورد خوب
سائید در سرب را قرص ساخته در بوته لا سر خوار فرش لی قه سرب نموده گل
حکمت کرده بینه گرفته در بوته گذارده و در آتش و زغال وسن و بعد شمس است
عمل قمر بار ۱۰ رد گفت ۱۵ نوشته در زاج عزیز ابق همه را گرفته در کفچه آهن

نموده عنبه

نموده عنبه را میان او بریزد لحظه لحظه برگه در دور او بریزد در سر آتش
طبخ دهد و در میان طبخ دسته ابنج در دست داشته باشد و دائم آن را برهم
زده با علامت آن است که هر چه بدسته بعد لشوید یک برنج زهره
طرح شود قمر است عمل میان ساحق گوشتهای را بسیار رکی نموده و از
بیرون کرده ده یک شنجرف و نوشادر تخم که یک نوشادر تخم و یک شنجرف باشد
و ده وزن گوشتهای سفیده تخم مرغ صلایه کنند بعد با دست کشش آن تخم بطریق
و از مرمان بهر نوع که خواهد در میان ظرف گلوله نموده ۲ و درب به خشک سازند
بعد از خشک در میان شکم مرغ یا شکم ماهی سازند را در زاد و دور شنور معتدل
گذارند تا وقتی که دریست آن مرغ ماهی بسیار نرد بعد بیرون آورد و معمول را در
روی سنگ نازک بریزد و بر روی آتش زغال گذارند و آهسته آهسته باد برادرند
تا آنکه سرخ شود مجرب است بعد سفید نقره شود اگر بول ضمیران سیاه دارد
با سم رزند و عمل مصفر بسیار رکی نموده و تنکار کنند روغن از او بگیرد که قمر آتش
مرکب سازند و اگر عمل بسیار مسحوق را در زیر روی زهره بالد و بعد تخم تا تود را
بهمان طریق قرص کنند در میان بوته با طرف گاه و آتش دهد که بسیار سفید

وخاک میکردد بعد که خوب ممزوج شد بریزد و بکوبد و بیست ده مثقال زیبق داخل کنند
و با این حدید صلایه نمایند و لیقه زرد و در لخته بیرون می‌شود کنار گذارد و حدید را آب بره
ذوب کنند که هیچ در آب بریزد و ثقل گذارد که ده مثقال قریب بیرون می‌آید مجرب است
طریق بر پوره سوخته شیرابه تا زوق را بکشد و در میان ظرف چینی نموده
در سر خاکستر بسیار گرم بگذارد و ورق طلا را در میان او در لخته بگذارد و تا بکوبد شد این
قدر که طلا حل شده باشد بعد از آن محلول را با شراب با هم ممزوج شد قطره قطره بگذارد
بلور مکلس داده و سحق صلایه تا منعقد شود بعد از آن روغن مصطکی را گرفته حریره و مصطکی
یک با نفت سفید و در روی آتش نرم کنند روغن می‌شود قلم را به این روغن
چرب میکنند و بان محلول بلور سفید که منعقد شده با آب طلا امتحان میکنند اگر
او بکند طور رسید خوب والا باز از آن شراب بخورد او بدهد تا امتحان کنند تا
که بدون رنگ بفهمد باسفت رنگی خربزه هر موضع که بالا می‌رود ماند
بگیرید یک خربزه و سوراخ کنند و دانه از آن بیرون کنند و بیست عدد
در اندرون او بریزد و پنج سیر روغن زیت و با برگ مورد کوفته و برآورده
صلایه کرده از هر یک ده درم داخل کنند و سوراخ خربزه را با گل حکمت

بگیرد

بگیرد محکم گرفته و یک شب در تنور آتش نهند روز دیگر بیرون آورد و مغز از آن
جدا کنند و این خربزه را با روغن زیت بمالند تا نرم شود و بعد بدارد
منظر بزبان هندی بگذارند و انگشت بگیرد و بر هم شقیقه و بعد بدکار رود
بزنند ... (cipher / decorative script)
د نباک اقوا و با کار و خط کشیده جهت جوهر علم بگیر صابون و روغن ...
وعسل بعد علم را بکوبد و اخف نموده و در میان و بیزد مزج کرده و بعد مس
شدید تا سه روز و بعد یک بگذارد تا زنگی می‌شود مانند کلاه خود بعد بیرون آرد
با عجبه ملغمه نموده و از دهن عقب لا یحترق بر روی آن بریزد و صلایه نموده و...
نموده و بگیرد مس بسیار خفیف داده بعد یک تقاطر سیم می‌رود اگر جیله جیله
گوگرد با هم سحق نموده میان کفچه حدید نموده و آب خالص در سر او بریزد و کفچه حدید
دیگر بر سر او نصب نموده و یک تکه بیک و میان کفچه انداخته و آتش ملایم
نموده که جوهر عروس بالا می‌رود بسته کفچه خوب بگذارد تا سرد شود بعد بیرون آرد
و به تراش یک از او بخورد ... و ... آب بدهد یک از حرارت الف سیم
بدهد که دال می‌شود ... شکننده است جوهر عروس از خرج منفطر تا ۵ روز برابر

دانش بگو زردش بده و بعد تصعیدش بکن و مصعد را باز باده روز از صف شیر مقطر
به سر آتش بگو زردش بده و تصعیدش بکن تا ۴ کرت و اگر تا سا کرت کنی بهتر است
بعد یک از این مصعد بده قمر بزن که شمس است از جواهر اکسیر از جهت نقره ما که مر
قشیت نقره و جوهر ملح در صلایه نموده و تصعید کند چهار دفعه تا مرقشیت سفید گردد
بعد یک از ملح زر و نشک بکن وزن مرقشیت تنقیه مسحوق کرده لا بلای ملح زر بپاش
در میان ظرف بنه و سرش محکم مطین و در روی آتش شعله صبح تا شام و بعد در آور
سرد نموده و ظروف و دو هن زیت در خلش نمچه و استرال بکن و بعد سبکه نموده و ۲۰ یک
مرقشیت صد بزن که قمر است تنقیه زهره صفحه را بتاب و میان آب
عدس به چند روز بجوشان و در آر و چکش بزن و بتاب بار دو در آب عدس
بجوشان تا چند کرت بعد ریک بزن و چکش که خوب سفید شود و اگر اول
با نمک و زاج سفید و صاف بجوشاند بهتر است مناصفه ۲ شمس ۴ قمر
۲ زهره هر سه با هم ذوب کن بعد بو راده نارنگ نمچه و آب ما الزرنیخ
که عبارت از شراب نوره و عقاب است که نقطر می نماید کرخه بر سر بو راده
بریز و قدری شب و قدری تنکار سندر و مع قلع اضافه نمچه کن بکن به بس بر میان
دو دانه کاشی

دو دانه کاشی با تیش وسط و در دس بزن از یا زاب بگو زردش بده و
سحق نما و اجزای بیش را باز اضافه کن و سحق و دس نما تا ۳ کرت بعد چون
لکن و نوره بزن ده مثقال شمس بزن می آید و دو مثقال زهره بر ده ساعتی
مومیائی قرسیه تخم مرغ سفید بید سیر مینگنه دو نب مغز بر کنجک نر بوای چند
(۱ – ۲ دانه – ربع مثقال – نخود – نیم درم – ۱۰ عدد)
و مشک باقی را بیانی مجموعه نموده بسیار بهم مالند بعد بر دو آن ار دو میان خاک
انداز آهن نموده ۲ مثقال کره گاو و اضافه کن به آتش نرم چنانکه مثقال روغن بشود
بعد چند و مشک را هم در خرف نموده صاف نماید بعد با پنبه آورده در میان نی نموده
تا نرد شود و دیگر زیره بسیار مجرب است از جهت سام که اسیه بکنی تا که در شکم زرد
باد و سیر بکوبیشند و تقطیع یکبس و اگر سر با که بر سر کرده باشند در ش لحاف کن بیست
دیگر شیره با دو هن سمسم بنی یک بکه و عم سا یا ۲ خواب کن و میان شیره
دو هن سمسم بریزد و دیگر آب لیمو و خل و عسل و ست و اغل اسم نموده و عم ۳۰
کرت او بکه و دیر بزمینی و دا ما نظر که کرم نب شد آب ها دیگره جمجمه و
یک نقره و یک دار قربوش لاف زجاج ذوب نموده العقدر که مجموع
شوند قمر است اکسیرچم در هیچ ملح و زیبق با هم خمیر بکنید و از دهن عقاب

بجوز دش بدبهد تا خوب مشبع کرود و بدس خفیف برد پردن ار باز ازان
دهن مشبع نموده و بدس خفیف نرود درار تا سه دفعه و بعد یک از این به
۲۰ ۳ م بزن که اول کن و از هم جی درائی بسپار ابیج دار قورا با نتوره
درش لاف ار منهو و خوب کنند و درارد باز درش لاف کن تا سه دفعه بعد
یک از این ابیج مداب بده جقجقه سفید بزن و یک قمر عابه بده و سه مرتبه دوکش
لاف نشیشه سحوق کشیده و بعد زاج نمک بده که ۲ تنک و یک زاج باشد
با اب بکوشان و اگر اول صفوه جقجقه بلا تیزاب و میان اکب عدس بنید از
و بکوشان و چکش بزن و تیزاب باز میان اکب عدس بکوشان تا چند
کرت و یک بزن تا دو نند و اگر زهره را در میان ۹ تنگ عقاب
و زاج سفید بکوش نند سفید است بغیر شقیه صحیح است نسخه بدیعا
بو علی گفته لغز حکیم با خود ده میراهنت علت هست به
فالج و عرق النسا کم شهوتی بار قولنجی که دارد در رحمتی
همچنین باد بواسیرای دبیر مرد بار زرد گردد و ند اسیر
درد چشم و درد و دمعز لغز رنجتی مرتسا بیدا بیج هم مه بنیاد عمیق
تمام داد

من دوایی گویمت بشنو زمن تا که باشی سرفراز انجمن
حبز بوادو و قرنفل قاقله سعد هندی دار چینی آمله
سنبل خوشبوی بید ازاد با دو ما غنث را بیفزا بید از آنکه
زنکین صاف ساو چش بده کف ازاد و بر دار یک علت بنه
بعد از اتش اد اوره ریزانی پسر تا که مباشی بگکبت با خبر
این چنین معجون حاجیداق بود زانکه محله درد را درمان بود
اگر کسی را کمر سست باشد یا انکه خواهد قوة شهوت او زیاد شود هر روز
نیم مثقال زعفران با قدری مومیائی در روغن برکم در ز تو لغز بمالند و کش دو
تا سه روز بعد از نه روز اگر چهار زن داشته باشد همه از دست او کرزان شود
هر کس تخم ترب و تخم کندر با قدری شیر بز و بادام مغز گوسفند بریان کند بخورد
اگر هفت زن داشته باشد همه راضی شوند هر کس که از لغز در جماع سست
باشد بسته شد هر دو تخم ترب با روغن تازه بجوش نند بر قضیب و حوالی
قضیب بمالیده باشد دهد سستی او رفع شود

[illegible]

قمر را در تیزاب تاروق حل کنند بعد آب نمک بزن

بینه [illegible] آب روشن را بریز باز آب قدری بردار [illegible] بزن بزن هم

بزن که دیگر تیزاب از او بر [illegible] بعد از [illegible] بالای [illegible]

قمر بینه بگذار که ۳ مثقال نیشادر سفید در ظرف [illegible] آب بکن

بالای آتش بگذار آب که [illegible] آن وقت نقره [illegible] را

قدری آب صاف بر او بریزد [illegible] بر زمین [illegible] آب نشسته

بادام که [illegible] شود [illegible] بریزد [illegible] کاسی آب که از [illegible]

حاضر بکردن تمام است اما [illegible] حاضر [illegible]

با بعد آب میان کاسه با [illegible] آب مقطر باشد بعد نمک [illegible] باید

در میان همان کاسه آب بیندازی [illegible] که آن را در بالای آتش

بگذاری آب گرم باشد بعد نقره [illegible] که درست [illegible]

مس سیم نازک از [illegible] ببیند [illegible] سیم دیگر قدری نقره [illegible] سیم ببینند

بیندازی میان آب [illegible] باریک [illegible]

بعد انداخت [illegible] آب قدری [illegible] بعد [illegible] بیرون

[illegible] بیندازی [illegible] باریک [illegible] بیندازی

تمام است

[illegible]

تفصیل ساختن کرپونات

نمک قلیایی	آب آهک	نشادر
۱۰ مثقال	۱ مثقال	۱ مثقال

نمک قلیا را در آب جوشانیده و بعد آب
را زلال و در دوری ریخته چند جوش [illegible]
نشادر را در ریخته [illegible]
[illegible] بردار و در شیشه ریخته
هنگام ضرورت بکار برند
و [illegible] کرپونات [illegible]

سیماب [illegible]	کرپونات	[illegible]
۵ مثقال	۳ مثقال	۴ مثقال

[illegible]
۲ مثقال

[illegible] در ظرف [illegible] ریخته با کرم [illegible] بعد [illegible]

کرده در همان تیزاب ریخته تا حل شود بعد از حل [illegible]

بکشد [illegible] قدری آب ریخته تا [illegible] که [illegible]

[illegible] سیماب [illegible] را در [illegible] ریخته تا حل شود

[illegible] است [illegible] بعد کرپونات در [illegible]

ریخته بعد از [illegible] بعد [illegible]

[illegible] والسلام ریخته [illegible] سیماب [illegible] چهار مثقال

[illegible] یک مثقال آب زلال [illegible] ریخته و [illegible]

ریخته و [illegible] والسلام

[illegible]

سال کورهای توحلق هم فهمیده تحت آتش زدن و هم تعبیه عطلا و مخصوص

با یره آب تیزاب زیبق در میان شیشه بر کورهای

توحلق مسلکار از تحلیه مفوض با یره آب و حجری کبریت

با یره تحیت تحیه تحت آتش زدن با یره آب عمل

زیبق ۱۴ نیم نعد یکصد مثقال در قرع تحیه با خمار مشوال

د کرات ... الماس بعد در زیر سرای ترکیدالو با چه

رو در یک حال کف بعد از حل شدن در قرع اعلو الرسانیده مرو ارید

بریزد و آتش کف با کف حرارت کشید مثقال بعد از آن

خوب شده تحویل سنگ خام در نیلک خیس با در کار خمیر

بریزد و آن کف سوختن الماس بعد حرارت شده ... لار

البا بریزد و ما لدی آتش بلد الف با هم درد چنگ شود

لعدم از ده مثقال رشتی طرح مرده طرز ساخی سوخته

الماس براده الماس را در میان آبار خشک گوگرد

همه گرفته بدانش شعله بیست ... عمل الله

سوخته شود ... سفید است

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین الطاهرین

اما بعد این کتاب عکاسی است در حسب الامر قدر قدرت اعلیحضرت اقدس

شاهنشاه ایران و ولیعهد ایرانیان ناصرالدین شاه غازی روح العالمین له الفدا

و ادام الله ملکه و سلطانه بنده درگاه محمد کاظم ابن احمد المحلاتی تألیف کرده است

و مشتمل است بر یک مقدمه و شش باب و خاتمه اما مقدمه در بیان تعریف الفاظ مصطلحه

در حکمت طبیعی بدانکه در این کتاب گاهی ذکر میشود منظور از جسم در علم شیمیا جواهرات

که وزن دارا میباشد ... مانند سنگ و چوب و آب و هوا و امثال اینها

و جسم بر دو قسم است جامد ... و جوشان زیرا که ... جماد و نبات و حیوان

که مانند حیوانات ... صاحب اعضا و اندامند مثل دست و پا و سر و چشم ... و نباتات

... صاحب شاخ و ساق و گل و برگ میباشند و شاخ شجری را استعمال نمایم ...

و ... جمادات ...

دارای اعضا و آلات متعدده نیست ...

دارد.

[illegible]

عظیم از آن است دلیل صادق است این اجسام را غیرآلیه مانند حیوانات و نباتات
و جمادات را مواد آلیه غلات گویند اجسام بر دو قسم اند یا مفرد و یا مرکب
جسم مفرد آنست که در او بیش از یک جنس از اجزا یعنی چیز دیگری یافت نشود مانند
طلا و نقره و مس و امثال آنها و عدد اجسام مفرده (۶۲) است و حکمای فرنگستان
مانند حکمای قدیم یونان و ایران زمین اعتقاد بعناصر اربعه ندارند و مجموع مرکب
بودن این چهار جسم میدانند و آنچه از متقدمین بما مسئله شنیده شده عین الفاظی و عرض
معروضات عقلیه است و براهین دارند که اینها منفک میشوند مانند طلا و مس و فرض آن
و نقطه مشهودات منقطع متصل را دو جز مصور ترکیب میتوان نمود و بتجربه کرده در خواص
آن جزها هیچ وجه مشابه بیکدیگر نمیباشند و با ملاحظه که این آب منقوش منفطر را نیست
پس آب مفروض منفطر را آنهاست و بر فرض اجتماع نیست :.:
جسم مرکب آن است که در اجتماع و ترکیب آن باجتماع جسم مفرد بوجود آید مانند آب
مرکبات از روی ترکیبات که در مرکبات از آنها جسم مفرد در آنها ذکر کرده
و اکسیژن میباشند و عدد اینها و عدد اجسام مرکبه لا تحصی است زیرا که این بیست
و چهار جسم است مفرد معتاد بر حقیقه و اعداد متفاوته بیکدیگر ترکیب میشوند اجسام
مفرده بجدول

و جسم مستعده و جسمی بوده‌اند که این زمان حصر آنها را نموده‌اند این اجسام مفرده
و مرکبه هر یک مرکبند از اجزاء صغار چندی که ماصره و جرح او اسمائی معروفه‌ئی دارند
از جمله اجزاء صغار را نمیتوان قسمت نمود و آنها را ذره گویند و بزبان فرانسه اتم مانند
Atome مانند و قوه‌ای که این ذرات را بیکدیگر التصاق و اتصال
دهد قوت اتصالیه و بفرانسه Cohésion گویند مانند قوه‌ای که
ذرات اجسام مختلفه مفرده را بجهت مرکبات حتی اجسام ترکیبیه بیکدیگر التصاق دهد
قوت اتصالیه و بفرانسه میل ترکیبی گویند و بفرانسه افینیته Affinité
خوانند و بعضی از خواص طبیعیه اجسام در ادراک گننده فرنگ گویند و خواص ظاهری
عبارت از خواص و آثاری است که در ترکیبات حقیقی و طبیعی اجسام هویدا و جلوه گر
صورت ظاهر شود مثلا هرچه اینها را در واسطه ماس مقناطیس بدان مقناطیس بگذارند
در ترکیبات طبیعی آن هیچ تغییری پدید نیاید و چیزی از وزن او کاسته نشود و بر آن نیز
اضافه نگرده و لیکن صفت ظاهر آن تفاوت کند بدین معنی که پیشتر جذب آهن نمیکرد
و حال میکند و جسمی را که در زیر چرخ الماس ببرند و اللکتریسیته میدهند بروز

و بر وزن آن نیفزاید و خاصیت آن را پیدا میکند مثل اجسام حقیقیه
از وزن میکاهد و امثال این مثلها زیاد است و غالب تغییرات خواص ظاهری
اجسام بواسطه چهار عامل قوی است مثل حرارت و حرکت و الکتریسیته و روشنائی
نور و خواص و آثار طبیعی بهمه جسم است و مغناطیس و این چهار عامل را عوامل طبیعی
گویند و علمی را از خواص و آثار طبیعی اجسام در او بحث کند شیمی گویند و در ترکیب
باطنی آنها تغییر پیدا نشود و بر وزن آنها افزوده یا از آن کاهیده نشود و جسم
ماهیت حقیقیه اش مثل جوهر گوگرد و براده مس را با هم بر یکدیگر بگذارند جسمی از خود آید
که بهیچوجه شباهت بهیچیک از آن دو جسم ندارد و وزن آن بیشتر از وزن
هر یک از آنهاست و آن جسم مادی کاملا تکوین است و عوامل طبیعی چهارگانه
در خواص باطنی و ترکیبات شیمیه تأثیر ندارند و روشنی در تأثیر نور است و اعلام
نقش سیاه شود و عکس برگردد و اجسام در سه حالت خارج میشوند یا صلبند مانند
احجار و اشجار و غیره و این اجسام خود صاحب شکل میتوانند بود و محتاج
بظرف نیستند و قوت اتصالیه در آنها زیاد است و یا مایعند مانند

و یا مایعند

یا مایعند مانند آب و سرکه و غیره و این اجسام خود صاحب شکل نمیباشند محتاج بظرف
است و در آنها قوت اتصالیه کم است و یا گازند مانند هوا و غیره و این اجسام نیز
در شکل محتاج به ظرف و در آنها قوت اتصالیه کم است از هر جسم است و قوت
انفصالیه آنها زیاد است و همیشه ذرات آنها مایلند که از یکدیگر دور شوند و بر گشته
گردند و اجسام مایعه و گازیه را سیالات نامند و غالب اجسام را بواسطه حرارت
و برودت و فشارهای متفاوته میتوان بحالات ثلث تغییر داد مثل آب که در اصل مایع است
با برودت صلب و با حرارت بگاز مبدل میشود و فلزات در حال اصلیه صلبند با حرارت مایع شوند
و سیالات گازیه و بسیاری از آنها با حرارت شدیده بگاز مبدل میشوند و بگاز ماننده نیک
است که نه صلب و با غلظت پیدا میکند از جمله آنها اکسیژن   و ئیدروژن
و ازت   و اسید کاربنیک و غیره گازات که بواسطه برودت و فشار
مستحیل بصلبیت و مایع توانند شد (تعریف اکسید) مد نظر رود از این ترکیب جسم
مفردی است با اکسیژن خاصه ترکیب فلزات با اکسیژن و این ترکیبات
را اهل صنعت کیمیا سوخته گویند و گمان میکنند که فلزات در آتش که گداخته

گردند

در آتش بر گداخته شوند نسوزند مانند سرب مثل از عناصر اربعه الا اینها بیشتر جزو
ارضی دارند پس میل اجزاء کم میشود پس احتراق فلزات افروخته که جسم خارج
است برانها نه نقصان چیزی در آنها و آن جسم افروخته مثلا اکسیژن است و معادن
اکسیدها را غالب برخته و ابرا و کلسیم و بعضی اکسیدها هستند در لسانها اسمای
اند و آنها را بقلع گویند یعنی قلیانیات و املاح قلیائیه معروف و خاکستری و نوشادر است

تعریف اسید

اصل معنای این لفظ ترشی است و حال نیز اغلب آنها ترشند مانند جوهر گوگرد و جوهر
شوره و جوهر نمک وغیره و لیکن بعضی از آنها ماقت شده طعم نه و در اصطلاح
اهل شیمیا منظور از اسید جسمی است که با اکسیدها مرکب شده و املاح تولید
کرده و اسیدهای غیرآلی از دو گونه خارج نیستند یا مرکبند از اکسیژن
و جسم مفرد دیگر مانند جوهر گوگرد یا از ادروژن و جسم مفرد دیگر مانند
جوهر نمک و اسیدهای آلی غالب مرکبند از اکسیژن و ادروژن و کربن
و لیکن مقادیر این سه جسم در هر اسیدی مختلف است

تعریف نمک

در اصطلاح اهل شیمیا عبارت است از جسمی که از ترکیب اسید و یک اکسید بوجود آمده باشد مانند نمک
کبود که از ترکیب اکسید مس و جوهر گوگرد بوجود آمده و سنگ جهنم که از ترکیب جوهر شوره و اکسید نقره
بوجود آمده و بعضی لغات اجسام مختلف الکیفیت که از ترکیب شده نیز ملح گویند و بعضی آنها را نیز نمک گویند
مانند نمک طعام و بوره و پطاسیوم وغیره که مرکبند از دو جسم مفرد

تعریف حل

عبارت است از نابود کردن جسم صلب یا مایع بکار بردن آب یا مایع از انواع دیگر بدون آنکه ماهیت
و ترکیبات جسمی آنها تغییر یابد مانند حل کردن املاح یا غیره که در آب مشتعل شده و جسمی است
صلب و جوهر گوگرد جسمی است مایع و جوهر نمک جسمی است که در آب حل شده بدون آنکه تغییر
در حقیقت آنها بهم رسد و پس از تبخیر آب مضاف میتوان این سه جسم مذکور را بحالت اول خود
برگرداند و از این لفظ حل مصطلح است در حل کردن اجسام در انواع دیگر که از تغییر ترکیب جسمی در آنها
پدید آید مانند حل نقره در تیزاب زیرا که نقره در تیزاب حل میشود ولیکن نقره حالش تمام مثل جسم
نادر جوهر دارد و در سنگ جهنم گویند و اگر تمام تیزاب مضاف آنرا تبخیر کنند نقره حالش نیست
بناید و حل کننده های حقیقی که در ماهیت اجسام تغییری ندهند غالب آب و الکل و اترات
و غالب اجسام حل کننده با غایت حرارت حل میشوند و زیاد حل اجسام کنند

(تصفیه کم بخرانه)

نقره‌ها هستند پس از حل اجسام در مواقع باید محلولات را صاف کرده چندین قسم صافی منسوجات
و دستمال‌های حالیه صافی‌هایی که از کاغذ بی‌آهار و کاغذهای صافی مخصوص هستند برای اجسام خارجی هستند
ولیکن [illegible] در [illegible] خاصیت [illegible] تحلیل‌های [illegible] پس از آن کاغذهای صافی هستند و ته گرد دارند
این صافی‌ها بسته است [illegible] و چند مدت مشق کردن و در روی کتاب آموختن
کمال اتصال را دارد و صافی‌ها از تقریص و هم [illegible] بسیار مختصر است اینکه پس از آنکه این صافی تهیه شد و داده
شده در قیفی گذارند و بهتر آن است صافی از دهان قیف بلندتر نبود و تیزیها و کوچکتر از قیف باشد
و بگیرند اینکه کاغذ صافی پس از ترکیب مایع با [illegible] بهتر است صافی که [illegible] زیاد [illegible] داده باشد
در آن در لوله قیف [illegible] و بعضی از اوقات مواقع اگاه را در قیف [illegible] و هر [illegible] کرد
صاف نمی‌گردد که غذا استعمالش جایز نیست در این وقت جسم مخصوصی در معده [illegible] موسوم
به آسیابات [illegible] منزل را در [illegible] قیف [illegible] گذارند [illegible] هر چند مواقع
اگاه را در روی آن بریزند و بعضی اوقات اجسام مایعه غلیظه در قیفی سفیده تخم مرغ و علاوه آن
را باید صاف کرد و از برای این کار [illegible] مخصوص است در مقصد [illegible] خالی
در ظروف بی‌نیست (تبلور) جسمی را گویند متبلور است هر دارای شکل منتظم

و مخصوصی خود باشد

و مخصوصی خود باشد مانند نبات و زاج سفید و که تبلور و گاهی حصول تبلور را باید [illegible] اجسام
[illegible] و گاه [illegible] در حرکت باشند مثلاً در آب محلول باشند یا یک [illegible] باشند فرض کنیم سنگ
[illegible] را مذاب داریم و بخواهیم متبلور کنیم سنگ [illegible] را در آب [illegible] کرده [illegible] آب
را [illegible] که [illegible] بکنیم [illegible] که در جای [illegible] طرف را قرار دهیم [illegible] حرکت کنند پس از برود
[illegible] متبلور در ظرف منعقد شود مانند نبات سفید [illegible] را جمع کرده خشک کنند
هر قدر متبلور بهتر باشد دلیل است بر آنکه در [illegible] بلامانعت [illegible] است و تبلور جمال [illegible] را
داشته است عمل تبلور در تصفیه اجسام و خارج کردن اجسام خارجه مستعمل است [illegible]
کریستال‌ها خورد و ریز باشند بهتر است خورد بودن کریستال‌ها از برهم زدن قبل از برود
میشود که [illegible] اجسام سریع التصفیه را به واسطه تصفیه متبلور کنند و در [illegible] تصفیه
استاده خواهد شد (ترسیب) عبارت است از [illegible] کردن جسم صلب محلول از مایع
حل کننده خود و [illegible] بطوری می‌شود [illegible] بعضی از اجسام [illegible] ولی تغییر [illegible] داده
شود مانند [illegible] کردن سفیده تخم مرغ در محلول به واسطه انجماد یا [illegible] حرارت شود
[illegible] کردن [illegible] محلولها به واسطه اضافه الکل [illegible] ولی غالب بطوری می‌شود

که تبخیر در ترکیب طبیعی اجسام موجود است مثلا محلول سنگ چخماق اگر بخواهند تبلورات آنها را بگیرند
محلول نمک طعام را با جوهر نمک اضافه کنند و تبلورات را کاملا بگیرند و در جسم باقی نیست
و غیر محلول است در دو نوع [illegible] در [illegible] ارغوانی [illegible] سبب [illegible] همیشه آغشته به این
مایع حاصل هستند و بجهت خارج کردن آن مایع [illegible] رخنه میشود و [illegible] سنگین
باشند و رفته رفته در قعر ظرف ته نشین جمع شده [illegible] آب اضافه کنند و [illegible]
تا در رده جمع شود همین قدر جمع شده ظرف را کج کرده آب خارج کنند [illegible]
تکرار عمل نمایند تا درده چون شسته شود (تبخیر) استعمال حرارت در اجسام صلبه یا مایع
در حالی که [illegible] محلول استعمال [illegible] میشود در اسباب [illegible] یا حرارت و [illegible]
آنچه مستعمل است در ظرفهای چینی یا کبود مخصوص کنند [illegible] و این [illegible]
در روی منقل [illegible] هستند آن منقلت در روی منقل [illegible] واقع است [illegible] آتش [illegible]
جوش مایع شود و آب [illegible] در [illegible] درجه غلیان [illegible] جوش
مخصوص است و همیشه درجه مخصوص از حرارت بجوش آید مثلا آب [illegible]
که نقطه غلیانش ۱۰۰ است یعنی در صد درجه میزان الحراره بجوش میآید و بعضی اجسام

[illegible] در صد درجه [illegible]

که اگر صد درجه حرارت بدهند بجوش میآید به تجربه ثابت شده [illegible] اگر بخواهند [illegible] را
بخار کنند [illegible] محلول است در روی ظرف آبی که از [illegible] را بجوشانند
در [illegible] نوع [illegible] نقطه غلیان آب همیشه ثابت در صد درجه است مگر آنکه حرارت
کم و زیاد [illegible] نقطه غلیان آب [illegible] و اختلاف [illegible] اختلاف
مراتب [illegible] مختلف میشود و دیگر این [illegible] مطول [illegible] (تکلیس)
اصل این لفظ مشتق است از کلس [illegible] به معنی آهک است [illegible] سنگ آهک است
و [illegible] اصطلاح اهل صنعت شیمیا عبارت است از حرارت دادن [illegible] که
اخراج آب [illegible] آن جسم و [illegible] احتراق اجسام آلیه [illegible] در آن [illegible] میشود
مثل سنگ آهک را تکلیس کنند [illegible] خارج شود و آهک
[illegible] را تکلیس [illegible] چوب و غیره [illegible] محترق
شود [illegible] تکلیس [illegible] (تقطیر)
استعمال [illegible] است [illegible]
کامل است اول [illegible] مصفی [illegible] معروف است

هر را منسبک شود و با در ظرفهای افلاطونی بگردن که در مقابل هوا نموده و مقابله آب
چون در زمان آب مقطر شرح تصعید و تقطیر آب منیف در اینجا تکرارش لازم نیست

تصعید

عبارتست از متحیک کردن جسمی صلبی که آنرا دوباره بواسطه برودت بحال اول
در میآورد و در اجسام سریع التصعید از قبیل دار الشکنه و املاح نوشادر و غیره
مستعمل است از درجه حرارت که از شدت بردن آنکه تکرر به شکر و امثال آنکه تصعید
اجسام است یا آنکه ... در ظرفهای کردن را است یا اسباب مخصوص دیگر جاری کنند

ذوب

عبارتست از گداختن فلزات یا املاح آنها مانند ... و ... مانع شود و نیکه
آب شدن هر فلزی که حرارت معینی است در نقطه ذوب آنها نامند مثلا گویند
نقطه ذوب آهن هزار و دویست است یعنی آهن در هزار و دویست درجه میزان
الحرارت است میشود و املاح آب شده را در دوباره سرد نشده که مذاب گداخته گویند

میزان الحرارت

اسبابی است که میزان درجه حرارت ... هوا و آبها و غیره را گیرند

میزان البخار

~~اسبابی است که میزان درجه فشار هوا و ارتفاع جبال را گیرند~~

~~اسبابی است که میزان درجه حرارت هوا و آبها و غیره را گیرند~~

میزان النار

اسبابی است که میزان درجه حرارت که در ذوب فلزات لازم است بکار برند

میزان الضغطه

اسبابی است که میزان درجه فشار بخار آب و دیگهای بخار را گیرند

میزان الرطوبه

اسبابی است که میزان مقدار بخار آب را در هوا گیرند

میزان الغلظه

اسبابی است که میزان درجه غلظت و رقت و خفت و ثقل مایعات را گیرند

میزان الهواء

اسبابی است که میزان درجه فشار هوا و ارتفاع جبال را گیرند

میزان الحموضه

میزان غلیظی است که در ترشحها از قبیل چرک و کرد و غیره محسوس است

(میزان الجوهر)

میزان الغلیظی است که در جوهریات سنگینتر از آب مانند الکل مستعمل است

(میزان الملح)

میزان غلظت محسوس است از محلولات نمکها است اسباب تعیین درجه ترکز است

(باب اول)

در اشیاء و اجزاء جوهریات مستعمله در عکاسی و طرز ساختن و محلات استعمال آنها

مخفی نماند که آبهای متفرقه بعلت عبور در ریاح و مجاری و مخ ورت با اجسام واقعه
در میان آنها بعضی اجسام خارجه را حل طبیعی میکنند و این اجسام از قبیل نمک طعام و املاح
ارسنگ و طباشیری و قلیائی و غیره اند و بعضی اجسام خارجه را از غیر محلول کنند در آنها بواسطه
قوت سیلان و حرکت با خود همراه میبرند و بحالت اختلاط و آمیختگی با خود مخلوط دارند
و این اجسام مختلفه از قبیل خاک ها و سنگ ریزه ها و پارچهای خورد نباتات و حیوانات
و بواسطه صافیهای مخصوص و تقلب و امثال آنها رنگ و خوردهای است

میشوند

میشوند از آنها جدا نمود و نیز هواهای مختلفه از اجسام که در آب است از قبیل هوای مستنشقه و الکرینیک
دارد است و هوای دخانی و دخانیه و هوای گوگرد و غیره و محلول در آنها هستند بواسطه
غلیان و جوش کامل از آنها خارج میشود و اجسامی که مخلوط در آب محلول اند و حلال آنها
طبیعی است و حقیقی و از قراریکه در تقطیر ذکر شد بطور خالص در آنند بواسطه تصفیه صافیها
و غلیان و جوش کامل از آب جدا نمود و در عمل عکاسی و تجربه و عمل شیمیائی و ساختن بعضی
ادویه آب باید خالی از هر نوع اجسام باشد والا باید که کدورت جوهریات در وقت
ترکیب اجزاء آنها که در تصفیه حقیقی است بواسطه تقطیر نمود و تقطیر از قراریکه ذکر شد
یا در قرعهای انبیق و یا در ظرفهای کردن که در تقطیر با انبیق و مقابله نمود میشود بواسطه اسباب
مخصوصه که اوله فلزی حکما طبیعی است و معروف بقرع و انبیق است در این باب
میشود و این اسباب بحسب ترکیبات مختلفه است و موافق انواع مقطره اشکال
مختلفه دارد و لیکن آنچه عموماً در تقطیر آب و بعضی انواع دیگر از قبیل الکل و اجزاء
و غیره مستعمله نیست و بعرض میرسد **اول** دیگ است بزرگ مسی که در وی
آن قطع انداخته است **دوم** سرپوش لبه دار مسی که بر دیگ نصب میشود

سیم ها پیچی است از مس که به بلّه سرپوش شده وصل میشود چهارم
ظرف بزرگی است که غالب از تخته های چوب ساخته میشود و در رو آب سرد یا یخ
یا برف میریزند و مارپیچ واقع است در این ظرف باید و سر مارپیچ تیزاب است
در دهان ظرف پنجم میشود و آن ظرف غالب زجاجی است و معروف بقابله است آب را
در دیگ زیر هر دو سرپوش و مارپیچ را درست نشده وصل نمایند زیر دیگ را آتش
کنند آب بواسطه حرارت بجوش آید و بخار شده از سرپوش بنا را ان گذشته و در
مارپیچ بواسطه برودت آب تبخیر محیط آن بسته شده باره میعان و سیلان پیدا کرده
در قابله جاری شود و مجتمع گردد علت دول انزا باید در ریخت تا بخار آنکه در اول
مرتفع شده و انرود آب قابله جمع شده له خارج شود علت وسط را باید
برداشت که آب مقطر خالی از عیب است و علت ثانی را باید در دیگ نگاه داشت
تا آنکه اگر کثیفی مقطر میکند در ریخته که دارای املاح محلوله است و خارج از استعمال به
باشد [illegible] آب مقطر صحیح آن است که با آب آهک کدورت پیدا نکند و در
سفیدی [illegible] تا معلوم شود که بی آهکی و [illegible] هرگز [illegible] معروف

[illegible]

نیترات [illegible] است [illegible] آنکه و در سفیدی [illegible] تا معلوم شود که
بکلی از غالی [illegible] هیچ جنس [illegible] معروف با زنات [illegible] نیترات [illegible] ارجنت
پیدا نکند تا دلیلی [illegible] که کرده املاح مرکبه از آن باشد محلول سنگ جهنم در سفیدی
که ماهی به [illegible] و تیره گی پیدا نمیشود نکنند تا دلیل نبودن نمک طعام و اجزاء مرکبه
از جوهران باشد و نیز با جوهر قند در سفیدی پیدا نکنند تا علامت نبودن آهک
و املاح آن باشد و محلول طلا را نیز تیره نکنند تا معلوم شود که اجزاء حیوانی و نباتی
ندارد [illegible] آب و عکاسی خالی از ضرر است و استعمالش جایز است
در وضع [illegible] های دقیقه شیمیائی دقایق دیگر است که تفصیلش در کتب عکاسی [illegible]
منظور [illegible] خالی از منفعت است و تمام عکاسان متفق اند برآنکه استعمال
آب غیر مقطر و بسیاری از عملهای عکس ضایع است بجهة آنکه اجسام محلول در آن باعث
ترسیب املاح نقره و طلا و جوهریات مستعمله در این صنعت است و علاوه بر آن
در محلولات که باید همیشه صاف و بی غش باشند کدورت و تیرگی پیدا شود و این قبیل
دردهائی که باعث این میشود که دردها در روی آن [illegible] نشسته و موجب [illegible] حصول

حصول خالهای متعدده مرضره میکرد و در خانه نسخه خود تجربه کرده ام حدوث
خالها و جیوه وغیره محض صاف شدن محلولات و استعمال آب غیر مقطر نیست
دقت بیاد ریکمی آب هیچ کجه بیم اجزاء خارجه میتوانند شعله اکثری اجزاء
عکاسی را ضایع کنند زیرا که پیش از همه چیز نمک نقره مستعمل است و نمک
نقره معروف بسنگ جهنم است با نمک طعام و بعضی املاح دیگر در دیشوق
وابی در روشن دوباعث ضعف محلول نقره شده و ثانیاً محلول را تیره
و ناصاف کنند و در روی صفحه هم بدون خالها پدید آید و تجربه این کار بسیار
سهل است با دیگه ذرک نمک در محلول سنگ جهنم ریزند فی الفور در روی کثیری زاید

(تعریف الکل)

لفظ الکل مشتق است از الکحل عربی است و بمعنای سرمه است و حقیقت
این جسم بکر هر درست نیست و جوهر عرق را باسرمه چه مناسبت است و اکبر
مظنون و مستقاس شده این است که در ابتدا این جوهر را اعراب جهة
پرورانیدن سرمه‌ها و دارویه چشم و امثال اینها استعمال میکردند و مجفف را

دخول ۱۶/۱/۲۷ ابر ۱۲۵۲

نادر که اعراب همه در صناعت کیمیاگری و جوهر کشی کار میکردند و شاید کم اهل اروپ زود
باز از روی کارهای آنها تکمیل کردند و تفاوت این بوده اهل فرنگستان از
صدسال قبل از این دیگر بقول حکمای سلف و یونان وغیره چنانکه اعتماد نکرده
نکرده‌اند و حقیقت مسائل را خود بواسطه تجارب محقق و ثابت کرده‌اند و بعضی
قسمت را شنیده بعضی حکمای یونان و اعراب خلاء را محال میدانستند بعقیده ای
کار کرده‌اند و تجارب بعمل آورده‌اند و ثابت شده ولیکن براهین آنها را رد
نکرده‌اند باین دلایل فرضی و خیالی خلاء محال نیست مثل بسبب عروج آب بالا در تلمبه
محال بودن خلاء میدانستند و میگفتند بواسطه مسلوب هوا از تلمبه که خالی می شود و چون
طبیعت از خلاء احتراز دارد آب جای هوا را میگیرد و صعود میکند بعد از
تفحص معلوم شد سبب عروج آب وزن و ضغطه خارج است نه خلاء و
و از روی آن قاعده میزان الهوا را ساختند و قبل از این که قول یونانیان
و اعراب و حکمای قدیم ایران مبدء جمیع اقوال آنها یکی بود در مطالب
سند میدانستند و در علوم طبیعی الفاظ عربی زیاد است و اصل علم شیمی از شاخه

و جوهر کشی منوط بآن است لفظش عربی است زیرا که اهل ایتالیا شیمی را الکیمیا از
از اعراب شنیده بودند و شیمی لفظ میخوانند و گاهی الف و لام تعریف
را برداشته کیمیا می گفتند و چون اهل فرانسه در علم برانها مؤخر بودند ابتدا
از آنها اقتباس میکردند و کاف ایتالیا شین فرانسویان است بعضی
کیمیا شیمیا می گفتند و بمرور دهر این اسم شیمی مصطلح شد و الان اهل صنعت را
و معتقد بکیمیا هستند و در انگلستان عمری ملقب مینمایند الشیمیست و علم کیمیا را
الکیمی میگویند در هر حال ابتدا شنیدن الکل و عرق در اعراب است
یا اقلا این لفظ را از آنها در حین مکستان منتشر شده است و در تربیت پیدا از
استیلای اعراب بمملکت اسپانیول و سواحل اروپا این الفاظ را عمال
ماخوذ شده اند ولی حال بر طبیعت حقیقی اجسام خاصه جوهریات هیچ یک
از ممالک بقدر اروپا دست نداده و کمی پیش رفته اند از حکمای
یونان و اعراب و ایران زمین با خیال ام مشکل است با آنها تفوق دیدند
زیرا که در جمیع الغاب آنها کار کرده اند و از عناصر اربعه دست کشیده اند

و این عمل را ثابت کرده اند در صدای حرف چ ملاحظه نشسته اند و همین الکل را
بیشتر محض عرق شراب دانسته و میگفتند که با مرا اسلامی کشیدند تحقیق حقیقه
ترکیب طبیعی آن معلوم شده حال میتوانند در سیب زمینی و جو و کهنه و نشاسته و امثال
آنها چیزهای که در سقف ام توقف این حال بخش رود بر ماریس یکی از حکمای طبیعی بکار
و تعادل و نیکی را بساط ترویج کشیده الکل ساخت و لیکن بسیار گران بها
و بازحمت تمام که از بسیاری بخش شده منسوب رسم قدیم باقی است و الکل خالص را از عرق شراب
میگیرند و تولید الکل در شراب بسبب انقلاب مطول و تجزیه بوده است و از صدف شراب
مرکب است از الکل و مایه سکر است و اجزای دیگر که موجب عطر باعث حمرت یا صفوت
آن میباشد دانسته رطل و غیره بواسطه تقطیر اجزای صلبیه و ملونه و قدری آب
در دیگ میمانند و آب و الکل تبخیر شده و باره در دیگچه جمع سرد شده و بکلیت
میمانند در قابله میریزند پس عرق الکل است با آب و اختلاف مقدار آب
آن مربوط بشدت و ضعف صرف آن است و الکل خالص که آب ندارد
بمیزان گی لوساک صاحب ۱۰۰ درجه شماره و فرق میکند تر است بهتر است

بیرون آتش کمتر است و عرقهای متفرقه منسوبه از ۴۰ تا ۵۵ درجه بیشتر نیست
بکشند تا نیرون الکل یا عرقهای متفرقه را در انبیق معروف در آب مقطر
با حرارت بسیار ملایم تقطیر کنند و چون بهمین قدر درجه آن زیاد نه و به ۸۵
و ۹۵ رسید آن منتهای آب ... در دست دارد و بسهولت از دست
میدهند و بعد از دو سه تقطیر ملایم صحیح بعضی اجزاء جاذب الرطوبه مخلوط آن
کنند و آن وقت تقطیر اخرا بنمایند و آنچه در مخزن بجا ماند ... انداز
بنده در کارخانه روزه میکشند است از عرقهای متفرقه یک یا دو تقطیر ملایم
میکنند و بعد از آن آهک معلوم شکفته را در دیگ ریخته عرق معطر را در
روی آن ریخته و تقریباً بیست ساعت بهمین حالت میگذارند و بعد آتش ملایم میکنند
ولی این اعمال مرتبط و استادی میخواهد و فعلاً مانند ... ایران نیست
و هر کس نزد استاد در سه مرتبه که باشد تجربه از پیش نبرد و الکل خوب است
مایع بی رنگ با بوی مخصوص غیر مکره و طعم آن بشدت محرق و اکال است
و سفیده تخم مرغ را بزودی منجمد میکند و خوردن خالص آن قتال است و اگر

[illegible]

[illegible]

واگر الکل آتش گیرد زود در ... ارایش الکل داخل نمایند مانند بیاض البیض چون سفیده را منجمد کند
و بر نفوس هلاک در دست دهد و بسیار سبکتر است از آب و در وقت بیرون کشی
لهب و قابلیت احتراق است و هیچ دود و شعله بسیار کم رنگ زردی و بسیار ...
از آب است و در آن کار مقدار زیادی آب میشود و خود الکل بسیاری از اجسام
را حل میکند خاصه بعضی نفتها را و روغنهای فرار را و بعضی اجسام مستعمله در
عکاسی را از قبیل پنبه باروتی و غیره و محلول صمغ را در دست میکنند و همچنین
بعضی اجسام محلوله در آب نیز را که کنند و این صفت آن مانع است
جهت درد کشیدن بعضی املاح بحالت خالص مانند جوهر پلغسیت و طلاء و غیره
و امثال آن و استعمال الکل در عکاسی و جوهر کشی بسیار است

تعریف اتر

[illegible]

جسمی است مایع بسیار سیال و خفیف الوزن و فرار و سریع التصعید و بارکت
بر بشد مرطوب و طعم ... در اول تند و محرق است و در آخر دهان را سرد
میکند و بسهولت آتش میگیرد و رنگ شعله آن بسیار کم است و جسمی سریع التصعید است

که از آن بعد از مخلوط شدن عرق مبادرت جسم روشن از قبیل شمع و چراغ
و غیر هم با هوا آتش میگیرد باید در شیشه انبیق اسباب را محکم ببندند مقدار زیادی از آن
در هر کارخانه که کار میکنند بگذارند در وقت خطر و ضرر های کلی است و چه بسیار شده است
که کارخانها از این باعث سوخته و اشخاصی از اینجهت تلف شده‌اند و البته در هر وقت
آن لوله‌ها باید مواظبت کرد و در این باب از همه چیزها بیشتر دقت نمود این اطراد
وقت کار شدن احداث برودت زیاد میکنند و از این باعث است که
بعضی رنگین هم دیدن در سیر صفحه و شیشه پشت شیشه عرق میکنند زیرا که در هنگام
کار شدن این جسم بسبب حدوث برودت بخار آبی را که در هوا منتشر است
در پشت شیشه میگیرد و **طریقه ساختن آن این است** به مقدار مساوی الکل
و جوهر گوگرد ۶۶ درجه مخلوط نموده تقطیر میکنند ولی شرایط آن مفصل است
و در فرنگستان همه کس جوهر شیب زرد در کارخانه‌ها میگیرند ولی در مخزن
انگلیس ما به این طریق میگیریم اول دو مکرر مقدار مساوی الکل ۹۵ درجه
و جوهر گوگرد ۶۶ درجه را میکشیم و بعد به مرور کم کم الکل در جوهر گوگرد ریخته

تا احداث حرارت آنها نکند

تا احداث حرارت بالا نشود و ظرف نشکند و خطری برای عامل و آلات پیش نیاید
حاصل در جوهر تا ۲۴ ساعت بگذاریم بعد از آن میکشیم و بعد از فرع انبیق طوری
شیشه بکوبیم که رنگ آن صاحب لوله است شده و صیقل‌ها بر سر دقابله
که اسباب تقطیر است میریزیم و کم کم زیر دیگ آتش بسیار ملایم میکنیم تا آنکه مخلوط
بجوش آید و چون آن جوهر گوگرد ۶۶ درجه قابل این است جوشش از آن برابر الکل
را تبدیل باطر کند نشسته بر شیره دارد بقدر پنج برابر الکل و مقصد بوده فرع انبیق
در آن مخلوط را اعمال کنیم ایام مسکنیم و همین قدر در مخلوط بجوش آید بواسطه بار گرداندن
و کم کم از آن الکل دارد در فرع مسکنیم تا بهر و در تبدیل باطر شده تقطیر کند در قابله جمع
و سبب تبدیل شدن باطر است در عمل و که است الکل نیست در جوهر حقیقی آن
است مجذوب جوهر گوگرد و جوهر گوگرد جاذب الرطوبه شدیدست و همین قسم
در یک مساوی که است آن الکل خارج شد تبدیل باطر شود و تقصیل این کار
تبدیل در کیف شیمیائی بسیار است و در اینجا بیان آن لازم نیست همین صورت
عمل با احتیاط بکنیم تمی آنها میرسیم تا باشند چگونه الکل تبدیل باطر میشود

و در هر حال اطبای او از این عمل حاصل شده مفهوم خارض نیست و لیکن آب و اجزا
خارجه دارد لهذا در میان اسباب تقطیر ریزند و قدری از آهک منعکس شکفته بهتر
آن است که کلرور دو کلسیوم با جوهر گاستر بزاب خشک اضافه نمایند و حرارت
بسیار دهد و تقطیر کنند و اطرهای متعارفه بازار غالبا آب و الکل دارد ::

طرز شناختن آن اینکه فقدان اطراب دارد همینست که کلرور
دو کلسیوم مزاب را کم کم در مقدار معینی از اطر ریزند هر قدر بیشتر حل شد
آب بیشتر دارد و خالی از عیب نیست و جهت شناختن وجود الکل در اطر مقداری
زران را برداشته در ظرف شیشه ریزند و قدری معینی از آب نمایند و خوب
بهم زنند و کذارند تا دو پرده معین شود که حجم کدام یک زیادتر است و بواسطه سنگینی
بزیر رفته است و کدام فوقانی اطر است اگر در حجم کدام کمتر شد از زیادی معنایی
پیدا است معلوم می‌شود که اطر مضاف داشته است والا فلا ::
اطر در عقاقیر بکار مستعمل است زیرا بعضی اجسام را از قبیل پنبه باروت
حل میکنند و جسم حاصل درست پس از ساخته شدن کلدیون و در کیمیا در رو

صفحه

صفحه مربعه ... شود و پرده از پنبه با روغن مخلوط با اجزاء حاصله در روی شیشه بسته میشود
این کیفیت است که استعمالش را در ساختن کلدیون زیاد کرده است و اطر
اقسام دارد این اطری که عرض شد معروف است با اطر کوکردی و اطر متعارفی است
که در عقاقیر مستعمل است و سایر اطرها استعمالشان کمتر است و محض نمونه دو
از اسم نباتات بواسطه رو عیبه طرفه که بعضی با شناخت آنها به نوعی بود دارد
دانها را که از نمونه‌ای ممزوجه یک جسم بسیار سختی که از جنس سنگ‌ها است و او
را سبب سختی و غیره شد و پنبه نقره با معنی، فقط رنگ زرد خالص است بطور و حب
و پاک رو با نشه و این ماده را که با نقاط خان میکرد نزد حال حقیقی در هیچ چیز پیدا
نمیکنند معلوم شده است که در محلول اسید و در جوهر انشا در کجا بودن تجربه
شدن حل میکردند و بالغرض اگر پنبه مخلوط را در این محلول حل کنند و آب
بر آن اضافه نمایند بار دیگر پنبه خالص در رو میشود و بنز در خروج این پنبه
است که هرگاه می در جوهر ذره خالص با مخلوط شود صورتش تغییر در ترکیب
ظاهری آن به هیچ‌وجه ... و در ترکیب طبی آن تغییر است بزرگ نمودار

نمود از گوگرد و نشادر و نفت سنگین تر کرده و در بعضی از انواع آن فتیله‌ها و ظروف را بعد
محلول کرده و در الفیه رباعی و رزنت آتش مانند یا روغن مشتعل شده در این باب
است که از ابنیه با روغن مانند و در اینجا از کیف این جسم بنا بود استعمال
کنند بجهت توپ و تفنگ و یا چون تجارت بوته آن باعث خوردن
و ضایع کردن قرات و اسلحه میشد استعمال آن را ترک کرده و جنس این پنبه در
ظروف آنکه حل میشود و که به سختی کلدیون استعمال شود از قسم پنبه محلوج
و کاغذهای خالص سفید و کهنه‌های خشک و پاک و امثال آنها چند نسخه متداول
است تمام آنها را عرض میرسانیم تا هر یک استعمال باشد عمل کنند
نسخه اول در یک ظرف شیشه بزرگ ۱۰ مثقال جوهر گوگرد
۶۶ درجه خالص و ۲۰۵ مثقال شوره مصفای خشک خالص کوبیده میریزیم
و با یک لوله خوب بلور بهم میزنیم بطوری که تمام آن خوب مخلوط شد
۲۰ مثقال پنبه خشک محلوج را کم کم اضافه میکنیم و با نوک آن لوله بلور فرو میبریم
وقت زمینه بهم تا هوا که در خلال و فرج پنبه مانده است خارج گشت و تا یک

ربع ساعت

ربع ساعت میگذاریم بماند و بعد همه را در مقدار زیادی آب میریزیم
و میشوئیم و آب را عوض میکنیم و آب گرم اضافه میکنیم و بار دیگر میشوئیم تا دیگر
طعم ترشی نداشته باشد و کاغذ آبی تورنسل را قرمز نکند و بعد فشرده متدرجاً خشک کرده میگذا
ریم خشک شود نسخه دویم جوهر گوگرد ۶۶ درجه ۲۰ مثقال شوره مصفای
خشک مسحوق ۱۱۰ مثقال در یک ظرف شیشه ریخته با میله بلوری خوب بهم
زنند تا اختلاط کامل حاصل گردد و بعد از آن کم کم ۶ مثقال پنبه پاک محلوج اعلی
بهمان طریق مذکور اضافه نمایند و بهم زنند و بعد از آن همه خوب مخلوط شد
۵ دقیقه بگذارند و بعد از آن در ظرف شیشه پنبه‌ها را جمع کنند و تا مدت هشت
آب بشویند و بعد از آنکه تر شد و نمک فاکتر نکند تا آنکه تغییر ندهد کاغذ آبی
را در یا رجه [illegible] آنرا گذارند و آن وقت نفت زنند تا اینکه تمام خشک شد پس
از آن خوب متدرجاً خشک شد پس از آن خوب متدرجاً خشک نشده بگذارند خشک شود
و در باب پنبه کوتاهی نکنند نسخه سیم جوهر گوگرد ۶۶ درجه
۲۶۰ مثقال جوهر شوره مسحوق خشک مصفی ۲۰۰ مثقال مخلوط نمایند

و پس در سرد شدن ۲۵ مثقال جوهر گوگرد ۴۲۰ درجه اضافه کنند و بهم

و بعد از آن ۹ یا ۱۰ مثقال پنبه محلوج منتخب سوا اضافه نمایند سه ساعت

بگذارند بماند و بعد برداشته با دقایق مذکور رفتار شست شو نموده خشک کنند

نسخه چهارم جوهر گوگرد ۶۶ درجه ۱۵۴ مثقال جوهر شوره

۴۰ درجه ۳۴ مثقال آب صاف ۲۶ مثقال در یک ظرف

زجاجی در ۳ یا ۴ سوا مخلوط کنند و وقتیکه درجه حرارت

به ۶۰ رسیده ۵ مثقال پنبه را برداشته نصف آنرا متدرجاً داخل کنند

و آهسته بمخلوط گذاشته و در آن فرو برند و با میله بلوری نغشته نمایند هوا

از آن خارج شود و ده دقیقه بگذارند پس از آن بیرون آورده

بفشارند تا ترشیها خارج شود و با آبهای زیاد بشویند پس مخلوط

جوهریات را گرم کنند تا ۳۶ درجه حرارت و ۲ مثقال جوهر گوگرد

اضافه نموده نصف دیگر پنبه را فرو برند مانند سابق عمل کنند

نسخه پنجم ∴ جوهر گوگرد ۶۶ درجه ۱۰ مثقال جوهر شوره

۴۰ درجه

درجه ۱۰ مثقال جوهر شوره ۴۰ درجه ۲۰ مثقال پنبه محلوج ۱½

مثقال مخلوط نمایند پس از آن که ده دقیقه ماند به ۶۰ درجه حرارت

مخلوط شدید با جوهریات که برداشته بشویند و ده صد یک ربع

مکعب جوهر گوگرد اضافه نموده ۱½ پنبه دیگر را فرو برند و بهمان طریق

ده دقیقه بگذارند و بشویند **تعریف کلدیون** منظور از این اسم

محلول پنبه باروطی است در اطر و الکل که از رشته‌ها اطر پنبه باروطی

بکار میرود بسیار زیاد که مستدی ارضی است غیر محلول با متجانس خواه در روی

شیشه و خواه در چیزهای دیگر ∴ استرانی در جراحی جهت محفوظ داشتن

جراحات از هوا و غیره استعمال میشود و در عکاسی زیاد مستعمل است

و در عکاسی را تعریف با جهت ساختن کلدیون نسخه مخصوص است و مطلب

کار خوب کلدیون است اول بقدر کفایت سیال و صاحب

جریان باشد تا پرده را که می‌بندد و متکی ارضی صاف نماید

و تا آنکه یک در محلول بقدر لازم در آن محلول شود تا در محلول

بندیلی بغیر محلول کرده و خیلی است باید دو سیلان و جریان و صاف کلدیون

کرد تا خالهای سیاه روی شیشه نیفتد و بهتر آن است که هر روز مقدار

کلدیونی که مینی هر استعمال نمایند و صاف کنند و کلدیونها را

بهتر آن است که اول صبح آنها را آب زنند و بعد محلول حساس را اضافه

نمایند زیرا که کلدیون حساس زود ضایع می‌شود و نسخه کلدیونها که

در کتب ثبت است و بیشتر مستعمل است بعرض میرسد **نسخه اول**

تجربه خودمانه زاد اطر ۲۰ درجه هزار و ۳ ساتلیطر الکل خالص ۱۵۰

درجه ۵۰ ساتلیطر پنبه باروط ۱/۲ ۷ نخود کشنه و بگذارند بگیرد و الکل و اطر را مخلوط

کنند و پنبه را خوب مشالش کنند در مخلوط ریزند تا حل شود و بعد از حل شدن این کلدیون اصلی است

هر مقدار ساخته شد در شیشه ریخته نگاه دارند و در شیشه دیگر محلول حساس عبارت

از برورها و یدورها است با نظر ساختند برور دو امانیوم ۱ نخود برور دو کادمیوم

اشتعال کشته ۵ در ۵۰ حصه یک ربع کم الکل خالص مصفی نگاه دارند هر وقت

مصرف است در شیشه که جای دیگر از کلدیون اصلی کشیده ده برابر او از محلول حساس کنند

حسی

ساتلیطر برابر با محلول باشد و شیشه را خوب بهم زنند امتزاج کل با یکدیگر

نسخه دویم در باب حساس اطر و عمل آوردن او

الکل مصفی ۳۵۰ ساتلیطر اتر خالص ۲۰۰ ساتلیطر پنبه

باروط ۱ مثقال یدور دو پتاسیوم ۵ نخود یدور دو امانیوم ۳/۴ ۸ نخود برور

دو کادمیوم ۱/۲ ۸ نخود برور دو پتاسیوم ۵ کنه) برور دو امانیوم ۱/۲ ۳ نخود

برور دو کادمیوم ۱/۲ ۲ نخود تمام اینها را حل کنند و برورها و یدورها را در

۴ روز صاف ریخته و خوب تکان بدهند و بعد در مخلوط اطر و الکل و پنبه باروط و کلدیون

اصلی است اضافه نمایند و تقریباً خالص دقیقه تا زمان کلدیون

زرد شود و بگذارند خوب دو روز تا تنشین شود و بعد صاف کنند و بهتر است

و تقدر ۲۴ ساعت بیش از صاف کنند بگذارند ته نشین شود **نسخه**

سیم در یک شیشه کلدیون اصلی را با این طریق بسازند الکل مصفی ۱۰۵

ساتلیطر اتر خالص ۴۰ ساتلیطر پنبه باروط ۱۱ نخود در دیگر شیشه محلول حساس

با این طریق بسازند الکل خالص مصفی ۱۲۵ ساتلیطر یدور دو پتاسیوم ۱۰ نخود

برورده لاتیوم ۱۰ نخود برورده کدمیوم ۳۰ نخود بر برورده کدمیوم ۱۰ نخود اینها را در
اجزاء مسبه سه ادول نرم بسایند و در الکل ریز نمایند تا حل شود بعد صاف
نمایند و یک کیله این محلول حساس سه یا ده کیله کلدیون امیل مخلوط نمایند ::

نسخه چهارم در روشنیه این دو محلول را جداگانه ب زند :: الکل خالص
۱۰۰ سانطیمطر مکعب ورده کدمیوم ½ ۱ مثقال بر برورده کدمیوم ۱۸ نخود (۲)
الکل خالص ۵۰ سانطیمطر مکعب ورده لاتیوم ½ مثقال بر برورده لاتیوم ۱۸
نخود و بعد از آن در شیشه اطر مصفی ۵۰ سانطیمطر پنبه باروطی ۵ نخود الکل خالص
۴۳ سانطیمطر مخلوط نمایند کلدیون امیل ب زند و اگر خواهند عکس صورت بیندا
زند از این کلدیون امیل ۱۰۰ کیله از محلول اول سه کیله و از محلول ثانی ۳ کیله کلدیون
امیل مخلوط کنند و اگر خواهند عکس دورنما بیندازند در ۱۰۰ کیله کلدیون امیل
۳ کیله از محلول اول و ۲ کیله از محلول ثانی بریزند که کافی است و باین نسخه دورنما
های خوب میتوان انداخت که آسمان و ابر و خورده کاریها همه افتاده شفاف
و با قدری کم قوت است و مخفی نماند در هر صورت در زمانی که باین نسخه با محلول

نقره و محلول اسید

نقره و محلول اسید پیروگالیک قوت آن نصف باشد یعنی آب آن دو برابر باشند ::

نسخه پنجم به اتفاق یکی از مصنفین این نسخه معتبر و ممتاز تر از تمام نسخه جات
اطر مصفی ۸ مثقال پنبه باروطی ۵ نخود الکل خالص ۱ مثقال در شیشه مخلوط کنند و
۱۵ مثقال اطر مصفی در اصل نمایند و در ظرف دیگر ۳۰ نخود الکل خالص ده
نخود برورده لاتیوم مخلوط نمایند بعد جمیع این محلولات را بیکدیگر مخلوط کنند و بهم
زنند و بگذارند دوازده ساعت بعد صاف در اسوا کنند و چهار مثقال الکل
خالص اضافه نمایند **سنگ جهنم** یکی از جواهر نقره است در وجوهر
از تیزاب خالص است محلول میشود و پس از بکار رفتن شدن آب اضافه این
محلول جسمی است متبلور و منعقد میشود معروف بسنگ جهنم است زیرا که اکال
و محرق است و این جسمی است صلب و متبلور رنگ بیرنگ به ترکیب تخته های سفید شفاف
مربع و در هوا ضایع نمیشود در هم وزن خود در آب سرد و در نصف وزن
خود در آب جوش محلول میشود و الکل ربع وزن خود و زیاد را باید داد حرارت
حل مینماید و لیکن اگر سرد باشد یک عشر بیشتر حل نمیکند در روشنائی ضایع نمیشود مگر

مگر بواسطهٔ صورت اجسام الیه مثلاً همین قدر که بکلی رسید از امیخورد و رنگ زرا

بنفش مایل بسیاهی میماند و از رنگ بواسطه بیرون یا سیاه زرد و بطاسیوم و یا

دارو شکن بر طرف میشود و با حرارت دین جسم گداخته شد و پس از ذوب

بواسطه برودت منجمد شده پارچه پارچه میشود تا وانها بطوری کوچک در اطبا الغار

در قالبهای مخصوص ریخته معروف بسنگ جهنم میکنند برای زایل کردن قروح چنیه

منعفنه و درد یه استعمال میکنند و اگر بعد از ذوب حرارت را زیاد کنند این جسم

از کار خارج تجزیه شود و نقره بحالت فلزی باقی ماند در غالب این جسم را در کارخانه این چنین

و خوب نیانه نرم و لی باید دانست در خالص است یا نیست و خالص شود ان ال

ز چنه سبب خارج نیست در میتوان بچند طور رسی کرد اول آنکه مقدار تیزاب

زیاد دیده در و مانده است و این ذره قرمز کردن تورنسل است معلوم میشود و یا

آنکه مس دارد یک دره در قرمز رنگ میدهد یا آنکه چند قطره نوشادر در رنگ

محلول کنند را آبی خوش رنگ میکنند و گاهی میشود در شوره مخلوط میکنند و این معلوم

میشود از آنکه تمام نقره زیرا بواسطه جوهر نمک در رد میکنند و بعد از آن باقی میماند

وان ذر اضافه کردن نیا نور و زرد معلوم میشود و اگر مس دارد صاف

محلول قوام آورد

محلول قوام آورد چنانکه گداخته شد اگر فعلاً جهنم خالص نقره است و شوره هم باشد

بنا براین هیچ چیز نقره در از جوش باقی ماند و بهتر از همه شفق دیده

زران است در خود علما فرض میکنیم ۱۰۰ مثقال سنگ

جهنم خالص چه طلا ۶۶ مثقال نقره خالص با نقره مسکوک پس

مس دارد در کپسول چینی میریزند و در زیر آن نقره تقریباً ۵۰۰ مثقال

با نقطه جوهر شوره خالص اضافه میکنند و همانقدر مقطر را افزایند و در

این مثقال که آورده حرارت ملایمی با و میدهند و میتوان مقطر بیاید در کار

گذارده و بکار است قدر زیرا مثقال جوهر شوره صاعد میشود بخار که

جهت صحت مزاج مضر است و خاصه آلات تنفس و ریه را اذیت ملی

دارد و بهتر آنست که دفعه رخامی در ظرف بگذارند تا ترکیبات

آن بیرون بیاید و نقره در دست تلف نشود و اگر بخارات قریب را

تیزاب فا نقره تمام شده با لوزه اضافه نمود تا تمام حل

شود پس از آن در حل شد بقوام آورند تا تمام آنش رطوبت

از قسمت خوشنما جنس چوب بهم امی کشد و گداخته میشود اگر قطعات زمعادنی
مسکوک را استعمال کنند نه سبز رنگ است بلکه وجودش پس در قات
حب تیزاب نگاه دارند و تمام سبزی ظاهر را دور رفع شود و سیاه گشته
زیرا که مس محلول در تیزاب میشود و غیر محلول میشود در تیزاب کارا
میشود پس تیزاب آن را با لوله بلوری بعد شده در لنگ آب مقطر ریزند
و صاف نمایند و در آن محلول مرتبه قطعات جوهر نوشادر داخل کنند
الی آنکه رنگ زرد نشد معلوم است تمام گرفته است والا دو باره
بیلابر در آتش بنهند در هر حال پس در جلیاه ازمس باید ارزش
آتش بهوات دیگر گذارد تا سرد شود و آب مقطر اضافه نمایند و حل
کنند و پس از صاف کردن در کیسو لها ریخته بگدازند قوام آید تا
بدیکه میخواهند و اگر خواهند مشکور میعقد ریخته سفید بست از
آتش معاینه و اگر خواهند برابش استعمال شود باید بگدازند تا خوب
غلیظ شود آنگاه نمایند در قالبهای فرستنده صاف بریزند تا

بهم زند

بهم زند و این تقاهای مستعمل است در عکاسی جواهر که صفحه کلودیون را خواهند که کاغذهای بوزیتیف
که تعریف محلولات آن در محل خود عرض خواهد شد **جوهر گوگرد :**
جسمی است مرکب از گوگرد و هوای معروف باکسیژن و استعمالش جهت ساختن
جوهریات و صنایع بقدری زیاد است که میزان درجه ترقی دولت و مملکت شد
از مقدار جوهر گوگرد که در آن مملکت استعمال میکنند دریافت شود
و کمپانی‌ها کارخانه‌های بسیار بزرگ عظیم ساخته‌اند در ساختن آن با واسطه
گوگرد و میسولفید است و در کورهای مخصوص با تدابیر خاصه و بعضی احکام دیگر
در قسمت سربی با جوهر گوگرد میسوزانند کاریکه منصاعد میشود در حجرهای بزرگ
سربی که بخار جوهر گوگرد مخلوط با بخار آب میشود بعد در ظرفهای سربی جمع شده برداشته
در دیگهای سربی بقوام آورده تا درجه آتش ۶۶ درجه بعد از آن در قرع و انبیق
طلای سفید بقوام آورده تا درجه غلظت آن ۶۶ یا آنکه در قرابه‌های شیشه و یا آن
و بعضی از مراجع ولایت المانیه میسوزانند زاج سبز را پس از تجزیه میبرند در
ظرفهای سربی تقطیر کنند چون زاج سبز مرکب است از جوهر گوگرد و خشت

آهن بواسطه حرارت ریخته آهن در هر ظرف باشد و جوهر گوگرد متصاعد شده
در آن به هیچ نحو در هر حال جوهر گوگرد جسمی است بی رنگ و غلیظ نفط
ذهبی و انتقال از آب با بو با طعم اکال و محرق و ممیض در دوران با اجسام
حیوانیه و نباتیه آنها را بسوزانیده به حالت ذغال میکند و باید در وقت
گرد و هوا داغ طرح آن را از آن نکنند و به جا را [illegible] ممیض الکالیت
مهلک خواهد بود و اگر کسی ندانسته قدری از آنها را با آب و شربت [illegible]
[illegible] علاجش خوردن [illegible] است و [illegible] کردن و خوردن قلیا [illegible]
است و [illegible] جوهر گوگرد قدری خالص را با مقدار زیادی از آب [illegible]
چندان مورث [illegible] بلکه [illegible] بعضی از امراض است و از خواص جوهر گوگرد
است در میل مفرطی با خلاط به آب دارد و به کمی [illegible] رطوبت هوا را جذب نموده
و آب اجسام [illegible] را نیز جذب میکند و سبب سیاه شدن آن است که در وقت جذب کردن آب
ذرات اجسام آلیه که در جوهر [illegible] شده [illegible] و با آب [illegible] جوهر گوگرد [illegible] و میشوند و ذغال
آنها مورث صفرت و حمرت و بالاخره سیاهی آن میشود و بواسطه افراط میل است به آب که اگر آب
با بعضی جوهرهای آبدار و غیر آن کنند چندان احداث حرارت شود که ظرفها گرم شوند و احتمال ترکیدن

که در صورت

که در صورت عدم احتیاط ظروف بشکنند و ضررهای کلی و خطر به هم آید پس هر وقت باید در وقت ضرورت
اختلاط این جسم با اجسام آبدار احتیاط کامل کنند و جوهر را کم کم در آب بریزند و صبر کنند که همین قدر
که حرارت کمتر شد دوباره جوهر را اضافه کنند و حکمای [illegible] در این کتاب [illegible] سوخته
اهتمام در آنها مورث [illegible] ذکر کنند تا [illegible] و جوهر گوگرد [illegible] تجربه [illegible] نکنند
خطری دارد نباید [illegible] جوهر گوگرد از [illegible] بسیار است و [illegible] جوهر شوره و جوهر
نمک و غیره باید و امثال آنها بسیار مستعمل است

طرز ساختن جوهر شوره

یا تیزاب شوره مرکب است از جوهری آن که تیزاب باشد و [illegible] که از [illegible]
و سبب وجود آن شوره در شوره زارها مسئله ایست بزرگ در حکمت طبیعیه که [illegible]
تقریبا حقیقت آن معلوم شده و معلم شیمیا خانه [illegible] و در این فقره کارهای مخصوص [illegible]
که تفصیل در کتب شیمیا [illegible] و در این جا [illegible] از منفعت [illegible]
و در دولت علیه این جوهر که معروف به تیزاب است [illegible] از شوره غیر مصفی [illegible]
و بسیار کم قوت و غیر خالص است زیرا که شوره های [illegible] بسیاری [illegible]
مورث [illegible] میشود [illegible] تیزاب [illegible] که جوهر شوره آنها [illegible] اول [illegible] میکنند و [illegible]

و جوهر شوره خالص باشد در مخزن انکواهر این طرق در ۶ قسمت شوره صاف
شده باشد با ۲ قسمت جوهر گوگرد خالص ۶۰ درجه در قرع داخل طوری که ریخته
با حرارت ملایم تقطیر میکنیم و حاصل تقطیر را امتحان نموده معلوم میشود
جوهر نمک با اجزاء خارجه دارد یا ندارد و طریقه امتحان آن این است
که قدری از آن در ظرف چینی معلوم ... کار میکنیم باید هیچ دردی
پس از تبخیر باقی نماند تا معلوم گردد اجزاء صلبه خارج از قبیل املاح
قلیائیه ندارد و در قدری دیگر از آن را محلول نیترات معروف و موسوم
به نیترات دو برژنت میریزیم باید در رسوب سفید سنگینی نه دهد دلیل بر عدم
جوهر گوگرد باشد و هم چنین محلول سنگ جهنم باید در آن دود ندهد
و اگر رسوب کند دلیل بر عدم جوهر نمک باشد و اگر این شرایط در او
جمع نیست باید قدری از نیترات دو برژنت و سنگ جهنم در آن ریخته و گذاشت
تا ۲۴ ساعت بماند و دوباره صاف نموده تقطیر نماید و در ساختن جوهر شوره
خالص بکله تجربه حاجی از انتفاع نیست و استعمال جوهر شوره در ساختن
بسیار است و مخصوص ساختن سنگ جهنم و امثال الغاز است و غیره

[illegible]

باید سنگهای تیزاب آب بی رنگ با بوی تند مخصوص و طعم محرق اکال و با جسم آلی
ارگانی وارد شده انها را سیاه میکند و تلف مینماید رنگ جلد و ناخن را زرد میکند
نیتریته اتش در بازار بخار رقیق سفید رنگی از آن متصاعد میشود و غالب
اجسام فلزی را از قبیل مس و نقره و اهن حل میکنند و با انها املاح بوجود میاورد
و قلع را سفید میکند ولی دوا میکند که لب غبار سفیدی و حل نمیکند طلا و طلای سفید را
تنها ولی همین قدر ارگانی وارد شد با جوهر نمک تیزاب فاروق نوعی تولید و این
طلا را که حل مینماید و خالص آن اسم است :: جوهر نمک **جوهر نمک**
نمک طعام مرکب است از یک نوع گاز سبز زرد رنگ که معروف
بکلرات و این گاز را مرای مخصوص معروف باید بر زن است مرکب شده
جوهر نمک بوجود آورد استعمالش چند آن کمتر از سایر جوهرها نیست و از صنایع اسید جوهر
کلرات ولی چون بسیار در آب محلول است خواص ... محلول
کلرات است از گاز و نقل اجسام مایعه از اجسام گازیه بسهل است
محلول آن مستعمل است **طریق ساختن آن** نیست در یک قرع کردن راست

را برداشته قدری نمک طعام در آن بریزند و چوب پنبه را که صاحب
دو سوراخ است بر در قرع نهاده وصل کنند و در یکی از آن سوراخها لوله
بلور قیف دار فرو برند و در سوراخ دیگر لوله بلور کجی داخل کنند
و متصل است بشیشه‌های دو لوله و سه لوله آب را بجهت عمل قدری
جوهر گوگرد بواسطه آن لوله قیف دار وارد قرع کنند فی الفور گاز جوهر
نمک متصاعد شده در لوله‌ها عبور کرده و در آب شیشه‌ها حل می‌شود
و معلوم است شیشه اول زودتر از سایر شیشه‌ها حل کند و اول آن
پر قوت تر که و شیشه آخر تقریبا هیچ قوتی ندارد و جوهر نمک در
سختی کارها و تیزاب فاروقی مستعمل است **تیزاب فاروق**
ترکیب حقیقی تیزاب فاروق آن است که یک وزنه جوهر شوره
و سه یا چهار وزنه جوهر نمک مخلوط نمایند و این تیزابی است که در
حل طلای زرد و سفید مستعمل است **جوهر نوشادر**
نوشادر مرکب است از آمونیاک و جوهر نمک پس میتوان جوهر نمک
از آن

از آن را بطه یا از قلیای ثابت گرفت و جوهر بوت و در آن شیشه‌ها که دارد این جوهر
در صنایع بکار است ولی آن بکار بسیار محلول است در آب و در عکاسی
و صنایع محلول آن مستعمل است تقریبا یک کیله آب ۶۰۰ کیله گاز
آمونیاک را حل میکند و این محلول جسمی است مایع ولی رنگ و بوی
بسیار تند معطی دارد و طعم آن اکال بوزنه است و در شیشه آن
باید بسته بود زیرا که گاز آن تمام و متصاعد شود و این گاز در هوا بسیار کم قوت
میشود و طرز حقیقی آن است که بمقدار مساوی آهک آب ندیده و نوشادر
در کوبیده را خوب مخلوط کرده در قرع کرده را استمیر ریزند و ببابیج
دو جوهر نمک معرض زنجیده شده وصل کرده بهمان طریق که از
ما عمل شده بعد از آنکه هوا از گاز آمونیاک سیر شده در شیشه‌های بلور در
دار ریزند و در وقت ضرورت نگاه ریزند و عامل در وقت استعمال
تجربه یک برابر آن مخلوط را با ده برابر آب مقطر مخلوط کنند
(**جوهر سرکه**) چند قطره سرکه جوهری میشود بسیار رقیق و کم قوت
و بجهت عکاسی جوهر سرکه بسیار غلیظ لازم است و بجهت ساختن آن زنجار را

در یک قرع افلاطونیه صینی بریزند و جوهر گوگرد اضافه کنند و کمتر قرع بسته در اثاب قابله
میگذارند و بعد آتش میدهند چنین رنگ زیر ترکیب است از سوخته مس و جوهر سرکه بواسطه
حرارت هرچه تجزیه شود از سوخته مس آن در قعر قرع مانده جوهر سرکه تقطیر و در قابله
جمع میشود و این جوهر سرکه یک تقطیر دیگر لازم دارد در تمام مس آن را یک تخته
و تقطیرها را در قرع شیشه کنند و علامت اینکه خالی از مس است سفیدی رنگ اوست
و ما به هیچوجه رنگش مایل بسبزی نباشد و فعلا در عکاسی جوهر سرکه کریستال نیز استعمال
کنند و دوم جوهریست در غایت غلظت و در ۸ درجه زیر صفر اگر برودت
باو برسد منجمد شود و بترکیب شاخهای نبات ببندد ❊ **طرز ساختن او**
[illegible] سرب خشک با سرکه قلیائیه خشک را در قرع صینی افلاطونیه که در گردن
[illegible] یک لوله آهنی است بریزند و پس از آن جوهر گوگرد ۶۶ درجه را از سوراخ
آن قرع اضافه نمایند و منفذ را بگیرند و آتش دهند چون جوهر گوگرد از جوهر
سرکه قوتش بیشتر است سرب با سرکه قلیائیه را تجزیه نمایند و خود بجای جوهر
سرکه با سوخته سرب یا جز قلیا مرکب شده جوهر سرکه را تنها میگذارد و بواسطه
حرارت متصاعد شود در قابله بحالت مایع جمع شود و این جوهر را علامت دو
حالت میرسد که اندک سربی داشته باشد لهذا بهتر آنست که در قرع و قابله شیشه
یک تقطیر دیگر از آن کرده شود و علامت نداشتن سرب آن اینست که [illegible]

بکار دارد

که اینک بی رنگ گردد که پس از آن سوخته باشد و در [illegible] سیاه نرمه و تیره نمانده این جوهر
جسمی است مایع و بی رنگ و با بوی تند و طعم سوزاننده و بهمین قدر باعضا مجاور شده
سبب طاول میشود و [illegible] استعمالش در صنایع و طب و عکاسی زیاد است و اگر گرم باشد مجاور
شعله شود [illegible] میشود و رنگ شعله اش آبی است و اگر رنگ باشد [illegible] و جذب رطوبت
هوا نیز کنند پس باید در شیشه را خوب مسدود کرد ❊ **ازتات دوزنگ** ❊
این جسم مرکب است از یک جوهر ازتول و طرز ساختن آن اینست که جوهر ازتول را بر دور را
روی بروی بریزند یا اینکه چند روی را در جوهر ازتول حل کنند و بعد محلول را قوام آورده
تا ببندد و این جسم سفیدی بلور است و در بعضی نسخهای عکاسی مستعمل است و گویند عکس را زیاد کند
دارو شکن جسمی است در نهایت سمیت و مرکب است از زیبق و کلر [illegible] سفید
ترکیب بوزن های برابر عقده میشود در آب محلول است و خالص او بواسطه حرارت
آتش تصعید شود و طرز ساختن آن اینست که سولفات [illegible] مرکور را با نمک [illegible]
طعام ریخته حرارت میدهند و [illegible] در گردن قرع منجمد میشود اگر [illegible] شده
در آب حل نمایند و صاف کرده قوام آورند و بگذارند منعقد شود و این جسم در عکاسی

بجهت تصعید کردن بر شیشه‌های شیشه مستعمل است و بر لطائف راوت دهد و بر شیشه‌های عکس محلول

طلا ثابت شده لذا بواسطه این جسم رنگهای آن مایل بقرمزی شود ~~(برمور دامانیوم)~~

(برم) ⁂ جسمی است مفرد و مایع قرمز تیره رنگ بسیار سریع التصعید و بوی آن بسیار عفونی

و سوزاننده است و چون سم شدید است و دلالت تنفس را بسیار مضر است باید

بقدر قوه از استنشاق و استشمام آن پرهیز کنند و در عکاسی از برای تهیه صفحه نقره

استعمال نمایند و بجهت سرعت عکس مستعمل است و املاح محلولی آن در عکاسی شیشه

و کاغذی محل استعمالش زیاد است

(برمور دامانیوم) ⁂

این نمک از جسم برم و امونیاک ساخته شود و در ساختن آن این دقایق را باید

مقداری از برم در کاسه چینی بریزند و در روی آن بقدری آب ریخته در صدیک

از ربع تقریباً آب مرتفع شود و بعد ها کم کم بقدری جوهر نشادر محلول در آب اضافه

نمایند تا اینکه از برم نمانده و بخارات متصاعد شود با وجود سعی بسیار گاهی کف و جوش

بسیار احداث شود و بعد ها محلول را با حرارت ملایم قوام دو زنده تا خشک شود

(طرز ساختن برمور دو زنگ و برمور دو کدمیوم) ⁂

طرز حل

طرز حل این چنین است هر بقدری از برم هر باله برابر آب مخلوط شده باشد در یک

شیشه در دار بریزند بعد از آن کدمیوم را پاره پاره کرده در آن شیشه بریزند و بگذارند

تا تمام برم که در قعر ظرف است ناپدید شود و بعد از آن محلول را در ظرف چینی ریخته

قوام آورده تا خشک شود و چنین نوع دیگر میتوان ساخت که ذکرش لازم نیست ⁂

(کلورور دور) ⁂ این نمک طلا جسمی است صلب قرمز تیره رنگ محلول در

آب و الکل و اتر و با حرارت زود تجزیه شود ⁂ طرز ساختن آن این است در طلای

خالص را در تیزاب فاروق که مرکب است از یک وزنه جوهر شوره و سه یا چهار

وزنه جوهر نمک حل کنند و آب را با حرارت ملایم کم نمایند و با بقدری جوهر

نمک را خارج کنند قدری از کلورور که تجزیه میشود و غیر محلول میماند پس بهتر آنست هر قدر از

جوهر کاستر بدان زیاد نمایند تا جوهر نمک بآن مرکب شود و ترشی زیاد و دیگر کلورور زاید

و محل استعمال این نمک در عکاسی بجهت ثبوت و رنگ دادن کاغذهای زر بیمات است

(کلورور طلای سفید) ⁂ طرز ساختن این مانند کلورور دور است

و محل استعمالش در مقاله خود مذکور خواهد شد بعون الله تعالی

؛ **جوهر لیمون** آنچه در دست معروف است باین اسم جوهر
طرطیر خالص است و عطاران زاج و جوهر گوگرد و چند چیز دیگر مخلوط کرده باسم جوهر
لیمون میفروشند و خطا است منظور ما در این اسم جوهری است که در آب لیمون
ساخته میشود ؛ طرز ساختن آن اینست که آب لیمون را قوام آورده و در ده بقدری
شیر آهک بریزند که دیگر رسوب نشود پس از آن آنچه رسوب کرده را جمع کرده جوهر گوگرد خالص
بانضمام پس از ۲۲ رطل آب مخلوط کرده بانضمام جوهر گوگرد و آهک را از دست جوهر
لیمو گرفته و سنگ گچ در قعر ظرف بحالت صلابت میماند و جوهر لیمو در آب محلول میشود
و محلول را پس از صاف کردن قوام آورند و گذارند منعقد شود و جهت تصفیه آن
دوباره در آب حل کنند و با قدری سوخته استخوان بجوشانند و صاف کرده قوام
آورند تا منعقد شود و جسمی است صلب و بی رنگ و بسیار ترش و خوش طعم و محلول
در الکل و آب و این ترشی را در عکاسی بجای جوهر سرکه بجهت برداشتن تکاثیف با پیروگالیک
استعمال نمایند اگرچه بر روی کاغذ دیر شود ولی منظم تر و کاملتر است و علاوه
برای انتقال آن جای ۲۰ جوهر سرکه را میگیرد بلکه بیشتر و خوب تر است

اسید فورمیک

(**اسید فورمیک**) ؛ یعنی جوهر مورچه پس برای اهل صنعت این
از تقطیر مورچهای قرمز میگرفتند و حالا بواسطه ترکیب برتو صاحب معلم شیمی نباتی
از چنین ترکیب مانند قند و نشاسته وضع میکنند اگر جوهر قند و گلیسرین را ممزوج نمایند
مقدار زیادی اسید فورمیک حاصل میشود و این اسید جسمی است مایع و دکال و
یکقطره آن اگر بجلد برسد بر روی آن طاول میکند و بوی آن شبیه است ببوی مورچه و چون
فلزات را محلول میکند و ~~در رو میکند محلول~~ در دیکلو گمان کرده ام در عکاسی مفید
دهند و در محلول زاج بسیار اگر یک قدری از این جوهر بریزند بقدری عمل سریع شود
که اجسام متحرکه را میتوان عکس انداخت ؛ (**جوهر مازو**) ؛
که اسید طنیک مانند سابق برای ذرّه زرد و جوهرها میگرفتند که اسید طنیک مینامند
اسید پس از چندی درست با اکسیژن هوا تبدیل میشود باسید مخصوصی که اسید طلیک
نامند و چون اسید طنیک در عکس استعمال چندانی ندارد و گرفتن جنس آن جایز نیست
و تمام ساختن اسید طنیک را عرض نکنیم محلول مازو را با جوهر گوگرد و در روی
اسید طنیک را در رکنند و در دواتاب لنگ جوهر گوگرد و ۲ برابر آب کوشانند پس از
بر روی آن

از سنگهای اسید فنیک منجمد شده با تقطیر و تصفیه خالص شود ∴ طرز دیگر اینکه
جوشیده ما زور را با جوهر گوگرد ترکیب کنند و بعد از آن جوهر نمک اضافه کنند اسید
فنیک خالص در دو شود و بجهت زایل شدن رنگ خارجی آن بواسطهٔ استعمال جوهر شوره
که در زنه تا گرسته تیره شود این جوهر در اجزاء بعضی از نباتات از قبیل تمر و سماق
و ریشهٔ خرنوب و بیار و عفص و پوست سیب موجود است بجهت بیرون آوردن اسید
فنیک این اجزاء نباتی را در آب گرم دم کنند پس از آن از زلال
شیء اضافه نمایند تا اسید فنیک در رسوب شود بعد از آن مایع را صاف کرده بجوش
شیشه تا تمام آبش زایل شود و بجهت تصفیه در انبیق جوشی بریزند صاف کرده قوام
آورده تا سخت شود و بجهت صاف نمودن محلول کنند و اسید فنیک را حل نموده پس از تبخیر
این جوهر منعقد شود جسمی است صلب و سفید براق که در آبها شفاف با شیشه‌های منحرف
با بو با طعم بسیار عفص کم محلول در آب سرد و یک جزء آن در سه جزء آب گرم
حل شود و در الکل بخوبی محلول است و در اطراف شیشه‌ها رنگ سبز و در آن زائل
کند و جوهر شوره را تبدیل بجوهر قند نماید و محلولات فلزات را از قبیل طلا و نقره

در مقابله

در مقابله با روشنائی و در این حالت جسمی است در عکاسی شده است وقتی اسید فنیک را
با حرارت ۲۱۰ تا ۲۱۵ درجه گرم کنند جسمی است متصاعد شود و به ترکیب بخارهای
شفاف نارنجی و سفید منعقد می‌شود آنرا اسید پیرو فنیک می‌گویند ∴
طرز ساختن آن اینست که اسید فنیک خوب شکسته با سه برابر سنگ تیتانس کوبیده
مخلوط کنند و در قرع انبیق طرح کرده لوله دار در زیر بند و قرع را در ظرف شیشه و مثانه کردن
آنجا که در قرع است لوله بلوری نصب است و وارد می‌شود در یک استوانه
و در روی سنگهای چینی یا کوزه ریخته است و در روی آنها جوهر گوگرد آنچه
گرفته شود و این استوانه مربوط است با یک شیشه دو دهنه در دهنه جوهر نمک
مربوط است و بر قرع انبیق طرح وارد به دهنه می‌شود پس از شستن وصل اسباب
بطور مسطور در زیر ظرف زیر ظرف ریگ را آتش کنند تا درجه حرارت
در ۱۱۵ تا ۱۲۰ بعد از آن اسید بسیار محلول است در آب فلزات را
در محلول آن در میکنند لهذا بجهت بردن رنگهای تند بی‌خطر است
و بجای زاج سبز استعمال نمایند اگرچه بردن رنگها دیرتر شود ولی با قوت روغن

دوباره رنگش منقش و سیاه شود و بواسطه این خاصیت است که این جسم در عکاسی مستعمل شده
است وگاهی جوهر خاکستر زیادتی دارد و آن بواسطه یک ذره نشسته معلوم می شود زیرا که
اطراف جوش و نی رنگ را زیاد کند و اگر چند قطره محلول کلرور کلسیوم اضافه نمایند
در دو سفیدی حاصل شود نیز علامت جوهر خاکستر است ::
طرز ساختن آن اینست چون در کارخانه جات مطول است و در مخزن الجواهر حتی
ساخته میشود در یک ظرف یُد و براده آهن ریزند و آب اضافه نموده در روی آتش
گذارده و بجوش آورند تا تمام یُد حل شود و بعد از آن صاف کرده محلول قلیاب
بقدری اضافه کنند که دیگر زرد آهن رسوب نشود و پس از آن دوباره
صاف کرده قوام آورند تا منعقد شود و علامت انعقادش پرده نشیمن است در روی
مایع بسته شود :: (**یُدور دو کدمیوم**) اینجسم در عکاسی عمل استعمالش
در ساختن کلدیون پیش از سایر یدورها است زیرا که کلدیون را بهتر از
همراه ثابت کند و طرز ساختن آن اینست که یکوزن یُد و بشیشه آبداری
بریزند و کدمیوم ورقه شده را خورد کرده اضافه نمایند و گاهی بهم زنند
تا رنگ محلول بکلی تمام شود و پس از آن در کیسه مایع را صاف کنند و قوام

و جلا دارتر است :: (**یُد**) :: جسمی است منفرد صلب
برنگ فولادی ترکیب تختهای نازک و با حرارت بخار رنگ و رنگ بخارش بنفش است
در آب بسیار کم محلول است و در الکل و اثر زیاد تر حل شود و رنگ محلولش
نشی زرد و قرمز است و در سولفور دو کربن نیز بخوبی حل شود و رنگ محلولش
سوسنی است و اجسام حیوانی و نباتی را زرد رنگ کند و اگر زیاد مدتی در یک جا بماند
برطرف نماید و از خواص آن اینست که محلول نشاسته را آبی کند و چون ساختن
آن در کارخانه جات بزرگ میشود تفصیلش در این کتاب موقع ندارد
و در عکاسی خود و ترکیبات آن بسیار مستعمل است و با چون ترکیباتش محلول
تر از غالب آنها را استعمال نمایند :: (**یدور دو پطاسیوم**
جسمی است صلب و سفید ترکیب در انهای مکعبات و بی شفاف آن کمتر از
نمات است و از خواص او دوست جذب کردن رطوبت هوا لهذا باید
در شیشه آنرا بخوبی بسته و در کرد خالص آن باید تمامش در آب حل شود
بواسطه محلول سنگ جهنم تمامش رسوب شود و رنگ رسوب هم زردی است

و بنا اول نشود

دوره لم لم یدوره که میوم بطریق ملحهای سفید صدفی منعقد شود فوری
که میوم محلوله باشد بهتر است که اول محلول یدوره که میوم ابتکار ساخته صاف
نمایند زیرا که وجود اکسید نهایت ضرر به کلدیون میرساند

(یدورد امانیوم)

این ملح نیز در عکاسی بجهة یدور کردن کلدیون مستعمل است و جسمی است
صلب و سفید مایل بزردی و بزودی تجزیه میشود و دراین باب است
که کهنه ان قرمز رنگ است و طرز ساختن ان مانند یدوره پطاسیوم
بکربونات جوهر خاکستر که نبات در ان باشد استعمال مینمایند و معروف است
از یدوره پطاسیوم سرعت قبول انعکاس زیاد تر است

(زاج سبز)

جسمی است معدنیه مرکب از جوهر گوگرد و سوخته اهن ترکیب داده دانهای
نبات سبز رنگ است و محلول است در آب و طعم ان عفص و گزنده است
و در عکاسی بجهة برو رنگ در کلیشه استعمال شود و اگر خواسته باشند مصفی شود
با زنه چند دانه میخ حاجی ترکانی زنگ برده در شیشه کلاب ریخته زیر نمود تا
دانا الیه

ذ ماء شسته را از آب مقطر پر کنند و چند قطره جوهر گوگرد اضافه کنند و در جای
گرمی گذارند تا وقتیکه حباب گازی در زن متصاعد شود و بعد از ان صاف کرده قوام آورند

(جوهر طرطیر)

اسیدی است معروف که از طرطیر که در درد شراب است یا آب غوره
میتوان گرفت و طرز ساختن ان اینست که طرطیر را در آب جوش حل کنند
و بعد از ان شیر آهک اضافه کنند و بجوش آورند در دیگ که حادث میشود جمع کرده
با جوهر گوگرد آبدار ۲۴ ساعت می واگذارند پس از ان آب اضافه کنند و
محلول را صاف کنند قوام آورند تا منعقد شود مانند دانهای نبات

شوره مصفا

شوره های تجارتیه دارای ملح طعام لاذع و نیز رطوبت خارجه دارند و در عکاسی
جمله در باروط سازی استعمال شان خوب نیست و طرز تصفیه انها اینست که شوره را
در آب جوش حل نموده بقوام آورند و بعد گذارند سرد شود و چنین شوره قابلیت
انحلالش در آب سرد کم است پس از برودت منتظمه شاخهای بلور مانند
نبات در روی ظرف منعقد شود و چون ملح بیش از شوره محلول در آب است

پیشتر از آن با ماده منعقد شود و آنچه منعقد شده برداشته جنتدی نشینند و قطره در آب
جوش حل کرده گذارند منعقد شود استعمال را چندین مرتبه مکرر کنند تا وقتیکه محلول
این نوع مصفی با چند قطره نقرهٔ محلول رسوب و کدورت پیدا نکند بعد الصاف راجع
کرده در ظرف چینی بجوشانند و در آفتاب نهند یا آتش ملایم بگذارند و در شیشه محفوظ
دارند استعمال خارجی حرارت زیاد جهت ساختن شراب و چند ماده طبی و غیره مستعمل است

❁ استات دامانیاک ❁

این نمک مرکب از جوهر سرکه و نشادر است سابق در طب استعمال میشده
حال در عکاسی جهت سرعت بروز نقش در نگاتیف استعمال میکنند و طرز ساختن
آن این است جوهر نشادر را با جوهر سرکه بقدری مخلوط کنند که رنگ آبی کاغذ
تورنسل قرمز گشته بعد از آن چند دانه امانیاک اضافه کنند تا رنگ قرمز را آبی
کرده صاف نموده بقوام آورند ❁

استات دارژان

این نمک مرکب از جوهر سرکه پخته نقره و جوهر سرکه در جو دلپه است که محلول
در آب است و مخلوط با محلول سنگ جهنم گاهی استعمال کنند طرز ساختن آن
این است که براده نقره را در جوهر سرکه حل کنند و صاف نموده بقوام آورده

گذارند منجمد شود

گذارند منجمد شود ❁

استات دوشو

این نمک مرکب از
آهک و جوهر سرکه بر جوهر آبیه و طرز ساختن آن این است در گل سفید را که بیده
در جوهر سرکه بریزند بعد آب اضافه نموده صاف کنند بقوام آورند تا کمی بسته
شود و گذارند سرد شود و متبلور نمایند شفاف نازک بسته شود و این نمک محلول است
در آب و بعضی در عکاسی جهت بروز نقش در نگاتیف بکار برند چند قطره
از محلول آن را در محلول اسید هلیک بریزند و یکدفعه در روی صفحه عکس بزنند زود
ظاهر و بهتر است بریزند ❁

شکر سرب

این نمک در عمل استعمالش
در طب زیاد است در عکاسی نیز مانند استات سابق الذکر جهت سرعت بروز نقش
در نگاتیف استعمال کنند و آسانترین قاعده ساختن آن این است مرده سنگ را
در جوهر سرکه حل کنند بعد آب اضافه نموده بقوام آورند و گذارند تا در ظروف چینی بلورهای شفاف
بسته شود نمکی است سفید و زرین با طعم شیرین و ملینیت در سم و مهلک است
و زرین با جست که استعمال شود البته بهتر است ❁ ❁

استات دوسود

این نمک بمقدار زیاد در ساختن جهت کرمی جوهر سرکه که رسما لازم است

و در کارخانه جات جهت ساختن این ازتات دو شو را با سولفات دو سود
با هم ... ازتات دو شو مرکب شده گچ دُرد شود و ازتات دو سود محلول ماند
این محلول را صاف کرده قوام آورند و بگذارند منعقد شود و جهت تصفیه تبلور را
مکرر کنند و در عکاسی گداخته آن مستعمل است و غالبا در محلول طلا اضافه
کنند جهت رنگ دادن پزتیف

سیانور دو پطاسیوم

این نمک یعنی از سموم قتاله است و تریاقی تا کنون برای او یافت
نشده است پس کمال دقت را در استعمال آن باید نمود و بوی آ
که شبیه بوی ضعیفی شبیه به بادام تلخ منتشر کند و بجهت ساختن سیانور
دو فر زرد را که در مطلا سازی استعمال شود در بوته فرنگی
ریخته در کوره سرپوش دار حرارت دهند بعد از آن آنچه
در بوته باقی میماند در آب حل کرده قوام آورند تا خشک شود
پس از خشک شدن حرارت را بیشتر کنند تا ذوب یابد
در عکاسی بجهت بروز و ثبوت شکل استعمال نمایند ÷

فلورور دو پطاسیوم

این نمک جهت سرعت عمل عکس کاری استعمال شود و طرز ساختن
آن اینست که کربنات دو پطاس با اسید فلوریدریک مرکب کنند ولی
بهتر اینست که در دواخانها خریده شود و خود نسازند زیرا جهت آنکه
خالی از خطر نیست ÷ برمور دو پطاسیوم این نمک بسیار محلول
است در آب یکی بعد از کارهای استعمال میشود و طرز ساختن آن
این است که در محلول ... پطاس کم کم بقدری برم ریزند که بروز رنگ زرد
مخصوص برم شروع کند ÷

فلورور دو پطاسیوم هیدروفلفت

این نمک مرکب است از یک نوع ... رکرکرد و جوهر قلیا چون املاح
نقره را سیاه کرد در ثبوت اشکال بعد از بروز آنها بواسطه اسید
گلیک استعمال ~~اگرچه جهت استعمال~~ کنند اگرچه جهت استعمال مانند سیانور
دو پطاسیوم نیست ولی چون سمیت ندارد از نمک مذکور را میکنند
بهتر آن است که از سیانور دست کشیده همیشه هیپوسولفیت دو سود را
استعمال نمایند تا مورث خطری نباشد و بجهت ساختن آن گوگرد و سولفیت
دو سود را مرکب کرده حل کنند و قوام آورند و بگذارند منعقد گردد

هیپوسولفیت دو سود

و منفعت در آن است که در کارخانه جات خریده شود و بس حتی آن
مقدار را که صرف می‌شود و با نمک طلا محلول زیبق هیپوسولفیت را جهت
رنگین کردن بر تیف استعمال کنند هیپوسولفیت دو سود

زیبق

زیبق فلزی از زمان قدیم معروف بوده است و در میان فلزات جز و
مایع نیست و در عکاسی جهت تهیه صفحه نقره و برودر شکافی در روی صفحه
چنانچه در فصول دیگر ترتیب عرض خواهد شد استعمال میکردند
جیوه که در بازار خرید و فروش میشود خالص نیست آنرا در قرع
بلور کوچک انداخته با حرارت ملایم تقطیر کنند

کاغذ

هر کاغذی شایسته عکاسی نیست و در منتخب کردن کاغذ باید کمال دقت کرد عالیترین کاغذها
انگلیسی بهتر بوده باید یکنواخت و منظم باشد و بی خال و خالدار نباشد حکاکی طبیعی
کاغذهای منظر را جایی را در آن سکه نیک بست جوهر رنگ داشته باشد که دار دو بس
در چند ساعت برداشته با لبهای متعدد می شوند خاصیت جوهر رنگ
که املاح آهک و امثال و غیره داخل میکنند ولی در شستن باید دقت کرد از آن

جوهر رنگ داشته باشد که تکه‌های دار دو رنگ بعد از چند ساعت برداشته با لبهای متعدد
می‌شوند خاصیت جوهر رنگ ماست که املاح آهک و امثال و غیره داخل میکنند
ولی در شستن باید دقت کرد که اندک جوهر رنگ باعث ضرر تمام شود
باب اول از کتاب عکاسی و حالا باب دویم میباید شروع کرد

باب دویم است
در عکاسی است و مشتمل است بر پنج باب یا پنج فصل
فصل اول که گفتگو میکنند در تاریخ این صنعت

معنای فتوگرافی نور نگاری [illegible] هفت سال قبل از این به اهتمام صاحب جوهری
از عکس‌های طبیعی خیال کرد که بواسطه املاح نقره که در روشنائی سیاه میشود نقش
بعضی اجسام را بردارد ولی چنانکه کار را از پیش نبرد و در تحقیقات تاریخ این
صنعت ۱۸۲۸ عیسوی است که در آن سال نیپس صاحب فرانسوی شروع
در اعمال عکاسی کرده و قاعده او عبارت است از خلط کردن نوع
قیر را در خجره و خشک شده و جوهر بسطوح دو بس آن محلول را در روی

صفحه نقره کشیده را در حجره [?] گذارند چون آن قدری چند بواسطه روشنائی ضایع میشود

پس از آن عکس اشکال در روی صفحه قرار میگرفت و نقش میبست پس

از آن آن صفحه را در جوهر الکحول [?] و پس فرو میبرد تا به که روشنائی زود ضایع

نگردد حالی [?] و تتمه قدری از آن جوهر محلول [?] بواسطه شکل موجود در شیء

از روشنائی آن را سطح [?] قدری ضایع شده و سایه آن بواسطه صفحه نقره بود

که به جلدی بواسطه [?] مواضع صفحه نقره را [?] باقی بود و سیاه میکرد مختصر اینکه

در سنه ۱۸۳۹ عیسوی [?] صاحب [?] را علمیه فرانسه بتمام ملاحظه [?]

اعمال دگر صاحب را عرض نمود و این شخص بجای قیر [?] دو زمان در یک

در املاح نقره است [?] و یک شعبه از عکاسی که دگراتیپ مینامند

منسوب باین حکیم است و عکاسی در روی کاغذ بواسطه [?] صاحب در سنه ۱۸۴۱

عیسوی بعرض حکمای [?] را رسید و به تدریج ترقیات کلی در تسهیل اعمال

[?] این صنعت پدید آمد اگرچه قاعده دگر صاحب تقریبا در این ایام

حالیه در استعمال است ولی چون منوط به بعضی قواعد علمیه است شمه

در تفصیل آن

فصل دویم در دگراتیپ

در تفصیل آن عرض میکنیم از زمانی که [?]

دگر صاحب معلوم شد هر گاه صفحه نقره را [?] داشته باشند مجاور

بکار برده کنند یک پرده یدور [?] بوجود آید و اگر این صفحه را تقریبا ۲۰ دقیقه در [?] (تشعشع)

[?] سیاه و در اشکال منطبع میشود لکن [?] نه ثابت وقتی [?] در زمان تغییر حالت

پیدا کند [?] در مواضعی به نسبت روشنائی تاثیر کرده است این ید و در تجربه شده

نقاط [?] قبل از برگردد [?] سایه ها و روشنیها و سیاهیها [?] از روشنائی [?]

[?] تجربه شده آن ید [?] نسبت مستقیم دارد با شدت و ضعف نور و لیکن چون

[?] ید [?] در زمان هر چه روشنائی بیشتر باشد سیاه تر [?] معلوم است که برعکس

میافتد یعنی [?] سفیدی [?] صورت با [?] آن سیاه تر و

و علاوه بر این صورت بواسطه نازکی پرده ید و [?] آن واضح نیست لهذا صفحه را

مجاور [?] کنند این [?] در مواضع متأثر از روشنائی [?]

سفید و باعث سفیدی نقاط شود و وقتیکه [?] چنانکه مجاور [?] اجزاء

حل شده ید و [?] برود [?] سیاه شود و ضایع گردد لهذا صفحه را در محلول [?] / [?]

هیپوسولفیت دو سود هر چه بهتر باشد و از آن حل شده پس از ذکر صاحب مهندسی
و عملهای طبیعی سعی بسیار کرده‌اند و از زرد افتادن عکس تغییر اول پیدا کرده در اطاق
سیاه بوده و تولید نام فرانسوی که عکس‌های متعارف را یک اثر کثیف تمام قرار داد
تا کثرت نور بیشتر نشده بود و از زردی منقلب گردد و گاهی از دو سه دقیقه
بیشتر عمل طول نکشد و علاوه برای سعی کرده‌اند در هر جا سیاهی بود پر رنگ‌تر کنند
تا مدت نیز کمتر شود و چراغ چندی ساختند که آنها را مواد مسجله خوانده‌اند و غالب
آنها عبارت بود از محلول ید و کلر و برم و شبیه به اینها بود و در روی صفحه موجود
شده صفحه را در روی ظرف که مواد مسجله نهاده‌اند دارند و میگذارند و بخاراتیکه از آن
محلول‌ها متصاعد می‌شود باعث شدت قوت پرده ید و سرعت تاثیر نور می‌شود
بجز اینکه چنانچه تا بنده جهت افتادن عکس کافی است و بجهت ثابت کردن صورت
هیپوسولفیت دو سود و طلا را استعمال کنند و طرز ساختن این نمک تمام
است که محلول طلا و محلول هیپوسولفیت را مخلوط کرده و بواسطه الکل
این محلول را در رسوب سینه تمتعات این را در ۲۰۰۰ مثقال آب حل کرده

استمای

استمای آئینه و مختصر اعمال دگرابیت تا شش عمل است که بطور اختصار و ترتیب عرض می‌شود

عمل اول تهیه صفحه

نقره را در روی یک ورق از آن تقیه مس آهنی داده و گدازند با قیچی تمام یک ورقه آهن کرده در روی
آن گسترده از چهار طرف صفحه را میخکوب کنند تا بسهولت در روی چوب بسیار بیرد و کوچک
کردن صفحه یکی از آنها یکی از ترپیل یا بسیار نرم کرده شود تا خط روی صفحه نقش بندد این کار را
غالباً از شیشه ریزند و در آن شیشه با رجه چوبی بسته شد و صفحه را عرض در روی تخته چوبی گذارند
و بر سطح اندک ترپیل ریزند و بعد بواسطه گلوله پنبه آغشته با الکل است از چهار طرف بمالند
و پس از آنکه پاک شد با پنبه خشک ترپیل را پاک کنند و اگر صفحه خوب پاک شده باشد باید
تمام مواضع آن بواسطه یکسان رنگ در عمل نقش بوجود آید و هیچ تیره نشود و بهمان طرف آب می‌رود
و اگر چنین نشد از اول عمل کنند

عمل دویم صیقل کردن صفحه

این بواسطه مصقلی است که از پوست آهو ساخته شده است آغشته به روغن نرم قرمز زرگریست
جاری شود هر قدر صیقل کنند بهتر است بسهولت عمل نیز بیشتر است و فاصله اگر در ظهور آن
داشته باشد و همین حال از مواضع که ها به نقطه نقش هر دو صیقل را باشتن مذکور

آغشته کرده و در جعبه مخصوص گذارند تا در وقت ضرورت حاضر باشد و اگر صفحه را الان
بخواهند استعمال کنند باید در جعبه مخصوص دهانه دار بگذارند

عمل سیم حساس نمودن صفحه است

در جعبه مخصوص برای این عمل لازم است یک ذره ای بید گذارند و روی آن را از کاغذ انگلیس بپوشند
تا تبخیر بید منظم باشد و در جعبه دیگر هوا دمیغه گذارند در جانب تحتانی هر یک از این دو جعبه
ظرف مخصوص چینی است در کووت باشد و در روی آنها یک صفحه شیشه تمام لطیف واقع
است پس از آنکه صفحه را در جعبه بید گذارند با دقت تمام روی کووت را باز کنند
و نگاه ساعت کنند تا در مدت خطا نرود و از گاه گاهی در را باز روشنائی صفحه را
ملاحظه نمایند دیده می شود که رنگ صفحه متدرجاً زرد و طلائی رنگ و زرد تیره و قرمز رنگ
برنگ مس و بنفش و آبی با ذره سبزی می شود اگر جای عکس تمثال است باید وقتیکه رنگ
صفحه از زرد طلائی بقرمزی مایل گردد عمل بید را تمام کرده و صفحه را برداشته در جعبه
هوا دمیغه گذارند تا آنکه مایل به بنفش شود و تقریبا عمل ثانی بدین نسبت
عمل اول است و اگر جای عکس در تماشای نقاشی باشد باید مخفی آنکه رنگ صفحه

مایل به ادل

مایل بزرد شد عمل بید تمام است باید در جعبه ثانی گذارند تا زرد تیره رنگ شود
پس از آن دو باره لحظه‌ای مدتی در جعبه بید گذارند و در هر حال پس از اتمام این
اعمال با دقت تمام در سایه گذارند تا روشنائی به هیچ وجه در او داخل نشود تا تیره نگشته
وضع صفحه در اطاق سیاه واجب نیست که فی الفور بعد از حساس شدن صفحه
عمل کرد بلکه بهتر آن است که ۲۰ دقیقه فاصله دهند تا یاد بیاید بخار شود و زیرا که
وجود آن جسم موثر که در بعد آن شکل شود و مدت وضع صفحه در اطاق سیاه از ۲۰ دقیقه
میگذرد ولی امتداد البته نقصان و حمرا در روشنائی وضع اطاق سیاه و طبیعت
آنچه باید عکاسی شود انتهای البته بمعنی است

عمل چهارم بروز نقش است

استعمال در بواسطه بخار زیبق می شود جعبه مخصوص لازم دارد که در آن جعبه میزان
الحرارت زیبقی واقع است تا میزان اندر جه حرارت را بگوید با سنجید و وضع
جعبه باید بطوری باشد که اگر ۷۵ درجه حرارت باشد ربع نقصان ان وارد نیاید
و طرز عمل چنین است پس از آنکه زیبق را در جعبه ریخته بهمان طوری که بالا نوشت
در روشنائی چراغ الکلی نگاه دارند وقتیکه حرارت به ۷۵ درجه رسید صفحه

نقاش عکاس را وا دارد آن حبه را ببیند و نقره ها که ~~دقیقه~~ دقیقه ای چند در آن بماند زیرا که بعد از آن

جا دیده گاهی علامت زیبق راست پیدا کرد تا از چند روز رنگش تیره و زنبور وقتیکه هنوز

یک شکلت باقی است معلوم میشود هنوز عمل زیبق تمام نیست و برخلاف اگر سفیدیکه

محو شود و سیاهی تیره گردد علامت زیادتی و تاثیر زیبق است

عمل پنجم شستن صفحه است

در این عمل چند آن تکیه میکنند زیرا که نقطه ها را در اشکال است همین قدر باید محلول

هیپوسولفیت دو سود که اجزاء خارجه باشد زیرا که ذره اجسام خارجه باعث خالهای مسوده میشود

عمل ششم ثبوت شکل است

پس از شستن صفحه را عوض در روی جا بگذارند و بقدری هیپوسولفیت دو سود

و محلول طلا اضافه کنند که تمام سطح صفحه پوشیده شود پس از آن بسرعت

تمام چراغ الکل را شعله منبسط داشته باشند در زیر صفحه نگاه دارند همین قدر حرارت

در سطح مایع پدید آید بعد صفحه را گرفته در آب مقطر فرو برند پس از چند

دفعه با ابر صفحه عمودی نگاه دارند در پیش چراغ الکل و باد فت خشک کنند آب بکار

نخود و حمودی ناشر از هم

و صورت ثابت نشده باشد بعینه دستها که بر روی شکلت کشیده میشود ضرر نمیرساند

و شکلهای گرفته را بواسطه شستن با نمک و اضافه کردن محلول طلا که سه قسم است میتوان

و بطالسیوم در ده دقیقه است میتوان زنده کرد

فصل سیم در نور و تاثیر آن

یکی از عوامل حسی نور است که تاثیرش در اجسام بعد از حرارت و الکتر

یسیته زیاده است و قواعد کلیه از انعکاس و انکسار و سرعت سیر نور و غیره

در فزیک است ولی نه مفصلا بیان کنیم همین قدر از تاثیر نور در اطلاع

نقاشی عکسی میدانیم که سبب ایجاد و بروز شکل در صفحه طلا یدن معلوم شود

اگر در سوراخ حجره مظلم یک مثلث بلور معروف به پریسم گذارند و آفتاب

اولا از آن پاره بلور وارد اطاق شود تغییر در شعاع دو طرح میشود

ثانیا اینکه منکسر میشود یعنی از سیر مستقیم خود عدول نموده بخط منحرف حرکت میکند

دیگر جای پر و شعاع سفید هفت رنگ در شکل آفتاب بهم رسیده و ترتیب آنها

از این قرار است بنفش آبی سبز زرد نارنجی قرمز پس معلوم میشود

در شعاع خورشید مرکب از این رنگها است و چون درجه رنگ را ایک

ز زاین الوان مختلف است پس از عبور از بلور مختلف منکسر شده و مجزا گرده

و الوان شعاع مجزی را در روی صفحهٔ شیشه که از آن به واسطه جوهریات

عکس را ظاهر نمایند مشاهده می‌شود که الوان زرد و قرمز و نارنجی و سبز به

هیچ وجه اثری نکرده‌اند و برخلاف رنگهای آبی و نیلی و بنفش تأثیرات کلی نموده‌اند

و علاوه بر اینها در تأثیر الوان مختلفه در صفحهٔ حساس ترکیب باطن صفحه‌ها

نیز دخیل است مثلاً کلدیون هر باید در ساخته باشند در شعاعهای زرد و قرمز

و نارنجی و سبز غیر مؤثر است اگر کلدیون برموری استعمال نمایند این

الوان خاصه سبز در او مؤثر است از این تجارب معلوم می‌شود

سبب استعمال برمورها در عکاسی و علاوه بر این سعی می‌شود که در تهیه

صورت عکاسی اجسام مختلفة الالوان و ما الفرض اتفاق می‌افتد که تصویر را

عکس بردارند الوان مختلفه تصویر چنان گرفته شود بعضی جاها که پررنگ

است ضعیف منتاج و در عکس جاهایی که کم رنگ است قوی منتاج و لیکن

استعمال برمورها و انتخاب دقت مایه تسهیل این اعمال است

و عمل روشنایی در عکس تبدیل کردن جزئی از بد رنگی نقوش است

بقره قزل

بقره قزلی دیده در این باب معلمین زیاد دقت کرده‌اند و در نوشتن مختلف است

ولی بهتر از همه قول تجربه بدرها است بکمالیت علمی

فصل چهارم در اسباب عکاسی

اسباب عکاسی کاملی عبارت است از چند نفره از قبیل شیشه و اسباب گرد

پرگار و اسباب چینی و جوهریات از قرار تفصیل زیل و ملکه دارد عکاسخانه باشد

کاملی خواهد بود و تفصیل آن از این قرار است

(۱) و شیرلیف لوازم جهت عکس صورت شیشه

(۲) اتر لیف ساله جهت عکس و رنگ

(۳) برنجی جهت نصب اشیر لیف‌ها

(۴) حجره مظلم که عبارت است از اشیر لیف

(۵) دمیتراخنه به واسطه پیچ کوتاه جنبیده و نزدیک و دور شود

(۶) صفحه شیشه بی‌لطیف جهت قرار دادن روی او در عکس

پیش از عمل

و شستن جهت گذاشتن صفحه شیشه کلدیون دار

(۷) چنگال نقره جهت گلوله سنگ جهنم گذاردن

(۸) سایس جهت پنز قیف

(۹) قیف میخ دار جهت پاک کردن صفحه‌های شیشه

ملکیه نیز جهت لایکه الحاصل صوره و تکیه بکنند قطرات تا بالا

(۱۰) تا مایه آغشته شش شکاف شود

(۱۱) ترازو

(۱۲) پایه جهت قیف ۴

(۱۳) سه گورت از گوتر پرکاه که پایه در کله ترکیبه

(۱۴) سه قیف گوتر پرکاه

(۱۵) یک پیاله گوتر پرکاه

(۱۶) سه گورت چوب پایه سه المعاد را بیند ما شد

(۱۷) چند صفحه شیشه جهت کلدیون زدن

(۱۸) پیاله درجه دار سقم جهت تعیین مقدار مایع

در تعیین الکل و اطر وغیره

(۱۹) سه قیف بلور پاشش سیله بلور جهت جسم زدن

(۲۰) چند شیشه درب دار مربع دهان گشاد جهت ریختن آب مایه

(۲۱) چند شیشه درب دار دهان تنگ جهت ریختن آب مایه

(۲۲) چند کیسه شیشه جهت امتحانات

(۲۳) یک هاون چینی لب دار

(۲۴) کاغذ جهت تقاطیف و بریتیف وصافیه

(۲۵) کاغذ آب خشک ضخیم و نازک

(۲۶) جوهر سرکه قابل تبلور

(۲۷) جوهر نمک

(۲۸) جوهر گوگرد

(۲۹) جوهر لیمون

(۳۰) جوهر مازو و اسید پروکلیک

(۳۱) الکل

(۳۲) سنگ جهنم گداخته با تبلور

(۳۳) برمور دو پطاسیوم و دو کدمیوم و دو امانیوم

(۳۴) کلرور طلا

(۳۵) موم گداخته

(۳۶) پنبه و پنبه باروطی

(۳۷) سیانور دو پطاسیوم

(۳۸) اتر ۴۰ درجه

(۳۹) ایپوسولفیت دو سود

(۴۰) یدور دو پطاسیوم و یدور دو کدمیوم و

امانیوم

(۴۱) پطاس اکال

(۴۲) قند شیر

(۴۳) زاج سبز

(۴۴) ترپل جهة پاک کردن شیشه

مقدار این جوهریات مختلف است و برطبق اعمال که جاری می‌شود باید تهیه دید علاوه بر این‌ها همیشه یک اطاق تاریک لازم

است

و اثر نور و نسمات در اجزاء او حس نشود و غالباً این اطاق یا اسباب را در وسط شیشه زرد و تیره یا فانوس زرد که عکاس‌ها روشن کنند ولی بدون چراغ استعمال اتر و الکل خالی از خطر است و از این تکیه هر کار میکنند بهتر است که هیپوسولفیت نباشد زیرا که لکه‌ها از آن مایه تجربه سنگ جهنم نزد و عمل شیوه‌ت در عکس کردن در جای روشن عیب دارد و باید عمل کرد که همیشه اسباب حاضر باشد مخصوصاً لیکه اسباب خوب و نظم کار عمل پاکیزه که اسباب بیعار و خالص بودن احوال و زیبر اطیفی عکس است و غالب انواع عکس از این چند قسم خارج نیست یا در روی کلدیون یا البومین یا کاغذ و یا صمغ‌های قات و از برای هر یک از این اقسام اسبابهای متعدده و سلیقه‌های مختلف است هر شرحی اینها طول کلام است اگر مطول عکاسان منظور است در کتابها ضبط است به رفع خواهد رسید

فصل پنجم در عکاسی روی کلدیون تر

اگرچه اسیمای جهت ترین اعمال عکاسی است ولی چون معمول بوده است آن نزد همه است ما ذکر کنیم و چون این عملیات در این نوع در عکاسی جاریست هر یک را به تفصیل به عرض برسانیم

عمل اول این است

پاک کردن شیشه است و این عمل اصل شرط خوبی عکس است و کمال احتیاط باید

۱۰

با تمیز کردن عکس خوب برداشت ❁ اولاً اینکه شیشه صاف و بی خط و بیدانه
نتخب کرده و بهتر آن است که صفحه‌های بلور استعمال کنند اگرچه در قیمت گرانتر است
و بی شیشه عیب‌دار که در صفحه در هر مواضع شده نقطه زرده بی دقتی میشود و در آنجا کف نقطه
بطور حلقه در روی صفحه منعکس می‌شود و این صفحه باید خارج از استعمال باشد زیرا که هیچ
باید خالیها شود بلکه باید کسانی که کلدیون شود و عکس کچلی برداشته شود و بهتر آن این نوع
صفحه‌ها را شناخت به واسطه مرجعهای فولادی که در روی آن لکه پیدا است و پاک کردن صفحه
با مواد خوب با چیزی که پاک کرد اگر صفحه کهنه باشد و از کلدیون هنوز اثری در او هست
باید اول تا نیم ساعت در آب تیزاب داری گذارند و با آب خالص بشویند هر دو پاک کنند
تا خوب خشک شود بعد از آن از گرد جلا تری پا در روی صفحه بریزند و چند قطره الکل اضافه
نمایند با گلوله پنبه با چیز نرمی با نهایت ملایمت بهتر آن است و گذارده این خمیر در روی
صفحه خشک شود و بعد از پنج یا ده دقیقه این غبار را پاک کنند و کهنه کتان [illegible] در هر دو
جانب شیشه باید همین عمل را کرد و بعد از آن چند قطره الکل در هر دو جانب صفحه بریزند
و بعد از آن پاک و خشک کنند و حتی المقدور در نزدیک شعله چراغ همین عمل را نمایند و قبل
از استعمال شیشه پاک شده در جای محفوظی و جعبه صفحه نامند که از نم و از غبار محفوظ

دوم کلدیون

محفوظ ماند و بعضی عکاسان نیز محلول مخصوص دارند جهت پاک کردن عکس دارند ❁

❁ (عمل دویم کلدیون زدن) ❁

پس از آنکه بنای ریختن کلدیون در روی صفحه دارند بهتر آن است که با چیزی پاک کردن
آن استعمال می‌نمایند با موقعیت روی صفحه را پاک کنند بطوریکه شیشه گرم شود
تا با التصاق کلدیون بیشتر شود و یک نوع ماهوت مخصوص دارند یا موی نرم ساخته‌اند پس از
پاک کردن چند نوبت آن ماهوت را در روی صفحه حرکت دهند تا حقیقت آن برداشته شود
غبارهای بسیار ریز [illegible] بعد از آن صفحه را در وسط شصت و انگشت نهاده به دست
چپ گرفته و شیشه کلدیون را در دست راست و صفحه شیشه باید به طور مستقیم نگاه داشت
و بقدر کلدیون میریزند [illegible] در دست راست [illegible] ریزند رطوبت
دست باید چنین حالی شود و با به حرکت کلدیون [illegible] شیشه منتظم باشد تا تمام صفحه
پوشیده شود پس از آنکه روی صفحه از کلدیون پوشیده شود در نزدیک زاویه
آن باید ~~کلدیون ریخته~~ کلدیون را و شیشه را بریزند و شیشه را مضبوط
نگه دارند تا منتهی زیاده از اطراف آن [illegible] کلدیون غلیظ شود پس از آن

و وقت کلدیون باید اینقدرها خشک شود و در حالهای بزرگ سفیده نمودار شود و اگر زیاد
هم باید اینقدرها حساس آن کم نمی شود مدت خشکیدن آن بسته بحرارت متن
رقیق هواست و حرارت متعارفه غالبا از ده تا پانزده ثانیه کافی است
و در هوای مرطوب گاهی یکدقیقه کفایت نمیکند و در این موقع نیز از احتیاط از
شعله چراغ باید کرد و محکم خطرهای کلی است

عمل سیم حساس کردن صفحه

چنانچه صفحه کلدیون را در برابر اثر کثیف گذارند به هیچ وجه لکه‌های در او نیز رفته باید
با محلول نقره حساس نمود لهذا با وقت تمام باید دور را در ظرف چینی و یا کوزت باشد
باید گذاشت و در این ظرف محلول سنگ جهنم است باین مقدار آب مقطر
۱۰۰ مثقال سنگ جهنم ۸ مثقال و آنگار است و باید صفحه کوچک در محلول فرو برود
و باید تمام اطراف دور را فرو گیرد و وقتیکه صفحه کلدیون زده در محلول حساس
کننده رنگش سفید صدفی شود قدری ظرف را حرکت دهند و با چنگال کوچک
نقره را از آب بیرون آورند بجهته آسانی غالبا یک پول نقره کوچک بزرگ در

کردن ظرف

ظرف را
اگر مایع گذاشته اند علاوه بر یکی از روی شیشه صفحه در روی آن قرار دارد تا وقت
بلند کردن آن سهل و آسان باشد مدت توقف شیشه در محلول نقره از یک
تا یکدقیقه و نیم است و علامت اتمام عمل حساس زایل شدن پرده‌های چرب مانند است
و بعضی اوقات صنعتگران بهای عمده پیدا در که در کوتو پرکا یا شیشه ساخته شده لیکن
چون نرخ این نوع ظروف بسیار است هر ظروف عرض بهتر آن است
پس از آنکه بقدر کفایت در محلول ماند نقره‌ها دو ثانیه در روی ظرف
نگاه دارند تا قطرات زیاده سنگ جهنم پس از آن شیشه را در اتاق تاریک گذارند

عمل چهارم وضع صفحه حساس

در اطاق سیاه دقلا باید آنکه بشخص منظر روضع جوشی و انتاس و ایستادن
و در هر حال باید بیحرکت باشد و بهتر آن است در سرش بجا ها تکیه کرده باشد
و در محل روشنی عمل جاری شود و باید برابر طه پیچ دمایه قریب و بعد از کیفیت
قراول رفت تا منظر را در آتش خانه اثر کثیف افتند و وقتی بنقطه حقیقی
قرار گیرد هر کم چشم و مویها و دقایق صورت کوچک در صفحه تم لطیف نمودار شود

و دوربینی به وضع منظور را هر کس سلیقه دارد دهد بنا براین خلاف حالت
اثاث و ذکر زرد سیاه و سفید و اطلاقات مختلف خواهد بود و این اختلاف علتی هیچ
نیست بلکه بسته بکار عمل و سلیقه عکاس است مقدار امکان جمیع دقت‌ها نه
صفحه تمام لطیف را برداشته و بجای آن شاسی جدید بوضع داده بگذارند وضع سکون
کامل داده و طرف این شاسی را رو به منظور را بگشایند مدت گرفتن عکس
مختلف است بنا بر شدت روشنائی و تغییر هوا و مدت توقف در محلولات
و خشک بودن جدید بون ولی اگر باد قایق سابق الذکر صفحه را تهیه کرده باشند
از ده ثانیه تا یک دقیقه در زیر سقف های شیشه طول میکشد و در هوا از یک
ثانیه تا ۲۵ ثانیه طول آن است یعنی اختلاف طول مدت بسته باختلاف
شدت روشنائی است اگر هوا ابرهای سفید داشته باشد عمل زود میشود
در همه ابرهای تیره بسیار بطی است و اگر مدت عمل زیاد شود کلیه بون
خاکستری رنگ و بی قوت باشد و رنگ جامه و صورت یکی است
و اگر برعکس مدت ضعیف باشد سیاهیها از تشخیص جسم و موسفید رنگ نمونه

دارای

و این اعمال بهار و تابستان در کمال عمل است و در دیگر ایام عمارات و نقشه‌ها
وقت نصف است اگر شدت روشنائی یکسان باشد و در نقاشی‌ها بر قدر
تیره که رنگها زیاد است طول عمل زیاد تر خواهد بود و محض انجام وضع منظور را
باید در یک خط باشد نه زیر و بالا مخصوص هم واقع شده باشد به بزرگ یافتن و اینکه در عقب
است یک چیز کشیده و با بسیار که در همه منظورها حتی‌الامکان در روی صفحه واقع

ش (عمل تحمیض و رنگ است از نقاشی)

پس از آنکه صفحه را از اطاق سیاه برداشتند اگر شاهده نمایند صورت در صفحه
هنوز پیدا نیست بجهت اینکه از حباب بیرون آید باید اجزاء دیگری محلول بر روی
آن ریخت لهذا اینکه از صندوق شاسی را در اطاق سیاه باید بیرون آورده و صفحه
مخصوص‌له و شیشه را از روشنائی محفوظ داشت و این محلول را بر روی آن
ریخته محلول اول آب مقطر ۱۰۰ مثقال اسید پیروگالیک ۱۰ نخود جوهر سرکه
۵ مثقال و باید شیشه در دار باشد و در شیشه دیگر این محلول تازه برا سازند
آب مقطر ۳۰ مثقال سنگ جهنم ۱۰ نخود در وقت عمل باید محلول دو را با یکدیگر یکجا

در یک پیاله بریزند و از آن پیاله قدری در روی صفحه بریزند و تمامش پوشیده
شود و در این عرض نگاه دارند بطوریکه در کل روی عرض شده و چند قطره از
محلول نقره اضافه باید کرد که حرکت دهند تا این دو محلول ممزوج شود بعد از آنکه
عکس خوب بروز کرد بعضی دقایق چهره و لباس نمودار شد در روشنائی نگاه دارند
تا به پر عکس دیده شود و بینی و مو و چشم و سیاهیها سفید بود دارشته و بر عکس سفیدیها
سیاه شده بعد از آن با آب زیاد بشویند و در همه این اوقات از روشنائی
محفوظ دارند و لا پرده نازک تیره رنگ در روی آنها بسته شود و بعضی اوقات
محلول زاج سبز بجای اسید پیروگالیک استعمال کنند ولی هرگز اعتقاد
دقیقی در خوبی [illegible] ندارم نسخه [illegible] نسخه [illegible] آب
مقطر ۴ زاج سبز مصفا [illegible] ۱ [illegible] صفحه را [illegible]
محلول زاج سبز مصفا [illegible] و بعضی بروز عکس از محلول خارج
گردد [illegible] والله اعلم [illegible]

عمل ششم ثبوت نقش

بعد از آنکه

بعد از آنکه بواسطه اسید پیروگالیک یا زاج سبز بروز کرد و شسته شد ثابت شود که قوت باید
سیانور پوطاسیوم یا هیپوسولفیت دو سود استعمال شود و محلول سیانور دو پوطاسیوم
۶ جزو سیانور است و ۱۰۰ جزو آب مقطر نقره [illegible] باشد بعد از آن نقره [illegible]
باشند بعد از آن از این محلول در روی صفحه بریزند و [illegible] تا پرده [illegible] واسطه اسید
پیروگالیک بسته شده است [illegible] نقش [illegible] بشویند
نگاه دارند و [illegible] هیپوسولفیت ۲۰ مثقال آب مقطر
در ظرف [illegible] صفحه را از ۲۰ تا ۳۰ ثانیه [illegible] تا پرده [illegible] اسید پیروگالیک
[illegible] هیپوسولفیت [illegible] سیانور [illegible] ثابت [illegible] استعمال سیانور
[illegible] است

عمل هفتم نمکی کردن کاغذ است

نمکی کردن کاغذ از برای آنکه در فصل کاغذ بیان کردیم [illegible]
[illegible] کاغذ است [illegible]
[illegible] کاغذ [illegible]

و در این محلول فرو بریزند آب مقطر ۱۰۰ مثقال نمک طعام ۵ مثقال و وقت [illegible]
می‌برند و ادر شود و در این محلول هر قدر که خواهید میزان کاغذ گذاشت ولی باید مقدار مایع
زیاد باشد تا کوچه بهای کاغذها را بپوشاند مدت توقف کاغذ در این محلول یا سه یا چهار
ساعت است و گاهی شود که کیفیت تمام در این محلول باشد ولی قسم اول بهتر است
باید او هر نیم ساعت یک چندین نوبت کاغذها را حرکت داد و در آب نمک بعد از آن
برداشته یک از روها را بر اسفنج مقعر مانند مسطح نگه و بهتر آن است در آن
را روی به قطرات فرو جهانند چه رحمه کاغذ باز آب خشک بچسباند و که [illegible] خشک
شود چون بعضی در کاغذ بجای نمک نشادر استعمال کنند ولی آنچه به تجربه رسیده
نمک بهتر است از نشادر اگرچه فضیلت نشادر در دو این است که مانند نمک جذب
رطوبت نمیکند ولی در هر حال نمک طعام بهتر است استعمالش از نشادر

عمل ششم نقره زدن کاغذ پزیتیف

پس از آنکه کاغذ خشک شد او را برداشته و در جایی که روشن نباشد و در روی
محلول ذیل که ذکر شد آب مقطر ۱۰۰ مثقال سنگ جهنم ۲۰ مثقال چهار سیم دقیقه

دارد

و در روی این محلول گذارده باشد و بعد از آن برداشته بهمان تفصیلی که در عکس گردان
و اگر دو یا سه مرتبه بخشکانند ولی سنباده آنکه در خشک شدن عمل کار را زیاده شده لهذا باید
در این عمل علاجی استعمال کنند و این عمل در روشنائی نباید بشود و پس از آنکه کاغذ
خشک شد در جزوه کش سیاهی گذارده و همیشه بهتر آن است در پیش از ضرورت یک روز یا دو روز
خاصه اگر هوا گرم باشد زیرا که با وجود وقت زیاد در محفظه کاغذ روشنائی تأثیر کند
۴ و از نمک نقره جزئی و نیکلت همیشه کم قوت خواهد بود

عمل هفتم کشیدن پزیتیف

بعد از آنکه کاغذ را نقره زده خشک کرده شیشه نگاتیف را در آلتی معروف به پزیتیف
گذارده و کاغذ را در روی شیشه نهفته بطوری که [illegible] در محل [illegible] شود و با [illegible]
سیاهی در روی آنها نهاده و در آفتاب گذاشته و پیچها را [illegible] سخت کنند تا شیشه و کاغذ
بهم چسبیده [illegible] پس از [illegible] در روشنائی [illegible] بگذارید [illegible] را
باز نموده تخته زیرا را [illegible] رنگ [illegible] را مشاهده کنند اگر خوب رنگین
شده [illegible] در آفتاب گذارد و بهتر آن است چندین نوبت امتحان را [illegible]

تا درجه و رنگش سیاه و درست بوده باشند اگر کاغذ و شیشه که با چسبیده بهم باشند
عکس در هم و هنوزش اگر آفتاب خوبی باشد پنج دقیقه تا ربع ساعت طول کشد
و در صورت تیره گی هوا البته بمراتب بیشتر طول خواهد کشید و در باب مدت
عمل بجهت تجربت چند دیگر نمیتوان نوشت و گاهی میشود در بعضی از عکسها دو سه ساعت
طول میکشند چون بواسطه سایه‌های مخصوص که در عکس است نمیتوان نگاه کرد تعیین مدت
ضرور نیست هر وقت که رنگین شد و رنگش خوب شد بردارند و بعضی از جاها
ضایع جلوه اطراف صورت را سفید نگاه دارند تا اینکه نیم ثانیه از آن
و همچنان بسیار سهل است باین طریق که از مقوا دیر یا چسبیده هر جائیکه خواهند
سفید باشد از او پنهان کنند تا منع رسیدن روشنائی کنند و سیاه شود

عمل دویم ثابت کردن پرتیف

پس از اینکه کاغذ عکس بقدر کافی رنگین شد باید که ثابت شود والا عکس محو میشود
لهذا محض بیرون آوردن نمک نقره کاغذ را در ظرف آب صاف انداخته
زنند و متصل بهم زنند و دقت کنند حبابهای هوا در روی آن حاصل نشود
پس از ده دقیقه از آب برداشته در محلول زیر گذارند آب مقطر ۱۰۰۰

مثقال

۱۰۰ مثقال هیپوسولفیت و سوده ۱۵ مثقال و در این محلول بقدر بیست و پنج دقیقه و سه
ربع باشند و چنین رنگ بهم زده شود تا جمیع مواضعش با محلول آغشته
شود هر وقت که کاغذ را در برابر روشنائی گیرند پیدا نباشد و ذرات سیاه چنین
در او پیدا شود عمل تمام است پس از آن از محلول هیپوسولفیت در آورده
در آب متقاطر یا زیر شیر در ۱۲ تا پانزده ساعت باید در آب باشد و بهتر
است آب را چندین دفعه عوض کنند و قاعده کلیه آن است که از ۲۰
تا ۲۵ عکس بیشتر در یک محلول هیپوسولفیت ثابت نکنند زیرا که محلول
کهنه دارای مقدار کثیری نمک نقره است که مانع از ثبات عکس است
و بعضی از عکاسان بجهة خوبی رنگ پرتیف محلول طلا ۱ مثقال هیپوسولفیت
و سوده ۱۰ مثقال این محلول اگر چه در رنگ بسیار خوب است ولی بجهت
محفوظ بودن عکس کمتر خواهد بود و در محلول هیپوسولفیت باید سعی کرد
که نه غلیظ باشد و نه ضعیف زیرا اگر غلیظ باشد محو شود و اگر رقیق
باشد بخوبی ثابت نکنند و درجه حرارت محلول بیش از ۱۵ نباید باشد و باید

و بابه ورنیش درا اندازه که کاغذ در محلول بماند زیرا که سفیدیها از رنگ
شده و پس از آنکه در محلول رسوب سولفیت برون آمد اگر حوصله روز
در آب بماند نیز محو خواهد شد و بر خلاف اگر در شستن آن قصور پیدا
شود نیز محو خواهد شد ⁂

⁂ عمل بازار رسم البومین کردن کاغذات ⁂

این عمل چندان در اشکال نیست و خوب جاری کردن کاغذ البومین بسته عادت
و تیز در کردن کاغذ کار دست در فرنگستان ساخته در بازارها بفروش
میرسانند و طرز این عمل این است بقدر ضرورت سفیده تخم مرغ جمع
در ظرف چینی یا کاشی بریزند و در اطراف [illegible] سفیده چینی مرغ
است جدا کرده در [illegible] ۱۰۰ سانتیمتر آن ۱ مثقال نمک طعام یا [illegible] تا در
ریزند و بعد در پیش در آب بسیار کم حل شده باشد پس از آن چند دانه
چوب دسته بسته بهم زنند تا کف کند بعد کفها را با دسته چوب
جمع کنند و در روی [illegible] واقع است بظرف دیگر بریزند تا ۱۲
ساعت آبکها را

و این کفها را باین نوع صاف کنند و این البومین شایسته استعمال است خاصه
بعد از چند روز کهنه ساختن کاغذ اول یک پارچه کوچک در بیرون رنگ و [illegible]
قبض گذارند و البومین [illegible] را در کردن چینی صاف کنند و دوا
زده ساعت گذارند تا بماند معلوم است در روی ظرف را با به پوشیده
تا از غبار محفوظ باشد بعد از آن ورق کاغذ را با اندازه [illegible] ریخته شد
برند و طرف تحتانی رو در البومین گذارند و غبار گرد [illegible]
دهند و [illegible] دست را با آن آورده کاغذ را کم کنند و [illegible] در روی
البومین گذارند و نگاه کنند که حباب هوا نداشته باشد پس از آن بقدر
کاغذ که کفایت میکند گذارند و در روی محلول بماند هر قدر کاغذ جادار
تر و ضخیم تر باشد بایستی بماند ولی غالبا از سه تا پنج دقیقه میگذارند
بعد از آن بر داشته بطرف [illegible] در کاغذ [illegible] و [illegible] نشود

⁂ (تنبیه)

جهت رنگی کردن محلول نشف محلول طلا استعمال کنند و این

و این محلول بنا بر سلیقه عکاسان مختلف است و آنچه بتجربه خودخانه‌زاد
رسیده است این نسخه است پس از عمل ایپوسولفیت دو سود ۲۰
مثقال آب صاف ۱۰۰۰ مثقال طلای محلول ۱ مثقال اما
انتات دو سود را حل کنند بعد از آن نمک طلا را اضافه نمایند
و مدت ۲۴ پیش از استعمال باید بماند

(نسخه دیگر)

آب صاف ۵۰۰ مثقال نشادر ۱۵ مثقال نمک طلا ۱ مثقال
فسفات دو سود و در ظرف دیگر ایپوسولفیت ۴۰ مثقال در
۵۰۰ مثقال آب حل کنند و محلول اول را در محلول ثانی ریزند
و اگر ثانی را در اول ریزند نور تجزیه خواهد شد و عمل نخواهد کرد

(نسخه دیگر)

نمک طلا ۱ مثقال فسفات دو سود ۲۰ مثقال آب مقطر ۱۰۰۰
مثقال حل کنند بجهت بردن زرنگ استعمال شود

باب سیم

(باب سیم)

در اعمال مختلفه مشتمل است بر دو فصل

آنچه در باب دویم ذکر کردیم عمل در روی کلیدیون تر بود و معمول اغلب عکاسان
است و آنچه پس ملاحظه در بسیاری از مواقع اعمال بسیار مختلف میشود باشد
در فصل این اعمال مختلف را ذکر خواهیم کرد

(فصل اول)

در پرتیف دیگرگب

در عهد این عرض شد که شکل منفک در روی صفحه می‌افتد بطوریکه سایه‌ها
سفید و سفیدیها سیاه می‌نماید و باید کاغذ حساس در روی آن گذارند
تا صورت شکل در آن بدرستی بیفتد زیرا که آنچه سفید است از شیشه معبر رو
شعاع می‌شود و کاغذ پرتیف را سیاه میکند و آنچه سیاه است معبر
شعاع واقع شود و نمک نقره بواسطه محفوظ ماندن از نور تجزیه نکرده
و سفید ماند و گاهی شود بجهت رغبت عکاسی بشیشه قناعت کنند

و طوری که نشسته معکوس کمالات اصلی برگردد و هوا بر پرشیف و برکب کرنیه
و اگر وضع در او طاق سیاه مجلد باشد و خاصیت کلدیون بقدری زیاد باشد
که در روشنائی غیر آفتاب متأثر گردد و اگر نقش را ظاهر سازند نقوع
تجزیه نشده بخصوص در مواضعی که در روشنائی رسیده است فرو نشسته
و جمیع رنگها کمتر تجزیه شده و رسایها هیچ وجه تأثیر نکنند و بعد از آن
اگر به رابطه حل کننده پرده زرد رنگ ببینید و بعد وزن را خالی سازد
کلدیون دوباره شفافیت و لطافت اولی خود را پیدا کند و اگر شیشه
را در پشت صفحه سیاهی گذارند نظر بر پرشیف صورت نمود از نو ببینی
رنگهای اصلی کمالات طبیعی خود پیدا شود مانند نقاشی معکوس ننماید
ولی اگر صفحه سیاه در پشتش نباشد نقش بسیار کم پیدا است ⁂
طرز ساختن کلدیون و حساس کردن و بیرون آوردن نقش و ثابت نمودن آن
مانند کلدیون سابق الذکر است ولی مقدار اجزای آن فرق
تفاوتی دارد ⁂ ساختن کلدیون رطل ۳۰ سانطیمطر

الکل ۱۲۵ سانطیمطر پنبه باروتی ۱۶ کوطر معمول پنبه را در مخلوط رطر و الکل حل کنند
و محلول زیادی ... اضافه نمایند الکل [illegible] حل کنند الکل ۱۷۸ ...
و رابطه سیم سانطیمطر ۱/۴ ۱ مثقال سنگ جهنم ۲ ۳/۴ گرم در وی در آن حل میشود
به رابطه ... دوباره حل شود و کلدیون را بطریق معمول بروی صفحه شیشه ریزند
و به رابطه محلول زیادی حساس کنند آب مقطره ۱۰ مثقال سنگ جهنم ۵ مثقال
جوهر ... ۲/۱ پس از آن به رابطه محلول زاج سبز چند قطره جوهر ... اضافه دارد تا نقش
ظاهر گردیده و محلول زیادی پس از شستن زیر صفحه ثابت نمایند آب صاف ۱۰۰ مثقال
سیانور ... ۲ ۱/۲ مثقال ۴ ... گرم و در این نوع عکس غالب نقش
... نشود و بعضی کارها زاج سبز را اسید پیروغالیک استعمال نمایند و نسخه چنین است
آب صاف ۵۰۰ مثقال اسید پیروغالیک ۱ مثقال جوهر سرکه ۱۰ مثقال الکل ۵
و یا زاج سبز ... اسید پیروغالیک نقش را ظاهر کنند و نسخه اش چنین است
محلول زاج سبز ۵۰ سانطیمطر آب صاف ۱۲۵ مثقال جوهر سرکه ۳ مثقال الکل ۲۵
مثقال بهتر آن است که در این محلول چند قطره جوهر گوگرد ... بریزند

نگاتیو ظاهر کنند و پس از بروز نگاتیو با محلول سیانور د پطاسیوم ۲ مثقال آب صاف

۱۰۰ مثقال نگاتیو را ثابت کنند و در روی صفحه سیاهی که از نقره باید بماند دقایق صورت

ظاهر شود و محلول [illegible] رقیق نمیتوان نگاتیو را ثابت کرد ولی باید [illegible] زیرا که

تیره [illegible] در مواضع روشن پیدا شود و این صفحه شیشه میتوان با محلول دارو

[illegible] در روی آن زیر نقره [illegible] سیاه شود [illegible] سفید کرده و باین طریق [illegible]

در [illegible] پس از [illegible] [illegible] محلول دارو [illegible] در روی آن زیر نقره

[illegible] سیاه شود [illegible] سفید و [illegible] کرده [illegible] دستی دارد و بسیاری

از [illegible] سفیدی در روی صفحه زیر نقره و صفحه را در

پشت پارچه سیاهی گذارند [illegible] سیاهی در روی آن زیر نقره [illegible]

[illegible] است [illegible] ۱۰۰ مثقال [illegible] ۲۰۰۸ مثقال [illegible] سفید

۲ مثقال [illegible] ۵۰ [illegible] مثقال مخلوط نموده حرارت [illegible]

[illegible] پس [illegible] ازان [illegible] [illegible] را [illegible]

قسمت [illegible] روی کلودیون کشند

فصل [illegible]

فصل دهم

در کلودیون خشک است

سهولت عمل [illegible] کلودیون باعث زحمت [illegible] فوراً

تجربه کرده اند [illegible] کلودیون خشک را [illegible] کلودیون تر استعمال نمایند

و اگر چه [illegible] هیچ [illegible] نتیجه [illegible] و [illegible] قیمت [illegible] تجارت

[illegible] از [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] مرکب [illegible] در روی شیشه جمع شود و باید

[illegible] [illegible] [illegible] اگر [illegible]

[illegible] [illegible] مرکب [illegible]

[illegible] [illegible] محقق است [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شود و اگر [illegible]

جسم را خارج نمایند مدت برداشتن عکس هم برابری نمود و چون برودی کلودیون
زودتر خشک میشوند لهذا بعضی عکاسان مختلفه برانند در استعمال کلودیون خشک شیشه
که ما صفحه کلودیون زده مستعار [illegible] کاغذ است ولیکن نادر است در اشتغال بطور
که واضح باشند همیشه بگیرد خاکستری رنگ در آنها نمود میشود و حال دیگر
در عمل که نمد مرم زده والبومینه این مسائل ظاهر گشته و سبب آن است
در کلودیون ما وقتی رطوبت دارد مجموع تخلخل و انفصال زیادی دارد
که بواسطه آن نشر ذرات الکل و اتر در میان آنها مانند پردهای ابر است
ولیکن خشک شدن الکل و اتر منقطع گشته منجمد میشود به پرده نازک
بسیار سختی در آن بسهولت از یکدیگر جدا نشوند پس باید کاری کرد ذرات
بعد از آن بواسطه بعضی اجسام خارجه از یکدیگر منفصل باشند و اجزاء
در عکاسی تر مستعد و در آنها عمل کنند میتوان مانند کاغذ مرمی و البومینه
انگشت نما [illegible] عکس لم [illegible] عمل خاصه از برای عمارات [illegible]
و اقوال عکاسان متعدد است بعضی کلودیون مستعار را استعمال کنند
و بعد از آن در روی صفحه شیشه محلول محلول ریزند و برخی اجسام مستعمله در

محلول

در لکهای داخل کلودیون کنند تا همه را اجمال گفتیم

قسم تحت نفی اول

است درس از کلودیون زدن و بیرون آوردن در محلول نقره ثابت کردن
در محلول زیلی و در روی آن ریزند آب مقطر ۲۰۰ مثقال دغال حیوانی ۲۰ مثقال
عسل مصفا ۱۰۰۰ الکل ۹۵ مثقال نمک سفید ۸ ۲ مثقال سفیده تخم مرغ ۲½ تا کرد
جوهر آب لیمو ½ ۲ نخود هر یک از اینها را کشیده اول نمک سفید و آب
عسل را بجوشانند و دغال حیوانی را اضافه کنند و سفیده تخم مرغ را ما ۲۰۰ ۴ مثقال
حل و کم کم بعد آب مقطر بهم زده اضافه نمایند و دوباره بجوش آورند
وجوهر لیمو را اره ۴ مثقال در آب مقطر حل و کم کم در ما بعد در حالت جوش
اضافه نمایند پس از آن صاف کنند و این محلول را تجدید رقیت کرده و از این محلول
در روی صفحه کلودیون زده ریزند [illegible] دیگر در کلودیون دیگر کردیم و لیکن ما به مدت
[illegible] این شیشه بیشتر باشد و اگر خواهند حساسیت خود را از دست ندهند [illegible] و اگر [illegible] از
یکشبانه روز عمل کنند مدت لازم برای عکس تا ۸ دقیقه است و اگر بعد از

و اگر بعد از چهار یا پنج روز که بکار برند مدت اشتغال عکس یکدم ساعت
است بلی زیاده است و دلگشا است هر استعمال را در عکاسی اشخاص و مطلق
ذیروح نباید کرد و مخصوص عمارت و دورنما است ⁂

⁂ (قسم دویم) ⁂

آن است که در خود کلودیون نمکی و رنگهای سنگی ریزند و هر عکاسی نسخه مخصوصی
استعمال میکند تا چند نسخه معتبر را شرح میرسانیم ⁂

⁂ (نسخه اول) ⁂

کاربات کوق ۸ مثقال گوگرد ۳۰ مثقال الکل مصفا ۳۰ مخلوط نموده در آب
مخصوص حل کنند و صاف نمایند و در ۳۰۰ مثقال کلودیون رسمی ۱۲۵
سانطیمطر از این در رنگها یا اضافه کنند بعد از سه چهار روز آن کلودیون
را میتوان بکار برد ⁂ نسخه دویم ⁂ الکل خالص ۲۵ سانطیمطر کلر
فرم ۶ سانطیمطر کهای کوق ۲ مثقال مخلوط نموده بطور معهود حل نمایند
۴ سانطیمطر ~~کلودیون خوب~~ از این در رنگ در ۱۰۰ سانطیمطر کلودیون

آب

آب اضافه نموده استعمال نمایند نسخه سیم بعضی این نسخه سیم را استعمال نمایند حتی نه
مثقال الکل خالص ۱۰۰ سانطیمطر حل نموده صاف کنند و ۵ سانطیمطر از آن در ۱۰۰
سانطیمطر کلودیون بریزند و این هر سه نسخه که با کلودیون خشک نوشته رجوع دوره و لی
و لی در هر یک از اینها این دقت را باید کرد تا وقتیکه ظرف کلودیون را پیش از کلودیون
آنها استعمال نمایند رنگ یک باشد تا بهتر بصفحه شیشه ملصق شود و نیز بعد از رنگش کلودیون در
روی صفحه باید نقره چاپکتیه صبر کرد تا ظرفی بر شود از وقت در ممکن نقره آنرا خشک محلول
نقره نیز باید ترش باشد خاصه بواسطه جوهر سرکه و خاصه بواسطه جوهر شوره و لی درجه پیرکه باید
عشر مقدار محلول نقره باشد و در جوهر شوره یک صد یک آنمقدار باید افزود و بعد از آنکه
کلودیون حساس شد و تثبیت باید کمال دقت را کنند و در خشک نمایندن تمام قطعات از روی شیشه
کاهی نشود نمایند و در وقت بر شکل باید اول صفحه را با آب مقطر تر کنند و بعد از آن
محلول کشفه را با نظام قدر یک جسم در روی آن ریزند و ثبوت شکل در کلودیون
خشک مانند کلودیون تر است و در هر حال باید مراقب بود که هر بار که کلودیون
خشک از روی شیشه کنده نشود ⁂ (فصل سیم) ⁂ در کلودیون البومینه باید

عکاسان قاعده قرار داده‌اند از امتزاج کلودیون و البومین جسمی بوجود آید که در عکاسی مثل روغن خشک

بهتر از تمام قواعد دیگر است و علاوه براین بقدری خشک شود و بعضی شیشه ملصق گردد در خنی

درگلتین آن عاجز شود و حساسیت آن که از فرو بردن در محلول سنگ جهنم با تکمیل

نیم ساعت و غالب اعمال این نوع عکاسی کمتر و معطل تر از سایر اعمال است

و لیکن چون پیش از عمل محتاج آن نیست که شیشه را حاضر نماید تفصیل اعمال را

بتدریج ذکر کنیم :: عمل اول پاک کردن شیشه در این نوع عکاسی اهتمام جهد

چنان خوب باید بی سایر اعمال است و چنانکه گفتیم در غالب مسامات و در شکافها هر شود

زنگ ... بعد کردن شیشه است و بجهت این کار اول با محلول پطاس رقیق پاک کنند و بعد آب

صاف ۲۵ مثقال پطاس آکال ۵ مثقال قدری از این محلول در روی

گلوله پنبه ریخته و آن گلوله را با انبر آهنی برداشته در روی صفحه ریخته مکرر کنند

زیرا که با دست اگر بمالند نسبت اکال و محرق بودن پطاس پوست دست

فاسد شود و خاصیت پطاس چاک چاکهای چرب است پس از آن دو سه دقیقه در

چوباسج درکی که داشته بطوریکه سابق عرض شد پاک کنند و هر طرف شیشه را

بآب

بآب تمیز کرده و بعد استعمال اسفنج در روی که حرکت بدهند و در جعبه مخصوصی از گرد و غبار

محفوظ دارند و لیکن عکاسها بآب بخار دهن شیشه را استعمال کرده و در وقتی که میخواهند

کلودیون بزنند با یک پارچه حریر در بالا شیشه را پاک کنند تا احتیاطا اگر غبار

باشد بر داشته گرفته شود و مخصوص بالا در حرکت پارچه حریر را بجا به مکرر کرد زیرا که

الطف سیئه حاصل شود و غبارهای کوچک را جذب کنید **عمل دویم**

کلودیون باید بسیار چسبنده باشد که با الکل قابل کمتر کرد و بهترین نسخه باجهت

اطر صحت ۱۰۰ مثقال الکل خالص ۲۵ مثقال پنبه باروتی ۱ مثقال یدور دو کادمیوم

مثقال برمور د کادمیوم بطوریکه ذکر در وقت حل کلودیون بسی اجزاء

صف را در ... حل کنند و بعد کلودیون خوب را در ... استعمال کرد

بهتر ... کلودیون اطر صحت اضافه کنند چون این کلودیون شفاف است

واطراف زیاد است باید در رنگ روی صفحه شیشه تعجیل کرد زیرا که اگر برود بی

بخار شود و ... پرده مختلف گردد و بهتر آن است که کلودیون را در وسط

ریزند و بعد بواسطه حرکت که بر دهای صفحه رسانند پس از کلودیون زدن

با الکل یا دو دقیقه که گذشته در محلول زرنیخ گذارند سنگ چخماق ۸ مثقال آب مقطر ۱۰
مثقال نیم دقیقه باید در آن بماند و بعد از آنکه بیرون آوردند و محلول زیادی چکیده
شد در ظرف آب صاف فرو برند و در آب حرکت دهند و بیرون آورده
در ظرف دیگر از آب فرو برند پس از آن بیرون آورده یکی از زوایا
های آن را در روی کاغذ لکش بنهند تا آب زیادی آن بکلی خارج شود و مثل آنکه
گلدین زده بودند البومینی را در روی صفحه بزنند.

عمل سیم

تهیه البومینی در یک ظرف درجه دار سفیده چند دانه تخم مرغ
بریزند تقریباً تخم مرغی ۳۰ سانتیمتر سفیده دارد و بعد از آنکه سفیده تخم مرغ
معین شد در بشقاب گودی بریزند و با دقت چیزی مرغ را در نقطه های آن
سفیده است از زرده جدا کنند و در هر ۲۴ سانتیمتر سفیده تخم مرغ محلول
زیر را اضافه نمایند آب مقطر ۱۰ مثقال یدور دو پطاسیم ۳ نخود
۱/۲ مثقال برمور دو پطاسیم ۳ نخود نمک کنند اما بنا بر قاعدی ۲۰
سانتیمتر فقط سفیده ۱ مثقال ۵ نخود یکی از نمکهای نمکدان بجای فقط ۶ مثقال
جوهر نشته

جو در شسته در آب گرم بریزند و بعد در و بر هم زده اضافه کنند و پس از سرد شدن اما باید
از آن اسید و این محلول در حال سفیده تخم مرغ بیشتر کنند و این نسخه تا ... چوب ...
این محلول نقطه زده و در حال تیغ مینمایند زیرا که چون با چوب در هر صورت زیادی شود و در هر حال پس از امتزاج
این اجسام با چوب جارو با چنگال چوبی با بقیه سفیده تخم مرغ را بزنند تا اینکه کفها قوام
و اجسام به الکشند ۲۴ ساعت بگذارند پس از آن چهار جسم این را با دقت در جای نشسته بود
در دو ریالی بریزند و از هم جدا کنند و همیشه باید بدانی اما خالی از شیشه استعمال شود

عمل چهارم

البومینی کردن را در نقطه های آن را در وقت گلدین دست گرفته بوده همچنین
البومینی را در زاویه راست بریزند و یکی آن را به چپ میل دهند و شیشه را به دقت جلو که
بر از دهانه های برده البومینی را بریزند و نگاه دارند تا قطرات زیادی بچکد
پس از آن صفحه را به جانب دیگر میل دهند تا قدری البومینی در جا مانده است مراقبت
بر دو زاویه فوقانی گشته و هم چنین در باره همه البومینی را در زمانی است باید حرکت بدهند
پس از آن قطرات را که میچکد از شیشه دیگر جمع کنند و در روی شیشه اول بریزند زیرا که

و صاف کردن لازم دارد پس از آنکه تمام قطرات زیادتی چکیدن زاویه سر البرایی
در زاویه چکیده شده است در روی کاغذ آبکش نهند که بعد از خشک شدن این عمل را
در روشنائی میتوان کرد ولی در اطاقهای رطوبت دار نمایه باشد زیرا که پرده البرایی بلند میگردد

عمل چهارم

البرایی کردن زاویه متقابل آن زاویه هم در وقت کردن بدست گرفته بوده
البرایی را زاویه راست برابر خود یا ب زاویه چپ میل دهند و شیشه را به وقت
بلند کرده برابر زاویهای پائینی پرده البرایی را برگشته و نگاه دارند تا قطرات زیاد
بچکد پس از آن صفحه را بیک جانب دیگر میل دهند تا قدری البرایی که مانده است
مراجعت بزاویهای فوقانی کند و همچنین از باره جهتی البرایی را دوباره بالسبت بالکی
حرکت دهند پس از آنکه قطرات آن چکیده در شیشه دیگر جمع کنند و در روی شیشه
دیگر بریزند زیرا که صاف کردن ضرور دارد پس از آنکه تمام قطرات زیادتی
چکیدن زاویه سر البرایی در زاویه چکیده شده است در روی کاغذ آبکش نهند
و بعد از خشک شدن این عمل را نیز در روشنائی میتوان کرد ولی در اطاق

با رطوبت

رطوبت دار نمایه باشد زیرا که پرده البرایی بلند میگردد

عمل پنجم

حساس کردن شیشه باید یک قطعه شیشه را در محلول ازت نقره بریده دارند آب مقطر ۱۰۰ مثقال سنگ جهنم ۸ مثقال
جوهر سرکه ۸ مثقال این محلول باید یکدفعه بروی صفحه البرایی برسد و الا لکه خواهد شد
در زیر آبی که بکار رفته است نیم دقیقه باید شیشه در محلول بماند بعد از آن در ظرف آب صاف شیشه
را دفعه با آب مقطر برکشیده کرده و اگر چه آب مقطر بسیار مناسب بکار است
ولی آب کنک حمام باید این نشود چه حساسیت صفحه دو بیشتر است پس بهتر آنست
در نسبت ... باید ... ۱/۲ تا ... حمام ... باشد بعد از آن شیشه را
در جای ... گذارند تا خشک شود حساسیت این شیشه ... و البرایی است
حاصل ... است با برگذینه ... میتوان ...
ذرا با یرکیسف ساده بیشتر طول میکشد ...
تجربه حاصل است

عمل ششم

برو رنگهای محلول زیر باید بر و رنگها میشد در آب مقطر اسید غلیک ۱ مثقال

۲۵ گرم اسید پروگلیک ۵ گرم الکل ۲۰ آب نظیف جوهر نمک ۱۵ آب نظیف و بجهة

صرفه نسخه زیر است بجهة آنکه مناسب تر است اسید غلیک ۱۵ مثقال اسید

پروگلیک ۵ مثقال جوهر لیمون ۵ مثقال هر سه را مخلوط نموده در هاون چینی نرم کرده

در وقت ضرورت هیچ نخود از آن در یک پیاله آب صاف ریخته برو رنگهای مینه

بلکه بهترین اقسام برو رنگها در این نوع عکاسی همین است هر یک کردن عبور را میکه

پیدا و زیر دوا رونه کذارند لطور یکه هیچ سطح منحرف وجود ندارد در پشت این کودت

محلول کشاف را ریزند و بعد دقیقه شیشه را از ظرف کلودیون در روی آن کذارند

و در پراکنده کردن حبابهای هوا کوتاهی نکنند در رنگها حالها هم باید واقع است

که با آب مقطر اول شیشه را تر کنند و بعد محلول را جاری کنند فی الفور شیشه را بردا شته

۲ تا ۳ آب نظیف در محلول زیر یکدو قطره اضافه کنند و بهم زنند آب مقطر ۱۰۰

مثقال سک جهنم ۲ مثقال در بار شیشه را در روی آتش کذارند بعد از آنکه

چند نوبت بلند کرده و پائین آورده در روی چینی محصوص نهند و مراضبط

کنم

زنده با نگها برو کنند دیگر نسخه تغییرات یادی باید هر قدر رنگ جسم و اسید بود

کلیک آن باید تر باشد سیاهیهای آن تیره تر شود و شخص عامل خود با ید واضح

منظور نماید تغییرات جزئی بر بهد مدت برو رنگهای مختلف شود ۱۰ دقیقه تا

۲۳ ساعت

عمل هفتم

ثبوت رنگها آب بود از آنکه بعد منظور رنگها برو ز کرد با وقت نوشته و دیگر

زیاد کبره و با قوت است با محلول اپوسولفیت ثابت کنند و اگر دو ثبوت

عمل اپوسولفیت رسیده بیش از چند دقیقه در محلول زیر یکدا رند و مراضبط باشند

هر وقت نور رنگ بیدور در زمان آنکه ضعیف شد اپوسولفیت و آلود

۳ مثقال آب صاف ۱۰۰ مثقال بردا شته بنویسید و کاهی شود در ثبوت

هیچ لازم نیست در فورا ثابت شود ولیکن از عکاسان بعد از مراجعت

از غسل معمول عمل ثبوت شوند

عمل هشتم

عکس در روی شیشه دفعتاً بسیار مستحکم است و غالب احتیاج بورنی ندارد
گاهی لازم است یک پرده البومینه بدو در صورتیکه ورنی بسیار خوب میشود و
دوام زیاد مخصوصاً هیترانه استعمال نمود و ورنی گاهی بسیار مناسب
تر است

فصل چهارم

در نقل کلدیون

کلدیون رسمی که فعلاً بیشتر بسهولت از روی شیشه کنده میشود بجهت عکاسان
این کلدیون را نقل میکنند در روی چیزهای دیگر مانند کاغذ نازک وغیره
وحسن استعمال این نیست که در زندگی و هم در خطرها محفوظ میماند

عمل اول

نقل کلدیون در کاغذ البومینه کاغذ نازک صاف و خوب برداشته با آب تره
کرده مدت به برند و دو یا سه دقیقه در روی سفیده تخم مرغ زده شده
خوب خشک کرده بواسطه تختهها برداشته بچسبانند و در جای محفوظ دارد

دقیقه کلدیون

دقیقه اگر کلدیون را خواهند نقل بروی کاغذ کنند اول دور البومینه
دار روی چهارپایه مخصوصی گذارند و این پرده اول را خوب تر شده و حبابها
کوچک حبابهای هوا را خارج گشته در روی این پرده کمی بریزند آب یک ورق
ورق کاغذ نازک را در اطرافش چیده باشد که نزنند و در شست را در زاویه
کاغذ نهند لکن طوری که ملصق شیشه شود و با ناخن لب دیگر شیشه را بلند کرده تا از شست
بر روی شست آب جاری شود و پس از آنکه آب چکیده شد کاغذ در روی کلدیون
قرار گیرد و آنچه کلدیون بواسطه فشار خارج میشود و انگشت برگردانند تا از زوایای
کاغذ را بلند کنند کلدیون بسهولت از شیشه کنده شده بکاغذ بچسبد اگر بسهولت (از شیشه) کنده
نشود کمی آب با ریتا در میانه این دو سطح فرو بریزند تا عمل بسهولت تر گردد پس از آن
کاغذ را معلق کنند تا خشک شود اگر اطرافش بقدر لزوم نباشد مرمش زنند در
برود زیرا این برنیها از نازک کاری آنها کمتر نمودار است ولی بعد از نیست
در محل استعمال این عمل مسبوق شده بهتر آن است در بجهت اینکه کلدیون اینکه
خوب نرم باشد تا مایه شفاف شود

عمل دوم

نقل کلدیون در کاغذ رشتی کاغذ البومینه میخواهند کاغذ رشتی استعمال نمود

دیگر جهت انگار ۸ مثقال ابریشم مصفای رنگ خالص را در ۲۰۰ مثقال آب
صاف در روی ظرف آب جوش کنند پس از اینکه عمل حل تمام شد محلول را در کوزه
چینی یا لعابی گرم کرده به سیر بریزند و کاغذها را آن در روی محلول گذارند تا دو یا سه
دقیقه بعد از آن برداشته بقواعد مذکوره معلق کرده تا خشک بعد از خشک شدن و جمع
کردن در جزودان نهند بهترین کاغذها کاغذ نازک است و در این عمل سه حالت است

اول اگر کلدیون تازه نصف شده باشد و هنوز تر باشد شیشه را در روی عرض
گذارند قطره دیگر کلدیون در روی باشد و قطره دیگر ریگ بر ده آب در روی او بریزند
بعد یک ورق کاغذ ریشی با اندازه شیشه بریده تا دو سه دقیقه از طرف ریشی
رو در روی آب صاف گذارند بعد برداشته در روی بیرده ... در شیشه واقع
است نهند و شیشه را کج کرده تا آبش بکند کاغذ به خوبی به کلدیون بچسبد و همه را گذارند
تا بحرارت هوا خشک شود دویم وقتیکه کلدیون قدیم باشد و دو روز نگذشته باشد
تقریباً یک ربع ساعت شیشه را در ظرف پر از آب نهند بعد از آن یک ورق
کاغذ ریشی را چند دقیقه در روی آب گذارند بعد شیشه را بلند کرده و یک

ظرف کاغذ

ظرف کاغذ را یک طرف آن بچسبانند و با قطره‌ای همه را از آب بیرون آورند
کاغذ چسبیده شد پس از چکیدن آب زیاد دیگر خشک شدن استعمال کنند
اگر کاغذ تیغ صاحب دو رنگی باشد طریقه عمل چنان است که لاکی با یک سیم از کهربا آب
اضافه نمایند و یک ربع تا نیم ساعت شیشه در آن باشد در هر سه حالت بعد از اینکه
خشک شد با یک چاقوی ملمتراش اطراف کاغذ را ببرند بهتر در اندازه در یکجا نهند
و همه را از یک گوشه تا آخر در روی آب دار و سبد اندازند و پس از یک ربع ساعت با نوک چاقو
یک گوشه کاغذ را بلند کنند اگر کلدیون با کاغذ کنده شود دو قطره دیگر در همان ظرف
گذارند و صبر نمایند مختصر دیگر وقتیکه کلدیون از شیشه کنده شد ... بدون اینکه
شیشه را از آب بیرون آورند با مراقبت تمام کاغذ را بلند کنند کاغذ و کلدیون
از آب برداشته شود پس از چکیدن آب آن در یک جایی کاغذ ابیش نهند بردارند
خشک شد در این نوع کلیشه‌ها همیشه در پرتیف خیلی قوی و خطوط سخت و خشن می‌باشند
بجهت لطیف کردن آنها بقاعده رسم است کاغذ را موم کنند مخصوص
عکاسی ابریشم را بدون کاغذ استعمال کنند کلیشه مثل کاغذ مهر دار می‌شود

عمل سیم

نقاشی جلدی در ابریشم خالص بعضی عکاسان ابریشم را به تنهائی استعمال کنند
و کاغذ را الصاق میکنند این نوع عکسها بسیار شفاف و شبیه بکاغذ مومی
درخشنده و در زمان نگاهداری اعمال هیچ نقصانی در او وارد نمی‌آید ولیکن اسباب عمل
مطول تر است اول مایه ابریشم را تصفیه کرده یعنی خوب از ادویه آورده
و در آب برده ۲۴ ساعت گذاشته همین قدر رفع شد و بعد از کهنات
آب جذب نمی بردارند و گذارند قطرات تا دیگر آب بچکد بعد از آن
در حمام آبی که آهار داده پای آب دو آب دهند که عمل خوب است
بعد از آن شیشه را در روی چهار چوب کوچک عرضا گذارند و آب گرم
در جمع سطح آن نهند تا ژلاتین تر و شیشه گرم شود وقتیکه شیشه گرم شد
دو برابر بریزند و ابریشم آهار شده را بگیرند و در روی شیشه بریزند تا تمام سطح
پوشیده و صیقل کنند که بچسبد و بعد بردارند و گذارند خشک شود وقتیکه
ابریشم خشک شد اطراف آن را با قلمتراش تیز ببرند و در دواء کشته

نقره

تا قدری رطوبت ببیند با جای خوب گذاشته از آفتاب نگه با کمال هوا ضبط نموده آن
از روی شیشه برداشته شود و این کلیشه‌ها را در لای کاغذ آبکش و در جای بی
رطوبت محفوظ بدارند

فصل پنجم در عکس

سفیده تخم مرغ را البومینه گویند

چند سال قبل از کلودیون عکاسی را از روی سفیده تخم مرغ می‌نمودند و مخترع این فن
نیپس صاحب فوتوگرافی بود و وقت در اینکار بیشتر باید که سفیده تخم مرغ
جسمی است محلول در آب سرد نیم گرم ولی اگر حرارت به ۷۰ درجه
بالیگرد مجا و بعضی اجسام از قبیل الکل و سنگ جهنم و برخی از ترشیها داعوج
فوری که عکاس در او دیده است شود و غیر محلول در آب می‌شود یعنی رسیده صحت
راه ... نیپس صاحب شد تا کشف این مطلب بزرگ نمود یک پرده قابل حساس
از سفیده تخم مرغ نزد الامه که حل کنند و این محلول را در روی صفحه بریزند و بگذارند
خشک شود بعد از آن در محلول سنگ جهنم جوهر که از مس سفیده تخم مرغ را غیر محلول
کنند و هم حساس نمایند و اگر شیشه خوب پاک نمیشد چیزی ده ... دقت و لطافت

بوده است یک نکته کثیف است و با کمال حسن چنین پرتیف اعلامیه بود معلوم شد
که آلبومین با شیشه چه طور عمل دارد و ایضاً متکفل است هر پرده آلبومینی در جمیع
سطح شیشه ها لب و کشیده نشود و بجهة جلو این اشکال قواعد معین شده است و بهترین
این است که چنین عمل جاری شود

(عمل اول)

پاک کردن شیشه که شیشه‌های شکسته خوب فرنگ را که سابیده با آب مخمر علیحده سائیده
در روی شیشه کشیده و گذارده خشک شود پس از آن با پارچه سفید پاکی با غده ابریشم

(عمل دوم)

سفیده زدن : چهار طرف کوچک لبهای سطح گذارده و یک میله طور یک
چنگک که بواسطه فرو بردن بجای خود پایه ساخته شده حاضر کنند و شیشه را
در روی سطح مسطح قرار دهند و آن سطح را در روی کاغذ سفیدی گذارده تا بهتر
دیده شود و با پارچه حرکتش عبا شیشه را پاک کنند بعد از آن یکی از چهار طرف کوچک
مخصوص طور یرا بردارند و را لبیون فرو برند و بقیه را پس گشته تا ثلث طرف
پر شود و روی شیشه این طرف را حرکت دهند از چپ به راست و از راست

بچپ

بچپ و از بالا به پائین و از پائین به بالا تا سطح شیشه پر از آن و بواسطه میله طور دیگر شیشه را از
آلبومین پر شده و اگر حباب کوچکی باشد خارج دارد و چسبیده شود و بواسطه مذهب برداشته بعد از
عمل درست شد باید شیشه قدری آلبومین زیاد تا ابتدا طرف دیگر را بر دارند و زیادی آلبومین
با نقش کشیده عمل سوم است شیشه را بر داشته در جای مسطحی قرار داده تا خشک شود و البته در جائی
باید گذارد که احتمال غبار نرود و باید گذاشت و فاصله هر شیشه از هم باید عقلاً عشر ذرع باشد و در محل درجه
حرارت ۱۸ باشد در این حرارت بعد از ۱۲ ساعت خشک خواهد بود و میزان آب
صفحه را ساخت و در روز استعمال نمود

(عمل سوم)

حساس کردن صفحه محلول نیترات دارژان نوع حساس مستعمل است در آب مقطر ۱۰۰
مثقال سنگ جهنم ۱۰ مثقال خوب یکی که ۱۵ مثقال و نتیجه عمل مانند کلودیون است
و باید یک دقیقه در محلول بماند و بعد بر داشته و ظرف پر از آب مقطر گذارده تا دو سه
دقیقه بعد در روی چارچوبه نهاده تا آب مقطر با آب باران شوینده و بعد از خشک شود
تا غبار و ذرات عیب نکنند

(عمل چهارم)

وضع در دو طاق سیاه با حباب کرد در آفتاب موافق دستی نه ابر کثیف

مدت زنگ عکس را قرار داده یکدقیقه کافیست و در هر رنگ مصنوع صد گرم طول در

آفتاب دو سه دقیقه در سایه **(عمل پنجم)**

برای رنگ عکس یک محلول غلیظ از اسید پیروگالیک ساخته و در روی شیشه ریزند بعض اینکه

عکس تمام را شسته اند را ریخته و محلول دیگری هم قدری سنگ جهنم با سرکه در ظرفی را در روی ریزند

نیم ساعت اگر خوب حباب اطاق سیاه را کرده باشند برای رنگ عکس طول میکشد گاهی تا یک

ساعت هم طول میکشد بعد از اینکه عکس رنگ گرفت با آب مقطر ریخته بشویند بواسطه محلول زیر

ثابت کنند آب صاف ۱۰۰ مثقال اپوسولفیت ۱۵ مثقال ولی باید زیاد

بمانند و هیچ قدر با این آب بشویند **(فصل ششم)**

در عکاسی کاغذی بیان قواعد کلیه عکاسی کاغذی میباشد و شبیه به عکاسی کلودیون است

ورق متعدده دارد ما در سه فقره بهترین قواعد را بعرض میرسانیم

(فقره اول)

کاغذ مومی کردن کاغذ موم زده این حسن را دارد که تا مدتی حساسیت خود را از دست

نداده ضایع نمیشود در این قاعده طریقه زیاد در عکاسی داخل است و هر عکاسی میتواند

البار

با اسباب کمی سفر کنند در راههای اغلب زیرا اگرچه اشکال ما خوب نه از این قاعده تفاوت

دارد که کار کلودیون است و البومین را ندارد ولیکن خیلی در سفر راحت است در

مایه ترقی آن شده و از جمیع قواعد سهلتر و ثابت تر است و فی الحقیقه اول

مایه ترقی کاغذ را نمود و در این فن نیز اعمال مختلف است **عمل اول**

انتخاب کاغذ این انتخاب بسیار دو حجب و مشکل است باید کاغذ بسیار

صاف و یکنواخت و جنس خمیره آن به و بهتر آن قاعده کلیه قرار داد هر کاغذ کدام

کارخانه بهتر است زیرا که در یک قسم کاغذ هم خوب و هم بد پیدا میشود

کاغذ سکس بسیار ثابت خوب است و کاغذهای انگلیسی و بعضی کاغذهای فرانسوی

شایسته اشکال است و کاغذهای انگلیسی چون با نمک سرشته ساخته اند درجه روی

قدری اشکال چیپ میکنند **(عمل دوم)**

موم زدن کاغذ آسان شود و باصرفه تر از جمیع قواعد اینست تخته از صنوبر

انه که بزرگتر است از ورقها در روی منقل مربعی گذارند و بواسطه چند ذغال

افروخته انه که گرم گشته در روی تخته موم زرد یا سفید بمالند و موم

موم که آب شده نه جوش کنند تا اینکه تمام سطح کاغذ آغشته شود و در روی اینکاغذ
ورق دیگر نهند و هم چنین باشد ورق بهمین قاعده موم زنند بعد از آنکه یکسر را
کنند و در روی تخته داغی با همان عدد کاغذ سفید جا دهند یعنی تا هر یک ورق
سفید و به نوبت یک از آنها و بعد با یک گلوله کاغذ نازک روی تخته دست را
بقوت حرکت دهند زیاد ... موم کاغذهای موم زده عاید طرف کاغذهای
سفید شود تا گرم است از یکدیگر سوا کنند و اگر مقدار موم را زیاد دانند
دوباره با کاغذهای سفید دیگر از عمل کنند و اگر بعضی مواضع موم نداشته باشد
بواسطه آنها چگونه زیاد در نزد آنها موم زنند و یک ورق کاغذ موم نزده در روی
کاغذ اینکه در بر تخته داغ گذاشته شده نهند و در روی آن یک ورق
کاغذ موم زده گذارند و یک گلوله تازه از کاغذ نازک برداشته
در روی موم کنند تا وقتیکه نقطه رنگ قابلیت جمیع مواضع آن یک رنگ و صاف
شود و برق نزند زیرا که دلیل بزیاد رفتن موم است و این کاغذ موم بسیار
شکننده است و هر چیزی یک جوهر سفیدی نمودار گشته و چاره ندارد پس باید

ابدا در جلد

سوا ضبط کرد که در وقت موم زدن و پاک کردن آن چنین مبتعه حرارت
باید ملایم باشد اگر موم زیاد گرم شده باشد دوان شود و پاک کردن موم بقدری
باید باشد در بعضی از شفافت ... بواسطه اندکی عادتی انجام بسهولت جاری گردد
و اگر چه بهتر است که حتی الامکان عکاس جمیع اعمال خود را جاری کند و لیکن در
ورکستان کارخانه های مخصوصه ایجاد عکس هست اینکه تر آن است
که در آنها خوبتر از ... عمل موم در این کارخانه بهمین وقت دادن و لطیف
کردن کاغذ بلکه بهمه انواع کاغذ را آغشته مینمایند و در وقت بدرد و سنگ
جهت زدن این چشم مجاور حرف تا ریک نشود و اگر لازم باشد ماده سفیده
املاح را ضایع و هر قدر رطوبت زیاد کاغذ بیشتر باشد بوام حساسیت آن
بیشتر است و اگر کاغذ با آب زنند بوام املاح نقره در رو تا نیز نکنند احتیاج بموم زدن
نیست ::

(عمل سیم)

سیاه و رنگ کردن پس از اینکه کاغذ را با آب زنند بر حسب آنچه ... بزرگتر
از اطاق سیاه در محلول زیتی کاز نهند و این محلول موافق تجربه بهترین جمیع محلولات

در خاصیت قند تر این است که هرگاه بعد از ریختن مایع در کاغذ حروف زرد و نقوش کشیده
سپهای ظریف در ورق دیگری در روی مایع بنهند تا هرچه بخواهند و نیم ساعت بگذارند
باشند تا نقوش کاملاً ظاهر شوند بعد از آن کاغذ را بلند کنند و بجهت خشک شدن باید با قلم یک گوشه ورق
را بلند کرده و با دقت و آهسته ورق را از کاغذ جدا کرده برداشته و بطور افقی در تعلیق خشک شدن
کاغذها مانند آنکه ذکر شد بگذارند خشک شود ولی باید ورقها بچسبد بکار رود و در
روی یکدیگر بالا نشود و در زمستان باید محلول را قدری گرم نمود و بهتر آن است در حجره‌ای
گرم شود تا زودتر خشک شود و بالاتر روشنایی ترسند که ضرر ندارد بعد از آنکه
کاغذ مرطوب از محلول درآید و چنین ورنگش تفاوت میکند و بسبب تغییر رنگش آنچه
مقصود است در درست است کاغذها ترشحه بسبب تغییر و صنعتش این است در پس از نقوش
از محلول درآورده کاغذ سوم دان شده پس از لطافت احتیاط بس از آنکه
کاغذ خشک شد با روشنایی هایت منقش شود ولی چنانچه ضرری ندارد و باید در
فصلها را در روی یکدیگر نهاده و با چیزی محفوظ داشت تا شش ماه غالباً محفوظ میمانند

؛ عمل چهارم

محلولات است ز آب پنیر مصفی ۱۰۰ مثقال ... در دو پطاسیوم ۱ مثقال و ۵
نخود برومور دو پطاسیوم ۵ نخود قند تر ۲ مثقال بعضی عکاسان در این
محلول نقره‌های کاغذ سفیده تخم مرغ زده شده اضافه نمایند ولی باید بعد از
جوش آب پنیر مذکور و سرد شدن آن اضافه نمود

نسخه دیگر

آب برنج ۱۰۰ مثقال قند تر ۴ مثقال ید دور دو پطاسیوم ۱ مثقال
۲ نخود برومور دو پطاسیوم ۲ انت است این محلولها مدت یکی دو روز
ماند زیرا که آب پنیر بعد از ... مستحیل شود و باید در وقت استعمال
در دل صاف کنند و بعد در کودت عرض ریزند و باید بقدر ارتفاع در کودت
بقدر چهار یا پنج صد یک زرع باشد و در دو کاغذها را بطور ورق ورق
بایند دقایق گذارند کاغذ را همه‌جا در دست گیرند و طرف تحتانی آنرا
بسمت نزدیک کودت گذارند و آهسته بسمت خود کج کنند چنانچه در کنف
مسطح راست و با نظم در روی محلول گذارند و دقت کنند در حباب هوا
در زیر آن نماند زیرا که بواسطه نفوذ مایع در آن خالهای زیاد به برداید

داکمره

حساس کردن کاغذ برای نسخه زیادتر از آب مقطر ۱۰۰ مثقال سنگ جهنم
۱۰ مثقال جوهر ترکه ۱ مثقال و بقاعده مذکوره عمل کنند و با این محلول چند
ورق اول باید کاغذ انگشتی خوب دهند یعنی سفیدیها و سیاهیها بسیار صاف
و خالص باشد و لیکن حساسیت آنها کمتر است لهذا بهتر آن است که دوا را کهنه
کنند یعنی ۱۰ مثقال سنگ جهنم را در ۲۰ مثقال آب مقطر حل کنند و مقدار
بسیار کمی ید ور و بطاسیوم در روی اضافه کنند تا بعد از بهم زدن یک ورد
کم زرد رنگ بهم رسد بعد از آن ۸۰ مثقال دیگر آب را بیفزایند و پس از اینکه
دو روز در زیادی نور ... جوهر ترکه را اضافه کنند و صاف نموده در شیشه
آنچه رنگ آمیزند بجهة حساس کردن کاغذ باید سه ظرف پاک پهلوی یکدیگر گذاشت
و در این ظرفها نباید هرگز اسید پیروگالیک و ایپوسولفیت ریخته باشند
در ظرف اول محلول سابق الذکر را صاف کنند و در دو ظرف دیگر آب
مقطر زیادی بریزند و یک جزوی از کاغذ آبکش قدر مطلقت برداشته قدری بزرگ
تر از کاغذهای مذکوره چیده پس از اینکه بقواعد معلومه مسطوره در جلب
کاغذ را در روی مایع گذاشته در اطراف کاغذ بواسطه مثلث بلوری

مایع را برسانند

مایع را برسانند و تمام کاغذ را در محلول فرو برند و در خارج کردن حباب هوا که باقی بماند
ورق را بگذارند تا مایع بخوبی در او نفوذ کند اگر رنگ کاغذ را در محلول فرو برند
زرد یا قرمز یا بنفش بود و بر روی سفیده شود و تخمینا در یک یا ده دقیقه کار عمل
کافی است در هر دو دست دو برس چوبی مخصوص در ظرف کاغذ را گیرند و ورق را بلند
کنند آهسته از محلولش بیرون آورند و بگذارند قطرات قطرات زیادتی بچکد
و در ظرف برای آب مقطرش اندازند و حرکتی دهند بعد برداشته در ظرف سیم
آب را آب مقطر دارد اندازند و بهم زنند و بعد بیرون آورده بهم زنند
و بعد بیرون آورده در وسط کاغذ آبکشی نهند و این کاغذ آبکشی را عوض کنند
بعد یک ورق کاغذ آبکش در جای مسطحی نهند و این ورق کاغذ آبکشی دیگر در بالای
آن گذارند و هم چنین ورقهای دیگر را در عقب یکدیگر بهمین ترتیب قرار دهند یعنی در
میان کاغذ آبکش و کاغذ برای ... بعد از اینکه یک دسته کاغذ ساخته شد در وسط
دو تخته گذاشته بنیم ساعت بگذارند خشک شود و اگر عده های ورق منظور است
مثلا ده ورق باید با آبهای مقطر و کاغذهای آبکش را عوض کرد مدت توقف کاغذ

در روی محلول مختلف فیه عکاسان است و صاحب کتاب پیش از چهار دقیقه
جایز نمیداند زیرا که میترسد سنگ جهنم تاثیر در تارهای کاغذ کند بدین واسطه
پیش از حساس کردن کاغذ مومی ورق را در میان کاغذ الکش گذارد و یک طول
آهنی در روی او گذاشته تا ورقهای موم که داخله که در تار نشده بود و رحاصل شده تا به
شود این کاغذهای داغ کشیده محکم است و دیرتر حساسیت پیدا کند زیرا
که مایع که داخله در روی موم که داخله حرکت کند به و آنکه در او نفوذ نماید
لاکن بالاخره حساسیت پیدا کند و بعد از ده دقیقه میتوان برداشت و با آب
صاف شست و این صورت بکفای کاغذ موم نزده میپاشند داغ
داغ شود به برو رنگها رنگ کار ریش بیشتر شود از شود و این کاغذ مدت ۸ تا
۵ روز میتواند حساسیت خود را از دست ندهد ولی میتوان تمامی مدت
صرف نمود زیرا که موافق اعمال مدت متفاوت است و هر چه زودتر
عمل کنند نیکوتر است بعضی برای عطرها چندهای چرمی مخصوص فرش داده‌اند
و در وقت لابدین شیشه های برتیف میتوانند استعمال نمود

عمل پنجم

وضع در اطاق سیاه مدت استعمال از یک دقیقه تا یک ساعت است در هوای خوب
یک اثر کثیف پاکیزه که انس خانه انس ۲۵ صد متر مربع باشد نقره ها ده تا پانزده دقیقه
باقی است و نباید این عمل را از دست داد و اگر ابرهای روشن افق بدار عکس
میگذارند بهتر است و بیشتر تامل کنند تا رنگ کارها سیاه نیز بدار شود پس از
دیگر وضع اطاق سیاه تمام شده کاغذها تغییر روز پیش از زرد و زنگها میتوانند محفوظ
مانند ولی بهتر آن است که بعد از ۲۴ ساعت عکسها را ظاهر کنند حکما برتیف ها
بهتر ظاهر میشوند

(عمل ششم)

روز عکسها غالب بعد از بیرون آوردن از اطاق سیاه عکسها پیدا نیستند که مخصوص
اگر شسته شود و قطور رنگ سیه باشد ولی بعضی اوقات روشنی ها شده بود و اصلا پیدا نبود قرمز
رنگ نقش بسته اند عکسها به محلول زیاد ظاهر کنند در آب صاف ۱۰۰ مثقال اسید گالیک
۱۰ انحلال این محلول را صاف کنند و در کوزه ریخته تقریبا ۳۰ قطره محلول نقره جوهر کرده
را اضافه کنند و کاغذ را تمام با قاعده سطح در مثلث فرو برند ولی
غالبا در بیرون عکسها کوفته های مستعمل است شست که درست شیشه چوبدار است

چونکه مقدار مایع کمتر است و عمل آسانتر و ارزانتر است در بعضی ظروف کم‌گودی
نباید کرد بتدریج شکلها برو رکنند و هرگز نباید بیش از دو ورق در یک محلول انداخت
و پشت ورقها را باید در روی هم گذاشت و بهتر آن است که بیش از یک ورق ننهاد
زیرا بمحض اینکه محلول ساخته شد باید کاغذ را در او انداخت زیرا که اگر باز
خالهای قرمزی در او پیدا شود و کاغذ ضایع شود و بهتر آن است که اول پشت کاغذ را
در روی مایع گذارند تا اگر این خالهای قرمزی موجود باشند پشت کاغذ ضایع شود
نه روی صورت و ممکن است جهت رفع این علت اول در محلول اسید گالیک کمی از زاج
نا ... نگاهداشته و بعد محلول نقره اضافه کنند و در وقت افزودن محلول نقره باید اول
کاغذ را بیرون آورده و محلول نقره را اضافه نموده و بعد کاغذ را در آب فرو برد
چون هر دقیقه تا حتی محلول اسید گالیک زحمت زیاد دارد و این محلول اگر باز
ضایع می‌شود ... از این عکاسان بدین قاعده عمل می‌کنند در هزار مثقال آب مقطر الکل
۹۴ درجه ۴ مثقال اسید گالیک حل کنند و در شیشه دهان تنگ صاف نمایند
و ده مثقال ... هر که ... اضافه نمایند و ... مقطر این محلول ده نخود اسید گالیک

دارد پس در وقت ضرورت کافی است که ده مثقال آب مقطر این مایع را ۱۵ مثقال
آب بریزند و محلول نقره که در را اضافه کنند و عمل را جاری نمایند نسخه محلول الکلی
اسید گالیک را در شیشه ریزند و در دهان او چوب پنبه دارد و در وسط چوب
لوله ایست که ده ... آب مقطر ظرفیت دارد در وقت استعمال نفس لوله را با خط
آب مقطر پر کنند و بیرون آورده در آب ریزند و دوباره دهان شیشه را ببندند
در وقت بروز نقش خوب و بهترین مدت توقف معلوم کرد و اگر زیاد در اطاق
سیاه مانده باشد برودی و مالت وی رنگین شود و عنقریب رنگها ... شوند
و قانی نقش که خوب معلوم شود و اگر مانده باشد میان سیاهیهای ... شده بود ... شوند بلکه نوع کمی ...
دارد پس از بروز رنگها پیدا شود و معلوم است هر وقت ثبت مدت ...
بروز نقش بسیار متفاوت است البته کم‌وزارت ده مقدار نقره است و زمان
ساعت تا ۱۲ ساعت دیگر تفاوت موجود است و باید مراقب بود و ...
نزدیک ... عمل می‌شود وقت را شناخته کرد و وقتی سیاهیهای نقش ...
در پشت کاغذ سفید خواهند بود و کشف شد نباید برداشت و خوب نقش بسته

ما بین مراضبط است و همین وقت مرحله بخش چیز دیگر نشود و پس عمل دو ساعت آب
صاف بشوئید و دو سه ساعت بلکه بیشتر در زیر آب بگذارند املاح مستعار رنگ سبز رنگ
شود پس از آن هم اگر خوب نشسته باشند و خشک شده باشند احتیاج به ثبوت نگاتیف نیست
و اگر روشنائی زیاد رسیده باشد عمل ثبوت بعد از مدت مدیدی میسیتوانه حاجی شود

عمل هفتم در ثبوت نگاتیف

محلول زیبق مایه ثبوت است آب صاف یکصد هیپوسولفیت ۵ سود ۲۵
مثقال این محلول را زیاد یا تقطیع را کنند نگاتیف را پیش از آن ورق یکدفعه در دولچه انداخت
تقریباً نیم ساعت باید در آن بماند و عمل در روشنائی عیب ندارد و باید صاحب
شده رنگ قرمز باید بشود بعد از آن با چینه آب باید کاغذ را شست و تا چند
ساعت در آب صاف گذارد و بعد پس از آن آویخت تا خشک شود
در ثبوت نگاتیف نگاه تیف باید مراقب بود که اثری از زیبق یا دیگر املاح
نقطه‌ای باقی نماند زیرا که اگر خوب ثابت نشود کم کم رنگ نگاتیف زرد شود
و بعد خیلی‌ها همه ضایع شوند و علاج این قاعده اگر ده خبر شود منحصر است به دوباره

گذاشتن

به دوباره گذاشتن در محلول رقیق هیپوسولفیت گذارند کاغذ موی بعد از آنکه خشک
دانه دانه و چرکین شود و لکه‌ها که برابر آتش نگاه داشتن شفافیت و نازک
کاری صورت دوباره پیدا شود مختصر عمل به گوره اول کاغذ را با تق
به گوره موی شکسته دوم کاغذ را با تمامی در محلول زیبق بقدر نیم ساعت
گذارند باید دوره شود در آب چینه ۱۰۰ اسانس مقطر بعد دوره پطاسیوم ۳ مثقال
بروم دوپطاسیوم ۲۰ گرم دفعه تیره ۴ مثقال بعد بیرون آورده خشک شده و دوباره
بعطوریش را آب کشیده سیم کاغذ را در محلول زیبق حس کنند
در آب مقطر ۱۰۰ مثقال سنگ جهنم ۱ مثقال جوهر نمک ۸ مثقال
در زنگ تا ده دقیقه در این محلول گذارند بعد بر داشته با آب مقطر
بشوئید و خشک کرده در جای مظلمی گذارند و بعد در اطاق سیاه بر چهارم
با محلول زیبق نگاتیف را بر دارند و بعد آب خالص ۲۰۰ مثقال الیه
کالیک ۲۰ گرم محلول تقطیع جوهر نمک در شیشه ده سانتی متر تا چینه آب
بشوئید پنجم نگاتیف را با محلول زیبق ثابت کنند آب صاف ۲۰۰

مثقال هیپو سولفیت ۵ درصد ۲۰ بعد با چند آب بشوئید و خشک کنند

فقره دوم در کاغذ لای موم

و موم را با آتش زنند

استعمال موم در شیشه مذکور جهت زیادی حفظ کاغذ بعد حساس برد و بعضی

واقعه دیگریست که همین عمل را جاری میکنند **قاعده وتره صاحب**

عمل اول انتخاب کاغذ کاغذهای خزانه تا کمال قابل استعمال شده اند

بعضی کاغذهای انگلیسی کهنه که دویست سال پیش از این ساخته شده است

ولی بهترین کاغذهای کارخانه ویمی در نزدیک است اینکاغذها و چوب

که بسیار ضخیم نه تکاثف های بسیار لطیف دهند ولی بنابر این ها را موم زد

عمل دوم ساختن محلولات

ساختن محلول شیشه اول در ظرف با ۱۵ مثقال دب مقطر ریزند و یک

مثقال نمک جهنم در آن حل کنند و کم کم بیشتر از آن دوباره حل شود

بجهت آنکه تمام مایع لطیف شود با رجه بارجه بعد در [illegible] سیرم اضافه

نمود و بهم زد تا یکجا صاف شود **شیشه دوم** دب مقطر ۲۵

الکل هم

این نمک جهنم ۲ جزء هر یک ۴ مخلوط نموده حال تا اینکه **شیشه سیم** محلول غلیظ

اسید گالیک ریزند **شیشه چهارم** هیپو سولفیت ۵ درصد ۱۰۰ مثقال آب

صاف یکی این مواد را باید هیپو سولفیت با هم صاف شود در شیشه ها

ریخت **عمل سیم بدورگشن کاغذ** یک تخته چوب صاف نازک

کوچک تر از ورقها انتخاب برداشته و روی کاغذ صاف گذارند و صفحه

سطح نهند و کاغذ منظور را بریده و در روی کاغذ آبش قرار دهند

و بواسطه دو سنجاق محکم کنند و در محلول شیشه اول نقره بکفایت و [illegible]

ریزند و بواسطه مثلث بلور در تمام سطح کاغذ مایع را حرکت دهند تا تمام

اجزای کاغذ را آغشته کنند و معلوم است که باید هوا را منع کنند

و نیز مواظب باید بود که مایع به پشت کاغذ نفوذ نکند و در زودی یک

زیادتی آب را خارج کنند و یکدفعه در استکانی ریزند و دوباره

زیادتی را صاف کنند بعد کاغذ را برداشته روی تخته گذارند

خشک شود کاغذ برنگ [illegible] شود و پس از آنکه خشک شد ۲۴ ساعت

ساعت در آب صاف نهند و دقت کنند که حباب هوا در زیر نباشد
و پس از ده ورق در یک ظرف نهند و با پشت کاغذ ها که
تر باشد بعد از آن برداشته در کیسه گذارند تا نصفی خشک شود بار دیگر
قدری در او بپزد بعد نمایند بلکه آفتاب مایهٔ خوب دوست رنگش
پس درستی کاهی است

عمل چهارم

حاضر کردن کاغذ :: دوباره کاغذ را بطریق مذکور در روی تخته
چوب صاف گذارند یا دیگه محلول شیشه کرم را ۸ قطره در ۳۰ سانت
قطیر آب مقطر ریزند ۸ قطره محلول شیشه سیم را اضافه کنند کاغذ
را تقریباً مذکور در فصول سابقه در روی آن در آب نهند تقریباً
۳۰ دقیقه باز در مواضع باشند در پشت کاغذ نقوش بمانند
زیرا که مایه خاک شود بعد برداشته با کاغذ دیگر پاک کنند آن وقت
قابل عمل است مدت صبح در اطاق سیاه با پرکتیفهای ساده در زرد
شاخ خوب در زده با پشت دقیقه است وجایست کاغذ در باسکول

بعضی در

پس از آنکه و یا یکشب بیشتر مانده باقی بمانند در زیر آفتاب تا چهار روز میتوان نگاه
داشت ::

عمل پنجم

برو رنگی ثلث محلول شیشه کرم را تقریباً در دو ثلث محلول شیشه سیم اریزند
وقتی وضع اطاق سیاه بکو بعد است برو رنگی از ده ۱۰ دقیقه تا یک ساعت بیشتر نماید
طول بکشد اگر طول کشید عیب عمل ناقص است و معلوم می‌شود که مدت لذا خیلی عکس
کم بوده است اگر طول از پنج دقیقه تا ده و تر بر آنکه معلوم می‌شود که با طول کشیده است

عمل ششم

دیر واضح عکس سیاه شود و نگاه داشتن سیم نماید ::
برای نقاشی عکس غالب محلول ایپوسولفیت در اینجا باید غلیظ باشند تا زود درست
شود و باید محلول شیشه چهارم باید که کاغذهای پر تیغ قدیم خشک باشند

فقره سیم

کاغذ تر عمل کاغذ تر این است که بعضی دیگر در محلول نقره سرکه دار بیرون لار
بدون شستن و خشک کردن نگاه درند بهتر آن است که کاغذ موم نزده را بطور
کاغذ موم زده به دره کنند و با دامیکه کاغذ در روی محلول نقره سرکه دار است

کاغذی در روی شیشه شانی گذارند این کاغذ ضخیم آهکش است و باید در آب مقطر
آغشته شود و در روی شیشه صاف بچسبید و تا نزات کاغذ حساس را در روی او بنهند
و ساعتی را برابر آفتاب نگاه دارند و در اطاق سیاه بنهند حساسیت آنکاغذ تقریبا
مثل کلودیون است و لیکن سرعت انعکاس و نتایج آن مانند کاغذ خشک نیست
و بعد از انکشاف را بواسطه اسید گالیک تنها بدون اضافه نقره مانند و لیکن عاجلا در
این اعمال غالبا بی دلیل تنبیهی و ثبوت مثل این عمل کاغذ مومی است و بعد از
خشک شدن باید بطریق معمول موم زد تا محکم تر شود و لطافتش بیشتر گردد

فصل هشتم

در استرسکپ چند سال است در فرنگستان اسباب مخصوصی ساخته اند
که اجسام و اجسام و اشیاء عکس انداخته شده را مجسم می بینند و علاوه بر آن
حدبه و تقعر و مسافت آنها را از یکدیگر خوب تشخیص میدهند در این اسباب
باید دو دیده نظر کنند و اگر چه با یک چشم نگاه کنند حدبه و برآمدگی اجسام
مصوره ضعیف یا هیچ معلوم نشود و سبب تشخیص حدبه و مسافت اینست

از صورت

از صورت منظور چشم چپ مباین و مشابه بصورت منظور چشم راست نیست و در آن
واحد دو صورت دیده میشود و بحسب عادت در دیدن اجسام ممتاز تشخیص
مسافت بواسطه عامل طبیعی است و از این قاعده معلوم میشود که اگر دو تصویر
مشابه بکشند در پهلوی یکدیگر بنهاله نظر به برابر یکی از آنها تفاوتی داشته باشد
حدبه و بعد مسافت معلوم نشود و سابق براین بکار نقاشان معروف ایتالیا محض
تجارب و زیادتی هوش خود درک این معنی نموده از بابت جهت تجسم در این تصویرها
هر دو دیده بکار برده و تصویری شبیه به پهلوی یکدیگر باشند و این عبارات از او ثبت
از تصویر آن آینه انداخته که حدبه و جسمیت نقاشی را مانند آینه محدب را منوا
بیانیه و محال است که نقاشی و بعد نظر آینه با تمام شرایط معینه یک نوع محدب
و تقعیر و بعد مسافت را ظاهر کنند و ثبتش در قوای طبیعی است و ثبوتش برا
کسانیکه در مسائل علم مناظر و مرایا و علم فیزیک بهره ندارند خالی از اشکال نیست و تفصیل
این عمل در این کتاب بی موقع و خالی از فایده است زیرا که سوای اصطلاحات
مهندسی و طبیعی مسائل دیگر در میان می آید و دلیل عمل استرسکپ بر بسیاری از عکاسان

معتبر تر پوشیده است مختصر اینکه در زنهای استریسکوپی را عکاسان مانند
در زنهای رسمی می‌بینند در نه و جمیع قواعدهای مذکوره در وصول سابق الذکر در این
در زنها هم منظور اند جاری شوند و لیکن قواعدیکه کسی در اینها و نازک کاری اینها
بیشتر است ترجیح داده مثل نادرات در لکه تیغهای کاغذی باشند و همینه
لکه تیغ یا شیشه یا صفحه است که در زنهای استریسکوپی غالبا یک تخته مخصوصی را
استعمال کنند که چهار یک طول داشته باشد و در وسط این تخته کتاب
است که می‌توانند نزدیک و دور نمایند که نقطه منظوره عکاسی را بواسطه
قرب و بعد قرار بدون هر قدر مسافت آن دو نقطه از یکدیگر بیشتر باشد
مجسمات نمایان تر است بعد از آن اطاق سیاه را متصل یک درگاه نها
نصب می‌نمایند مرکز شیشه نیم لطیف که نقطه مربوط است و بعد اطاق
سیاه را روی محور دیگر حرکت دهند تا وقتیکه نقطه منظور در این سمت
نیز در وسط مرکز شیشه نیم لطیف افتد با پیکان ساقوری را پیچ و پس بر مز بس
دزان کمان را با پیچ محکم کرده نقطه در زنها معین شود اگر اطاق سیاه یک

ابژکتیف

ابژکتیف استعمال کنند باید در لطیف شیشه یکدو نوبت عکس بردارند و
اگر چه خواهند زحمت چنین ترتیب چپ و راست را تکلف را نکشند
باید در زنهای چپ را از راست و در زنهای راست را از چپ بیاندازند
بعضی از عکاسان دو اطاق سیاه بفاصله معینی پهلوی هم گذارند و در یکدفعه
دو در زنها را زنهی در نصف بعد از آن چاره ندارند از این چاره را
و در زنهای استرسکپی دارند در شاه دو طرف چپ گرفته و تا دو طرف
راست در ترتیب چپ اول را بر راست دوم را بچپ اول عمل کرده پهلوی
هم بچسبانند ولیکن آنکه حالا مستعمل است اطاقهای سیاه دو ابژکتیف دار
بروی می‌شود پس از اینکه دکمه‌ها در روی تخته مذکور ثابت شده دو دکمه را
حرکت ندهند و نسبت فاصله از این تخته خارج نیست
اول اگر ابژکتیف‌ها نزدیک بیکدیگر و اطاق سیاه را در مرکز قرار
دهند و هر دو در زنها را با دو ابژکتیف یکدفعه ببینند و فاصله دو ۱۲۶۹
صد یک زرع می‌شود دوم اگر فاصله دو ابژکتیف زیاد باشد اطاق را در سمت

که در کتبها حرکت دهند تا یک تا یکی از ابر کثیف‌ها یک دور زند لذا اخته اطاق
سیاه را بسمت کنای دیگر متحرک کنند و دور زنان دیگر با ابر کثیف دیگر
چسبیده زند **پس** اگر دور زنان جمیع دور زنند تا عکسها آن است سایه‌ایکه
ابر کثیفها در مرکز واقع باشند در طرف واقع اند از برای این قواعد علمی
چیزی معلوم نیست ولی بواسطه تجربه معلوم می‌شود و عکاسی مخصوصی در فرنگستان
اطاق سیاه کوچک مخصوصی ساخته است در او عکس های ذره بین می‌اندازد
بالالعاب همه اعمالی مانند اعمال رسمی عادی میتوانند شد و علاوه برای این
با بزرگ کردنهای مختلف و بعضی اسبابهای مخصوص تصاویر کوچک را بزرگ
نمی‌توان نمود و بسیار از اعمال عکاسی هست در کتبها که بسبب ملکه اسباب
است و بسیاری در اعمال است در مخصوص عکاسان معینی دست و این اعمال
را از آنها هرگز بروز نکنند و در فرنگستان مالیات مخصوصی از اشخاص مخترع این
عمل گرفته این عکاسان میگیرند تا دیگر یا صد عدد اخله در آنجا رتبه
آنچه در این کتاب ذکر شد ماخوذ از کتب عکاسیه دیگر است و بعضی نکته‌های

لازمه بر زیبایی علاوه اضافه نمودم ⁂

(خاتمه)

در عمل آلب کارلیا صاحب فرانسوی که الکنون معلم درس زبان فرانسه مدرسه
دار الفنون است و مدتی مشغول عکاسی بوده است بواسطه امتحانها در عمل شیشه
حیاتی کشیده است عملی مخترع شده است در کاغذهای نازک اینکه رنگ میتوان
و خالی از نزاکت و خالی نیست و علاوه بران نقاش در این تیپ استعمال نمود و ضرر نکند
دارد و لیکن در صورت عملی چینی است در پس از اتمام عمل نگاتیف کاغذ را بدون
نقاز زدن و کلیپی کردن در روی محلول زیتی که از نه آب صاف ۱۰۰ مثقال سیاه و
قرمز ۴ مثقال بعد از چهار یا پنج دقیقه کاغذ را برداشته بطور معمول خشک نمایند و از روی شیشه
محفوظ دارند و در وقت دخول عمل طرز از آن کاغذ را در شاسی نگاتیف نقاشه
مذکوره در اعمال سابقه گذارند تا وقتی در روشنائی دیده آن نیز رنگ شود پس از آن
برداشته بواسطه محلول زیتی نقش را ظاهر کنند آب صاف ۱۰۰ مثقال و از گلنه
۱ مثقال پس از بروز نقش در نه ثبت باب شوینده و در کوت دیگر گذارند

بطوریکه نگاتیو در بالا باشد و محلول زیر را در لگن ریخته گرم و حاضر دارند و در روی نگاتیو

ریزند و حرکت دهند طرفین را محلول تمام نگاتیو را بالتمام بپوشاند پس از آنکه کاملاً

نگاتیو ثابت می شود برداشته با چند آب شو بدهند و خشک کنند و این عمل را تمام نمودند بعد

با یک ورنی مخصوص ورنی بزنند جهت شستن مدتی زیاد لازم نیست همین قدر باید آب

آب در روی ... ریخته ... کتاب ... عکاسی اول باب

دنیا همه وارد و ثبات کم بینم — در هر نفسی هزار غم می بینم

چون کهنه رباطیست که از هر طرفش — راهی به بیابان عدم می بینم

خداوند رحمت کند هر پدری را که فرزند را بمکتب میفرستد از خدا و نه تعلم کننده رقم

الکل اعلا ۱۰۰۰ گرم الکل اعلا ۲۰۰ گرم بنزین ۱۰ گرم ... ۴ گرم برومور پتاسیم ۴ گرم

بعد در که مسیوم ۲ گرم این چند چیز را با هم روی شیشه بریزند و بعد از آن باید که در حمام

نقره قرار دهند تفصیل آب صاف ۱۰۰ گرم نقره ۱۰ گرم بعد در جای تاریک بقدر کمی از این حمام

باید بیرون آورده و که زیاد است در اطاق سیاه عکس انداخت و بعد از آن در دارو رود در این

حمام برد آب صاف ۱۰۰ گرم زاج سبز ۱۵ گرم اسید استیک ۳۰ گرم الکل ۳۰

تا ۴۰ گرم و هرگاه خوب سیاه نشد قدری اسید پیروگالیک محلول روی آن بریزند

دوم قرار تفصیل زیر است آب صاف ۱۰۰ گرم اسید پیروگالیک ۴ گرم

اسید استیک ۱۵ گرم و هرگاه این محلول را ریخته شد باید بعد از آن این محلول را بریزند

آب ۱۰۰ گرم نقره ۲ گرم و عمل تمام است و بعد از آن دستی روی صفحه ریخته

خارج نمی شود و جهت کاغذ سه دقیقه در این محلول گذارند

آب صاف ۱۰۰ گرم نمک طعام ۱۰ گرم

والسلام تمام شد در شهر ربیع عشر

مطابق سیچقان ئیل ۱۲۹۳

...

عمل قمر جناب آقای میرزا محمدی جواهر اشتری

قلع	قمر
۲	۱

قمر و قلع را اول بگذار ۲ مثقال زرنیخ ورقی کوبیده در زرورق پیچیده
آتش داده تا ملغمه شود بعد بیاور دستمس بی ۳ مثقال
شوره ۳ مثقال فرار ۲ مثقال و ۲ مثقال جوهر زرنیخ
فرنگی خاک ملغمه کنید در میان دو پیاله چینی گذارد کنند
وصل کرده در میان زیر آتش داده تا چهار ساعت
بعد یک برنج زهره ضرب کند یک ابه به هر ده ۳۲ است

عمل قمر

شوره	نوشادر	دار توره	سم
۲	نیم	۱	۱

اجزاء را علاوه بکند در میان
چینی ریخته قدری آب سم را داخل نیم بالای آتش گذارد تا ملغمه شود
بعد یک زهره آب کنند یک مثقال را به ریخته ۱۰ آب شده در میان ... باید

[illegible]

قمری سینه هندی

سم	دار توره	نمک قلیاب	فرار

این اجزاء را مساوی در میان دوات چینی ریخته نیم مثقال صابون
بالای اجزاء ریخته در میان چهار رخ زیر دیس داده بعد گداخته شد
زهره صلح است ۲۷ است و یک ابه به هر ده تیر مبارک

قمری جناب آخوند

قلع	روح	قمر
۲	۳	۱

قمر قلع را آب کرده و بعد روح را بریز آب کند بخوبه و زرنیخ
انزل نمک طعام ۲ زرنیخ خاک ۷ تا چهار ساعت در میان زیر
گذارد ۲۷ است بکبار هفت ده یک ابه بسیار خوب است

قمر شیخ حسن است

رصید	سم	بوره	براده مس	روح	فرار	براده قمر
	۳	۱	۵	۱۶	۵	۵

براده قمر با فرار و روح با هم ملغم نماید نیم مثقال نوره را غلغل نماید
قدری طلا یه کند بعد باقی اجزا همه را کوفته با زره و کاو خیز کنند در
میان حقه کاشی فرار تن یا خاک ملغم مذکور نماید با گل حکمت
بگیرد بعد سه تشدید داده با چهار من زغال بیرون آورده آب
کند باشند برنجه زنگه جسد بی پروا میباید بسیار خوب

عمل قمر

قمع را اسفیده فرس خاف آن را انگلنک نماید چون انگلنک خام
رو بگیرد در میان اسفیده در بیرز دبا ۳ مرتبه باز فرس خاف
او را انگلنک نماید آبکی کند در میان آب سرد بیریزد
دو دفعه باز انگلنک با فرس خاف کند در میان اسفیده بریزد
باز با انگلنک فرس خاف کرده تا قایم نار بشود کامل

بسم الله الرحمن الرحيم

قال بعض الحكماء الفلاسفة من اهل الروم وانا ادري طريقها انه اتى آدم على
نبينا وآله وعليه السلام الذي هي صنعة الحكماء بلا قرعة ولا زئبق ولاقى به فقال له بعض
التلامذة ان سمّا البياض والحمرة قال نعم قال في كم يتم ذلك التدبير قال في احدى وعشرين الى ثلاثين
يوما فقال له ان هذا العجب لم نسمع بمثله قط قال له اعجب من ذلك بلا نار ولا اثال
قال له وما الدليل على ذلك قال اذا اردت ان تعلم صدق القول فخذ اناءً من
مدهون عرض شبر في طوله واجعل عليه غطاء من خشب وخذ وصلها جيدا ثم احفر في الارض
حفرة واجعل القدح فيها ثم خذ الوصل وذلك بعد ان تحبس في القدح المذكور من الحجر
المكرم رطلا واحدا بلا زيادة ولا نقصان ومعلوم عرضه ان يسميه باسمه بغير اهله حجر
ليفعل السر في الارض ولا يسلط النار الظلام ثم اجعل على الفوهة زبل روث
ارز واحذر ان يكون نار روث لهبان فلتنفخ العفن ويجيب الماء ويذهب
الجوهر الذي فيه واجعل النار فيه يوما وليلة ودعه يبرد وافتح الاناء وانظره فان
كان قد انحل واجتمع وصار كهيئة الغبر قطعة واحدة فخذه وصحه مرة اخرى ورده مكانه
واجعل عليه مثل نصف الذي جعلت عليه من الزبل الاول واقذف فيه النار
مثل الاول يوما وليلة واتركه يبرد وافتحه تجده شبه شيء من حجر السبع فخذه ودقه

تعفين

نام مبارک حجر

فهما شئت حتى يصير ناعما والق عليه من الخل المعمول غمرة واجعله في الشمس واحد الغبار

فاذا انشق وتشقق صد اسحقه واجعله في الشمس ولا يزال كذالك يسقيه ويسحقه وهو

يتلون من لون الى لون حتى يبلغ حد البياض ويصير شبه شئ تنقص النشادر مح

متشمع اذا وضع على النار ذاب وجرى وغاص وسرى وضربه الحديد شبه كهيئة

الشمع فاذا اردت ان ترى العجب فاغمر درهما قمرا شبه عبد واسحق الملغمة حتى يصير

كالزبد والق عليه من العبد خمسة دراهم واسحقه حتى يصير شيئا واحدا ثم اجعله في الاناء

مدهون والق عليه من الذهب واكثر من النشادر درهما واجعله على النار لينة ساعة

من النار ودعه يبرد وافتح عنه تجده والدائم نقلت من كتاب جواهر مظفر بالصور قد

نسخة العلم

قال عيسى بن ... دخلت يوما على مولاي علي بن محمد بن علي عليه وعلى آبائه افضل السلم

فعرضت عليه بابا في هذا الفن كان عنده فنقش عليه وعلى آبائه الصلوة والسلم اما اراد ذلك

على باب خير من ذلك فقلت نعم يا سيدي فقال خذ الملح واذبه بشبة زرنيخ البحر ولا يزال

يذيبه مرارا حتى ينعقد وزن الزبد ويبقى وزن الملح بحاله ولا ينعقد بعده ولكن ثم خذه

عقد قمر

واسحقه مع ربع مثقال زيبق مصعد او سقيه ببياض البيض المقطر فهو اجود وبياض

بيض القطري واسحقه يوما تاما لا اقصر عنه السحق ثم يخففه بالظل ثم تشويه بالنار ليلته

كلم

كامتينار الوسط فاذا ذلك مد العمل يطرح منه وزن درهم على ثلاثين درهم قمعي

باب

منقى يقيم حمر خالص باذن الله تعالى في التقطير ماء الحاد وهو انواع كثيرة خل العتيق

تقطيرات

رطل مع اوقية نشادر وبارود ثلثة دراهم وضده يبا في البيض وحده في كل

در تكليس ملح

رطل منه اوقيتين نشادر وملح قلي وحده باب في التكليس تكليس قشر البيض ثلثة

مرات ادرار بعته حتى يبقى الاسفيداج واما تكليس الملح مرة وتكليس الصدف

مرة واحدة في التصعيد النوشادر نوشادر ثلثة واق بركيب مع واقية زنجار

في الطلق

مصعد ثلثه مرات او اكثر في الطلق طلق واقية خضبة يوضع في كيس كرباس يلقي حد

في الماء الباقي مع المطبوخ ويخرج منه ويوضع في بوطقة حتى يجمد ويسحق مع الماء الحاد

در حل نوشادر

في حل نشادر نوشادر مصعد يسحق مع الخل ثلثة ايام وبعده يوضع في سماقران

شمس تجربه كرد

المنقى في الماء الساخن المعتدل حتى يحل باذن الله تعالى وصف خذ برادة الشمس

خالص مثقالين فيلغمها بعشر دراهم طيار ولا يزال يسحقه حتى لا يرى اثر الشمس فيسحق حر

معهما عشر دراهم من قشيش ذهبية ونصف مثقال زعفران يسحق رطبه او يشوى

سبع مرات حتى يذهب الصفرة البيض حتى يصير زرودكا او احمر او الصفر على

اقلب فالق درهما على عشر دراهم قمرا اذ نيا يخرج مكرره مكرر املح او الصفر الداخل

والى رج محكمة فيه سراد ما نصف البيه وارنقين ونصف شمش يخرج في غاية الملاح

والجوده فان عملت هذا الباب غناك عن عمل كثيرة ولا يحتاج الا مزاج قال

المنتسخ — صاحب المنتسخ ولقد عملته عشر مرات وذكر انه لماء واحسن حمرتها وابراق

در صبغ الزاج — صفرتها لم يحط فيها شئ من الشمس فانقعها مع ماء ... باذن الله وصنعت في صبغ الزاج

تاخذ قرعة طرية لعود ... ويخرج لحمها وحبها ويبقى جلدها ثم استقر ... الزاج

الزاج مثل الكحل ثم يصير في القرعة ويلزم راس القرعة ثم يوضع بالليل تحت السما

در عمل صبغ — في ليلة حارة فانه يخرج ماء احمر ونصف ... درهم كاس احمر ... اذيب ... ودرن

درهم توتيه اخضر وخذ منهم درهم ومن الفضة درهم مثله ... وجعل عليهم ... رد ... جرم

ملي — وبعد هم الا ذابه ثم خذ منهم قدر درهم وذهب واذب الجميع اذابة جيدة ... من الفكار

حلال شمس — يابيك كما يجب قال هذا مجرب ودست عمل صحيح واصل خذ من الحديد

والنحاس من كل جزو واذبها بعد ان ييبضها وضعها في البوطقة والقي عليها

حتى يتحد ان ثم طاعمهما من هرس البيض ثم القي عليه واحد من الشمع وان

عملت واحد ربع الثلاث كان ابلغ وسكه دنانير فانه عياره حسن مجرب

بيد آسمان الزيبق — من اعمال حافظ نامر فصل في اسماء الزيبق بلغت راس الصنعة الفان

الزيبق

الغبيط الزمزم الحر الماء الشب النور الزوزوق

الروحانية عين الحيوة اللبن الخل الدهن الابق

الفرار الروح النافذ الطيار اين مجموع بزبان اكسيريات

وشير رازي جيوه كويند واين مؤلف كويد چند اسم ديكر وارد بزبان اكسيري

وان انبعاث لبان عطارد قمه الف برق تقييد ركب

تصعيد كافور — حسب ماء الحيوة ثعبان زئبيرلا ماء الشمس ملك الارض

ماء المراة العبد العطارية الحية لبن العذراء مائدة الحبيبة

رزا صعد الكافور مع العقاب مرار حتى يختلط ويتبقى النحاس والحديد وصب

في الشمس — رض القصيب العجيبة ... ماء ... بوضع الزاج ... روينش ... بالسوية ويجعلوا

جميعا ناعما حتى يصير كالهبا ثم يوضعوا في قنينة لطيفة مطينة بطين الحكمة ثم يوضع

في مستوقد النار او في التنور الى الصبح بعد ان تسد التنور حتى لا يذهب

ملح — الحرارة ثم يوخذ من هذا المعمول ويفرش في البورقة ويحف به العبيد المقعود

من فوق مقدار ثلثين ومن تحت ثلث ثم ينفخ عليه في الكوره حتى يذوب العبد

المقعود ثم يبرده يرش الماء حتى يبرد ثم تحط العبد المدبر في البورقة يذوب مرة

وضرفي النفخ ثم يطعم الكبريت المدبر شيئاً فشيئاً حتى يصير لونه كلون الذهب المدبر ثم
يلطف بالماء ويخرج فاذا اردت ان يطرح منه مثقال على اثنی عشر طولة فضة من ذلك طولة دار
صدرة باذن الله تعالی فصل عمل الكبريت المدبر يؤخذ منه جزو ويؤخذ بزر الكزرة ويقشر — كبريت المدبر
ويسحق على الزجاج حتى يصير كالدقيق ويؤخذ من الكبريت مثل الكزرة وزن [illegible] ثم يسحقهم
جميعاً بالخل الى ذوق او الليمو او الماء حتى يصير داكا الخمير ثم يقرص اقراصاً ويشف في الشمس
ثم يوضع في سكرجة مطين بطين الحكمة ثم يوضع في برنية يعني كوزه [illegible] و یک گلین
هر یک بشد حزب است [illegible] علاته خلف [illegible] ويغطيه بالصحن المثقوب [illegible]
ثم تنكس راس السكرجة ويحكم النار على ظهر السكرجة حتى تقطر جميع ما فيه ثم يؤخذ من ذوق
الماء الذهبي ليشرب من الماء ويطعم الصعيد كما تقدم بعون الله فصل عمل الزرنيخ المدبر — زرنيخ مدبر
وهو استخراج جوهره ياخذ من الزرنيخ [illegible] ٤ اجزاء ومن [illegible] جزو — ه
[illegible] جزو وبعد جزو صابون جزو ثم يسحق جميعاً حتى يصير داكا العجين ثم يجعل
في سكرجة مطين بطين الحكمة ثم يجعل في الزبل مقدار [illegible] يوماً ويعطى النار تحت ويقطر
ثم النشيث يقطعه [illegible] حتى يقطر رطوبته فاذا فرغت الرطوبة يعلم انه [illegible] فيه
يقطعه من النار ويحفظ عليه فصل اخر في عمل الصبغة الذي يدبر بها الاوزان ولكن — صبغ الصبغة

واذا

في الوقف على اسماء الكواكب السبعة السيارة فهذا هو الصبغ الذي يدبر بها الموازين السبعة
العمل لم [illegible] تاخذ البارزتان الاصفر المبرر [illegible] حتى [illegible] ويصعد [illegible]
[illegible] القرنفل [illegible] فوق البارزتان [illegible] تحت النار [illegible]
ثم [illegible] يوضع فيها [illegible] ثم يقطر عليه من ذلك المحلول [illegible]
البارزتان والث [illegible] فانه [illegible] فان فعلت
[illegible] الكعبة [illegible] فصل [illegible] رطل من العروس صفرا — عمل [illegible] تجربه [illegible]
مع ربع رطل [illegible] ومع ربع اواق [illegible]
معه [illegible] يسحق هذه كلها [illegible] في قرعة زجاج مطينة [illegible]
السود طبقة [illegible] طبقة [illegible] كذالك [illegible] طبقة [illegible]
حتى [illegible] القرعة ثم يقطره [illegible] فانه تقطر منه ماء الاول احمر شديد الحمرة
فان [illegible] قطره فانه يقطر [illegible] الآخر اسود [illegible] النفط والنفط [illegible] الماء الاحمر — كحل [illegible]
فاسحق به زيبقا [illegible] جيدا [illegible] مع كل اوقية من الزيبق مثقال زعفران
[illegible] لا [illegible] بهذا الماء [illegible] القدحين [illegible]
[illegible] فاذا [illegible] الى النار [illegible]

[illegible]

سبع مرة حتى يصير احمر مثل الدم ويغسلك ويجري من القدح مثل الشمع ويصير فقره وزن عدة
لا يصعد منه وخذ انا البتة خالق منه حبيبة درهم على عشرين درهم قمر فانه يصبغ اصفر بالذهب
مليحا صافيا الونه بغير سواد ولا وسخ ولا يحتاج المزاج ليتو مثقاله اربعة دوانيق كالذهب
الا نزير وهو من اجود الابواب بقدرة الله تعالى وتقدس فصل في هذا المبيضة واجمع ص
ما فيهما من البياض والصفرة وكله عليها البياض وخذ من المرقشيشا الفضة والنوشادر
درهم من البيضاء والملح من كل دراهم ومن التنكار خمسة دراهم واجعله كله في البيضة وطين بطين
الحكمة واشده في نار زبل الرقيق يوما بعد ذلك اخرجه واكسره فان فيه اكسير اذا القي
منه دراهم على عشرة من الرصاص المشمع يقدم قمرا خالص مليحا باذن الله تعالى وتقدس وان يقول
معقدهم انه يطرح على الشبه الاصفر واه النوتيق للزرات وصا الرشا محرر بأنه الا مختار
ملح وصنعه اخرى من المصنف فقد نقل هذا الكتاب الشيخ محيي الدين العطار تغمده الله بغفرانه
وهو ان تأخذ من الملح المر ومن الملح المقطر ماء وتأخذ من قطرها مقدار رطل ماء مقطر ثم خذ
مثل الماء والقاطر ملح اندراني ويبقي في الماء الذي يقطر ويدفنه ثلاثة ايام فانه يحل ثم يقطره
فاذا قطر القى على القاطر رطل ونصف ويدفن حتى يحل في ثلاثة ايام ثم يقطره ويلقى على القاطر رطل
شب يماني ثم يدفن ثلاثة ايام ثم يقطره ويلقى على القاطر رطل بارود ثم يدفن ثلاثة ايام
ثم

حتى يحل ثم يلقى على القاطر رطل النشادر ثم يدفن حتى يحل ثم يقطره وهذا هو الماء
الذي فانه اذا اذبت المشتري وغمسته فيه فانه يقيمه فضة ولا ريب كذلك فان هذا
شمس يحل كل شيء ويعكس كل شيء ان شاء الله تعالى وتقدس فصل في تقليع
الكتاب الشيخ على ابن عمران اعزه الله تعالى داره وهو مما يقيم به القلعي تأخذ برادة الحديد
مغسولة بالماء والملح ومثلها كلس واسحقها واستنزل لها وخذ النقرة السفيع واذبها ثلث
مرات كل مرة تمشك ونزنها من مغنيسيا ثم تجد النقرة بيضا لينة فاحمي على كل عشرة
منها درهم فضة والق من هذا على عشرة قلعي يخرج فضة على المحك والسبك باذن الله تعالى
ونفعها على صداق الصيرف فانه باب عجيب مليح ان شاء الله تعالى من جوامع الكتاب
الربانية تأخذ برادة فصل في تقليع برادة الحديد في صنف خمر جيدا وعقاب ثم اشمع بالزنجفر ص
اثنا عشر مرة حتى يثبت ثم القى منه درهم على عشر درهم من النحاس الابيض يقوم احمر
مسقى الطرطير ابريز وجه بالشمع يصير مليحا والحمد لله وحده فصل في تبييض الطرطير
تأخذ ما شئت منه يسحق ناعما وخذ بارود وشورة يسحق ناعما ثم يخلط ويسحق جميعه
ملح حتى يجدان ثم يجففوا في الشمس او النار فاذا جف يوضع في وسط جمرة نار حتى البارود
عمل الابار الطير ويصير الطرطير ابيض ان شاء الله تعالى فصل في عمل الكبريت من الزنجفر الرومي اشتاة

[illegible]

عشر درهم ومن حجر الكرم احمر مثله ركاشه راس لا وى مثله يسحق الجميع في مكان ما يستقيم من

ورق تقويم نقره

شيره البانه مقدار يوم واحد ثم يسحق الشديد ثم يرد الدواء ورق تقويم نقره ويأخذ

بوزنه رصاص مصفى اسود ويأخذ اجر مطبوخ ويحفر في وسطه حفرة بقدر ما يسع الادوية

ويخلط جميع الادوية في بوطه معماه بعد سحق الآجر من الطين ويطين عليها بطين الحكمة

ويبقى عليها خرقة واحد ويجعل البوطه في الحفرة المذكورة ويطبق عليها بالآجرة الاخرى

ويشد وصلها بالطين المذكورة ويعود الحكمة ويوضع في تنور حار النوره فاذا انطفت النوره

واستخرجت يفتح المعمول ويتركه يبرد ثم يطرح منه درهم على اثنين وثلثين درهم قمر يقوم

شمس ان شاء الله وعيار ه ثمن عشر درهم ان شاء الله تعالى تقدس وصلى الله على محمد واله اجمعين

ملغم

فصل الملغم براده ذهب نخته ومثل وزنها شعيان ويسحقه حتى يلغم ويسقيه الماء العارض بائب

الشادن ويصيره في شيشة مطينة على نار فحم نفسه فانه ينعقد مثل السكر الفقر درهم على اثنين

عشر درهم يخرج في غاية ذهبا يشبه المحك والمسكر لا يحتاج الى مراح ولونه بلون الالوان

قسم من تقويم الفضة

بعا جيد ان شاء الله فصل ودهن الحكمة الشمس درهمين عقرب وشي عم ومثله زنجفر

ومثله شادنه ومثله زاج ومثله هرو وعشرين جزء شمس مكلس يطلق منه الاجزاء سمين بقدر اصفر

ودهن صفره البيض

سراج حتى يصير دهنا بلون الياقوت الاحمر وقت دقت الى حجر ايه وره يصبه الشعر

تقطر اولا ثم

تقطر اولا ثم يعيد ما يف ويجف طبقه بعد اخرى كبريت وشعر ذكي سته بالسير

دهن قمري

ثم يجعله في نار سرقين البقر ليلة واحده ويخرج في الصباح ثم يلقى منه ما شئت دهن قمر

من العبد درهم ومثله ابرس البيضا ومثله سم الفار ومثله براده قمر لذلك يجمع

الجميع ويحطه في البوطه معا يفرش ويجف مزوره غير مطبقه ويشد وصله ويعطى النار بقدر

شمس

ما يذوب القمر يقوم قمر بعون الله فصل في الكتاب المذكور ان تاخذ من الكبريت اصفر

جزو الصيعه ١٢ مرة ويأخذ منه جزو ويطرح على ١٢ درهم من النور خالص فيخرج سبلوس ثم

شمس

يأخذ منه جزو واطرح على ١٢ جزو من الدرس البيضا تقوم ذهبا ان شاء الله فصل تقطر الزاج

الرامي ويقطر بالبيطار ثم يخدم بالقطر عقرب الى يشرب مثله ومثاله ثم يقطر العقرب

ويلقى ما قطر على ما لم يقطر اربعين مرة الى ان يصير مثل براده الفضه يلقى منه واحد على

ثلث في القوارير المسحن يتكلس ان شاء الله ثم واحد منه على الف في اي جسد شئت يقوم

ودهن صفره البيض

ابريز ان شاء الله فصل في ودهن صفرة البيض يؤخذ صفرة البيض خمسين وملح القلي دوقيه

درهم زاج اخضر ودرهم تنكار ومثله ملح قلي ويقطر بخشيه ساعتين ولا يبرح ثم يقطر ثم

احمر في شمس اوفي سخته لينة يقطر يوما تاما ثم القي على كل اوقية درهمين عقرب

ملغم

مصعد واخلط بالسحق ثم يدفن ثلثه اصابع في الزبل محيث يأخذ من قرعة وادقة تجمد

بنار مجموته کنار الشمس والنیا لا یزیبو ولا یتقص ابا ماحتی یقطر کله واحذران یبرد ویقطره

فی اوزان — فهذا احسن دهن الصفرة وهو کثیر العجایب ان شاء الله تعالی وتقدس فی اوزان الرطل المصری

طلع ثم طلع — هو اثنی عشر درهم الرطل العطار اربعة عشر دقیة کل وقیة اربعة عشر درهم والرطل فی

درهم سک — الکعبة سعود اله الموفق للخیرات درهم سکوی صعفت ما کان بعد العوض عن المقطر

ثلث ارطال وزعفران الحدید اوقیتین زاج اصفر وقیتین شب خمسة دراهم عقاب

دقیة زنجفر مثقال بورقة احمر درهم جعلها کلها فی الملف بعد دقها ثم جعلها علی مستوقد واوقد

علیها ساعتین حتی غلت وخرجت قوتها فی الملف وترکها حتی بردت ثم صبع سحة صفر الملف

عصره بعیه ثم اخذ الماء احمر کالدم سقی به الزنجار المحکم المتخذ بالعقاب وسحقه وشمسه

حتی جف ثم سقی مرة اخری احبه کالمختوم ثم جففه فی الشمس الی اربع مرة فاجعله فی قارورة

وادفنه فی الزبیب اسبوعین بیدل الزبیب فی کل خمسة فاخذ ما انحل انحل رر

واسقی به مالم ینحل قلیلا قلیلا فدعه حتی انحل فی اسبوع ثم خلط الماین واحمی الفضة وغمسها

کما تقدم وکرر السحة خرجت حمرا اظاهر او باطنا مع بعد ثلث سبکات

قمری — فالعمل من رشت فایده یوخذ الشونیز ویدق دقا ناعما ویجعل فی اناء

ویجعل العسل فیه وتوقد علیه بنار لینة ثم یلقیه فی الملح ولا یبذر دانه فانه یصیر

قیم عن

فضة سیف البقدرة الله فایده من اخذ من دهن الحلتیت ومزجه بدهن البقر وجعل السود

منها نقطة فی جبینه کان له قبول ومحبة عند الملوک وغیرهم فایده من اخذ دهن

الحلتیت ومسح به تضمیبه ثم علی عشرت ایة فی لیلة طب وضعت فی جمرة ناخذ عا برکات

الله العای روح تدنیا جزو وطیقه بنصف الجزو من العسل لطریق حل بنده وصب علیه الماء حتی لا

یطیر ثم ناخذ شب الصفر عقرب بطهر وسحق سحقا جیدا ثم یخلط شی من العسل ویضع فی بوتقه

واسعة حتی لا یکسر وشد وصل جیدا ثم یجعلها فی اناء مملو من التراب الموقد ویجعل البوتقه

فیها توقد تحتها یومین بلیلین بلیلتیهن بنار لینه فانه یخرج ترابا یمیل الی الحمرة فارفعه

ما تحتاج الیه فاذا اردت ان یطرح منه فضة سبعة اجزاء من الفضة وثلث

فایده — من النحاس یطرح منه جزو واحد علی عشرة یخرج ذهبا خالصا باذن الله فایده

طلع — عرق الزم رام وسمی بالهندیة کنیر یسحقه ویمسح علی قضیبه یمنع الانزال

من کلام امیر المومنین — وصفت من کلام سید الله الغالب ومطلوب کل طالب امام الثقلین ویعسوب

الدین علی ابن ابی الطالب علیه افضل الصلوة والکمل التحیات خذ الفرار والطلق

وشب اشبه البرق اذا جردت فی السحق ملکت الغرب والشرق تحقیق مجربات

کربسته ده درم وطلق ده درم وزرنیخ ده درم طلق را انکو سحق کنه وسیماب را

در آب اندازد و بیاء البیض که در عمل کمیب گفته شده صلایه کنند و این صلایه را از بامداد

تا شبانگاه کنند باشد پس در کلت حکمت گیرد و در آتش آهنچه گران نهند یا در تنوری

نهند که پیرامون آن سرگین ریخته باشد پس یک شبانه روز در آتش بگذارد پس برآورد

ملح شیشه را بشکنند حبی بیرون آید مانند شفق و در سختی چون بلور در غایت سفیدی و صفا

پس آن حب را کوفته نگاه دارد و هرگاه خواهد یک درم از وی بر بیست درم مشتری یا زهره

طرح کنند نقره برآید در غایت سفیدی و لطافت ان شاء الله تعالی فصل اول که زهره را

منقاس سازد پس بستانند سنبادج سنگی به قدر یک سیر و هلیله یا و سیر پس از راو در شیر میش

لطریق ودل جتر ریخته سازد پس یک مثقال نقره خالص و یک مثقال مس منقار را در بوته

ملح کرده بگذارد و آنگاه از این در بوته افکند به وقت کم از قدرت خدای را ملاحظه نماید

م فصل قوتیا را نرم بساید و در آب جوش بیندازد پس منقار را هفت نوبت بگذارد و آنگاه

م در میان آب اندازد قائم گردد و قمری گردد ان شاء الله تعالی فصل العجیب الغریب القمر اذا نزل

ببرج الحمل تأخذ من الغاسول الاخضر یدقه و یقطره ینزل منه ماء الابیض رصیص العلم با

یطبخ ثم ینزل منه ماء احمر یطبخ به الزنجفر مع العقرب الا ان یثبت و یجری یبقی منه

علی الحدید شئت تقیمه ابریز ان شاء الله تعالی و قال و الافضل ان یسقی بالقطر نگار

هو الحز

مرجنی یجمر بالتبق و النشادر و یلقی منه علی الف درهم صبه علی عشرة و الله المعین

در کیمیاء و شجرة الجبلیة شجرة الشبرم و قال شجرة لا یموت لا شتی و لا صیف و کسرا ما تکون

یحتمل الشتاء و هی معروفة و یسمی الشبرم و اللوف و ینعقد الزیبق اذا طرح ماؤها

و لذلک الرصاص اذا اذیب و قرع فی مائها ینعقد و یصبر علی النار و قیل انها شجرة

در کیمیاه الیبروح و الله اعلم فصل دیگر در شجره سنگ که او را شجره شبیه شجرة الجمیق تحرود

و لها ورد اصفر فاذا وقعت فی الید یطرح منها واحد علی اربعة و عشرین من النحاس

ملح الاحمر یقوم النور باذن الله تعالی فصل شجرة و تسمی سیطب و ورقها کورق الخلاف

و عنید انها کالزعفران و وردها کالتبق و هی در قوتها صف و در نجیها شش ریگ

چند بید سترقند هم رشها و القی منه جزو واحد علی مائة جزو الرصاص اذا المقبان

در تکلیس زهره را اوس یر الاجاد و اللین یحتاج ان یجمع فانه یخرج النور باذن الله تعالی فصل در تکلیس

زهره یکی را داده او در صلایه اندر ریخته آب نراج مقطر ریزی ریزد و تشویه بسید هر بارها

تا چون مکلس شود مثل خون یک جزو از او ده قمر را صبغ دهد و بایخ وده

در زر اد الملح تجربه ازش دیگر پیاسیرد حیز نیکو برآید ان شاء الله تعالی فصل فی عقد زر اد الملح فیه خمسه درم هرگس

البیض و ثمانیه درم شعر اسود در سخت و ترتیبا من کل واحد درهمین جوق

ترتيب ... كل واحد وحده ثم يجمع ليسحق البالغ حتى يصير كلهم واحد ثم يؤخذ بوزنهم زنجبيل احمر او اسود

ويدقهم جميعا حتى يختلط واجعلهم بنادق وذوب الورس البيضا واطعمه بنادق واحد بعد

تكليس الزجاج واحد ثم اقرعه واضعف مع نطرك وهو صحيح مجرب ان شاء الله تكليس الزجاج بهو ان

يؤخذ منه ما شئت وتحميه وتطفيه بمراره البقر او الغنم فانه يتكلس مثل الزرنيخ ان شاء الله

وصفة طين الحكمة نصف طين الحكمة يؤخذ مع بركات الله الرصاص الاسود والشعر والملح والطين الجيد

مت ... الرصاص يجعل براده والشعر تقرضه بالمقراض والملح والطين يدقه ويخلط الجميع

... ويدقه دقا جيدا حتى يعود جزءا واحدا ويحكم به البوطة وما شئت نصف في الصاع الصاع

ملح اربع امداد والمد رطلان وربع بالعراقي والرطل احدى وتسعون مثقال بالمثقال الرباعي

والمثقال ستة دوانيق والدانق ثلاث قراريط وثلث القيراط ثلاث حبات من اوسط

حب الشعير وثلاث اسباع شعيرة فيكون جميع المثقال عشرون قيراط فيكون ثمانية

وسبعون شعيرة واربعة اسباع والشعيرة عرض شعيرات من شعر البرذون فيكون

الصاع ثمانية وسبعة وعشرة مثاقيل هذا تحقيق الصاع والمد والرطل في الاسم

في اسماء ... الاحد بالرمز الا ما يطلب في اهل الصنعة اول في اسماء الذهب

الشمس الحر العقيان العسجد والتبر والورس والفلح

النضار

الشمس النور الشمع الحمرا العصفر التبر الكبريت

العلم هذا اسماء الذهب الثاني في اسماء القمر الام الفرق والحين

والورس البيضا والشمع والبيضا الابيض الا الفضة

الثالث في اسماء الحديد

المريخ والحديد والموت ... الاحمر المريخ الاحمر الحار

الهندي الاسلم الذكر السارق الرابع في اسماء النحاس

الزهرة الهود الاخ الاحمر الاخضر الاصفر

البورسلط الدم الجابد الحس في اسماء القلعي

المشتري الفرار والخفيف الجوهر الابيض الدهرا

الكواكب والارض البيضا الازهرة البيضا السادس في اسماء الرصاص

الاسود زحل الاسرب والزبير العايب والاسود

الاسحم حصد الاكف الذهب البر

زحل شعر الاحد ... البورق الاسود

عدس الاحد والاحجار السابع في اسماء الزيبق

الطيار الفرار العبار الابق السحاب البرق

الابق السحاب البرق الماء الثقيل الزوج

ملح الماء الحيوان المشتري عطارد الحبر الرطب الماء

الثامن في اسماء الكبريت

الكروس الصفرا العروق البيضا العروق الحمرا الشمع البيض

والحمرا والصفرا التاسع في اسماء الزرنيخ

الاخوين الاكليلين والملكين والحجرين الاحمر الاصفر

العصفرين القنبور ورق الذهب شلف الاحد

نصف في اسمائه من عالم الارواح النور العقاب النسر المشتري المرار

الملح الطيار الكافور القعد الملون الزهرة ونسيم هذا الملك

في ... ان ... والله اعلم

لانه اذا اخذ منه الا حب و وجعت فی فمه علی الریق ترک حتی یجف ثم یصف فی فم الحیة

فتقتلها و یصنع الدرع [illegible] رنگ

[illegible] مانند مرقشیشا

بود و در این قول صاحب منهاج بود و گویند سنگ تر از مرقشیشا است اما چنان

مذکور است که او کلی است سیاه رنگ که از کوه کاشان آرند مولف گوید

آنچه محقق است سنگیست الوان بغایت سخت و اکثر سیاه رنگ سرخی آمیز

باشد و نقطهای سفید در او باشد و آبگینه گران استعمال کنند جهت آنکه آبگینه

را سفید گرداند و از آن سنگ مغن گویند و در سنگ پزکان نیز گویند و در ولایت

بشر از فاروق و هیت که از آن پزکان خوانند این سنگ از آن ده خیزد

در املاح — بدان سبب این سنگ را پزکان خوانند فصل در املاح و در انواع

بود ملح عجینی ملح اندرانی و ملح سیاه و نفطی و سیاه غیر نفطی و ملح هندی

سرخ رنگ بود و ملح مر و آنچه تلخ بود نزدیک بوره بود و خوب ترین

در سوختن نمک — آن اندرانی بود فصل در سوختن نمک نیکوترین آن بود که نمک را

بشویند یکبار و رها کنند تا خشک شود پس در دیگ کنند و سر دیگ را به نهند

دادا[illegible]

و بر سر آتش سوخته گرد بر گرد و تنگ کنند و رها کنند تا از حرکت باز

ایستد از آن سوخته بود و بعضی نمک را در خمیر گرفته در آتش نهند

لیکن آتش سوخته در رها کنند تا آن خمیر سوخته گردد این است نمک و تلخ مهیل

سرد بود بقوت و در از نا گوید بسیار خوردن نمک محرق دم و مضعف

بصر مقلل منی بود و حکه و جرب آرد و صاحب منهاج گوید که مقرح

و بصر [illegible] و مصلح وی آن بود که بشویند و صعتر اضافه کنند و گویند بدل سعتر

نیم وزن او نشادر است و گویند نیم وزن او بوره است اما ملح دباغین

در املاح — شوره حسب و ملح القلی عرنکه کاد است و ملح آبگینه نوشادر است

و ملح سنجر ملح عجینی است و ملح الغرب بوره درخت خوانند و دی و وی

تریح بوره ها بود در [illegible] طلب کنند ملح هندی نمک هندی است گرم و خشک است

دوی گرم و تر از انواع لطیف تر بود و ملح نفطی نیکوتر آن بود که منتن بود

در بوره ها — راجح آن فصل در بوره ها انواع آن بسیار است بهترین آن ارمنی باشد

و آن را لطرون گویند و افرنقی بقوت تر از ارمنی بود و در منی نیک

و سفید بود با ورد و طبیعت آن گرم است در آخر درجه دوم و خشک است

و در اول درجه سیوم واللّه اعلم فصلٌ در انکه عسول اشنانست فایده رهج

علاج — الفار قرقان کویند وان سم الفارست وتراب الهالک نیز خوانند

در علاج سیلان — وان شک است درباب شین طلب کنند فصلٌ در مرض فرنک بود

بعد از انکه از علاج ان دست کشیده باشند تو تنتان قلمی یک باشه سم الفار ماشه

هفت ورق هر دو کات هندی سفید دانک ان نموده با آب نیم کنی خوب سحق

نمایند وحب بندد برابر فلفل یکی از ان بوقت صبح و یکی از ان بوقت شام

در سفید — بخورد که بسیار نافع است بدل تبرآب اود کیری واضح نماید والله الموفق

علاج — ودانسته الاستقام والامراض فصلٌ در تنقیه مشتری او درا بیاورد او را اشک

کرده کوی کنند ودر ان چونه گلاب اندراخته مشتری را اشک کرده بر ان نهند

ودیگ گلاب بالای او نهاده انقدر اب آتش بر بالای ان ریزد که شگفته گشته شود

پس سر از کلاب انباشته سه روز بگذارد و چون بیرون آرد نقره سیاهی از زاد

در دفع سیکر — خواهد شد درباب سیکر بعد و هر یک از ان از غره ماه ریکا برداشته

بر بالای ان نهاده نظر بماه کنند پس از ان در لته بسته زیر راهی اندازد تا

در تنقیه الاعمی — دفع او شود ومجرب است فصلٌ در تنقیه الاعمی ضد فرمع دسم الدلق

از دهن البلاد

از دهن البلادر واحد سیر دهن الکبریت اصفر شش ربع تخلیط هما تم بذوب

شعیر من السیاب من اثنا عشرون مرة ویرین فی ماء المعدوم ثلاثه ایام فی کل

در اثبات زیبق — یوم ۲۲ مرة والله اعلم در صنعت تیزابیکه کوید خود کرده ام و ثابت کنند زیبق را

دسفید کنند ومس را چون بگذارند و در ان ریزند پس سفید آید سیاب و درد نمک

سنگ هست و زاج سفید شب نزده و نوشادر هشت و شوره هشت جمله را

تنب یا ده است

صلایه کرده در قرع و انبیق به آتش نرم بکشند ولیکن زیر و بسیار مجرب است

در بیان حلویات معجون مجامعه — کوید خود کرده ام بالاد المحمود فصلٌ در حلویات مقوی جماع بخورد بر شسته پست

علاج — کنده نیم سیر مغز چلغوزه یک سیر جوز بسته تازه نیم سیر دارچینی و قرنفل دو قرما

زعفران هر یک سه درم مشک نیم درم کوفته و بیخته با هم بیامیزد با چهار سیر

قند مقوم سرشته نگاه دارد در وقت حاجت شش درم بخورند وبر بالای آن

در حلوای زرد — شیر گاو دیگر شد وباید خرما را در شیر گاو بکوبند و با جوشیده باشد در بیان

علاج — حلوای دیگر کندر را در ظرف نقره کنند و در تنور بریان کنند و با آتش برنهند

بقوام آورد و دارچینی و جوز بوا و قاقله و قرنفل و خولنجان و زعفران هر یک

دو درم نرم شده با وی بیامیزد و در ظرف چینی کرده هر روز شش درم بخورند

اکسیر زیبق — فایده فی اقامة الزیبق و اکسیر یلقی علی مس الاسرب باء عقاب محلول واو دفنه

فی الزبل حتی ینحل ثم یلقی به زرنیخ مصعد حتی یشرب بمثل وزنه ثم یلقی من هذه

اکسیر قمری علی — الزیبق فیقیمه ثم یلقی من هذه الزیبق القایم علی الزهره قمری بگرگ کرده رزد چهار جزو توتیای

سیاه یک جزو نوشادر یک جزو نمک یک جزو این جمله را در صیفه املغم و

خوب بسا بس یکی مس را در زیر و برابر و بر هر یک درم از زیبق و درم از ان

اخلاط ضم کن و بگذار که این اکسیر بود چون یکدرم از این برده درم مس پاک اف کنی

علی — صبغ دهد در غایت خوب مجرب است البته البته والله اعلم بالصواب

در نقش — سری در طلسم البیض است که اگر با سرکه حل کنی و حبش مقلوب بنا شد نقش

بر وکیری و بگذاری خشک شود هر که بشکند تا بازو در سرکه نهند ان نقش از ان

علی — تغبیه زحل — ور نشود و این از جمله اسرار است صفت پاک کردن زحل بگیر و زحل را

و در کوزه مطین نهند مع اهک و در دارش کوزه کران نهند و بیرون آرند

علی — و قدری کوگرد زرد بر ان ریزد در گذارند تا پاک شود عمل

عقد زیبق — الزیبق عجیب قب وحرق القلعی بالکبریت الاصفر حرقاً بالغاً واحرق الاسرب

او ذر بلغ فی الاحراق یسیر کذلک ایضا بالزرنیخ الاصفر حرقاً بالغاً ثم یسحق

الکل

[illegible]

[illegible]

الکل فاجعله فی ثلاثه امنان دخل مصعد و تعلق فی قنینة فی الشمس ایاماً و حرک فی کل یوم

ثم تصفیه جیده و دیاک و العقل ثم تطبخ بهذا الماء الطیبا و العبیط فانه یعقده

مثل الذهب مسحقاً وان اخذت جزو ذهب و جزو کبریت اصفر و جزو زیبق

ثم تسحقها جمیعاً معاً و تشویها حتی یصیر احمر اثم تسقیها من هذه الماء سبع مرات و تشویه

فی کل مرة و تسقیه ثم تلقیها منها قیراطاً علی ثلثه دراهم فضه یصبغها ذهباً حسناً ... در مثقال

مثقال خمسة عشر قیراطاً باب فی الیم الرصاص الابیض تمثیل زیبق قطعه و زن الزیبق کما محلول حبیداً احمر

اصفر قطعة بعد قطعة و حرکه حتی تسود و هذا مغنیسیا الحکماء فی لو میها ثم خذ من التوتیا و الشب

بالسواء فاسحقهما و اطبخها ببول الغنم حتی یغلیان فیه ثم اتصعد و اسحقه بالمغنیسیا و المحلول

اللتی غسلت نهاراً و شویها لیلاً حتی یصیر نقره لا تغیر من الف فالق منها در مجامعا عشرة دراهم

فضة فیصیر ها صفرة ملیحة فاحمل من العشرة من هذه الفضة المصبوغة فی عقد الاسرب لو عقد فی عقد الاسرب

جزو اسرب و نصف جزو زیبق حر و تشبعها مع و تسحق و تغسل حتی یخرج سواد الاسرب و

الزیبق ثم تجعلها فی القاروره و تصب علیها ماء الکبریت بقدر ما تغمر فوق الاسرب

بلیغ نگار — و الزیبق یوضع فی الشمس اربعة ایام فانه یخیف الاسرب و الزیبق ثم یصفی ماء الکبریت

عنهما ثم یوضع الاسرب و الزیبق محلولین فی القرعة و الانبیق و یوقد تحته بنار لینه

تبييض سوره

تعطير زاج و عقاب — حتى تقعد الزيبق ويبقى في اصل القرعة الاسرب المحلول اخرجه بعد تشبث فايده
فيسحق البارود ويسقى بورق او اكثر خل حاذق المقطر فانه اذا شرب جميع الخل ينبغ
ملح — جميع احواله واذا قطرة بعد ذلك بمفرده وكذلك الزاج والعقاب وقس عليه
عمل طلق بقوة — عمل برنج طاليقون وخاصيت او اينست كه اگر كسى را بعد جراحت كنند التيام نپذيرد
واگر از وى نقاش لب زد و دراز او سرى بركشند هرگز برنيايد واگر از وى پياله بزند و كسى را
كه زهر بود در چشم كشند به شود و سپاس كه در چشم باشد دفع كند و چراغ عمل توتياى سبز زرد
سبزه — ذغشته كن در بول بقر يك ماه هر پنج روز بول تازه كن پس خشك كن بعد سرخ را كوب
و ده روز در آب اشنان ذغشته كن تا خشك شود پس مروارد لب برو نى سى سنقر را كداز
و بعد ده درم نحاس و ده درم و نيم از روى دار و طرح كن و دوباره عمل در خزانه پادشاهان بهم
عمل تاكيد الملح — برسد والسلام ملح عمل تاكيد الملح وهذا من عجيب اسرار الصنايع يدخل في الاعمال خذ من
الملح عشرين رطلا وتجعله في قدر مجرد وصفرد توقد النار عليه حتى يبخر من الملح رطلين ويذهب
البلة وتحركه في العقد والرطوبة حتى يصعد ثمانية عشر رطلا ويبقى رطلين فاذا صار
كذلك تاخذ من السدر ويجود وتستنقعه مثل ذلك وعشر رطلين مثقال وزن الملح ثم تجمع
بينهما في قارورة وتحكم راس القارورة بالشمع او بغيره ثم تدفن القارورة في وعاء
من الارض

من الارض بقدر ما يكون نصف القارورة في الطين ونصفها فارغ خارج بعد ع
القارورة مدفونة على هذه الصفة من النهار الا اربعين يوما فاذا تم اربعين عز لتهاد طلعت
الماء الذي فيها في قرابه وضعها عندك فاذا احتجت للتلوين الدراهم الى حمرة
ملح — اللون فرجها من الطبخ فاحمى ذلك الدراهم المنقوشة واغمسها في شيء قليل من هذا الماء
عمل الزنجفر الرومي — يخرج كانها عتيق الاسماء بجودة وهذا اللون من اعمال الحكماء مجرب في عمل الزنجفر الرومي
ويؤخذ من الكبريت الاصفر جزء ويسحق ثم ادخل عليه من الزيبق اربعة اجزاء ويسحقان
حتى يسود ثم اجعله في قارورة وضعه على نار لينة يوم وليلة فاذا رايته قد اسود
در اصلاح سرب — قرب الى النار اللينة فانه يطير عنه سواده ويحمر من ساعته فصل الملح اذا ذاب
صلابته وذاب بصب الاسرب ويغلبه فضة لا شك فيها ان شاء الله تعالى ::
در اذابه حديد — فصل في اذابة الحديد تاخذ مصطكي والعنزروت والمغنيسيا وتدقها وتطبخ
على الحديد وينفخ عليها وتديره في البورق فانه يذوب ويجري مثل الماء او ما مثاله
در تكليس علم — لها وتعدس در تكليس في علم علم الاصفر را در كليه كرده پس چون آن را در آب كرده
تا چون خشك شود كليه را در ميان او بگذارد و آتش كنند مادام كه چون سياه
شود او را ده عمل كنند چون به رنگ خود باز رسيده باشد سفيد و ... باوق

در بیان حقیقت حل و تنقیح

بدانکه حل دو نوع است یکی که [illegible] و دیم فرنگ و بعضی هم فرنگیان باشند که تری
بود و استعمال شربتهای آن و تری آن چنان بود که در آب بند و بر روی آنگینه
افکنند و بگذارند تا خشک شود اگر آبگینه زنگ بر آرد تیغ بود و الا تیغ نباشد

در اصطلاحات

در بیان اصطلاحات بدانکه شمس الشمس کبریت اصفر را گویند و قرار

ملح

و عقیده و طیاره و ماء الحمره و حل القلم زیبق را نامند و عقاب نوشادر است
و نقاب سیاه السم الفار است و ملح اندرانی نمک طبرزد و ملح القلی محبت که از قلیاب
گیرند و کذلک ملح البول و ملح الرماد و مغنیسیا سنگی است که آبگینه را بان رنگ
میکنند و مرقشیثا سنگ روشنائی است و نطرون بوره ارمنی است و قلقند زاج

ملغمه و تحقیق

زرد است و سوری زاج سرخ است و طلق هم معروف است ملغمه در اصطلاح این
فن عبارت است از آن که براده یا ورق طلا و نقره با زیبق به تسحیق و تصلیه
با هم بیامیزد اما آنچه معمول و مقرر است بجهت بیاض اکسیر براده فضه است با زیبق
تسحیق و تصلیه و بجهت حمره براده ذهب است در زیبق تسحیق و تصلیه چنانکه یک
از ذهب و چهار از زیبق باشد بعد از آن تا نیست زنند بس در دس عبارت
است از آنکه ادویه را در بوته یا شیشه کنند و در گل گیرند و از [illegible] دیل

شیشه نهند و آتش فراق زنند از فوق و تحت و دیگر اطراف تا ثابت

تشویه

شود آن شی و اقل زمان وی سه شبانه روز است و تشویه آن است که اجزا را در
قدحی از آبگینه در گل گرفته و قدحی دیگر بر آن نهند و بمقدار بگذارند که گرمی قدح

تصعید

شمع و دست از آتش گرم کنند تصعید عبارت از آنست که ادویه را که تصعید
خواهند در دیگ کنند و کاسه معکوس بر آن نهند که سوراخ در ته آن کاسه باشد
و آن منفذ کشاده دارند تا رطوبتی که باشد از آن دفع شود بعد از آن منفذ را
مسدود ساخته آتش دهند تا آنچه لطیف اجزا باشد بر طبقه نشیند انزا معقد



گویند و آن دیگ را اثال گویند و صورتش اینست و نقطه جدان
است که ادویه را در وقع کنند و انبیق را بر روی وی وصل کنند و بر دیگر آن

حل

نهند و قابله را بر آن وصل کنند و به نار معتدل گرم کنند از آن اثار طوبت

تحقیق

که در ذات اوست در قابله چکد اما تحقیق عبارت از آن است که
اجزا را در قاروره ضیقه الفم کنند و آتش کنند تا اجزا در طول شیشه منجمد گردد

تشمیع

و تشمیع عبارت است از آنکه اجزا را بنوشادر سحق نمایند و بنم ساعت
بر سر نار یا در نهند تا خشک شود و دیگر باره تصعید کنند و باز تشویه کنند و تکرار

ملح نم ملح نامع که اجزا با بورت در هاون برابر شود چه هرگاه انرا بر سر آتش نهند چون
نرم شود و دیگر ارزد ادویه را با این عمل شسع خوانند وصف در علاج قولنج
حبی که شکم راند در حال و قولنج ریحی و ثقلی را نکث نه یه سقمونیا جزوی و مصطکی
نیم جزو و مخیته شربتی از نیم درم تا یکدرم وصف نسخه دیگر دوای را حب قولنج گویند
بیارد تخم حنظل دو درم سقمونیا سه درم نیم سکنجبین ده درم با آب سداب
حب سازند شربت آن یکدرم نیم وصف در نسخه دیگر محموده یک جزو
تخم حنظل دو و صبر سه شربت آن از یکدرم تا سه درم بود بدانکه صبر در قولنج
بسیار سودمند بود و شکم براند اما که غرض لینت بود دادن نشاید اما ایارج
فیقرا در درد نشت نده و قولنج نکث نه یه با ... زعفران ... باید
وصف نسخه دیگر کثیرا دو دانگ شیرخشت دو دانگ و نیم شکر دو دانگ نسخه قرص
که شکم براند و روده پاک سازد کثیرا دانگ شیرخشت و محموده هر یک
دانگ و نیم و تخم حنظل دو دانگ وصف در حبی که درد نشت نده حصر درد
خاصره پس شکم براند سکنجبین نیم مثقال صبر یک مثقال حب یک شربت
بود وصف در دوا رویه که شکم زود براند و بیمار را کراهت نیاید و پشت
نرم

شیرخشت را آب بیند و با خرما بیامیزند شیرخشت با سقمونیا و با گلقند و آب و با
شراب گل بیامیزند وصف در حبی که در این باب بهتر از حبهای دیگر باشد
و برا الف الف خوانند سکنجبین جزوی با آب گرم بگدازند و شیرخشت یک جزو
با اندک زعفران بیامیزند شربت از نیم درم تا یکدرم اگر کودک باشد ربع درم
بنوشند وصف در دارو مفرده که در این باب مفید است خولنجان شاول فرمایند
درد نشت نده و قولنج که از باد غلیظ بود نشت نده از یک بذر الکرفس قولنج ریحی را
نکث نه یه و نفخ را تحلیل دهد زایل سازد و دیگر ... تیز مسکن قولنج بود و محلل باد غلیظ
و دیگر بادام تلخ با شهد بیامیزند و پنج درم شاول نمایند و درد قولنج را ساکن گرداند
و شکم براند و حبل نخود رم با آب بیند و با شهد شاول نمایند شکم براند و ... آورد و درد
بلغمی و سوداوی و قولنج ریحی و بلغمی را زایل گرداند و محلل ریاح غلیظ بود وصف سداب باد
از روده زیرین بیرون کند و رطوبت زجیر بزداید با شبت بجوشانند و بیا
شامند و درد روده که از باد غلیظ بود نشت نده غاریقون یکدرم با نیم درم خیار شنبر
قولنج ثقلی و بلغمی نکث نه یه زنجبیل باد براند و قولنج باز دارد و فلفل ... زنند از قولنج
قولنج مانع آید عقرب بریانی درد دفع قولنج نهایت سودمند بود و ... دارو

که در به بود چنین ... نفع باشد هر که در آب نعناع ... کنند و در بینی چکانند نافع
باشد نوع دیگر عصاره حب الرمان از رمان شیرین بگیرند و در دیگ ... کنند
تا یک قسمت آن برود از آن قطوری زنند نافع باشد و سعد کوبیده چند روز
ورم اللسان — در بینی و سینه ... شود فصل در ادویه که در ورم زبان و بزرگ شدن زبان
سودمند بود زاج بر زبان بسوزانند کرم در زیر زبان گیرند نافع است اگر [illegible]
الاتیح بر زبان مالند در خروج زبان و انتفاخ سودمند بود ادویه که مقوی
دندان بود گلنار را بگیرند و بدان آب مضمضه کنند بیخ دندان محکم شود
و خرق رفتن باز دارد دیگر خاییدن کندر بیخ دندان محکم کند دیگر [illegible]
را بپزند و در دهان گیرند یا در آب لسان الحمل جوشانیده بدان مضمضه
کنند دندانی که از ضربه یا انصباب رطوبت متحرک بود از آن قوی کنند دیگر
عاقرقرحا را بجوشانند در آب و بدان مضمضه کنند دندان متحرک را سخت کنند
لقلع الضرس — فصل در مرهمی که مانع [illegible] زنگار ۲۰ درم مردار سنگ ۲۰ درم
سرم ۵ درم روغن بید انجیر ۳۰ درم موم را با روغن بگدازند و اجزا در
وی ریزند بشرطی که اول زنگ را با مردار سنگ با سرکه سائیده باشد

که چون بالا

فواید زنگار الحدید ... دارد — که تا چون بیامیزند ... بردارند نافع بود فواید زنگار الحدید زنگ آهن
سرد خشک باشد در دوم اگر بر دندان مالند محکم ... زند و چون بر نقرس مالند
درد بنشاند و چون بر داء الثعلب مالند موی برویاند و اگر بر ناسور مقعد مالند
از آن ... که بر حمره و بثره مالند زایل ... زند و بر داحس مالند
شفا یابد و چون در چشم کشند سخونت اجفان ببرد و چون زنان بخود بر
طبیب ... کند — دارند قطع دم نمایند و چون بنوشند ... نشوند فصل در ... بود
که در دنبه گوسفند گرد آید وقتی که در میان گیاه گردد و در دنبه این ... کشیده
باشد و اگر بر ورم صلب مالند بگدازند و صلابت مثانه در هم شکند و اگر
با بوره و در ... ماند تحلیل یابد و چون بنوشند استسقا را دفع کند [illegible]
سود دارد و اگر با ... اکلیل الملک بردارند حیض بگشاید و بچه را
بیندازد و اگر با ... گوشت در هم ... مالند زایل گرداند
و دفع تشنج نماید گویند درد سر آورد و مصلح وی سرکه و روغن گل بود
استحکام دندان — دلیل آن مغز ... و فصل در استحکام بیخ دندان و سخت شدن
آن ... هلیله بلیله و آمله از هر یک یکدرم و کندر ... درم و معجون ... ما زرت

زنگ نمای سبز ۳ درم و کبریت ۳ درم و اهن بریده یعنی سوده چهار درم او دیده مذکور را
نیک سابیده بر بیخ دندان درشت نهند بر بالای آن برگ پان بخورد دندان
تیزاب محکم شود و روشن گردد و هرگز درد نکند فصل در صفت لیو لیو شنیده شد سر
انگشت بزرگ پای راست و پای چپ را داغ کنند چنانکه ناخن و بیخ ناخن
بطرف تر با داغ شود و فتیله باید نهاد فصل در آهن کلو گیه را با آب لیمو
سابیده بر آن طلا کنند نیکو شود فصل در ... کنند که ...
و زرنیخ و شنگرف هر یک برابر با آب لیمو سحق نموده تر از سوده آن در زیر
و بالای مس رو سخت بگذارد و بوته دهد و آن را با طلای رنگین جبر نموده تقسیم
تجربه باید کرد — از او دیگار از طلای رنگینی شود بغرامی چند بشرط آنکه مس رو سخت را انگ کنند
تکثیر زیبق — تا ای خاکستر شود اند که بر لوغه طرح کن و جوز رکن نیکو آید فصل در تکثیر زیبق سیماب
زیبق هر چند که خواهی و سیماب و ... براده مس ... ری را صلایه کنند تا آب
سیاه می شود تکرار کنند چون آب برنگ خود باشد او را در قاروره کرده
مطین کنند یک شبانه روز در تنور تشویه دهد چون بیرون آرد جسدی باشد
سرخ رنگ مانند شنگرف با زرحمرا از آن و این است که علما محقق

داشته اند

داشته اند پس آن را با صفرة البیض صلایه کنند و بگذارد چون بر قمر طرح کنند
نیکو آید صفت ... که آهن ... را کوفته در آب ریخته بجوشانند تا نخته
شود بعده برگ ... را صلایه کرده در بیخ آب ریزد بعده یک قمر و
زهره را که ... و در آن آب ریزد و بیخ نوبت اعاده کنند قمر تمام گردد گویند ملح
عمل را نحو کرده ام فی صفت الشمس یک مثقال طلا را باید مثقال ... با مقراض ریزه نمایند
پس در بوته زرگری کرده بر آتش رنگ گذارد چنانچه خوب گرم شود و نیز یک مثقال زر سفید
بر شده او در آتش برد و در چنانچه سرد شود و مقدار ده مثقال زیبق بر آن ریزد
و لحظه بگذارند تا سرد شود پس از بوته بیرون آورده مقدار بیست مثقال ... زرد
صلایه نموده با آن ممزوج و بر روی سنگ ساق چهار ساعت سحق و صلایه نمایند پس
از روی سنگ جمع نموده در کوزه سفالی میان رنگین کرده سر کوزه را بگل حکمت
مسدود نماید قدری از گل حکمت نیز بر کوزه مالد و کوزه مرتفع ساخته بگو
کوزه را در کوره گذارند که نصف در کوره باشد و از همه آتش تند و دوار باشد
آتش شدی در زیر کوره مشتعل نماید و تا چهار ساعت یک نیم آتش نماید
پس کوزه را از آتش بر داشته بگذارند تا سرد شود و سر کوزه را گشوده ...

[illegible]

را با نشادر و زرنیخ که در کوزه است بر روی سنگ ریخته با قدری آب لیموی خالص
حل کرده با سنگ بالای سایی در شش چهار ساعت سحق و صلایه نمایند و بعد از سحق
و صلایه باز در کوزه نمایند و بدستوری که نوشته شده هر روز چهار ساعت آتش
دهند با لیمو چهار ساعت سحق و صلایه نمایند تا مدت سی روز و باید یک مثقال نشادر
هر روز علیحده سوای نشادر سابق صلایه نموده داخل نمایند و بعد از سی روز که یک تیغ قاطع
از آتش و سحق و صلایه جمع شد اجزا را در میان کاسه چینی نموده کاسه را پر آب و
اجزا را مکرر شستشو نمایند که طلا و اجزا از یکدیگر جدا شده طلای خالص در ته کاسه مانده
از اجزا چیزی با آن نماند بعد از آن طلای خالص را بر روی سنگ سحق و صلایه نمایند
طریقه خوردن ذهب مکلس یک مثقال زنگ شب و یک مثقال مروارید و یک
مثقال کهربا چینی و یک مثقال [illegible] چهار دانگ نیم مصطکی نیم مثقال صندل زرد
نیم مثقال قطر اسالیون نیم مثقال جدوار نیم مثقال [illegible] نیم مثقال صمغ عربی یکدانگ نیم
اجزا را موافق دستور سحق و صلایه نموده حب سازند برابر نخود و بعد حفظ از تریاک و بعضی
و سنبل نمایند نافع است   در عمل [illegible] که [illegible] یک سیر [illegible] دیگر
و معصفر و از هر دو روغن بکشند پس روغن را در حقه کنند که زر را اکسیر باشد

در عمل زر اندود

دانه را در ظرف حکمت گرفته بر [illegible] در او اندازند و مقدار [illegible] سفید روی
گلوله را بر آتش نهند تا بقوام آید آنگاه آن را بر [illegible] چون [illegible] مقدار
[illegible] درم زعفران و هم وزن او شنگرف همه را بکوبید و در [illegible] گذارند
تا گونه بگوشتین گشته آنگاه [illegible] تاب بدهید چون خواهد ظرفی را رنگ کنید یا پارچه
از مس و غیر از اینها آلتی که باشد این روغن بر روی بمالند و در آفتاب نهند مثل
زر اندود نماید   در عمل الماس قوی اما ساختن آن چنان است که [illegible]
[illegible] و از آن شکل الماس تراشیده خورد یا بزرگ تا کوچک و جلای خوب
تا روشن شود پس بر [illegible] آب نارسیده نهند و بر سر آتش عظیم گرم نهند
چنانکه انگشت بر او قرار خواهد گرفت چند آتش [illegible] نگاه دارند چون
بدین نوع گرم شود الماس را زود نهند و [illegible] در آن بگذارند در کاغذی
پیچیده تا گرمی که آن الماس شده بر [illegible] آورد عمل مکرر کنند تا سه نوبت
در مرتبه چهارم بر [illegible] آورده و در آب بشویند و در [illegible] پیچیده بتوفیق الهی [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] آورد از الماس اصل فرق نتوانند کرد
و این صنعت بر اصل بود [illegible] شده در [illegible] حرارت عزیز [illegible]

در عمل الماس قوی

در [illegible]

اورند و در سرد و در سبز و سده جگر و سپرز را کرده و در رحم ببخشند حیض و قولنج بگشاید

صرع و رعشه و فالج و لقوه و برص و خفقان و جذام و نسیان و تاریکی چشم و دشواری

نفس را دفع کند و ماده را از بدن زایل کند و قوت را بیفزاید و فربه سازد

ضعیف را باد بر اند و سده سپرز بگشاید و بیماریهای کهن را و استسقا که از ضعف

جگر و سردی بود دفع نماید ماده که در رگها نشسته بود بر اند این است

سنبل هندی سه درم و درج زعفران و دارچینی و مصطکی و عود بلسان و فلفل سیاه

و مر مکی و فرفیون و مو و شکوفه اذخر و حماما و تخم بلسان هریک چهار درم محموده

و سلیخه و اسارون هریک شش صبر سقوطری و غاریقون هریک بیست درم با نمکی

بیامیزند و شش درم با آب طبیخ غاریقون و افتیمون بخورند این ترکیب پیشتر

در عهد جالینوس در عهد سطرطوس که ملک ایران بود ترتیب داده اند و نام

این مرکب نهادند یکی پیه کنف بحری و حب بنج و چیلا و شیر و کنند حب ها را

بگویند و با بیخ خرد کنند و از آن حب ها بقدر نخود یا بزرگتر و در زیر درخت

که مرغان باشند و دود کنند مرغان که از آن دلشاد شوند مست شوند و از

درخت بیفتند اما باید روغن بنفشه بادام در دماغ مالد که ضرر نرساند

در صید نمودن طیور

[illegible]

ضرر در جمیع [illegible]

فصل در علاج زخم ناسور و غیره بیارد یک سیر زنگار و یک سیر تخم هندی

در علاج زخم ناسور

از آنکه بکوبند بعده ده سیر پیه در آن اندازد از آن خوب برهم زنند و بر زخم

که خواهد بطریق معهود بگذارد معالجه درد گوش و چرک که در آن خشک شده

معالجه درد گوش

باشند سپید و درد ده دانه سیر و یک برگ از ... آنرا خوب بکوبند و بر

سفال گرم از آن اندک نفت بر نهند و در پارچه پاک انداخته در گوش

نفت ریزد بعد از اندک زمانی برابر آن گوش بگذارد هر قدر چرک که در گوش

باشد بیرون آید فصل دیگر بگیرد زرد فلفل یک مثقال و مس قرنفل یک مثقال و نیم

در اکسیر طلا

بگذارد و بعد و تنکار بزند پس زیبق را با شنگرف با آب لیمو با زرنیخ صلابه کنند و

سنگها مالند و سه روز بگذارند تا خشک شود پس بیارد زرنیخ زرد و مالیده و بیخته

بستند و پس بپزند با لا زرد و در ته کوزه فرش کنند و آن صفحه را بر بالای او

نهاده و باز زرنیخ بر او نهاده و سر کوزه را قیر کرده با گل حکمت و در آتش

دفن کنند یک شبانه روز پس بیرون آورده و ... تا غایت رشوه ... با برگ

مفطر ... صلابه کنند تا تمام رنگ رشوند پس ... یک مثقال

نقره طرح کنند زر گردد در غایت خوبی در اکسیر رصاص بگیرد ... سخت

در اکسیر

و جزو زیبق در دو کاسه مرکو سفینه اندازند و بر وی ریزند مرکه بسیار شد چندانکه آن را
بپوشد پس بنهد در سه یک تا نیکا بری بخرنیت برآرند پس آن زنگار را با شیر آن زیبق
صلایه کنند تا یکی شود پس بیاورد و بیضه بشکنند بیضه مرغ از زرده پاک نمایید از سپیدی
دارو در توی آن ریخته و سرش را محکم کنند با آهک و پوست تخم مرغ مهر کنند و در زیر
مرغ با بیضهای دیگر بگذارند تا مدت بیست یک روز چون مرغ جوجه برآرد آن
بیضه را مثل سنگ شده خواهد بود پس آن را سپیده بر قلعی گداخته طرح کنند
هر ده درم را یک درم پرده آید چنانکه تو خواهی باذن الله تعالی وصف دیگر در کردن
سیم که بهره چه خواهی چون سیم آید یکی سفیده بیضه و سفیده ارزیز و طلق هر جزو را
در روغن بسنده روس کوبیده و دیوس بر آن هر چه خواهی و در پیش آفتاب بگذار
که چون سیم آید و اگر برد سته ربع مثقال زرنیخ کرده و اگر طلق خوان و هر چه
زر و سیم گیرد این عمل غریبت جز مردم بغداد کسی دیگر نداند وصف دیگر در دهن القلع
و اینجا روغن ارسنق که داد با صلابت آید و شر تغییر بعز او کمان است و این روغن
گرم و نرم است و لطیف و شدید الرطوبه باشد و حضر خشک را نرم کنند
زجاج و فرعون را نرم کنند و سفید کنند و اگر بدان معجون سازند از بهر تکبیر
د بیضی مزاج

رنگین چون نقره است وصف دیگر در رنگ نقره یا زر کنند بر آید و متغیر نشود مگر
زنگار نیکو با بول صبیان صلایه کنند و با زیبق و مرتک صلایه کنند تا منعقد شود
پس بر هر چه خواهی بزن ذهب و فضه و غیره مثل برآید وصف دیگر در رنگ کردن نقره چون
زر باشد و هرگز متغیر نشود مگر زنگار را با بول صبیان صلایه کن و جزوی سیماب با وی یار
و صلایه کن پس بر زر و سیم بنه پس در آتش بگذار که رنگ استوار شود والسلام :: طلع
چون این منتخب را یکی از اصدقا در مشهد مقدس اتحاف داشت و این بالفعل غیبت
کرده بود که مطالعه نمایید و مدتها بود که بجهت تحصیل معاش از آرزوه حرکت بطرف منزل
خاطر در رکاب تعب بدار گذراه نموده در فصل زمستان که چشمه خورشید از شدت
برودت منجمد و در نهایت شقت بحسب تقدیر و مضمون الغریق یتشبث بکل حشیش
روانه دار السلطنه هرات گردیده بعد از ورود بآن بلد شش هفت ماه توقف واقع
چون در حین حرکت از خاطر محو شده بود که نسخه را باالکل رسانیم و همراه داشت
از راه مکرر رسیده غمی و دلگیری که لازمه غربت است با عدم وقوف در این علم کتابت
نسخه مزبوره قیام خود را مشغول نموده بعد از تکمیل در زبان مقت و حاشیه قلمی و با
منتخب صحیح مقابله شده اگر بدیت اصلی دافته از نهایت عمر تکمیل اعماد این

نگردد که مسیر الفعل خرد و ریزه ماند و بسبب تضییع مال کردد و اوقات شریف را صرف بطالت

و بعد از حسرات ندامت سودی ندارد چرا که کیمیا گر از غصه مرده و رنج اید اندر خرابه

با حسرت کنج اگر غافله است این یک حرف بس است هر از نقد بر بسبب کنایت این نسخه را

مستند عیبت که این مجموع من جمیع الجهات را بدهد [illegible] یاد گفته که سر را ضرره خواهد بود

١١١٣

نعبدان الهی علیه المرادی و اگر نه بدیده انکار است بهتر است مجرب است [illegible] عمر الکرام

۱ در عمل ۴ ۲۳۴ سیاورد ۵۲۳۱۲۱۲۴ و اورد دیگر کا [illegible] کرده در میان

کلاب سه روز بدارد و بعده گرفته صلابه کنند و جابه پر بنمایند بار سه روز در کلاب

بگذارد و بعد از ان از [illegible] فطلت کنند بعد بیرون بیاورد و به بهره ده جزو زیج جزو [illegible] را

صلایه کرده با سیار روز حل کرده اندک اندک بدست بمالد و عمل جاریش کنند و می فطلت

برارد ناتمام بوی کرد و این عمل معتبر است نزد اهل فن عمل قمر گوید که خود این ترکیب را

ساخته ام [illegible] درمی [illegible] سه تولد و قلعی سه تولد همه را برداده کرده ریزه اهن نقش ماشه

و [illegible] نقش ماشه و [illegible] ماشه سفیداب قلعی سه ماشه [illegible] ماشه [illegible] ریخته [illegible] ماشه جوهر

زرنیخ [illegible] کو پا کرده [illegible] ماشه همه را صلایه کرده با شهد و غلوله ساخته در

میان [illegible] همه ان برابر روغن چرب کرده در میان [illegible] نهاده

بالکن

با [illegible] بدینمند و در [illegible] در [illegible] برو [illegible] تا خوب [illegible] و دیگر دو دیعه

در میان [illegible] و تازه بر بزیند که آب ترک کند و یا باد [illegible] در راو کرده باشند و باز

گرمی و نمک [illegible] در روز کرفته [illegible] ترکیب [illegible] در او [illegible] نوبت [illegible] اند گوید

این عمل را در کلکنده کردم مجرب است [illegible] سفید بر می آید چهار یک [illegible] باید داد

گوینده در این عمل از این بهتر نیست العلم عند الله بسم الله الرحمن الرحیم

از نسخه ملا [illegible] مثقال با یک مثقال [illegible] باهم ملغمه کن در ظرف کاشی مطین در [illegible]

حل حاذق بکیرد [illegible] بیرون آورده و در [illegible] که تا خوب نرم شود

دیگر یک مثقال عقاب و یک مثقال ملح اقلیا [illegible] مثقال [illegible] داخل کرده

تقطیر کرده و ملغمه مذکور را با این آب تشمیع کن در [illegible] مطین چهار ساعت در آتش

[illegible] ریخته [illegible] خفیف [illegible] بیرون آورده و دو مرتبه دیگر بهمین عنوان تشمیع کرده

[illegible] بعد از ان بیرون آورده [illegible] زهره [illegible] طرح کنند و [illegible] حلال

نماید که سفید [illegible] و پخته می شود [illegible] است [illegible] عمل قمر مجرب

از میرزا معصوم بطریق صحیح بگیرد توتیا [illegible] یک مثقال [illegible] صلایه کرده و برابر

ان [illegible] کرده بریزد [illegible] روغن [illegible] بریزد [illegible]

ممزوج نمایند و در ظرف آهنی برای پوره آتش دهد آنقدر که آتش در روغن افتد و بسوزد
پس بر آن آب نشسته خشک نمایند الف دیگر و یک مثقال قمر اعلا و دو مثقال زهره مثقال
و آن توتیای مغسول را در آتش تحقیق قمر و زهره نموده بگذارد که سفیده ناب شود لا خفه
کلفت تنقیه زهره در یاست که سفید باشد و اگر زرش باشد خوب است مجرب شده داغ
صحیح در هرات قمر شد خود کردم مجرب است صحیح است فصل یک درم مس احمر یک
تطعیم کن و هموزن نوشادر سفید و دیگر از او درهمی و از نقره شش لعد با هم بگذار و بریز
و تنکار در روغن کند از بالاش بزد و بر کچه بریز و باز مرتبه دیگر بگذار از پس هموزن شمس
داخل کن و همه را با هم بگذار خوب و بقدری تنکار که چیزی خوب بیرون آید مجرب است بعون الله
فصل سفیده روی یک درم قمر یک درم قلعی درمی و درم گداز داده بیارد مس مثقال بگذار
قمر خوب یک درم و درم گداز و بده و یک درم از آن بر این طرح کن و سفت نوبت گداز
دهد و در شکر ریزد فصل زرسخت چهار مثقال آب زاج زرد یک مثقال
خون نیز یک مثقال که نمک انداخته باشد چنان کند در شیشه و [illegible] که از او
و خون بقدر دو مثقال بر زرسخت بیفزاید و مجموع شش مثقال شود و سه قسمت نموده
و هر یک دو مثقال در سه مرتبه زرسخت بنه کوره روغن و تحقیق نموده بگذارد
ابرغزاد

زرسخت محمر شود از این زرسخت محمر یک مثقال و قمر یک مثقال و شمس یک مثقال گداخته
در آب زاج انداخته پهن کرده بگداز بر و دیگر برآید بعون الله و الملک
فصل در شمس بیاور دو هشت مثقال مس سپید آدم را حیوان باشد در زرسخت
و نوشادر سفید از هر یک دو مثقال و هر یک را جدا جدا بکوب پس همه را
با هم سحق تمام کن که همه یک شود و هموزن آنها کشتی زاج با سیاه مخلوط کن و خوب
بکوب و بند قرصها کن و پنج مثقال قمر را بگذار و بند قرصها را یک یک بگذرد
آن بده و بریز و شمس اضافه کن بر این که صحیح است فصل در عمل مجرب بیاور
و عقید و مشتری و مارویت و ربع از هر یک چهار مثقال نوشادر و دو ملح قلی از
هر یک دو مثقال عملی نیش شش مثقال عقید را با مشتری ملغم نمایند و با باردعلا و ربع
و ملح قلی و نوشادر در دو مثقال عمیق صلابه نموده در کوزه مطین کنند و یک شب
آتش هموار بدهد و صبح بیرون آورده دو مثقال عملیق اضافه کنند و بر صلابه
اندازند و بر آن آب قلی و آهک بگذرد و آن دهد بقدر یک ساعت و خشک نموده
در کوزه مطین نماید یک شب آتش شدید بدهد و صبح اخراج نماید و باز عملیق ممزوج
کنند و بدستور تیزاب بدهد و یک شب دیگر آتش شدید بدهد و صبح اخراج کنند تا که

... آتش بگذارند و یا از ساق برنج زهره طرح نماید و بهرده از این زهره ...

کنند که سفید تاب بشود و بعون الله ... وصف ... نقره یک توله و مس ...

بار بسم مس و رضی نقره نموده بگدازند و نیم توله سرب بر آن قدر بگذارند و بعد که مسها

برود بهمین نوع مادام که تمام مسها برود و نقره بماند پس بشکنند و باز نیم سرب داده

تا مس پاک گردد و نقره زکیف بماند پس توله را ربع توله طلا داده بگدازند و ...

عیار شود و در وزن افزون توله مس ... دهد و بشکنند چنین مناصفه کنند که اول

بیاورد و نقره یک توله و از آنکه اخته بر آن افکنند زر شود والسلام ...

هراة ۲۰ روز از صفر ۱۱۱۳ هجری عمل لوپور که بعد از تحقیق نموده باشد

و توله بطریق صحیح قلع شده و ... باشد ... را ... مثقال و نیم ...

توتیای ... مثقال و نیم ... برادهٔ حدید یک مثقال و نیم ... یک نخود

شنجرف یک مثقال و نیم ... یک نخود زرنیخ سرخ یک مثقال و نیم ... یک نخود

زرنیخ زرد یک مثقال و نیم ... و یک نخود سرب گشته ... مثقال و نیم ...

قمر یک مثقال و نیم ... و یک نخود شمس ... نخود نیم ثعبان یک مثقال و نیم ...

و یک نخود همه را سنگ صلایه نموده با آب برنج پخته عقود ساخته هر یک

بقدر نخود

بقدر نخود خشک شده ... نیم ... از داده این حب را ...

نخود سرب دهد بگدازد که زرد شود و باز صبح در بوته کرده ... حب ...

برود و شمس ... بماند بعد از آن مناصفه نماید مجرب است خود کردیم خوب است

نقره ... سم ... زاغ و نمک و شوره که زرگران ...

ترکیب نموده و ... ترکیب ... اما ... باید کرد بعد از

... و قبل از ... زرگر ... که در تاب ... آتش هم ... می‌شود

... عقاب ... هر چهار را ... خوب

سحق و صلایه ... نموده و شمس ... که زرگران زاغ و نمک و شوره ...

نماید خوب می‌شود ... است ... هم می‌شود

این عمل که در نسخه مناصفه نوشته بود این است قمر ... و شمس خوب ...

خوب ... ده و زهره ... این ... و خوب بگدازند ...

تا مس برود قمر ... عیار ... برآید ... امتحان این عمل ... که ...

بود ... کردیم خوب شد ... اول ... [illegible]

مناصفه ... که ... برد تا مس بردیم ... شد ... [illegible]

مس از زر سخت گرفته و از اول کردیم رنگین تر شد چون مطلس کنند در روبخت شاید

بعد از آن یک سیر شاه زده بشوید و مرکب کنند و بعد از آن باز زاغ و نمک شوره سایند

بهمان میزان صاحب نسخه که ریخته برده پس بردیم و بعد از برآمدن برده پس پاک شد آن

آن از طلا بهتر شد و قمر ملون ۲ ممزوج کردیم که ریختیم دیگر بهتر شد و از شمس ۲ و از قمر ملون

که ریختیم یک ممزوج کردیم دیگر بهتر شد و در وقتی که طلا ممزوج نموده سکه زنند در هر صورت از این

چند شقوق اندک و از شمس ۵ باید زد که خوب بگذارد و مطلس سایند و زاغ نمک

زرگران کنند بعد از سه مرتبه زاغ نمک شوره کنند که ملون شود در روبخت شود

۱۲۹۴

و بعد زر مرکب بودن ک ل ی با این اجزا باز ریز نموده بغلط ندو بر روی آتش

گذارد که سوخته شود و اجزا را بر روی آن ورد شود برداشته بگذارد که سرد شود

و بشوید یک و از سه مرتبه چنین کنند که روبخت و ملون شود و صرف کنند و آن اجزای

زاغ و نمک شوره زرگران است و آن است که در صفحه سابق نوشته شده ما دام صح

باشد نقل من عبیداد من السبعین قال ما یرید حل الطلق في الکتاب البندا بر قال

یوضع العفص و امر الیصل الف ربعین مادة و تصفیه و یصب علی طلق محلوب کفیهم

کلب یوم عشر مرات في قنینه فانه یمیث في سبعة ایام ماء رجراج ابیض فاعرفه سترشد

وبالله التوفیق

وبالله التوفیق قال حل الطلق في الانبیق في ساعته ۱۲۳ قال ضد شو مار طلب و خرد

لا ارطلب ید قهما و جعلهما في قرعه و اجعل في الانبیق طلق محلول باوشه الا وصال و قطره

فانه یخیب الطلق و یقطع مع الماء الی الف بیر محلولا في ساعته و کذالک التعجب الرطب

و یکون الطلق رجراج و هذا المحلول یعقد الزیبق و یثبت الفرار و یقیم القلع

و ... در کنار فولاد و زر را با آتش گرم کنند تا سرخ شود پس در میان آب تاری ... کنند | طلا و نقره فولاد نقره را پاک کند

و آب مذکور را خالص باید در ریشه نهند و بعد چون مس بگذارد و باز در آب تار

ریزد باز بگذارد تا هفت نوبت چون نقره سفید آید و اگر خواهد که نرم شود در میان

گوشت نهاده بپزد و بعد هفت نوبت در زیر پیچ چون مس جاری شود گویند این

عمل را در منزل سید حسن در کلکته ... شد در نسخه دیگر چنین به نظر آمد که در

آب تاری نوشته در صحت باید نمود و سه نوبت فولاد را در آب مذکور فرو باید برد

بعد شروع در گداختن آن نمود عمل رنگ کرن جبر اول آب لاک را بقوام آرد | داده انگشت را در اول ...

بعد نگین های بلور را گرم کرده در میان آب شب بمانند اندازد که بگذارند

و بگذارد الف تا بیرون آورده در میان آب لاک اندازد و گرم کنند و بگذارد

تا سرد شود رنگ اعلا گردد از برای جلا دادن روغن زیت بمالد و بر آنکه طلا کنند

عمل

[حاشیه: طریق جوهر دادن] سفید شود و بعد گیرد قصه دیگر یک مرقشیشا که بجهت جوهر دادن نقره را آید بگیرد

بگیرد زرنیخ بقدری که خواهد با تنکار هندی در هاون سنگ کرده و زرنیخ

و روغن گاو هم برابر در هاون سنگ بسایند بعد از آن در سفالی کرده قدری

دیگر از آن ... مذکور بر آن ریزد تا مرقشیشا مذکور در آن غسل خورده و بر

دیگدان انقدر آتش سخت کنند که از صلابت آب ... دیگر آید که از رعونت پاک شود

[حاشیه: قسمی دیگر] بجهت جوهر دادن نقره را می‌آید فایده اگر خواهد زنجیر مرقشیشا را بکشد بجهت جوهر دادن

نقره را آید باید اول کنند که زنگ را گرفته برابر کرده ریزه‌ها کنند و بعد گوگرد

کنند و ظرفی را نیم از آن پر کرده کنند و جام بر سر آن ظرف بسته کنند که سوده را بر روی

آن جام بگذارند و سفالها در روی آن کنند که پوشیده که تمام روی آن ظرف را

بگیرد و بر آن محکم نشیند و گرد بر گرد سفال مذکور گل گرفته آتش سخت کنند به

یا چیک صحرائی که کنند که آب شده و روی ... همچنین چند مرتبه

اعاده کنند که پاک می‌شود و از این کنند که یک جزو و از آن مرقشیشا یک جزو از قند

با ترش زرنیخ سحق کرده در میان بوته عمل نهاده نفک حکمت گرفته ... دهد

پنج مرتبه هر مرتبه از بوته بر آورده در زرنیخ باید عمل از سر گیرد و بعد از

بنا دزن

پنج نوبت خوب پخته می‌شود از آن در هر ترکیب داخل کنند مفید است والا

[حاشیه: بجهت عمل زرگر] زیان رسانند تا معلوم شود فصل دیگر بیاورد یار بگیرد زرنیخ بگیرد سنبل

و ابرک و نمک و هم را یک جا نموده در میان نهند و تیزاب آهک سحق کنند دو ده

گوله کنند بعد بیاورد و گیج پنج توله آب کرده یک از آن گولها بدهد و آب

کرده از آن یک روز باز و دیگری بدهد و بگذارد و این چنین باز کنند نقره خالص اعلا شود

این ترکیب را القلیل سم گویند فصل در رنگ کردن بلور این عمل را شخص در لعوه

میکرد بیاورد بلور و آن را در بوته اندازند اندک مردار سنگ بر وی ریزد و

بدمد تا بگدازد پس بیفکنند بعد از شنجرف رومی دو قیراط پس بریزد در بیرون آب

[حاشیه: عمل ... کند] که خواهی چون یاقوت احمر بیرون آید فصل در ساختن قلعی تر بیاورد

ده توله قلعی و یک توله فولاد در بوته بگذارد و اندازد بدمد و ببرد نوشادر ... به

دیگر واند چینی ... فولاد ... یک توله دیگر سنگ بصری در او

اندازد و باز بدمد و نوشادر بر روی زند چنانکه آن نیز بر رود و یک توله

[حاشیه: عمل] بیاندازد سفید و نرم بر آید فصل در طریق ساختن ... بیاورد یک بر

و نیم بجهت ... و نیم ... و نیم ... عود الغرم ... هر یک را تا ب

داتوره بطریق صندل بساید پس زیبق را با آن صلایه کنند تا تمام که نیم برنجناک
را آب کرده بخورد زیبق دهد پس خشک نموده در میان حل خشتر نهاده مهر کنند و چهار
پهر آتش دهد پس فرود آورده افیون را با آب داتوره بساید مثل صندل و بطریق معهود
در سحق بخورد او داده با آتش کنند در حل خشتر بعده دارو های مذکور را هر یک بطریق
معهود ساییده بخورد زیبق در طلق در سحق داده در حب خشتر آتش کنند بعد از آن
آب داتوره و بنگره و شیره اک و زقوم و همیس گیره و رس پارس برابر کشیده
و همه را یک جا کنند اندک اندک آتش و یکروز دهد و از این آب تازه زیبق را صلایه
صلایه کرده بهمان دستور را آتش بدهد و باز فرود آورده و سحق کنند و آتش دهد تا زیبق
[illegible] بسته شود بقدر روزه بیرکه دهد و وزن از عهده او بر نیاید وصف در کهر خشتر
که آب و خل بکنند سیاورد و کار و صلایه کرده تا چون سیده شود و هم وزن کار و سیکا
چون آب رسیده در هم صلایه کنند اندک کمر داده با سفیده بیضه سرشته مهر کنند
عقد زیبقی خوب باشد عقد زیبق سیاورد و زیبق هر دو برابر او کبریت ریزد در قدحی ریزد تا بر شود پس
حد هرد با زیبق در ته مینا نهاده سر دیگ را دستور کنند و در زیر او آتش کنند تا نیم
روز پس بگذارد تا سرد شود بیرون آورد که عقد محکم شده باشد باذن الله

و دهن ادکار [illegible]

[illegible] وصف در نسخه خوب سیاورد و زر خالص و برابر او مس مشقی فرع کرده بگذارد و بیک
کنند و سیاورد و زرنیخ را صلایه کنند و در بوته ریزد که سفالین باشد بطریق و زرش و آن
شکر را بر بالای او گذاشته باز زرنیخ سوده بر بالای آن بریزد و مهر محکم کنند و یک
دهد بیرون آورد و سوخته باشد آن را صلایه کنند و قطره قطره سرکه مقطر بر او ریزد و سه
روز تمام صلایه کنند و در سایه که زلفک رشود و صبح دهد صح تمام شد و الله اعلم :.
علاج [illegible] وصف در طلای سیاورد و شنگرف [illegible] و در وجه [illegible] مورد توتیا [illegible]
فلفل [illegible] ماشه [illegible] ماشه [illegible] ماشه زاج سفید [illegible] ماشه تا را [illegible] ماشه
مس [illegible] ماشه آن را ریزه ریزه کرده این جمله را با شیره کانه [illegible] صلایه کرده بیت
در روز بعده با صفره البیض صلایه کرده در بوته معا نهند و بگذارد مسی بر آید
رنگین بعده برابر آن مس نقره در حل نموده در هم گدازد و بعد مقدار نیم مس
و نقره را یکجا از خوب جور کنند و سکه کرده بیت دهد اخراج بیت این است
شنگرف و خشت پخته و گیرو و خاکستر و نمک و زاج جمله را برابر صلایه نموده
در زیر و بالای چهره نهاده بیت دهد هفت بر آید چون در بیت مقدار ره
[illegible] توله در نیم ماند ده بیتی خوب آید وصف در حل الماس چو [illegible] آن

چنان است که بیارد و بلور کشمیری و از انجمل الماس تراشیده خرد و با بزرگ و خوب
جلا دهند تا روشن شود پس بر ثقال آب زرسیده نهند و بر آتش عظیم گرم کنند چنانکه
انگشت بر او قرار نخواهد گرفت خوب آتش از شکستن نگاه دارد و چوب بید نرم گرم شود
در میان لاجیه زرده نهند و بالله و نیز در آن بگذارند و در کاغذ پیچیده تا یکدیگر ران
الماس بهتر بیرون آورد و عمل مکرر کنند تا سه نوبت مرتبه چهارم بیرون آورده
در آب سرد بنهند و در پنبه پیچیده به توفیق الهی رنگ لعلی باشد و در پنبه و حقه را
بتراشد دیگر او را از الماس اصلا فرق نکنند و این صنعت بر اصحاب خواهد بود

در کشتن طلا در
فایده در کشتن طلا در کوبند او را با کاه احراق گویند کشته خواهد شد :.
خورده و دانه است

الماس کبود
وصف وصف الماس نیلا در آن نوبت لطیف است عود را الطریق معهود بتراشد و
زرد چوبه را آب بید و عشر از نیل با او بیامیزد و خوب صلایه کنند تا مخلوط گردند
پس چنانکه الماس قوس را عمل کرد همان طریق عمل نمایند خدای عز و جل برادر

عمل مرجان
نقصت در صنعت خود فصل در صنعت مرجان بیار رنبد سنگ دان زر
که معهود است
سنگ صلایه کنند در میان آب نرم او را بگیرند و مکرر کنند تا نیک نرم شود
پس آب از او جدا کرده شش درم از او و شنگرف سه درم درم صلایه کنند

و مرجان را

و مرجان را برابر بدارد و اگر خواهند تا رنگ مرجان رنگش برابر است فیها و الا
اندکی از زرنگ لاک بدهند تا همرنگ همدیگر شوند پس شیر گاو میش که اول
زاده و بعد و از الاغ تر کوبند خمیر کنند و غولها کنند به قدری که خواهند بگذارند
تا خشک شود و در میان قلم گاو بگذارند و سر آورد با آرد ماش محکم نموده بگذارند تا
خشک شود بعد در میان دیگ نیم آب کنند و میخ برنجی دارند در آن آب بریزند
و آن قلمها را در روی میخ دانه بگذارند و یک روز تا شب آتش کنند و بر آورده [illegible] شند
و جلا داده به کار برند از معدن آن فرق نتوانند کرد به فضل الله فصل در عمل زنگار
حکمت که طبع راست بد بگیرد زر خالص یک مثقال و مس قبرسی یک مثقال درم کداز ده
و سنگ سازند و پس زیبق را با شنجرف با آب لیمو یا ترنج صلایه کنند و بر این شکل [illegible]
سه روز بگذارد تا خشک شود پس بیاورد و زرنیخ زرد بخته سند روی طبخه با آلات رود و در
توری کوزه فرش کنند و آن صحیفه را بالای او نهند و باز زرنیخ بر سر او نهند و کوزه را
مهر کنند با گل حکمت و در آتش دفن کنند یک شب نه روز پس بیرون آرند و بید
تا چون غبار شود سه روز با برگ مقطر در بید صلایه کنند تا تمام زنگار شود پس او حبه
یا سه حبه بر یک مثقال نقره طرح کنند زر گردد در غایت خوبی بسیار مجرب است

زحل و قمر اول چهار زیبق و زهره و قمر ۷۱۱۲۲۲۸۲۱۲۱۵

در روباس یکبار زند و زحل را در او اندازند و بدمند تا زحل بر طرف شود

بعد از آن ۱۲۱۵ میان [illegible] تجربه شد و سوم زهره زحل [illegible] خفیف بیاورد

روسخت را با زحل همه زر اول روسخت را لب بدهد مرتبه فرش [illegible] کنند

یکبار زند و هر مرتبه تجدید روسخت نماید و یکبار از زحل زهره شود و اگر خواهد ابیض [illegible]

برنج سازد چهار یک با پنج یک زهره روح توتیا داخل نموده یکبار زند برنج شود ابلق

برنج زرد [illegible] نصف [illegible] که گران شده خوب است عنبر [illegible]

خود مقتول نموده اینم است یک وزن عنبر و یک وزن [illegible] کنند که مس [illegible] یکبار

خوب سحق [illegible] نموده در شیشه مطین کرده و در شیشه را بگل حکمت مطین ساخته بقدر

هشت ساعت [illegible] داده بعد از سرد شدن اخراج باید و در شیشه [illegible] آورده

باز مس و عنبه و کنند که داده سحق بلیغ و در شیشه کرده این مرتبه بقدر دوازده

ساعت [illegible] داده باز اخراج نموده به دستور کنند که داخل و سحق و در شیشه کرده

[illegible] بر [illegible] تا ثابت شود در صفحه امتحان کنند که [illegible] ندهند و یکبار از

نیاید مقتول شده باشد [illegible] بقدر یک [illegible] خوردم فوت [illegible] زیادی دارد

والسلام

والسلام فضعف زرنیخ ورقی و زرنیخ احمر [illegible] و الشمع و [illegible] اصفر من کل جزو

[illegible] فی ورقه معلا فی حفرة فی الارض و یکون ناره یومین و لیلة فاول یوم یکون نارا

علی مراتب القوة و الثانی یوم اضعف و ثالث یوم اقل من الثانی ثم یبقی منه علی

السعر قیراط [illegible] فضعف فی الاکسیر [illegible] علی یحیی ذهبا [illegible]

من الحدید [illegible] من الغراب [illegible] المریخ الاحمر مدة

سبعة ایام [illegible] اول یوم الاحد [illegible] الوصف ست عشر واحدة من یوم

الاحد و [illegible] الی آخر النهار [illegible] و تضع [illegible]

المذکوره فیها الطبق علیها الطبق و [illegible] طین [illegible] ثم تاخذ خمسة عشر [illegible]

البقر و تضع من ذلک مقدار [illegible] حفرة ثم تضع [illegible] فوق [illegible] ثم تضع [illegible]

فوق [illegible] ثلثة ایام و تترکه [illegible] بعد الاحراق

ثم تخرج [illegible] عشره من القلعی

المتقن فانه یجیء ذهبا [illegible] القلعی [illegible] من الفضة [illegible] ذهبا

[illegible] مجرب [illegible] ان شاء الله تعالی [illegible] شوره [illegible]

[illegible] و زاج زرد یک [illegible] همه را [illegible] کرده در [illegible] دوازده ساعت

در ابخار زر تقطیر کنند بغیر سیم مس جسیع جید و در بن تیزاب حل شود در صنعت سرب قایم ثابت

جایی که در او طرح کنی بیاور در یک مثقال قلعی پاک کرده با ده مثقال مس پاک

کرده بگدازند و بعد این مس را با ده مثقال سرب پاک کرده بگدازند تا ثابت شود

بعد یک مثقال مس بگدازند و یک مثقال قلعی در او تا یکی شود و از این سرب مدبر یک

مثقال برادة کرده با ده مثقال سرب در بوته بگدازند که سخت شود چنانکه با

هم چسبد اگر در ضرب در صلابه بازرا به وسیده نشود با دو مزاج در صلابه باید نهاد

صنعت دیگر بیاور روی نیم قراطیس ورنزار با یک سیر و نیم نوشادر در صلابه کنند

برادو ریزد و در کرباس پالاید و آب او بگیرد و داروزده بهر یک مثقال جوه دهد

نیم سیر مثقال سرب ثابت کرده اند یک ماشه از آن بر یک تولچه قمر اندازد زود آن قمر سیاه

جوهر زرنیخ — گردد چون با زر تمام عیار جوهر کنند ده عیار شود صنعت بیاور ده سیر زنگار زرده

اشنجی زرنیخ

بر کنند و بعد ... در صلابه کنند در آب بجوشانند و صاف کنند پس سه درم

زرنیخ زرد ورقی را بیک صلابه کنند تا یک شب نرم شود پس در کرباس سفت اعلا

ببندد و در آن تیزاب بجوشند ... بیاویزد و بجوشانند زرنیخ آب شده از

کرباس بیرون آید و در آن آب جمع شود مانند قمر سفید بگیرد نیست

رو

جوهر زرنیخ که کاتب نسخ گوید من کرده ام و تجربه است صحیح صنعت در کشیدن روغن

کنند که بیاورد زرد از ده درم و چهار نصاب رسیده مقدم نوشادر نیم درم جمله را صلابه

کرده در بول صبیان کرده بجوشانند هر کفی که بالا آید بگیرد روغن است آنچه زرد باشد

جدا کنند و آنچه سبز باشد دور کنند در عمل شده خوابانند تا بگیرد و مکتوبه شنگرف و مکتوبه سیماب

با آب لیمو صلابه کرده قلو کنند و در زهره گوسفند نهند و در الف خشک کنند در مهتاب

یک سیر روغن آتشی و یک سیر روغن گوسفند در دیگ کرده و زهره ...

بیاویزد که از روغن نشسته از کنار ریخته شود دو بار بعد برآورده با آب لیمو صلابه کنند

باز در زهره ... کرده ... تا ... یک بار بعد یک حبه بر قمر

طرح کنند گویند لانک و لا شبیه صنعت در ... زهره گوید ... یک ربع سیر ...

شب ... در او اندازند ... طعام ... کنند و بجوشانند ... بعد زهره را ...

کرده ... بجوشانند ... که سفید و پاک برآید و پاک

شود ... صنعت ... زیبق ... ریزد

بجوشانند آب در او ریخته چند ... خردل ... بپزند پس ... در او

ریزد و بجوشانند بعد برآرد و با ... پاک شود ...

کرده که اعمال را شاید در عمل آن شراب که جمیع ارواح را ثابت کرداند سرکه بسیار
تیز ده رطل مع قنار رطلی درهم آب سازند و مقطر کنند که جزو هر جسد و روح
که دهد چنان ثابت جسد شود زود و صبغ دهد در عمل لاجورد که رنگ
وحش سپید کند که نیکوترین لاجوردی از آن است که سه درم لاجورد ده جزو مع قلع
رشته نیم جزو صلایه کنند با روغن کنجد خمیر کرده و در بوطه قیق معمول در راستنزال کنند
که بگدازد و در بوته زیرین آمده جمع شود جسد سرخ مس رنگ و خوش در تیغ پنج بعد
او بسته که اگر یکدرم بر صد درم زرنیخ زرد انگشت چون حل شود نهایت عجب است
اگر یک حبه در انگشت ... کنند سرخ رنگ بیرون آید مانند لعل و خود لاجورد
خوب باشد عمل بتجربت گوگرد فارسی چنانکه خواهد پاره پاره در میان سوراخ
حنظل ریخت و هر از زیر ربع بیرون آید سفید شده چنانکه اگر بر نقره اندازد سیاه
نشود و آتش نگیرد که دید تجربه شده است در عمل تدبیر قلقند سپید و زاج زرد و دارو
در آب حل کنند و سوزنش مس در او اندازند و رها کنند تا سبز رنگ شود از آن صاف
کنند و بگذارند تا منعقد شود در تدبیر قلقطار دیگر و زاج زرد و دارو را حل کنند صاف
نماینده و چهار یک آن صفرة البیض مقطر داخل کنند و عقد کنند تدبیر زاج سوری

زاج زرد را صاف کرده و در وی آب زنگار دهد و آن تشویه کنند تا منعقد گردد گرم شود
و سرخ گردد این است زاج سوری در عمل تکلیس آهن سپید و رد براده آهن را شسته
نوبت با آب و نمک صلایه کنند بعد برابر او زرنیخ سرخ با رزد با او بلب بید بعد
در خمیر مطین یک روز و یک شب بر آتش نرم تشویه دهد چون سرد شود نیم وزن او شکر
صلایه کرده بر روغن و شبه معجون کنند و در سفال بریان کنند و در بوته استنزال کنند
نه نوبت که مثل قلعی شود در عمل ... کردن سنبک ... سفید سپید و در ... سخت
نیم سفیده
سیاه بر رنگ و سر او را برادر شسته میان او زر خاک کنند و سفید را در میان
نیم القار سفیده است
آن نهاده و سر او را بر جا نهاده و در گل داروی خمیر کرده غلاف سطبر کنند و یک
دهد چنانکه سپید زر نرم شود و سفید از زار نماید بعد مس را نیم وزن تنقیه داده در آن گچ
بیندازد از مس نیم او قمر داده نیم ماشه اکسیر بعد قمر خوب آید در عمل قلعی بیند
سپید در دار بگ سیاه و استخوان سر آدم که فرباشد برابر در هر دو را پاک کرده
ملغم است
ب بید لیس سپید و قلعی پاک کرده و از آن دارو ... شده بر ته و بالای او لگد بشته
بعد قلعی قمر گردد اکسیر ... کردد در عمل ... سیاه چنین مکرر کرده است
سپید در ... سخت سه توله مس ... سه توله براده آهن یک توله و نیم شنگرف

یک درم توله مسن یک درم توله زرنیخ یک درم و سرب کشته یعنی توله قمر یک درم
شمس یعنی نقره سیماب توله و نیم جمله را سنگ صلایه کرده با آب بیخ غلوله ها سازد
چون خشک شود و با قلا بیارد و سرب نیم گداز کرده این جمله را تمام بخورد و داده
در بوته کرده با نیان بدمد چندانکه سرب برود و قمر و شمس بوزن بعیار شت بماند
نیکو آید ذهب در اصلاح لعل سوخته از زر خالص عمده ده پاره جهت آن بس زند
پس بیارد زاج زرد و با آب لیمو صلایه کند و در میان آن غلاف در تر و با لدان
لعل بدهد در بیم گداز رود و در میان سرکینی که ده پاره کرده باشد بیست دهد چون
سرد شود بر آرد کل خود آمده باشد در عمل آب دادن اسلحه که برنده شود
و آب چقماق که آتش دهد بیارد در کوکرد و نشتر را صلایه کند در آب ریزد
در اسلحه و چقماق را آب دهد نغابیت برنده و آنکه از دو آتش بار کردد ::
در عمل که کرده ام بیارد زرد یک بر زاج سفید و یکی زاج زرد
و یک بر زاج سرخ و یک بر نوشادر و دیگر شوره و ضرب صلایه کند در میان
نیمه سرکه انگوری ریخته یک شب بگذارد و روز دیگر بجوشد و علقه کیک بند و نقره
دارد پس بیارد و صد درم زیبق را در یک کنتره آهنی اندازد و بر آتش

نرم نهند و از آن آب قدری بر روی بیزد و چنانکه دو انگشت بر بالای دارو آید
پس بگذارند چون زیبق بسته شود در کرباس سفید انداخته هفت روز آنچه در کرباس ماند
برآرند در بوته نهاده بدمد تا بگدازد و اگر مستنزل کنند بهتر باشد بعد بیاورد
از جمله سرخ یکبار و از جمله قمر یکبار و از زر خوب یکبار در بیم گداز دهد دو بیست نهند
چندانکه یک وزن برود از ده بیتی برآید در عمل ضعف شمس بیاورد نقره
و زر خوب یکبار و برنج دو از ده و مس شش آهن دو جمله در بوته نهد و بدمد چنانکه
نقره و زر بماند منتقی بر روی است درآید صحیح است در گرفتن صبغ کوکرد
بیارد تیزاب صابون و کوکرد در آن دو در او اندازد و در کاسه آهنی کرده بر سر آتش
گذارد و از دو روز بگذارند چندانکه جمله کوکرد آب کرد و سرخ رنگ گردد این عمل مکرر کردم
در عمل تکلیس شمس بیاورد عقیق و از آن سنگ صلایه کند و در بوته از زر طلا کند و ثلث
او ذهب در او انداخته و در عقیق سوده بر او اندازند بدمد تا ازان سوده
عقیق در او اندازد که پردان آید خشک و سحق پذیر و شکننده و چنانکه توتیا
آید در عمل دیگر از زر در بوته انداخته بر آن صفیحه بر او اندازد
آید در عمل قلعی بیاورد یک توله قلعی و یک توله مرده سنگ

دیگ کو قرد و یا سنبعث یا روح جمیع را با آب صاف که از زاج سفید کرده باشند
تا روز صلایه کنند در بوته منتقل کنند و مجوف نموده در آتش استنزال کنند با بر کلی
بیت دهد و ته بوته در روی خاکستر باشد چون برآرند پنج توله ملکنگ باشند
بعد این جمله را با هجده توله قلعی ارزیش توله سرب درهم کنند و بگدازند و به اسبان
بدمد هفده توله نقره اعلی برآید گوید این عمل را ملک یوسف در سیالکوت میکرد
و این فقیر از او آموخت در عمل اکسیر شمس گوید بیارد گوگرد ربع سیر و سنبل ورق
هرچند یک سیر و سنبل را صلایه کرده در میان زرده بیضه ریخته خوب صلایه کنند و دو روز
بگذارند بعد بیارد دیگ کوچک و این دارو را در دیگ کنند و پنج سوراخ در ته
دیگ کنند مانند سوراخ جراله و در زیر دیگ کاسه کاشی چینی بگذارند و
دیگ را محکم کنند و بالای دیگ کاو آتش کنند که روغن برآید بعد بیارد یکدرم
سیماب و ده درم زر خالص درخورد سیماب دهد و در ظرف آهنی اندازد
و در دیگ چون آتش کنند از آن روغن بر سر او بچکانند تا آنکه منعقد بطریق سنگ
شود و اکسیر گردد یا برده طرح است زر تمام عیار در عمل مس صفه بیارد قمر یکدرم
و سفید روی پنجدرم قلعی یکدرم درهم بگدازد به اکسیر گردد بعد بیارد مس منقی

بار ۱۴ درم

پنج درم قمر خوب یکدرم درهم بگدازد ده یکدرم از آن اکسیر بر آن طرح کنند و بهفت
نوبت بگدازد و به دو در شیره وا اندازد و قمر اعلا گردد و گوید این عمل را تجربه کردم مجرب است
عمل دیگر بیارد ریزه آهن یکدام و مثل آن مس یکدام سرب یکدام و نیم مس نقره
درهم بگدازد و در بوته خاکستر نهاده با نیان بدمد تا قمر ماند زنگین شود چون با زر
تمام عیار رجبر کنند نه عیار آید اما در مع که مس و نقره و آهن درهم بگدازند
سنبل و زر سفید با زر و سرب طرح کنند بعد سرب داده پاک کنند گوید این عمل را
کردم مجرب است و امتحان این عمل را نمودم خوب شد چون سم الفار بقدر یک
دانگ زرنیخ طرح کردم در وقت بگداز خوب بود و تعجب آمد در عمل شراب که
زرنیخ و کبریت و سیماب در صلایه محکم شود و ثابت گردد در یک روز بیارد
صابون و شراب چوبنه و نوره زاج سفید حل کرده و در شکر ریز بریان کرده و نیم نوشادر
مصعد چهار از همه زیاده است چون باشد جمله شراب را با این دارو که گفته شده
صلایه کرده در شراب چوبنه ریزند و خوب برهم زنند و در شیشه کنند بگل حکمت گرفته
در زیر سرگین اسب تازه دفن کنند تا یک ماه اگر دو ماه باشد بهتر خواهد بود در هر هفته سرگین را
تازه کنند چنانکه حکم کنند و جابر بن حیان علیه الرحمه بیان این عمل کرده چون برآرند

از این شراب یک درم و سه درم سیماب با هم صلایه کنند تا ثابت شود که بعد در زرنیخ زرد

ثابت و ترشتین سیکنند و سنگ لعل را چیب دو بار صلایه کنند تا ثابت شود ۳۰۲

در عمل صبغ کوکرد بید و درد شراب صابون و کوکرد فارسی را صلایه کرده در کوزه ریزد و بر سر آتش آهسته آهسته بجوشانند تا شراب سرخ گردد مانند خون صبغ از او

گرفته باز شراب مجدد ریزد و بجوشانند تا تمام روغن گردد این است صبغ کوکرد کوید

عجیب است و امتحان شده در عمل رنگ کردن مس ذهب و مس و نقره بگیر

زرنیخ ورقی و او را صلایه کنند تا مانند سوده غبار گردد پس بیفکن بر روی مس مثقال

او بوش و در او را در کوزه خزف آب نارسیده کنند و در زیر زبل رطب یک هفته

دفن کنند که مانند ذهب شده باشد پس بگیر طلق محلول یک جزو طبخ کنند او را

هفت او از این ماء الزرنیخ تا یک درم ابریزد و نرم شود پس آنچه خواهی از مصحف

و شمشیر و کتاب و غیر آن بنویس و بپالا که مانند ذهب اندود شود و نیکو باشد

در عمل دیگر فشور مرچه مثقال سفیده بگیرد مرقشیشا زرفی و یکدیگر بیش سوده

و در روز از ماء الملح صلایه کنند و در آفتاب خشک کنند و مثقال جمس مرتک با وی

و مثقال جمس او براده قلعی و این جمله را صلایه کرده و بپوشد بر بوته استنزال

کنم چون اراه

کنند چون برآید مثل قرص بر آید اگر یک درم از این بر ده درم رصاص افکنی قمر

خالص و اگر یکبار زر بسبب مغنیسیا اندازند شاید جمع الاشیاء نمودار در عمل رنگ کردن

زر سپید و زرد بوش ورق ۱۲ و زنجار ۲۲ و نیم زرنیخ سفید ۱۲ نمک سنگ ۸ نمک

۲ انها را بجاب ماننده تول کنند پس بیاورد ۱۲ توله کاس سرخ و صلایه کنند چند

چون عمل شود چون خواهند عمل کنند این دارو را با آب خمیر کنند و بر زر طلا کنند و در

آتش نهند و در آب برد اندازد رنگین بیرون آید تمت تخم نیم تخم نیم را مغز کنند

در آب را الداخته بخور و او دهند خاکستر سرخ گردد عمل فرق شد و را با آب بیارند

صلایه کرده در قدحی ریخته با آتش نرم اندک اندک بجوشانند الغدر که آب بیارزاد

در خورد پس منعقد گردد برنگ سیاه اثرا بعد جیدی که طرح کنند نرم گردد

در عمل شراب که زیبق را هم کردانند و مخمر کنند با زرنیخ زرد و زرد یک صفحه و مری

برادم چون آن که سیاه باشد و باید که پاک بشویند و در شستن مبالغه کنند و خشک کرده

متوازن کنند که چون هبا گردد این هر سه برابر باید و درهم صلایه کنند چنانکه یکی گردد

پس در قاروره کرده سه هفته در زبل تر دفن کنند و در هر هفته زبل را تازه کنند

پس برآورده در ظرف جا کنند که آب احمر باشد مانند خون کبوتر بعد بچکانند

چون چکیده بیاورد یک صد درم شنجرف در مغرفهٔ آهنی نهاده و بر آتش نهاده از این
آب مقطر بران ریزد و طبخ کند چندانکه منجمد و منعقد شود مانند خون یا ریگ صد از
حبه زهره طرح کند زر خالص شود و اگر یکبار رصاص منعقد کنند یا از ان بر هزار رصاص
اندازد و اگر هفت بار [illegible] کنند بر هر حبه که زر دو رنگ کند و رسالهٔ این عمل گوید
که والله و بالله و تالله بحق محمد صلی الله علیه و آله و سلم که این عمل میراث [illegible] رسیده از پدر من
و فقیر خود کرده ام مجرب است صحیح صحیح است عمل اگر نوشادر را با بیاض [illegible] مصعد
کرده مصعد کنند چون برف سفید مصعد شود [illegible] قمر یک توله مشتری را پاک
با نیم توله زیبق ملغمه کنند مدارا و بعد سنبک سفید را بارچه باریک گرفته یا در سیم این بسته
در میان [illegible] کرده فرو برد [illegible] مدارا و برآورده بار [illegible] کنند بعده یک
توله پس پاک کرده از این سنبک یک ماشه [illegible] یک ماشه از ان مشتری [illegible] طرح
کنند در ابریق [illegible] کنند خوب آید گوید این عمل [illegible] مکرر کرده ام
خوب آید در عمل تکلیس زیبق بیارد زیبق هر مقدار که خواهد و بیارد [illegible]
[illegible] برابر او پس [illegible] صلایه کنند با آب تا [illegible] سیاه شود ان آب [illegible]
ریخته [illegible] آب [illegible] ان مقدار که آب رنگ خود [illegible] بعده در قاروره
مطلق

مطلق کرده یکشبانه روز در تنور نهند یا تنوریه بپزد و چون برآرد جسمی بر آید مانند شنجرف
با رخشتر از ان و این است که مخفی داشته اند و در ان مبالغه نموده پس [illegible]
صلایه کنند و [illegible] و چون بر قمر طرح کنند نیکو آید در عمل رنگ فیروزه او را در
[illegible] ده روز در زیر آب دفن کنند ان فیروزه مرده را در رنگ خود آید
در عمل تعفینهٔ زهره بیارد صدف مروارید و در یکشب [illegible] که در آتش نرم چنانکه [illegible]
[illegible] گرفته باشد بعد ده روز دیگر در دیگ اندازد [illegible] بعد برآورده
بکوبد خوب تا مانند [illegible] شود بعده بیاورد شراب عرقی که چون انگشت بران زنند بر
آتش در [illegible] بسوزد او را [illegible] بریزد چنانکه چهار انگشت از ان صدف برآید
پس بگذارد تا خشک شود بعده از غبار [illegible] نگاه دارد و چون تعفینهٔ زهره خواهد بیاورد
از این صدف بقدر یک توله پس از ان در میان کاغذ پیچیده و در [illegible] پاره کاغذ
باید پیچید پس بیارد دیگ [illegible] و بگذارد ان کاغذ که صدف دارد [illegible]
و دران بوته اندازد تا هم در هم [illegible] چون این یک توله را [illegible] آورد که
نهایت سفید بود که کس را [illegible] که در [illegible] نقره [illegible] است بعده یک توله
قمر را [illegible] بگدازد و بسیار خوب آید [illegible] هر گاه خواهد [illegible] پاک کند

بابد قدری نمک را آب کرده نمک مذکور را در وی انداخته در آن آب نمک تر
در مرتبن کرده ۲ در آتش گرم کرده در ظرفی که تنیت کنجه با ارزیز باشد انداز و پس سرد نموده
بشوید پاک خواهد شد عمل شقیاق از کار در میان کرم خراطین هفت روز
پس در روغن کنجد بجنبت ده عقده خواهد شد در عمل ثبات کر کرو دعلاد الجبه خواهد
زر را پاره پاره نموده در میان سورن حنطا نهاده بپت و بعد از کبیر ربع سیر برون
اید سفید و قائم چنانکه بر نقره اندازد سیاه کنند و آتش نگیرد گوید تجربه شده است
والعلم عندالله در عمل تنقیه قلعی گوید امتحان کرده ام بیار د ملک نمک و شب سفید
و شوره هر یک پنج سیر صلایه کرده در بول شتر یا صبیان ریزد هر کدام اد به پنج درم
دیگر و دو ارزد در ان بول شتر ریزد که هر پنج سیر بول شتر باشد و پنج درم بول صبیان
ببته دار دار نجه صلایه کنند و بگذارد تا زرد شود بعد از ان تو لها صبر اس زد
د قطره قطره بران وارد تا ریزد و صلایه کنند چنانکه تو لها را بخورد و پس بگذارد
تا خشک شود نگاه دارد و بر هر یک صد درم قلعی را یکدرم ازین اکسیر طرح کنند
بسیار مشفق سفید آید گوید در پی پور این عمل را با خواجه شیخ الله داد کرد
حقیر دیدم وصف در علاج سوختگی مجرب شد بکرات از اول بیاورد چون

واب ازو را جیب نکه سفید اند صاف کنند پس بیاورد نمک سیاه نیم سیر مسکه واگر نباشد
روغن کنجد ان مسکه را آب و دران آب چونه ریزد در ظرف گلی دو ریزد شفتالو
و کیف دست بمالد بسیار بسیار تا مسکه قائم گشته بصورت خود گشته دسته کرده و
پس از ان بر روی سنگ چند نوبت بمالد تا نفعت بامر الله تا نقصان در عمل و دیگر بیاورد
آن بوته که در باغها می باشد و ان سبز رنگ است بکوبد از ان و شیره ان بگیرد و مس را
گداخته طلا نه نوبت دران ریزد و مس سفید شود بعد بیاورد انگور حنظل و ازان کوفته شیره
بگیرد و یک شب در میان دوغ گذارد اما اصل ان است که انگور را کوفته یک شب
در میان دوغ بدارد و روز دیگر مس را گداخته دران ریزد ده نوبت بعد بیاورد و معمول را
از قمر یا در زان مس صد درم ریزد و گداخته چهار نوبت دیگر دران ذهب ابرد
قمر خوب کرده و ظاهر و باطن او پاک باشد گوید حقیر این عمل را کرده ام مجرب است
در صفت ... که مجرب است و متغیر نشود بیاورد زنگ رو با بول صبیان
صلایه کنند و لختی سیماب با او یار کنند و نیک صلایه کنند پس بر سیم و مس و آهن
و ان چه خواهد بمالید و در آتش نهند هرگز متغیر نشود بامر الله در صفت
ساخت نوشادر بستاند که انرا گاو نگوند بیاورد دوده نان بزان و چهار

حصه ارزیر در زرد و ارزیک پنجم حصه هر دو را با آب بمالند و در رکت خود خفه
بچه ریزد و در بوطه گند و بر سر او کاسه نهند و سر او را سوراخ کنند و بر ان خوانهند
و موضع وصل بگل حکمت محکم کنند و در بن ان شگاف گوسفند بیت دهد و سطح بران سوراخ
نهند و نظر کنند که چون ان سفال سفید شود دران سوراخ را بگل مهر کنند تا نوشادر
بیکجا شد در بالا بسته گردد و بگذارند تا سرد شود این است نوشادر بیکجا در صنعت منا صفه
که بیاورد دو توله مس و یک توله آهن در هم گدازند سه مرتبه بعد بیاورد و یک توله قمر
و یک توله مشتری پاک کرده و یک توله مس پاک و نیم توله روح توتیا و سه ماشه سنبل فار
و سه ماشه جوهر زرنیخ جمله را در بوته معا بگدازد چون بر اید یک قمر و یک ازان مس آهن
و یک را اکسیر گداخته در هم کنند و در بوته بگدازند که قمر خوب آید که وبد این عمل را
در بابی کوث دراز با جدار [illegible] کردیم خوب آمد و از ان گاه سفید
بر آمد قمر ده مثقال بود در صنعت عمل قلعی سفید مر قلعی را سفید کرده یک جزو
و از مرتک یک جزو و از لولو دو نیم جزو جمله را با آب زاج صلایه کنند و روز تمام
بعد بر بشش جزو روح توتیا طلا کنند در بوته معا نهاده ته بوته را سوراخ کنند و بر
[illegible] خاکستر نهند و با بر کنی [illegible] دهد چون سرد شود بیرون اورد پنج جزو اکسیر

از بوته

از بوته استنزال کنند یافته باشد در میان گیر باشد بعد بیاورد اشرده جزو
قلعی بر بشش جزو آب و پنج جزو اکسیر در هم گدازند و در بوته خاکستر نهند و بار دیگر
بدهند چند نشینند بعده جزو قمر اعلا بیرون آید که بیاید این عمل مجرب است مکرر نوشته
بود در صنعت مار کشتن بیارد نیم مثقال خرطین و یک سیر دو نیم نوشادر در برابر بخته [illegible]
دار کرباس بیالاید و با سیماب آتش مسل را تا دوازده پهر چره دهد تا ثابت شود
در یک توله قمر و یک ماشه طرح کنند سیاه گردد و از ان با زر تمام جوهر کنند ده عیار
آید در صنعت طبخ گوگرد زرد و دو چته خرد [illegible] بیاورد گوگرد زرد و علاد صلایه [illegible]
کنند یا سبب در ظرف آهن کرده بگدازد و در میان تیزاب صابون ریزد هفت
نوبت مکرر کنند چنان شود که توان خورد و چون بر قمر اندازند صبغ دهد :.
در صنعت تثبیت نوشادر بیاورد نوشادر [illegible] صلایه کرده در میان
بیضه خالی کنند تا پر شود پس سر بیضه را به آرد ماش مهر کنند و دیگر را پر از آب
آهک نهاده صلایه کرده کنند و آن بیضه را در میان آن آهک نهاده چهار
پاس آتش کنند آهسته و بگذارند تا سرد شود آن نوشادر حل و ثابت گردد
در گداز زرنیخ بیار زرنیخ انکه خواهی نیم وزن [illegible] صلایه کنند با روغن [illegible]

معجون کرده در ریف(؟) با بریان کنند و در بوته نهد بگدازد جوهر از ان بیرون آید

در عمل گداختن فولاد آورد در آتش سرخ کنند پس در میان آب بارانی که در او

آب نکرده باشند فرو برد و در بوته بنهد تا چون مس بگدازد باز در آب باران

ریزد و باز بگدازد اگر هفت نوبت چنین مکرر کنند چون نقره سفید آید و اگر

خواهد که نرم شود در میان گوشت نهاده بپزد هم هفت نوبت در زیر چکش

چون مس [illegible] شود گوید این عمل در خانه سید حسین زرگر در گلکنده امتحان

کردیم درست آمد و آزموده شد در عمل کرفتن(؟) است سنبه(؟) سیاه و [illegible] و

زیبق و سفته(؟) رهم که برابر هم صلابه کرده در بوته فولاد یا آهن گداخته در کوره

بازگشت بدهد چون در گردیدن آید در میان آب لاک ریزد و [illegible] بیرون

آید گوید این عمل مجرب است در صفت قلعی که قائم النار باشد اما سیاه بود

[illegible] و درد [illegible] کتوره [illegible] که با هم جفت شود پس قلعی را در میان کتوره نهاده در

بازگشت گذارد و دران مقدار بدهد چون که انگشت آتش شود پس برآورده

در آب برد که نشانده باشند اندازد تا سرد شود این عمل را گوید دو نوبت

کردم چون از کتوره برآورد ان قلعی به آتش پایدار باشد در عمل مجرب

در عمل مجرب گوید بیار مس پاک کرده و دو قسم خوب بیار و زرنیخ بیار و سنگ بصری بیار در عمل مجرب

همه را در هم گدازد به ده درم برابر بصری که فرو در انتهای گداز بر روی طرح کنند و بر بیزد از ما

هفت عیار برآید گوید این عمل را مکرر خود کردم خوب آمده فایده اگر مس را یک [illegible]

درم زر ان توتیا دهند رنگین آید و اگر بمقدار رشت دهند زرد آید و اگر بیش بیار

دهند سفید آید در عمل دیگر بگیرد قسم بوره و سیماب یک مس [illegible] و مقدار [illegible]

همه را صلابه کرده در کوزه کنند و گل کنند و اگر از نیم درم برابر آهن نرم با مس بنهند سیم

خالص گردد و اگر از رشت در بیامیزد و برابر دو درم [illegible] بمالند و بر آتش بتابند مثل قمر شود

مجرب است در عمل زرنیخ زرد قسم یک روز زرنیخ و [illegible] قسم صلابه کنند بقدر یک جزو [illegible]

و نمک [illegible] جزو بر روی افکنند و [illegible] صلابه کنند و تصعید کنند تا پاک شود و از

هر [illegible] کرده و پس از آن را کوفته ده نوبت طبخ کنند و با عسل [illegible] پس طبخ

کنند با [illegible] که در [illegible] قلع [illegible] باشد [illegible] مانند بلور سفید شود و این

بهتر [illegible] باشد در عمل و الله اعلم در عمل که [illegible] برآورده [illegible] در بوته نهاده بپزد [illegible]

بپزد چون سرخ شود زبد البحر را با زرنیخ صلابه کرده برابر ده [illegible] اندازد و نرم بپزد

تا بگدازد و چون رصاص سفید برآید و اگر با کاس سفیده روی [illegible] چنین کنند خوب آید

رنگ نقره بر سفال و غیره

در عمل رنگ نقره که بر سفال کنند با غیراق بگیرد مازو بکوبند و با اشخار زرد آمیزد و سیماب
در روی ریزد و صمغ بر کنند بکوبند برگرده یا خشت بسفالینه بمالند چون سیم شود و نوبت دیگر
سفید آید در عمل تشمیش سفید سنگی بیارد از روی قدری [illegible] رصاص [illegible] سفید
در زیبق و مقدار هم [illegible] برابر در بوته آهن [illegible] نهاده بدمد چنانکه در بوته چون قمر گردد
پس بیرون آرد و ده نوبت گرم کرده در آب لیمو سرد کنند سفید و پاکیزه آید یک ماشه
بر یک تولد مس مسقی داده برابر آن قمر خالص جبر کنند خوب آید که بدین عمل را در
کلکته [illegible] کردم خوب آمد در صفت شبرت [illegible] بسته شد [illegible] زرد [illegible] زره انار و
یک روز در زیره [illegible] سفید [illegible] و [illegible] کبریت شد و یک روز در بول
حمار کبریت شد بعد یک پاس در آب [illegible] کبریت شد بعد از آن قند را اصلاح کنند
و قدری بر [illegible] نهند اگر [illegible] ثابت [illegible] و اگر دود کنند باز کبریت شد باید که در بول
کم [illegible] آهسته آهسته کبریت شد [illegible] بعد بکار برد [illegible] طرح کنند از مس قمر درهم که ارزد
پس از [illegible] طرح کنند شمس آید [illegible] این عمل را خود کردم که [illegible] مس
و نیم [illegible] ماشه و نیم [illegible] نیم [illegible] ماشه [illegible] نیم و
[illegible] یک ماشه و نیم زاج [illegible] ماشه و نیم [illegible] یک ماشه

شنگرف

شنگرف یک ماشه و نیم [illegible] ماشه [illegible] نیم تولد [illegible] نیم تولد [illegible]
بگدازد [illegible] بمالد چون خاک شود [illegible] ماده نوبت
مکرر کنند بعد در بوته [illegible] نهاده بدمد چنانکه مس [illegible] نقره نیم تولد [illegible]
در [illegible] از [illegible] نقره [illegible] و نقره [illegible] درهم که ارزد [illegible] زر [illegible]
داده بگدازد [illegible] زر خوب آید که بدین عمل را در کلکته تجربه کرده ام [illegible]
[illegible] در [illegible] نوره [illegible] نمک [illegible] و برابر [illegible]
نوره زاج سفید و [illegible] نوره [illegible] این چهار را [illegible] صلابه کرده در [illegible]
کنند و آتش کنند تا آب بچکد که اگر [illegible] در [illegible] است شود اول
ده پاس آتش کنند آهسته [illegible] ده [illegible] انبیق بر قرع نهند [illegible] سیاه بر
طرف شود و [illegible] سفید آمدن گیرد انبیق [illegible] کنند و [illegible] بگیرد اگر [illegible]
زنند [illegible] مانند رنگ [illegible] و اگر [illegible] طرف شود و این [illegible] آب
در [illegible] رنگ [illegible] دارد در صفت [illegible] که از [illegible]
در [illegible] روغن [illegible] زهر [illegible] نماید [illegible] زهر [illegible]
کشنده [illegible] در [illegible] آید و [illegible] سینه [illegible] بود [illegible] دارد

و از آزار بیماری سودا ایمن دارد و بلغم صفرا جذام و برص و بهق و قوبا و سکته و صرع و لقوه و رعشه
زایل کند و وسواس و خفقان بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و درد شقیقه و دندان
نافع است و شهوت طعام برانگیزاند سوداوی را دفع نماید و سنگ مثانه بریزاند و بچه مرده و
کرم کدو دانه چند از دو و ریش روده که از سودا و بلغم شوریده باشد پاک سازد و استسقا
که از سردی جگر باشد زایل گرداند و قوت دل افزاید و دلیری پدید آورد و اگر از زخم
جانوران مانند سفرت زخم زده باشد یا مار ریحان و صفراوی ... زیانی دارد در
صحت تن و دل نماید و پادزهر از تریاق بزرگ باشد قسط و جنطیانا تر و مقل الیهود
و حاشا و تیر و قنطوریون باریک و زراوند و زرنباد هر یک ده مثقال و دوقو و تخم
کرفس و سنبل الطیب و تخم سپنداش سفید و نانخواه و حماما و فودنج و کاشیلوس و
عصاره لحیة التیس و سنبل رومی و صمغ عربی و سادج هندی و فوه و مر و جندبیدستر
رومی و حماما و تخم بادیان و ختم الملک و فراسیون و تخم سداب و قلقطار و شوکران
اقاقیا و انیسون و قردمانا و لبنی هر یک چهار مثقال و ... زعفران و زراوند
حبشی و دارچینی و ... و سکبینج و فرفیون و اسطوخودوس و فطراسالیون و فلفل
و کندر و قسط مر و فقاع اذخر و شیطرج و شبرم و ... و صمغ البطم و سندروس و

وقسط فلیون

وقسط فلیون و جندبیدستر هر یک شش مثقال نمک سرخ و بیخ سوسن کبود اسقوردیون
و تخم شلغم بری و دارچینی و رب سوس و روغن بلسان غاریقون هر یک دوازده
مثقال فلفل سیاه و افیون و قرص افعی و قرص اندروخورون هر یک بیست
و چهار مثقال قرص عنصل بیست و هشت مثقال شهد مقوم هم وزن داروها باید که
روغن بلسان را در ماء العسل بگدازند و داروها کوفته در وی ریزند و با لنده و
رب و شراب و قند و ... و رب سوس را اقاقیا و عصاره لحیة التیس در شراب ریحانی
بگذارند و ما انگبین بیامیزند و داروها در وی کنند و بر هم زنند چنین است آنچه گویند
و بهترین نسخهای تریاق فاروق این است افیون در نسخه دیگر دوازده مثقال است
... اندروماخوس در زمان جالینوس مقدم طبیب ... دوازده مثقال ...
زیاده ساخت ... در عهد جالینوس قرص عنصل ... مثقال کاست

زعفران الحدید

صفت زعفران الحدید چنان باید که ... آهن ... زر ... طرح کنند زرد گردد
و ... سفید شود و ... زرد شود ... و
هفت درم ... و ... درم و چهار دانگ زرنیخ زرد
... ببرند و ... کنند پس ...

وطین سر زده و خشک کنند و براده ها را با زرنیخ در ان کنند و وصل انرا محکم کنند
یک شب تشویه دهد و بعد از ان بیرون اورده بگذارد تا سرد شود و وصل بگشاید
ادویه بیرون کنند و دیگر صلایه کنند و استنزال کنند در بوته بر بوته پس انرا
براده صلایه کنند و یک بار دیگر هم برابر این صورت بگذارد تا صاف شود انگه دیگر
صلایه کنند و در قاروره کنند بعد و قیمه سرکه مقطر در وی کنند و در آفتاب گرم بگذارد
و هر روز بار بار انرا بجنبانند تا همه اب شود در مدت سی روز انگه قرع کنند و در
فانوس گرم نهند تا منعقد شود بیرون آرد مانند مرجان سرخ انرا سحق کنند و نگاه دارد

در عمل سفید کردن گوگرد بیارد گوگرد زرد ان مقدار که خواهد و نوره آب ندیده
و سیمکی را از هر کدام یک سیر گرفته در ده چندان اب انداخته نیم جوش داده یک
اشنان زرد
شب و یک روز بگذارد تا صاف شود پس گوگرد را ریزه ریزه کنند مثل عدس
و نخود در میان ان اب ریخته بجوشانند بگذار پس از ان آب را دور کنند و آب
نو در ان کنند پس باز تا بجوشانند هم چنین در چهار پهر چهار نوبت آب را
تازه کنند چون چهار پهر تمام شود گوگرد را در دستمال بندد و قمر را سیاه کنند
و مس را اسفید کند نگاه دارد تا وقتی که بکار آید والله اعلم ∴ ∴ ∴

سفید کردن گوگرد مجرب بود

فصل در زرآب که سیم را برادهم گردانند و تشمیع گردانند بیارد قلیاب چهار سیر
و نوره آب ندیده دو سیر و نیم هر دو را صلایه کنند و نیم من بول صبیان بر ان
ریزد و نیم پاس بجوشانند و یک شب بگذارد تا صاف شود پس بگیرد [illegible]
و زرنیخ و سیماب را با این تیزاب صلایه کنند و بجوشانند تا پخته شود چون سفید
نابتی بیرون آید فصل در تثبیت گوگرد آنچه پخته بگیرد و در کچول
کرده مقدار پنج سیر شیر گاو میش که مدت بر زادن او گذشته باشد مایه زده
جغرات ببندد و آب دوغ آب انرا بگیرد و گوگرد مذکور را در ان آب
یک پاس سحق کنند بعد از ان با کچول در آفتاب نهند تا خشک شود پس روز دیگر
که سیم باشد نیز بهمان طریق سحق کنند بعد در شیشه کنند و انرا در گل حکمت گرفته
محکم سر زده دهن انرا محکم مهر کنند و در بالو خنبر دوازده پاس آتش دهد و طریق
آتش ان است که زیر خنبر دست نهد اگر طاقت گرمی نداشته باشد آتش از زد
آهسته کنند بعد دوازده پاس گذشته سرد شود بیرون آورد و طریق گذشته
سحق کنند و آتش کنند تا سیت و یک پختنیه تمام شود و این است اکسیر اعظم پس
طرح کنند و نصف انرا نقره ان دهد شیخ [illegible] معلم گفت [illegible] گوگرد را [illegible]

از زرنیخ سفید

مجرب بود

ثابت میکردم بهفت شبانه روز بشیشه ام شکست آنچه که از باقی مانده آن بر نقره طرح

دادم زر کردم هشت عیار نشست   وصفت نوع عمل که صاحب منتسخ نقل آورده بود بیاورد شنگرف (روح توتیا)

یک سیر و زیبق یک سیر هر دو را صلایه کنند بعد بیاورد جوهر زرنیخ یک سیر و از شنگرف

ربع سیر و سنگ ربع و نوشادر ربع همه را بدین طریق حکمت صلایه کنند با شیره آک و اگر آن

نباشد با عسل صاف ورق زوره کرده و در بالوخته دوازده پاس آتش کنند هر پاسی یک چراغ

[illegible] آتش کچری با هفت قروره تمام چون [illegible] یک بر دوازده مس طرح نیکو بر آید صاحب

منتسخ گفت من با [illegible] نیکو بر آمد [illegible] از آن صرف [illegible] والله اعلم

(در اکسیر [illegible]) وصفت در رنگ کردن [illegible] بیارد براده [illegible] آنکه که خواهد پس آورا صلایه

نموده آب زاج [illegible] بدهد خشک نموده تشویه دهند تا وقتی که نیکو سرخ شود و نرم

گردد چون غبار روان برنگ [illegible] زرده چوبه باشد و صلایه باید و رنگش [illegible] باشد

چون خواهد که سرب را ابان رنگ کنند یک ازین را با [illegible] برابر نوشادر در صلایه

کنند و در کوزه آهنی کنند و بگدازد چون گداز خورد فرو ریزد و سرد کند بسته شود چون

خواهد که سرب را با او [illegible] رنگ دهد باید که اورا [illegible] بکوبد چون نرم شود پس

[illegible] سرب در بوته نهاده [illegible] از آن [illegible] بریزد و بگدازد [illegible]

کنند تا دوازده

کنند تا دوازده نوبت سرب نقره شود پس آنچه که ازین سرب بسیار از نقره در [illegible]

گردانند هر که این عمل را رسد باید که پیوسته بعبادت و شکر گذاری مشغول باشد

وصفت در عمل کبریت از کبریت [illegible] در روغن زیت دوازده نوبت بگدازد و هر بار که ([illegible])

میگدازد در [illegible] ریخته و باز کبریت [illegible] در روغن زیت [illegible] در قدح ریزد تا

دوازده نوبت بعد در صلایه انداخته سرکه [illegible] بریزد و [illegible] صلایه کنند که [illegible]

از او جدا شود پس [illegible] خشک کرده [illegible] کنند [illegible] عمل تمام است

والله [illegible] در روغن [illegible] کنند تا [illegible]

یک مثقال [illegible] زیبق طرح کنند [illegible] شود که [illegible]

[illegible] با زر سرخ [illegible] گدازند [illegible] مس

بر نقره طرح کنند [illegible] تمام عیار [illegible] وصفت در ثبوت کبریت ([illegible])

[illegible] کبریت [illegible] زرنیخ [illegible]

[illegible] نقره طرح کنند آن نقره

مس گردد چون آن مس را با زر [illegible] ده عیار [illegible]

[illegible] وصفت در گرفتن روغن عقرب بطریق [illegible] ([illegible])

سادو درم و مغز تخم قنوزه یک سیر ده روز سحق کنند بعد ما حصل نوشادر را یک روز سحق کنند و در
انبیق بعمل آید تنبال حبشی روغن بکشند روغن سفید بیرون آید بقدرة الله تعالی و نصف در اکسیر قمریات
که ثبوت بعضی از ارواح و جسد کنند اول در کبریت که او را شیب نوشادر ثابت کنند
جهت بیاض این است بیاورد یک جزو از [illegible] یک جزو از نوشادر در هفت بار باید بگیرد
صعود کنند و او را با جزو آن دهد خشک کرده در کوزه مطین اندازد و سه ساعت
در آتش تون نهند و بعد ساعت هم از دو بار نوشادر زیاده کرده و اعاده عمل کنند
تا وقتی که بر صفحه دود نکنند پس یک مثقال از آن برده مثقال زیبق طرح کنند عقد شود
و یک مثقال از آن زیبق بر شصت مثقال مس اعلا طرح کنند نقره آید که هر صد مثقال
انبیق نوشادر بر ده مثقال در روباس سفید آید و نصف در ثبوت نوشادر بیاورد قشر بیضه و نوشادر
ساوی کوفته در کوزه کرده یک شب در آتش بدارد ثابت شود با مراد کرده
بنوع نوشادر و نصف در ثبوت نوشادر بیاورد یک من ارزیز یک من پوره صدف
در کوزه کرده یک شب در تون گذارد ثابت شود یک برده از مس پخته
سفید شود و هر ده مثقال از این مس را با یک مثقال نقره صعود کنند در آب
در [illegible] سیاه نشود بتوفیق الله تعالی و نصف بوته سفید کردن مس بیاورد زرنیخ [illegible] دیگر که

دیگر که مروارید

دیگر که مروارید را بپوشانند پس یک روز از آن با آتش نرم پخته کرده اند پس بر آن مس زرد
سفید گردانند و این بسی عجیب ترین ادویه است در [illegible] آن اثر هرگز از آن
[illegible] بیرون نرود بتوفیق الله تعالی و نصف بیاورد نمک القلیه یکدرم زیبق یکدرم پس بوته را
که سدا بتوره طلا کرده باشد بیاورد و قدری از آن نمک در وی کنند و قدری را در بالای
آن نمک بریزد و در بالای دیگر نمک بر بالای آن کنند و زیبق را [illegible] و پس از آن
در آن کاواک با دو دریا چقمق [illegible] دهد تا تمام سیمگون گردد پس از آن مجر برگ
[illegible] و آتش [illegible] طرح کنند خالص آید [illegible] و نصف [illegible] بیاورد [illegible] یکدرم
و [illegible] یکدرم زیبق یکدرم این هر سه را یک جا کرده با آب لیمو آتش کنند و
[illegible] [illegible] سه روز پس بیاورد مور توتیا و [illegible] با آب لیمو [illegible]
آن لیمو دهد [illegible] سه روز [illegible] پخته و یک با [illegible] دهد را اگر
آن لیمو کم شده باشد باز تازه کنند از مور توتیا و آب لیمو چون پخته و یک
پخته تمام شده در تنبه پخته [illegible] یک توله از این اکسیر در یک توله ورق نقره
پیچیده یک صد توله مس پاک کرده زر بدهد و [illegible] از این مس را یک توله نقره
[illegible] دهد [illegible] سفید شود با مراد [illegible] نقره شده [illegible]

در نرم کردن اجساد

پیدا کند فصل در نرم کردن اجسام مرکبه و بسیطه که شکننده باشند بزیبق عقد شده
[illegible] برآید بستانند ملح و سم اسب و بیخ شاخ گاو و میش همه را [illegible] بید و حب و
شکننده را در میان شراب بنهاده ته و بالا از بیخ [illegible] بگذارد و بعد نرم
گردد فصل در [illegible] [illegible] ده درم [illegible] ده درم و [illegible]
تخم بید انجیر ده درم تخم [illegible] ده درم روغن شاخ آهو ده درم مغز پنبه دانه
ده درم همه را یکجا سحق کرده [illegible] معهود را تخفیف کرده در میان
شراب [illegible] نرم کرده [illegible] فصل در عمل
[illegible] یک توله [illegible] را [illegible] کرده اندک اندک
بگذارد [illegible] پس آن [illegible] را در [illegible] بوته کرده [illegible] سیماب
و اعلا [illegible] کرده با آب لیمو سحق نموده تا مدت [illegible] روز در آفتاب نهد پس
اندک از آن بر مس طرح نماید اگر خوب [illegible] و الا در بوته [illegible] کرده آتش
دهد [illegible] سفید رنگ و اعلا برآید که یک [illegible] بر یک توله مس طرح کنند
باذن الله [illegible] قمر شود [illegible] فصل در عمل [illegible] اختیار کنند
عقد سیماب [illegible] سیماب [illegible] پاره [illegible] بردارد [illegible] ریزه

بر بالای آن

بر بالای آن گذارد و در گل گیرد و در آتش تون برده چون برآرد عقد شود که با نقره
در گداز آید باذن الله فصل در عمل [illegible] سنبل [illegible] و سنگ بصری [illegible] نقره
دو پاره هر کدام یک توله پاره با سنگ بصری [illegible] کنند و نقره را براده کرده [illegible]
یکجا کرده با آب [illegible] سحق کنند تا یکروز [illegible] سنبلین را در آن [illegible] نموده خشک
سحق کنند و در کوزه [illegible] کنند و در گل حکمت گرفته [illegible] و در آن کوزه اندازند پس از آن
کوزه [illegible] از [illegible] پر کنند و کوزه را در ریگ [illegible] و بر بالای
آن [illegible] انگشت پس بر بالای آن به این طریق آتش کنند که [illegible]
را [illegible] کنند و بر بالای آن [illegible] آتش زنند [illegible] خواهد سوخت [illegible] آتش
رفته باشد [illegible] ریزد و آتش زنند به این طریق تا [illegible] آتش بر بالای آن آتش [illegible]
چنانچه قطع نشود [illegible] بیرون آرد آن اجزا [illegible] سفید شده باشد
یک [illegible] بر یک توله مس طرح کنند نقره [illegible] برآید باذن الله پس نصف او را در راه خدا
دهد [illegible] صرف کنند فصل در عمل اکسیر [illegible] در ربع [illegible]
[illegible] سیماب را [illegible] پاک کرده [illegible]
[illegible] کرده [illegible] سحق کنند [illegible] در کوزه کرده [illegible]

گرفته در بالوخته نهاده تصعید کنند چهار پاس باتش کم پس انگاه ازان برادرده زیبق

مذکور را با ربع دیگر ملح الیبنی تازه با سفیدی بیضه باز سحق نماید و در قرع شراب کرده به

اتش ایتاپت دهد پس صبح بیدرا اورده ان بطریق سر به خواهد شد یک تولد ازان

بر صد و پنج تولد مس پاک کرده طرح کنند نقره خالص می شود بامر

در عمل زاج: الله ٪ فصل در عمل زاج که در عمل ابیض بکار آید بستانند پنج مثقال زاج سفید

و پنج مثقال نمک و در آب کرده در شیشه حل کنند و کف برارد و تا بوقت کار نیکو باشد

عقد زیبق: والله اعلم فصل در عقد زیبق که بعنبر روت کنند بیاورند عنبر روت را در بوته

هر دو را باهم تجربه کرده: کرده بعد زیبق را بالای ان افکنند و بدمند تا عنبر روت یکبار بسوزد دیگر چنین کنند

تا سه نوبت اعاده کنند عقد شود و نیکو هر چند بیشتر اعاده کنند بهتر اید پس برارند

در تکلیس قلعی اکبر: و بگدازند تا سرد شود محکم خواهد شد بتوفیق الله ٪ فصل در عمل دیگر بیاورند خمیر طلعه و نیم

سیر حجاب بوته هر دو را مقشر کرده برابر در شیشه کرده بطریق کنند زاج سفید ازاد

بکشند بعد بیاورند شنگرف خالص را بقدر سه تولد و نیم مذکور را در ان سر دهند

تا یک شبانروز پس بیاورند سه تولد قلعی که کهنه باشد در ان هم مذکور را در ان

کرده بر سر اتش زنند تا یک پاره بخته سازد پس بر چوب ستبر ازان بر دارند

ارفع

برقع بیفگنند آب کرده بوزن خمیر بقدرت الله ٪ آب انرا جنوب کنند محکم

در عمل سرخ و سونگ: الهی فصل در عمل انحلال برابر بیاورند براده اهن یکی و مس ورد سیخت قمر یکی ۲ ۳

وزن کنند کرده ۱۴۰ گوگرد بار ده بار زنند تا قمر شود: کنند گوگرد شنگرف را باهم بکدیگر اکسیر باید کرد بار ده بیضه مرغ و زرنیخ بالای انها را بدمد

و بدمد تا قمر بوزن خویش باز گردد شست بار خالص می شود انرا انحلال کنند بار رسد

خواهد مثل گنجه: چهار بیار ریزه ده کنند بامر الله ٪ فصل در ترتیب تشدید نمک کنجه بیاورند و چوبهای

کنجه را بسبب آید بسوزانند انرا چنانکه خاکستر ان سفید شود پس اب در ان کرده

چنانکه شوره را می بزند انرا نیز بجوشانند و طریق ان چنان است که بجوشانند تا

عمل ابیض: تیره شود پس در ظروف کنند بسته خواهد شد بامر الله ٪ و تعالی فصل در عمل ابیض

بیاورند خمیر سیماب و گوگرد اسب خمیر هر دو را یک جا کرده کلچه سازد بعد

بیاورند ۵ ۲۰ لیمو و شیره انرا بگیرد و کلچه مذکور را در او ریزند کرده بر انگشت

نهاده بجوشانند در شیره مذکور جوش دهد تا وقتی که شیره بگیرد ان غلیظ خواهد

شد پس انرا با ۱۸ درم نقره یکجا سحق کنند بر سیماب طرح کنند نقره شود

در عمل دیگر قمر از ارزیز: بامر الله ٪ فصل در ترتیب سحق کنند قمر ارزیز است بیاورند قوتیا نیز ۳ درم

و سیماب ۳ درم پس قوتیا را با ارزیز اکسیر کنند در بوته اهن کرده بعد از ان قوتیا را

زیر سیماب نهند و خمیر را بالا بگذارند چنانچه سیماب در میان باشد پس شیره لیمو بر بالای
آن ریخته چندانکه تمام غرق شود و هر بار که خشک شود دیگر آب لیمو اندازند و دسته
رهند در آن بدارند سیماب کلنگ شود بعد چون خمیر مایه شود بعد از آن در جامه
بسته در میان لته بسته یک من کلاچونه آورده نمک در ته و نمک در بالا در آن سیماب اندازند
و آب بر روی ریزند چون سرد شود از آن بیرون آرند سیماب سخت خواهد شد پس بیاورد
ماری که سیاه باشد پس از کشتن سیماب را در شکم او اندازند و مار را پیچیده در دیگ
بر زبان پرورده یک من نمک را آتش کرده ته و بالای مار کنند و سر دیگ را
مهر کنند بر دیگ دانی نهند و هفت روز آتش کنند چون خرد آرند کلنگ شده باشد
بعد قلعی را آب کرده در سه مثقال کلنگ شده را در آن اندازند نقره شود بامر
الله قصه دیگر ترتیب برآوردن مس مرده توتیا بیاورد و مرده توتیا و اورا با [illegible]
زیره چو فلاس سحق کنند بعد با روغن سندر در میان کفتره آهن کرده بار تفت
بگذارند پس در میان کوره نهاده بدمند مس بیرون آید قصه دیگر در کشتن مرده
توتیا بیاورد از وی قدری و آنرا گرم کرده در روغن بید انجیر اندازند و در آن سرد
کنند الغرض شکن را در ریخته بنگار سحق کنند و آب گرم در او اندازند و مرده توتیا را

کرم کرده

کرم کرده در آن سرد کنند پس در موش کرده بگذارند بدمند مس اعلا بیرون آید
بامر الله قصه دیگر در عمل قمر بیاورد قلعی یک مثقال و زیبق یک مثقال هر دو را [illegible]
بگدازند و شش مثقال زرنیخ و هشت مثقال نمک قلیه گرفته با یکدیگر بگدازند و در بوته [illegible]
چرخ که داده شده باشد بریزند پس یکبار از آن بار از مس بار کرده بگدازند مس
سفید گردد با نقره ۲ لک زرد سفید آید بامر الله قصه دیگر عمل قمر سفید در باب [illegible]
نقره که از آن باب سیاه برآید چون خواهد که سفید برآرد بیاورد انبیق و [illegible]
در کرمهندی و نمک و لیمو زرنیخ را از [illegible] قمر را در [illegible] سفید شود
بامر الله قصه دیگر عمل احمر از نیم سیر مس پاک پخته کفتره [illegible] سرپوش [illegible]
چنانچه در آن چهار تولچه یا پنج [illegible] جرز کنند پس بیاورد دیگ تولچه سیماب [illegible]
[illegible] تولچه که ریخته سیماب اندازند پس [illegible] کنند که [illegible] بیاورد
و زیره بالای [illegible] که [illegible] در ظرف مذکور محکم کنند و از سرپوش کرده
[illegible] آب لیمو را با یکدیگر [illegible] و [illegible] صندل
[illegible] سفید [illegible]
با سرپوش و درا [illegible] شرط آنکه [illegible]
[illegible]

داده بدستور اول بیست وهد ودردوا بپا جنگی تا ده بیست تمام گردد تا ان سرب
سفید در سود و یک قلم ازان بر بسته ماشه و نیم نقره طرح کنند زر خالص گردد بامر
الله الموفق فصل در عمل احمر از ترتیب سیا منج بیارد سرب یکسیر و انرا گداخته — دراکسیر احمر مکرر ازو بوده
سه توله پاره دران افکنند الف ده مرور السبوانی براده کرده باز بیارد یک توله
سیماب و یک توله گوگرد زرنیخ تیمور چندان مصلایه کنند که سیماب زنده نشود
بعد بیاورد یک توله سنبل ... و یک ماشه نوشادر و یک ماشه زرنیخ را این مرتبه ورد
مکرر در مصلایه کنند الف ده این مسحوق را مابرب بعد گوگرد بآب ترنج سحق نماید بعد
بیاورد کوزه ازمس درچهار توله کنند که را بآب لیمو سحق کنند و دران کوزه طلا
کنند بعد اجزا را دران کوزه کرده سر انرا محکم کرده مهر کنند در بالو خشک نهاده ریگ
بر بالای او ریزد تا پر شود و ... زده پس آتش کنند آتش ملایم چون کوزه سرخ گردد
سنگ ملاحظه کنند اگر در کنار رنگ ... سرخی یا زردی بر آمده باشد پس کار رسیده باشد
با همدیگر بگیرد در قمر ماله و در آتش انداخته بیست و هفت عیار شود پس او را
مکرر بیست و هفت تمام عیار شود بامر الله این عمل را ملک یوسف مکرر کرده دید
و ... شیخ علاء الدین که ... نوبت کرده نوبت اکسیر بیست آمده داند

الموفق

الموفق بالخیرات فصل در عمل ابیض بیارد نوشادر در دو توله زرنیخ یک توله — دراکسیر ابیض
مرهمی که دو توله زرنیخ یک توله همه را بالیده بکر سحق نمایند بآب لیمو پس در شیشه یا در
کوزه کرده انرا سرپوش محکم کرده و در ... گرم و در خاکستر نهند یک شب تا تمام
پاک شود پس بیارد یک توله سیماب که بغیر آتش کشته شده باشد ... ازاین
خاک بیارد در ... و بالای او نهاده اندر موش کنند ... تا بگردد پس ان
شکسته خواهد شد بعد انرا دیگر بار دو ... کنند که یک توله ازین سیماب
دیگ ... که دو ... نوبت در تیل ... انرا پاک کرده باشد و یک توله نقره
خالص ... را اندر موش کرده ... بعد ... هر وقت خواهند یک
ماشه ازاین اکسیر را در نیم ماشه ورق نقره پیچیده و در یک توله مس ... اندازد
و نقره خالص بر آید که در دهن ... بامر الله فصل در عقد زیبق بیارد — دراکسیر ... ابیض
از ... ده درم با آب ... و اگر ... باشد بآب ... سحق
نماید تا ملغمه گردد و ... شود پس در شیشه کرده در بالو خشک چهار پاس آتش
کنند پس برارد توله ازان ... قلع افکنده نیکو بر آید ... — ... قمر
... بامر الله الموفق بالخیرات فصل در عمل قمری بیارد زیبق یک توله

وقلعی یک توله هر دو را حل بند کنند الغ ده توله بست زرنیخ را او دوبار کنند
و سحق کنند تا بسیار نرم شود پس یک شب در خاکستر ابلا گرم کرده بپت دهد صباح
بیرون آورده باز ده توله بست زرنیخ در او حل کنند و سحق کنند بپت دهد باز صبح
بر آورده دو توله دیگر بست در او حل کنند و سحق نموده و قشو پیه دهد بار سیوم باب
نمک قشو پیه و خشک کنند و باز باب و نمک قشو بنیند و خشک سازد تا هفت مرتبه
اعاده عمل کنند الغ ده در آتش خلاص در آورده بگدازد تا سفید شود و بیرون
آرد ازاو یک ماشه بر هشت مس طرح کنند و بر هشت قلعی طرح کنند قایم گردد و بر
سرب انیز طرح کنند و بگدازد خوب بود و با مراد دوا قرص الشمس در صفت آب — دیر ... عرق ... بجهت
زاج که جهت سرخی لعل رآید این است بستانند صد مثقال زاج قبرسی و آب بیه در
آب پاک حل نموده یک شب بگذارد تا صاف گردد پس در شیشه کرده در آن
سه مثقال یک مثقال نمک قلی اندازد در حال سرخ گردد چون عقیق و روشن
چون لعل هر چه که عمل با تقلید کنند که جهت سرخی لعل رآید با این آب سقیه دهد
و در عمل سفیدی نیز عمل کم خوب آید با مراد دوا قرص در شنگرف بیار ورد — در عمل ... سنگ زد
ده توله شنگرف و زرنیخ در توله مس در توله لو کرد ۲ توله طلق محلول در توله

باهم ۱/

همراه آب لیمو با ترشی زرنیخ سحق نموده سحق چنین الغ ده بیار و کفتوره از سنگ
لعبری از ده توله و اجزای مذکوره را بر طبق زر زرد روی نهاده کفتوره را ابرابر پیشه
دور او درز او را از سنگ کار و د سفید و سفیده بیضه مهر نموده و در شرابی ازرد و چوب
کوچک آتش کنند و از بالای آن کفتوره چهار پهر بچار باری حاصل بدهد تا دوام
که کفتوره فرو نشیند و بشکنند پس از او بر آرد نموده کفتوره را معه اجزا سحق کنند و در
کوزه کرده دو وارزده پهر آتش کنند و در بالو خبر و قعید بیرون آرد نیم ماشه بر یک توله
مس و نقره طرح کنند مس نه ماشه و نقره نه ماشه یک جا گدازد دهد و طرح کنند
که مانند و بعد آید و قرص در ترکیب قلعی بند بیار و یک بر ربع سنگ آبگینه — در ... عمل قلعی بند
و ماریک یکجا با الغ ده بیارد بیست توله سیماب بیارد بیست توله در وستنو توله
سنگی ... راست
تنها که با یکدیگر باریک آس نموده بیرته لب بزد از دقاق بسیار محکم چنانکه
میراند و در آن حص کدام آن بوته نهایت جهد بکار آورد پس آن بوته را
معه سازد و بر بزرگ دیگ بیر ... قلعی را در اراده کرده تا ... و ... در
و روزها که مذکور در ضمن آتش با ... اجزای قلعی ساخته در از برد
الغ ارد سنگ کج ... با اجزا قلعی بزیر لعقت بالا نهاده ... را بر دیگ
نموده

نموده کبریه لیب نمود خشک سازد پس زغال بسیار در کوزه ریخته بوته را در آن نهد
ضرب بدهد یا دو بیته آنگاه چون تقدیر کنند که در کدر از آمد بگذارد تا سرد شود که
در عقد سیماب قلعی بسته شده باشد مراد الله مجرب است والله الموفق وصفت در عقد سیماب بسیار دیده است
بیخ انار را از ده درم و سیماب ربع سیر از بیخ مرور را باید بگیرد سحق نموده بقدر دو باس
ببیند در بوتۀ شراب نهاده مهر کنند در سوا سیر با چهار پشت دهد چون سرد شود برآرد سیماب
در عقد سیماب خاکستر شده باشد مراد الله وصفت در عمل از آن جنس بسیار دیده است بیخ آکاه بقدر ۱۲ درم
و سیماب ربع سیر مرور برد کمی سحق نموده در درشت اپه در دو آن نهد و مهر کنند در دو سیر
با چهار پشت دهد سیماب خاکستر شده باشد هم خوردن را شاید و بجهت طرح بیکار آید
در اکسیر سفید باشد مراد الله وصفت در عمل سفید بسیار دیده زهره را در زهره را دو بند کنند پس بیاید در تشت در دهشتر
هر دو را سحق کنند و آن را برابر در میان سرکه صاف نهند پس سکه زهره را گرم کرده در آن
در اکسیر احمر سرد کنند حملان را شاید و لطیف و پاکیزه شود مراد الله وصفت در عمل احمر بسیار دیده
زیبق که از صید طبق نزدیک آورده باشد در زیبق پاک و طلا هم برابر اساس کنند و در صحنک
نهند و در شیب او آتش چراغ کنند و کبریت چهار برابر بدهد تا بسته شود و بعد بیاورد
بسته تولچه نقره بر یک توله از این اکسیر را فکنند زر خالص شود مراد الله ...

دهن زیبق

وصفت اسفیداج بسیار دیده یک تولچه سنبل سنگی و یک توله هلیله و یک توله سنگ بصری در اکسیر
یک تولچه نقره و یک پاره نقره و سنگ بصری را براده کرده با سنگ و هلیله پاره یک جا با
بشکن سحق کرده یک روز سحق کنند و در قاروره کرده اترا دیگر حکمت محکم سازد
و نیم گز زمین را کاویده از ریگ نیمه سازد و در قاروره در آن گاو نهاده از ریگ
بر آن ریخته پر سازد و چهار انگشت از ریگ بر قاروره بمالد پس بیست سیر روز
متصل بر آن آتش ملایم کنند و چون نزدیک شود به برد شدن تا برابر ملایم دهد
و نقره را بر آتش نهند تا گداز را ملایم بدهد بر زر و یک ماه تا چهل روز آتش دهد آنگاه
برآورده بر یک توله مس پاک طرح کنند نقره خالص گردد انشاء الله و تقدس
در اکسیر برای نقره وصفت در عمل بشبت کبریت چون کبریت را در روغن زیت بگدازد و در قدح
ریزد و بگذارد تا ببیند پس روغن از آن بریزد باز اعاده کنند تا دوازده بار
ده مثقال کبریت را سی مثقال روغن باید ریخت چون دوازده بار تمام شود
از را صلابه نموده در سرکه مقطر بر آن ریزد و بمالد تا چه پیدا آن بر دو پس اندک
اندک آتش یه دهد و خشک نموده بر صفحه گرم زیتی کنند اگر دود دهد عمل تمام است
و الا از سر گیرد و تکرار کنند تا بر صفحه دود نکند و بکلی سفید گردد یک مثقال از آن

برده مثقال زیبق طرح کند آن زر مس شود چون برآرد آن مس را بر نقره طرح کند
طلای کامل عیار شود با بر صفا اما تا پتیده چون کبریت را در روغن زیت گداز
دهد در قدح ریزد و اندکی صبر کند تا نشسته شود پس روغن از سر آن گرفته باز
گداخته در قدح ریزد و روغن گرفته شود دوازده نوبت بهمین نوع اعاده کنند
پس چون دوازده نوبت تمام شد او را در صلایه کنند و بر کره منطرقه بریزد و
ببیند که چه بهاء دیگر نیز برده چنانکه در عمل شبوت کبریت گفته شد طرح کند
از کند تمت زیبق و زر و نقره نیز طرح کند هو اکسیر ببارد نقره یک توله و مس
سه توله هر بار نیم توله مس برد و اضعاف نقره کرده یکبار زرد نیم توله نقره نیز را بمقدار
گداز دهد که مسها برد بهمین نوع مادام که تمام مسها برود و نقره بماند پس بشکنند
و باز نیم نقره داده تا مس پاک گردد و نقره زبیق بماند پس یک توله را ربع توله
طلا داده یکبار زرد و یک توله تتمش پاک شود و در روزن آخر مس مرزنتیق دهد
و بشکنند و هر بار ریگ بی ایران مس و نقره زنند و چنین جبر کنند اول ببارد نقره
یک توله را از گداخته بر آن افکنند زر شود و نصف در مرکب سفید داده عقد
ذهبی قرارست که با نقره کنند ببارد سرو (در) نقره تا زنجیر خواهد پس از سفیدی نمونه

برادهٔ

برادهٔ نما بپند وآن براده را با آب نمک تشربه داده خشک کند پس در پاره کتان
بسته در روغن دنبه کبوتر شده یکروز تا شب پس برآورده هم چندان سیماب بر وی انداخته
صلایه کند تا نقره و سیماب یکذات شود بعد از آن بیاورد شاخ گاوی از زر مطلی
نموده خشک سازد در شب را در وی اندازد و سر از انگشت حکمت مستحکم سازد و
خشک نموده در آتش برکپی یکشب دفن کند تا روز چون برآید بگذارد تا سرد شود
باز در صلایه انداخته مثقال سیماب بروی افکنند وای ده عمل کنند بطریق اول
تا مدت چهل روز در اجزا چون زباد خواهد شد پس یکی از آن بر شصت و چهار توله
مس با قلع یا سرب طرح کنند قمر شود و روبی که در دهن رب بماند و بیفزاید بعون
الملک القدس فصل در عملی که از ابتدا برصحت ببارد زیبق یک
جزو و قمر سه جزو و کبریت سه جزو و نوره یک جزو و قلیه دو جزو همه را با
یکدیگر گداز دهد سپیده بریزد یکی از آن بر صد مس طرح کنند و با نقره عملان
کنند سفید آید تا بر آن اما فصل در عملان دیگر ببارد قلعی را با زرنیخ گداز دهد
و بر مس طرح کنند سفید خواهد شد با نقره از اعمال کنند سفید آید بر تقدیر الهی
طرح خاتی همه یک میزان است هر چه انباشت احتیاج به تدبیر ندارد و بیش از این

نیست که از این خرج اعمال بزرگ حاصل شود والسلام فصل در مرکب
دیگر بیارند ده مثقال براده مس از زر با ده مثقال کبریت بسایند در بوته کرده
بگدازند و بریزند چون سرد شود باز کبریت بیفزایند و بگدازند و تکرار کنند تا مرده
برابر شود بر مس طرح کنند سفید شود هر ده مثقال از آن مس را با پنج مثقال
در تثبیت نوشادر — نقره بگدازند توان برد و نیکو شود نقره الذات فصل در تثبیت نوشادر که از آن
بچند نوع تثبیت توان کرد اما بهترین همه این است که بیارند نوشادر یک من
و ملح العیض(?) یک من هر دو را با یکدیگر خوب صلایه کنند در کوزه مطین انداخته
یک شب در آتش نهند از آتش بر دهد چون برآورد ثابت شده پس یک
مثقال از این نوشادر را بر یک مثقال مس گداخته طرح کنند و بگدازند هنگام بعد
آن مس معمول را با یکی از قرص ها حل کنند در بار سیاه نشود به تقدیر
الذات و اگر از این بهتر خواهد از آن را با نوره صدف بکشند تشویه دهد و نیز از
از آن در ده مس طرح کنند و هر ده مثقال از آن مس را با ده نیم مثقال
در پاک کردن مس — نقره حل کنند در بار سیاه نشود نقره الذات فصل در پاک کردن مس
بیارند مس را و [illegible] هر دو را سوده برابر ته و بالای مس را داده
بگدازند

در [illegible] — بگدازند و سه نوبت با [illegible] تا پاک شود فصل دیگر از پنج باب شده زر را با سرکه
در پاک کردن زحل — سحق کنند و مس را بدان پرت دهند نیکو شود فصل در صفت پاک کردن زحل
بگیرند زحل را در کوزه مطین نهند مع آهک و در آتش کوزه گران نهند و بیرون
در کشتن زیبق — آرند قدری کم کرده باشد و بریزند و بگدازند تا پاک شود فصل در کشتن زیبق
دارچینی برابر زیبق سفید کنند بستانند پنج مثقال زاج سفید و پنج مثقال نوشادر
و ده مثقال نمک قلیا همه را در آب صاف حل کرده در شیشه کنند و نگه دارند
در سفید کردن نقره — تا مستحکم و صحیح یکبار بردی جیوه [illegible] است که پیش گذشت فصل در سفید
کردن نقره او را چند نوبت گداخته [illegible] اندک [illegible] کنند

١٢٩٢٢٥٤

در تثبیت نمک بصری — سفید بیرون آید با مرادها فصل در تثبیت نمک بصری بیارند نمک بصری
سیاه و نیل او را در برابر ته و بالای جیوه مذکور بدهند در هر شش عیب و در دوا
کوچک بپت دهند تا دوازده نوبت ثابت شود و بسته گردد و دو دو در مس طرح
در حل طلق — کنند فصل در حل طلق سخن بزرگ است که فرض الطلق یستغنی عن الملق(?)
بیارند طلق محلوب(?) را با آرد حنطه خمیر کنند بوزن [illegible] در وی با سرکه بسیار
حل کنند نوبت بدین نوع پس از آن قرص ها ساخته در شوره نهند و بعد سحق کنند

دلشوید و لیکن سه روز بار بر که خالص سحق کنند و نیز بار بر که لشوید بعد سه روز با
زرشته زرنیخ بهادرند دهد بعد بیارد زرنیخ برزنکه و او را سوراخ کنند و طبق مدور کرده
در ان وندراخته بر اسیبانی بر بالای ان ریزد و درزیتی تمام که نهان کنند
بعد یک صندل بر ارد حل شده باشد پس باید ترتیب کبریت نه ماه الوقت
که تمام حل شود با مر خدای تعالی فصل در تدبیر شنگرف و شبوت الی بیارد یک
پاره شنگرف بعد بیاورد یک توله کنند که ریگ توله سهاکه باشد خالص
سکوتحی کنند بعد بیاورد بر کره شنگرف لیب دهد و او را در قوشکوره نهاده
لیپ دهد و اوت نرم دهد بعد و ایلا یک صد اوت دهد تا تمام شود تا ثبت
شده باشد با مر قدرت حکیم علی الاطلاق تعالی و تقدس فصل در عمل عمره [در عمره کلد]
طلا بیاورد از ان قدری بقدر یک توله انزا برابر پاس زرسحت بکرد اند بعد
او را دوازده توپت دهد هر بار [illegible] ماش کنند که راه باب لیمو لیسیده وان
جسد کداخته را بدان لیپ دهد چنانچه ان را ماش کنند که هر دو روزان
جسد یک رشود پس ازان در میان [illegible] صیقل نهاده باد و دایم جنغ سیت دهد
تا دوازده سیت تمام شود و جسد بوزن خود باشد و در هر سیت دقت که دنی

براده از زر دوران

براده از زر دوران زر خیزد چون سرخ شد یک ماشه ازان بر یک توله طرح
کنند زر کامل شود باذن خدای تعالی فصل بیارد کندک دار را سحق نموده در میان
صحنک بریزد و بر ان اکاره سرخ بر ان ریخته اتش کنند چون کبریت سوخته شود
بر گیرد رسانیده اعلا کرده باذن خدای تعالی در فصل عمل زرنیخ قلع بیارد
قلع یک سیر و زرنیخ یک سیر پس قلع را آب نموده چهار توله زرنیخ کوفته
دهد پس ازان زنده کنند تا بوزن معمول کنزارند باز زنده کنند بر هیچ تا چهار
توله باشد یک گنج ازان بر یک سیر مس پاک کرده طرح کنند و با نقره صاف
حلال کنند نیکو اید باذن الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم در فصل عیار افزودن
زر کم عیار بیاورد تلکاری و شنگرف و نوشادر و سبده را دست کرده سنگ لاجورد
باشند و سهاکه مفتول و [illegible] تخفه [illegible] و لشکشت هم را
بوزن برابر در روغن انکوره سه روز سحق کنند پس در زر کم عیار لیپ دهد
و با کنگر با چک سیت دهد سه عیار زیادت شود باذن الله تعالی :.
و فصل دیگر بیارد سونش اهن سیت درم [illegible] دهد دیگر
سیت دهد بعد سیت درم ازین اهن و سیت درم کنند که در گل کرده [illegible]

سحق کنند تا بر کرمفطر و چهار رخشت ازان مقطر بالای آن بدارد و بگذارد

تا خشک شود و بعد سنگ رو ارشد تا نقل در ضمن آن کرده حبها سازد پس زر

دنی پس عدد حبها را با یکدیگر گدازد داده حبها بگذراند تا بی کم نقصان شود

در زر لیوری آید بعد ازان زر یک ماشه بر یک توله زر کم عیار طرح کنند

(در هامش: دار عیار کاری)

چهار عیار زیاده گردد دخشت در عقد عقد بکرد ده عدد هلیله لیوری

ان قشر انار و مثل هر دوان خون سیاوشان با یکدیگر سحق نموده در دیگ

اندازد و مثل اجزا اب بروی ریخته المقدار رکوبت ننگ که تخت اب برود

پس دارو در معلوم را بدان طبخ دهد عقدی شود سرخ رنگ و نایم الفار

(در هامش: ...)

تا وزن الدانا دخشت کے الرکات السالکر دیک توله شنگرف و دیگ کنند که

در یک مورد توتیا و دیگر روسخت سنگی سحق کنند در تیزاب ازان اندود نمایند و

یک توله نقره را دران گدازد و بهر ماه ازده تا بر با تیزاب ده عمل کنند

(در هامش: دار ... دیگر)

طلوی رشت باید شود دخشت در ترکیب احمر دیگر بیارد توتیا ربع سیره هلیکری

ربع سیرو زر سیابی ربع سیر بخند بپزد پس یک توله از ابخره در ربع توله تیار

بر برنج کدرخته طرح کنند تا زرده سوه لغم دلخواه شود تا وزن الدانا

(در هامش: دار ...)

دخشت تا نه زهره سنق جز صفیح و تشو قمر فوق جز بسق الشئ الاجزا دابوک دار ...

و یجعت الصفیح فی وسط البوطقة و یطرح معهم ننگ ر و یغطی البوطقة بطیا علیها

بطین منصف الی الملح قلیت و سعیها ثم یجعلها فی النار و ینفخ قلیلا بقدر

ما یذوب النی پس بقدم قمر تا وزن الدانا و تقدس

۴۱۲۹۸۳۴	۳۴ ۱۳۱۸۳۴
مع طعام	مع طلا
	۴ ۸۱۲
	واحد

(در هامش: دار اکسیر)

فایده در را یت عجیب که در خزانه عبد الدین جعفری فقر شاه سنبه صد درم

اب و ده درم ابک را بده کرت در وصاف کنند چنانکه هر بار یک

جزو ابک را دران اب ریخته لحظه بگذارد تا قوتش در اب سرایت

کنند پس صاف نموده جزو دیگر را بطریق مذکور اندرخته صاف کنند

تا ده جزو ابک بگذرد اب رود بده و نوبت پس صاف کنند اگر ازین

اب بر اوه انداخته لیورند دخشت در امساک بیارد جوز دک افیون

خرد و لیوری ان تخم انار در قطعه نموده آس کنند و بگذارد امساک کم شود

(در هامش: دار ... دیگر)

ما مراد الدانا دخشت بیارد حبه طلق سیاه بگیرد و در و سخت بگیرم در شیشه بگیرم

هر چه را ابک به در بوته بگذارد تا بگیرم ما بعد یک ماشه بر یک توله دیوره

(حاشیه: [illegible])

اندازه دست عبیر که مرده شود ان شاء الله تعالی دفع شود بیاید دستاب بگیرم درم شنگرف

بگیرم درم و زرنیخ سوخته سه درم و کبریت چهار درم و [illegible] پنج درم را در آب کنم بسرشت

روز سحق کنند بعده در [illegible] دهد دیت دهد دفع خواهد شد

بعد در آب چند [illegible] سحق کنند و پنج پیت دهد و در کنار [illegible] تا

(حاشیه: عمل دیگر) گشته شود [illegible] عنبر بسیار میزد [illegible] عنبر زیاده گردد ان شاء الله تعالی دفع شود

بسیار [illegible] وانرا دفع کنند [illegible] تا بعد در آب برنج [illegible] دهد تا بعد

(حاشیه: [illegible]) طرح کنند نیکو آید [illegible] ان شاء الله تعالی دفع شود [illegible] سنگ [illegible] یک جزو قلیه

یک جزو نوره سه جزو و اگر [illegible] کنند بهتر باشد و پشک گاو یا گاومیش

ان مقدار که [illegible] کنند و [illegible] ان مقدار که سخت شود بعد

ازان در آفتاب بنهد و بریزد تا خشک شود و یک نوع دیگر از چشمه بروی

(حاشیه: عمل دیگر) آید دفع شود [illegible] توتیا [illegible] وزن ان [illegible] دفع [illegible] توتیا

ان [illegible] توتیای کوفته و بیخته در آب [illegible] میزد و در صره ببندد که سنگ باشد

[illegible] و در ظرف سبز کنند و آب باران بر [illegible] کنند و در آب بپخته بند

پس آنچه رقیق و لطیف بود با آب [illegible] برآید و آنچه غلیظ [illegible] بود

دارو

در خرقه بندند پس آن آب را در ظرف دیگر کنند و دیگر آب بر توتیا کنند چنانچه

اول و دیگرها آن صاف کنند بعد از آن آب برگیرد و توتیا از وی بگیرد و اگر [illegible] در بن باشد

چند روز در توتیا را خشک کرده [illegible] والسلام على من اتبع الهدى

وصنعة تكليس رصاص [illegible] واحد [illegible] صفائح رقاق ارق ما يكون وضعه [illegible] (حاشیه: [illegible])

منه زرنيخ واسحقه سحقا ناعما و[illegible] صب عليه ماء الليمون حتى يصير مثل الحسو [illegible] تلك الدواء

الصفائح المذكورة فاذا يبس [illegible] في قدح من الخزف [illegible] قدح مثله [illegible]

وبعده اعمق حفرة مقدار ذراع وربع ذراع واملأ نصف الحفرة ببعر

الغنم وحط الدواء في الوسط واملأ ما في الحفرة بالبعر [illegible] واعطها النار

من اربعة جوانب واتركه حتى يبرد فاذا برد فافتحه تجده [illegible] كلس

(حاشیه: [illegible]) [illegible] فاذا [illegible] في صنعة [illegible] في الكلس المذكور [illegible]

[illegible] جزو [illegible] سحقا جيدا [illegible] السحق ماء الصبر الاخضر ويكون

سحقها في اول مقدار [illegible] حتى [illegible] فاذا [illegible] فاتركه في قدح خزف على

قدر [illegible] وحطه [illegible] عشرين [illegible] واتركه [illegible] فاذا برد

فافتحه [illegible] المذكورة مقدار [illegible] واحدة [illegible] بعد حط

فی صحن الجوف وحم المهر واعط النار عشر جنبات فاذا برد فافتح والحقه وسقه
بماء الکرم واعد کرار العمل عشرین مرة فانه ینکلس العید مع رفعه والوزن یبقی فی
حاله وبعد ذلک اطرح منه الواحد علی مائة فی القمر فانه یاتی شمس ملیح مافیه
شک وهذا قد جرب السید علی المستر مرار کثیرة وعمله محرر العبد فهو صحیح مجرب والله
الموفق للصواب والیه المرجع والمآب فصل فی زعفران الحدید یقع جلد حبتر
معه برده فی تردیطها بالصفائح الحدید وتحبیب فی موضع ندی وکلما زعفر شیء اخرجه
ثم لطخ یا خذ ما حبتک وهذا احسن ما وجد من الزعفران قد کان فی حاشیة کتاب
سربا نافصد در حقه بیارد نقره نیشش وزر خوب یا برنج دوازده مس نیشش
اینهم را جمله در بوته نهد دمید هد چنانکه نقره وزر بماند نشت عیار درست بماند
نسخه دیگر در بیان زر مجرب بیارد مس پاک کرده […] قمر خوب یا زر
خوب یا دسنگ نقره یک جمله را در هم گدازند وده دو برابر نقره […] در گداز
برد طرح کنند و بریزد زر هفت عیار شود صاحب منتخب گوید مکرر کرده ام و تجربه
به تجربه معلوم است اگر نقره خالص اول را گر […] برآمده وطول شده
در عمل خالص تا تمه کار برده بهتر می‌شود و مس اینهم در عمل اینهم خالص اگر جفت ساخته
شود

کم سواد تر و بهتر است که بیارد سرب سیاه پاک و بستاند زر ریخته عدد دو برابر سرب
ده ریخته را بعد بخش کنند یک بخش زر ریخته را و فرش و لی ف سرب زبور کن و خوب
یکبار زد و همچنین بخش دیگر زر ریخته را مرتبه ثانی فرش و لی ف سرب زبور کن و یکبار زد مرتبه
ثالث هم به شرح مذکور که سه مرتبه تمام شود چون هر مرتبه که یکبار زد بوته را از آتش بر
داشته بگذارد که سرد شود و بوته را بشکنند و سرب را بیرون آورده باز به شرح مذکور
با فرش و لی ف زر ریخته بوده در بوته بگذارد و تا سه مرتبه و مرتبه ثالث سرب
و مس رنگین می‌شود و در این مس یک بار برد و در این عمل بهتر است و برنج و فعل
اول را اگر از این مس بسازد خوب می‌شود و آن این است که با مس مذکور چهار
یک مس سرخ توتیا در خشت […] ده یکبار زد و برنج خوب می‌شود و در این برنج بکار برد
و اگر برنج رنگین باشد هم خوب است و تجربه شد مگر اگر قدری سرب داده در بوته
رحجر نو بگذارد و از بالا بدمد هم نرم می‌شود و اگر سواد در داشته باشد کمتر می‌شود
و اگر سفید سرخ رنگ و مس بار نماید در بوته خوب نماید و اندکی نوره بزنند
خوب می‌شود و در تیزاب خاروغ سه چهار روقیه بگذارد ۴۲۴ با هر چه
در این ۴۴۳ ساخته باشد رو بحث می‌شود منتخب گفت که زنبق را با مروارید […]

عقد کردن والعلم عند الله فایده بجهت زیبق تا زیبق به تکذیب با استخوان و آب
آن گرفته در کوزه کنند بعده بگیرد در قشقش زیبق را گرم نموده در آن فرو برد و
مکرر کنند منعقد شود فایده در تنقیه قلعی اول را بگدازد ده نوبت در آب انار که در
او نشب و ملح باشد باز گداخته اندک عنبقی بارود بر او ریزد و طرح نمایی چنانکه
اشتعال بیابد شود که یکجا با یکجا ور گداز تنکار برآید فایده نقره ۲ و قلعی پاک یکجا و ارضیه
مستنزل شش حبه زرد و ریعه بگدازد تا ثابت گردد مجرب است فایده
در کبریت احمر و عمل او بگیر کبریت اصفر و کبریت البیض و زرنیخ احمر و سندورر
حمیه را برابر هر یک صراحه اسوده در بوته بنهد و بر و موم اندازد و اندک اندک
دیده بدیده تا بگدازد و او را بر آهک ریزد تا محرق شود مکرر کنند تا آنکه سفید و رنگین
شود و این است کبریت احمر بعون الله تعالی فایده بیارد عقرب و روغن کنجد فرو نگار
برابر سه ورق با بول بقر سوده در آفتاب گذارد پس بر یک دقیقه
قمر ده مثقال طرح کند برون آید رنگین و سبز و لطیف چون حلوا کند از
ازین بهتر باز بسیار خوب آید لیکن سه بار بگدازد مثل زر آید چنانکه خواهی
نسخ و سکه اگر کسی کار کرد کرد و دیگر عمل نباشد نوادر بود و سلم علی ...

فایده

فایده در ... صفر بیارد و تکلیس در بحث برابر و شنگرف ربع حبه را سحق
کنند و در حفره مینی افکند و بر سر آتش گذارد هر گاه رنگ چند برآورد از زر
آتش بر گیرد و سرد کنند بعد از آن از انبیق اکسیر در گذار بر قمر طرح کنند و در آب
سرد کنند و با شمس حلال کند العلم عند الله چون برآید فایده در عمل قلعی نقره بیارد و
قمر خوب و قلعی دو جزو هر دو را در هم گداز پس بیارد انگبینه شیر و او را صلایه
کنند پس بیارد نوشادر و دو در سرکه انگوری حل سازد و انگبینه صلایه کرده را در او
ریزد و طبخ نموده خشک سازد و بران نقره و قلعی گداخته افکنده نوبت باید
مجرب است والسلم فایده من مسموعات مذکور رشته که عقرب را در شیره بجوش
گیاه ... و تا گر چند زیبق را چهار پهر صلایه کنند عقد می شود
در شیر آب صابون بگیر صابون اگر رقیق باشد بهتر و شنف او برادر ماند
وز نشب خوب و سنگ سحق کنند پس دفن کنند در دنبه تربیت و یک روز
تا آنکه حل شود و بانند لیکن پس سه مرتبه تقطیر کنند و شفت اعلا از دم
تا یک گز در ... العون عند الرحمته فایده در علم حکمت قسم ...
کم ... سنگ یک سیر آهک نیم سیر خاکستر خوب ربع سیر اندکی

اندک کاغذی داده خوب صندیه کنند باب پنج برنج بر کار برند مجرب است

خواص اعضای حیوان

والسلم علی من اتبع الهدی فصل در فواید بعضی از حیوانات و غیره دندان

آدمی سبیت به خبر کسی در زیر سر خفته او نهند از خواب بیدار نشود ::

عینی البوم چشم بوم اگر در دست کسی بر شیده باشد جهت خواب

و انکه دا باشد در سستی خواب موثر بود فصل در ادویه که کرم گوش را

بکشد اگر نفط در گوش چکانند کرم و حیوانی که در گوش باشد بیرون آید

لعاب الصایم آب دهن روزه دار در گوش چکانند در ساعت کرم را

بکشد ورق زیب سیهی کار کنند در معالجه ذنیب و غیره و ضیار کسیار و

دوای ذنیب و غیره

نمک و فلفل و سیر هر سه را با یکدیگر خوب کوفته یک شب بر کف پای بندد

و دیگر ذنیب بر پنیا و درد و درد خریر آمده باشد دفع شود و اگر [illegible] اند لطریق

معهود و دیگر ذنیب بر پنیا درد و ما لیک دفع شود یا مرداره کعب زنجیب

باد بر اند و قولنج باز دارد و فلفل بخورند از تولد قولنج مانع آید ::

فصل در ادویه که در سده بودن منفع باشد مرتکا در آب تفع حل کنند و

در بینی چکانند نافع باشد نوع دیگر عصاره و حب الرشاد [illegible] شیرین

بگزند

بگزند و در روغن کاس بجوشانند تا نیک قست او برود و از وی قطور سازند

نافع باشد شعد کب نیند و چند روز در چشم و منه بیک شود ادویه که

معفوری دندان بود حکیم زر اگر بجوشانند دندان اب مزمزه کنند بیخ دندان

محکم شود و خون رفتن باز دارد نوع دیگر الب بید و دم دهان گیرند باب

لسان الحمل جوشانیده مثل مزمزه کنند دندانی که از ضربه یا از غلبه

رطوبت متحرک بود از او قوی کنند نوع دیگر عاقرقرحا را جوشانیده در آب دندان

مزمزه کنند دندان متحرک را سخت کنند فصل در مرهمی که ماستوران [illegible]

سوده به رنگ ره ۲۰ درم مرداسنگ ۲ درم موم ۵ درم روغن بید انجیر

۲۰ درم موم را با روغن بگدازند و اجزا را در وی ریزند بشرطی که اول انگار

و مرداسنگ را باریک سبیده باشد تا دیر بیامیزد و لیک [illegible] نافع بود

فصل در دوا مستحکم بیخ دندان و سخت شدن آن سیاه هلیله و بلیله و املج

از هر یک یکدرم و کثیرا ۳ درم و مصطکی بیضی یکدرم و نوشادر ۳ درم و

کسیس ۳ درم را هر [illegible] بیده بعضی سه چهار درم ادویه [illegible] سوده

در بیخ دندان افشانند و بر بالای آن برگ [illegible] محکم شود و

روشن گردد هرگز درد نکند و سم من تیغ الهدی [illegible] از کتاب اول [illegible]

در رنگ کردن بلور: [illegible] در رنگ کردن این عمل را در ابره شخص [illegible] دیبا در دیگ [illegible] آورد

در بوته اندازد و اندک مرو ارتنگ بر او ریزد و بدمند تا بگدازد پس

بیفکند بر او زنگار شنگرف هر قیراطی پس بریزد بر هر قالب که خواهی که جوف یاقوت

عمل اکسیر: احمر بیرون آید در عمل [illegible] کنی [illegible] را بگدازد [illegible]

[illegible] او کشتن [illegible] مخرق گردد و [illegible] شود پس [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] در بوته [illegible] بگدازد و [illegible] زیر [illegible] سرد شود بردارد

[illegible] در [illegible] این عمل را [illegible] پس [illegible] در آب [illegible]

پس [illegible] آتش [illegible] بیرون آید و [illegible] متغیر نشود پس

[illegible] جزو [illegible] یک جزو قمر [illegible] جمع کند [illegible] و بعد از [illegible]

در التعلیق کردن: [illegible] یک نقطه بریزد که ابریز برآید در عمل [illegible]

که گرم کنی [illegible] در آتش و در آب [illegible] اندازی و باز [illegible]

[illegible] در [illegible] در [illegible] گرم [illegible] باشد

[illegible] و [illegible] عمل [illegible] کند [illegible]

در عمل

در عمل عجیب بیارد [illegible] کرده زنده [illegible] چند آنکه خواهد [illegible] کرم [illegible]

[illegible] و دیگر [illegible] هر روز و هر نوبت چند آن کرم در آن [illegible] بیاید تا آن

تر شود پس در آفتاب خشک کنه تا [illegible] تمام شود پس بیارد ریزه برنج یا

در زر نقره یا ضرب درم [illegible] و با [illegible] تا نقره [illegible] شرطی که از آن

اکسیر [illegible] باشد و زن آن معلوم نبود صاحب توفیق میداند که چون

چند است که [illegible] این عمل را در [illegible] کرده [illegible] صاحب کتاب [illegible]

مجرب است در [illegible] دیگر شمس [illegible] ده جزو [illegible] ده جزو [illegible]

[illegible] جزو [illegible] با یکدیگر بگدازد و در [illegible] از آن [illegible] شمس برآید چون

[illegible] در عمل [illegible] بیارد [illegible] باید [illegible] نوبت [illegible]

زهره [illegible] و [illegible] کند [illegible] جزو [illegible] از او

و قمر [illegible] جزو [illegible] با یکدیگر [illegible] شمس [illegible] برآید

در [illegible] بیارد جزوی [illegible] ننهند پس جزوی [illegible]

و [illegible] با یکدیگر سحق کنند [illegible] تمام [illegible] شود

[illegible] پس آن [illegible] بگذرد [illegible] مخلول

صلایه کنند بتحقیق دهد و رنگ ازان بر شفق یا قمر اندازد شمس چهار

در انکاه از کافور بر آید فصل در کوارز کافور اورا در روغن جوز دنه در ظرف نموده بر سر آتش

نهند آتش نرم باید کرد پس اهرمی سیاه شود فصل در صدا کردن زیبق از شنکرف

او را با اندک نمک صلایه کرده با روغن چرب کنند و در آب کذارند که زیبق

بیرون آید فصل در علاج زخمهای ناسور و غیره بیار و یک سیر تخم حنا و یک

سیر تخم زنیلا ازان اشکید بعد از بیضه در او انداخته او را خوب برهم زند

در هر زخم که خواهد بطریق معتاد رفت بکذارد فصل در علاج درد کوش

و چیزی که در آن خشک شده باشد بیار روغن دانه سیر و یک برک بادانجیر

انها را بشکند بعد در بالای سفال کرم ازان اندکه نفت بدهد در

پارچه باریکی انداخته در کوش بخفت رو بعد از اندک زمان بر پا لذات

کوش بخوابد هرچه که در کوش باشد بیرون آید فصل در عمل طلق بیارد

مرتک یکوقیه صلایه نموده سنگ پس در دیک اندازد یک رطل حماض

اترنج در او انداخته در آفتاب کرم ده روز بنهد و بریزد تا زرد رنگ کردد

پس بکیرد از طلق مکلس جزوی و با ابنج آب صلایه کنند چند انکه چون

مخ البیض

مخ البیض شود پس در قاروره انداخته سر آنرا محکم کنند و در آفتاب کرم

هفت روز او را نیران کنند چون آب صافی شود پس بکیر از این آب درمی وازو

زیبق سپید درم مجمد را در انبوب قصب تا رسی کرده سرش را بعجین دقیق

و شمع محکم کنند و بکیرد در بار زمین مستغفد شود چون فصل بعده طرح کنند

بر ده از رصاص که قمر خالص بر آید یا نقصان در رصاص بر آید

طلق را صلایه نموده در کیسه کرده یک شبانه روز در ظرف انکور ترش بیار ورازد

پس بیرون آورده در کرباس سفت بنهد و بیار مالید بنحو بیرون آید زیبق

آن و ابنج از هم اشاق ترست فصل در گرفتن صمغ کوکرد بیار و تیزاب

صابون و کوکرد را صلایه کرده در او اندازد و در ریک کرم اینکرده

بر سر آتش بکذارند چند انکه کوکرد همه آب شود و رنگ ضد بر تیزاب

دهد کو بید این عمل را امتحان کردم فصل بیار و مس که ربع آن ابنج داده باشند

و جوب کداخته در قوله و نقره یک تولد درم بکدازند و در این صمغ کوکرد

بریزند چند انکه وزن قمر ماند باز سه مرتبه دیکر بکدازند و در میان نهند

با روغن زیت باسیه انجیر بریزد سیاهی او برود پس باز زر تمام عیار

چو بر کنند هشت عیار آید که دید این عمل را در پیش پدر در رفا نه بیزار ده کردم

[illegible] سیمابی قمر

مجرب است فایده و خبره وضع سیماب قمر سیار و عیار سیماب یک ماشه

وسوزش قمر یک ماشه و کبریت یک ماشه و نمک نشادر هفت درم اول

آن سه چیز را صلایه کرده چون یکی شود نمک را اندازد و بسیار

صلایه نماید بعد در میان [illegible] آنرا بنهاده در میان و بنگیه زند آتش

آهسته کنند چون رنگ بدل شود بردارد و در ظرفی بدارد چون

قمر در روی آتش سیاه شود این دارو را بطریق نمک بر رو بپاشند

عمل قمر

و بالله در آتش اندازند سفید شود وصف در عمل که یکی از یاران نسخه

آنرا فرموده و خود امتحان کردم بیار زر از زر سوخته یک درم و قلعی یک درم

و قمر یک درم انقدر را در آب گدازد که یک درم بماند بعد از آن یک برادرزاده

زرنیخ طرح کنند طرحست و در زر کانی کاو میش تا زرد و زرد کند

کنند بشکو لیه و اسم وصف در صفت آب صابونه که گرفته بشقه ریخ

[illegible]

و شیاف ارواح که هر چند او با قمر در آن صابون باید که نیم ورق

او زرنیخ کنند و بنگ سحق کنند و خوب دفن کنند در دیک در مدت

[illegible]

است یکروز تا صاف شود چون آب سفیدی مشت لیمن لیمن بسته باز متقطر

کنند اعلا با شغب بر عکس مسکین تا پاک شود از هیچ و شیخ و در سفیه از عیار

علیه الرحمه منقول است در اکسیر از پس هر سه که دید علم و صدید و کیک در اکسیر [illegible]

[illegible]

و زرنیخ و رصاص جید رد برابر بگدازد که اکسیر گردد و با ذوق آمد و تقدیر

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و دار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

برادره زرد آب نا نبند صیح زرد آب گداخته است [illegible] تمام

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

تا خشک شود بعد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] برادره [illegible]

او بریزد خوب دست بگذارد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

تا خشک شود بعد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

زیراو بریزند که از زیر بیرون بیاید و مس خفیف خورده باشد بعد بردارد و آهسته بشکنند که [illegible]

نشود بیرون که آمده در بوته ذوب شد چندان بیرون میآید که مقصد مگر قدری کم

باشد اما مکلس باید اورا با سنگ مغناطیس زیبق در کتکه برده بیرون که آنچه

مقصد شما هم بسیار خوب است اما باید کرده به کار نشست و [illegible]

[illegible] مهره دان

زاج مکلس مقصد داری از این قرار وزن بگیر و اگر بیشتر داری بیشتر [illegible]

مس مکلس [illegible] زنگار [illegible] [illegible] به مکلس طلا که دیگر از

بالای صفحه بالای آتش تا خوب آب کند رفت که از [illegible] افتاد میسازد مقصد

مکلس لاسپخ [illegible] هم بیاید در بوته ذوب [illegible] بر [illegible] بریز [illegible]

عمل [illegible]

میکند اما هر چه هم داری احتیاط شده از میان او که بیرون میآید تمام است

زرنیخ [illegible] نقره [illegible] قلع [illegible] اینها را در بوته با هم ذوب کن

در میان شیره [illegible] بریز چند [illegible] تمام است

عمل [illegible]

بگیر [illegible] که در آب [illegible] بریز [illegible] بزند بعد بگیر [illegible]

[illegible] بعد با [illegible] بعد [illegible] آب [illegible] بریز

بگیر که خوب

بگیر و خوب [illegible] ذوب [illegible] و در آب [illegible] بعد [illegible]

[illegible] زرد [illegible] ذوب [illegible] و اگر [illegible] ذوب [illegible] مقصد [illegible]

نقاشی‌ها دارند [illegible] بدستشی بیاید و اگر [illegible] ده مقصد [illegible]

[illegible] در بریزند و با [illegible] بهم زنند [illegible] ذوب [illegible] تمام است

[illegible]

[illegible] برده [illegible] چند [illegible] در میان [illegible] برد [illegible]

بیرون بگیرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] با [illegible]

[illegible] از لاسپخ [illegible] در بوته بریز بعد [illegible] بعد [illegible]

بگیر [illegible] بعد [illegible] با لای [illegible] بریز بعد [illegible] لاسپخ [illegible]

بریزد بعد [illegible] ذوب [illegible] در آب بریزند [illegible]

[illegible]

بیرون آمده [illegible] با طلا مناصفه کند تمام است [illegible] [illegible]

داخل ذوب کند [illegible] مقصد [illegible] مقصد طلا داخل کرده [illegible]

[illegible]

لاسپخ [illegible] [illegible] با هم [illegible] بعد با سفیده تخم مرغ خمیر کرده [illegible]

بگیرد [illegible] خشک شود بعد در میان بوته ذوب [illegible] در میان [illegible] بریزند

بعد پنج مرتبه دیگر در میان شیره انگور بریزند تمام است

عمل قمصره جلابش

... زیبق در میان دو ورق طلا پیچ نمایند تا جیوه پنهان شود

آنگرفت در میان در میان پیاله زنجفر و بعد ته دیگر در بالای دیگر بگذارند

جور که آهن نرم کرده بعده با سفیده تخم مرغ درز را بگیرند شده هشت زیبق

با کمال دو برابر آتش بالای بگذارند تا تمام شود سرد شد بیرون بیاورد بار دیگر در میان

دو ورق طلا پیچند به همین طریق تا چهار مرتبه زیبق را بخورد تمام شود بعد نخر فرا

طلا پیچند ده مثقال خمیر کنند کاغذ تا نرم سازد بعد با دو پارچه محکم ببندند

با کمال نخرف بچسبند در میان خمیر پیاله بگذارند بار شده دهن بندند داخل آتش

با یکی زیبق وقتی که سرد شد بیرون بیاورند نقره مکلس شده است

دانه ابزار نقره مکلس یک مثقال باک ... زیبق دست هم داخل در قمصره

بر نیرد دقیقه ... در دور دیگر با کاغذ و زعفران با ... با کمال آتش بگیرد

... ریخته ... مثقال ... شده بگیرد

... تمام است ...

د ۱۱ ۱۱

و داغ را که گرفت ... لطف ریح الله از ... چند دم تا ... بعد

بعد ... تا ... بقدر ... بعد ... از ... بگذارد ... آتش

... هر ... را با هم ... بعد ... کرده بعد با ... هشت

زیبق در قمصره آن ... که ... آتش ... بعد با ... در ظرف ... مثقال ...

با ... تصعید بکن ... زیبق تصعید ... با ... بعد ... دو تصعید بکن

تا هشت مرتبه ... بعد طلا ... بعد ... است

بر نیرد ... زیبق ... محکم ... مثقال ... بعد با ... است

زعفران ... زعفران با ... با هم ... بعد

... با هم ... تمام است

... زیبق ... هر ...

... بعد ... زیبق ... بدست ...

که ... با هم ... بکن ...

... (...) ...

عمل کیمیای کبار

و در ... و ... دیگر ... تصعید ... در ...

... دو از

... ازان ...

تا هم نطلع قمریات کنند به سواد شود بعد ببرد در خلاص با عیب و خدر شود

احیاء مطلق — طلای با عیب تمام است احیاء جیوه را خشک ؟ خورده ورق را

بکوب و قرص کن لف مطلق بکن زرب یکی تمام است اگر سواد داشت

احیاء مطلق — قدری شوره نطلع بکن تمام است قمر مطلق شوره خدب شوره را بکوب

در بوته آهنی بریز خراب بکن بعد از آن مطلق کم کم نطلع بکن تا بران شوره

د بر هم بزن آنقدر که شوره تمام شود بعد از آن با آب سرد بریزید خشک

برده زرب بکن بریز اگر هنوز سواد داشت باز زرب بکن و شوره نطلع بکن

تمام است — احیاء مخرف — طلا را سفید کرده با عسل لا بوده کنند — که بشکن تا آب بدواد و انگشت بمانند

در میان بوته و قرع دارا بوده قرص لف طلا کنند و یک دم بشود بعد که

بر دارد زرب کنند و در وقت زرب شدن باز نطلع تا خوب بگذارد است

بوره — سرخ تا — به سال نهم شتر الذهب و قرص یکی بعد قرص لف — که بشکن اگر تا آب زرد — به سالدهم دانگ

قمر برده زرب تا بادام است — قمر — سیکار — بوره
۱۰ — ۱۰ — ۱۰

بوره همه را با هم کوفته با عسل خمیر کنند بگذارد خشک شود بعد در بوته — احیاء مطلق قمر

زرب کنند

زرب کنند احیاء شود و قرص قمر هرچه باشد احیاء شود تمام است — دیگر احیاء مطلق

قمر مطلق شوره خدب هر دو را با هم کوفته در میان بیاله گذاشته
۱۰ — ۱۰

با آب در بالای آتش بجوشانند تا وقتی که آب خشک شود بعد از آن

با آب خالص چند مرتبه بشوید خشک کرده بعد در میان بوته زرب کنند

احیاء شود اگر خدب احیاء نشد قرص سوخته را کوفته با کشته قرص

لف کرده زرب نماید مثل سفید بشود تمام است — قاعده با خشک بکند صباح بجوش با آب و زیر آب تر

ترنج تر برده نقره تار گوگرد نقره را بخرد و تیزاب بریزند بعد در
۲۰ — ۱۰

با هم تیزاب بجوشانند تا خشک شود اما باید در میان شیشه بجوشانند بعد از

خشک کردن شیشه را بشکند در سر دیگر بعد بقدری یک آب مقطر شده

اگر شوره هم باشد بهتر از تیزاب که آب مقطر است.

با هم سقط شوره با لال قطره نطره در میان تیزاب بریزند و بر هم زنند
۲

تا تمام جرع آب شود بعد با کاغذ صافی در میان ظرف دیگر صاف کنند و صاف

شده را در بوته بجوشانند تا خشک شود بعد از خشک شدن باز بگذارید در بالای

آتش تا خدب داغ شود مثقال ریگ بعد سر ده که ته به هم شود مثقال

قرص نقره را مطلق بعد تمام است و از وزن اصل زیاد میکنند

محمر [illegible]

برای هر ب ۳۰ [illegible] ۳۰ [illegible] ۳۰ [illegible] کند براده سربرا با سرکه

حلاجه براده بعد دست زاج داده در قرع تقطیر کند مقطر را نگاه

دارد بعد عرضرا بیندازد و براده را بگیرد و بعد [illegible] کند در میان

مقطر زاج که دارد بریزد تا ۳۰ مرتبه محمر شود بعد از آن [illegible] محمر

[illegible] ربع [illegible] است [illegible] الا سنگ [illegible] کند در خلاص برد

[illegible] اوقیه [illegible] از زرنیخ بگذارد [illegible]

ترتیب [illegible]

[illegible] از [illegible] بیرون بیاید از [illegible]

[illegible] با هم [illegible]

ترتیب [illegible]

و براده [illegible] تا از ۳۰ [illegible] [illegible]

[illegible] با هم [illegible] تا [illegible] کرده [illegible]

[illegible] بعد از آن [illegible] را در میان تیزاب انداخته [illegible]

بیرون بیاورد [illegible] بر [illegible] را [illegible]

عمل دفع [illegible] و [illegible] مشهور [illegible] جمع

[illegible] در [illegible] رکعت [illegible] در هر رکعت [illegible]

بعد از حمد سوره [illegible] رکعت [illegible] و باید [illegible]

[illegible] که رسید باید [illegible] که دارد [illegible] رکعت [illegible]

[illegible] از حمد و سوره [illegible] وقت [illegible]

[illegible] مطلب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعد از سلام بلا فاصله سر [illegible] دیگر از دیازده مرتبه [illegible]

یا [illegible] و [illegible] نعبد و [illegible] نستعین [illegible]

بعد از [illegible] روز [illegible] بدون [illegible] زدن بعد

[illegible]

بعلوی دو بر بریزد و بعد هر چه تند زیبق بگیرد بعلوی دو بر بریزد دو مثقال و ورا
با ریمان بهند و در یک فرع لوکه نه چسبیده باشد پر ها کرده و با آتش و هوا بپزد
تا خشک شود و بعد بردن اردو زیبق منعقد شده باشد بعد از ان زیبق
بر جیوه ای و زهره طرح کنند قمر میشود و دا اکسیر نوز رب روح ما بوده
و در تعلوی دو بر بریزد یک مثقال و نیم تا قاعده این منعقد کرده
جیوه این منعقد عجیب بود در مثقال هشت هزار مثقال زیبق و عطیف دیگر
شیخ بازگرده تکلیس داخل کرده و در قرع سر کرده
تقطیر کنند تا به بیرون که در دیگ خلع با دیگ سر را غلیظ چون باشد
تا زمانیکه تقطیر مستوی تشنی کنند تا رضیع از تقطیر عالی شود بر دو زیبق
ز هر دو مقطر شده جیوه کنند و هر چه مانده در تخم کرده تا پذیر چیز
شده باشد و بعد در قرع بکرده آب دورا در زاف دیگر کرده در روغن
و دورا هر بریزد و نیز بر کرد ان بالای خشک کرده در قرع هست
دامه باید بیرا دورن کنی هر چه در زاف بعد تقطیر دیگر حصه

در شیر طبخ بدیع بعد در میان دیگ و دیگ نیز بریزد تقطیر کنند با آتش
نقطه ملیه از نیز این روغن قاعده جیوه حل شده و آتش تا در تیه مد
از میان ایشان مقطر شده بالای دیگ نیز باز تقطیر کنند بعد از آن بالفاوه
بدار روغن باقی تا بیخ حل شده ده ما را مایع بر نیز زیبق مصعد
ده روح عقد ۱۰ | شوره ۱۰ | تنکار ۵ | ملح ۱۰ | زیبق محلول ۵ | اصل محق
تنتکر نقطه دارند و جز مقطر زیبق تیز ب بالای دو بر برد
بجوشانند تا تفوخ شود بعد بسوزد با وراق و نیز دادی محلول کنند
و در زاف کرده تصعید کنند بعد از دو نیز زیبق تصعید شده بعد
و دورا ان کسی را روغن بیست که دارد بعد بیدون تخم دیگر در اقطار آتش
کرده هم باشد که بعید از آتش طبخ آتش باید چراغ باشد و روغن
ریم نه فطیله سخت باشد تا چراغ استعمال قرع کنند در روغن چراغ آن روغن
کجد باشد تا حقیقت عمل معلوم شود قاعده دیگر ننویسد دو

حد بیت
منضج
بعد از حل ماده محرز
بعد از ان
ده روح ۱۰
۲۰ ملح
ملح محلول ۵
حل تصعید
تقطیر عاید

اخری عملی نقره برده نره قمر

سیم ۱ | زیبق ۱ | زرنیخ ۱ | کبریت ۱ | ملح ۵ | نمر شیر ۳ | شنگرف ۱

رو چهرا با زیبق معجون کرده با دواها دیگر حلایه لکن بعد با زهره
بز قمر لکن و حلایه لکن قوران خشک [illegible] در زرنیخ یک شب [illegible] بعد با دنبل
دهن بدهند بعد در بوته زوب لکن [illegible]
[illegible] و دفعه دیگر زوب لکن ۲ هر جه بر [illegible] صحیح

بالشینه ۲ [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | دواها را
۲۰ | ۱۰ | ۱۰ | ۲۰

[illegible] در قرع الخمه بعد جوهر را با [illegible] بر [illegible] شب [illegible]
نج قفطر لکن با آتش ملایم [illegible]
رو علی [illegible] هر جه [illegible] مقابل [illegible] بالا آتش
بر زیر حلایه [illegible] شب [illegible] قفطر [illegible]
در قفطر [illegible] تمام لکن [illegible] ده زر [illegible]
تمام الکت

در باب [illegible] رو [illegible]

نحو [illegible] و قمری زرنیخ [illegible] که بر بدن [illegible] [illegible]
[illegible] خسرو [illegible] دارد [illegible] دارد [illegible]
بعد [illegible] را با آب [illegible] را [illegible]
از [illegible] بیده یک [illegible] بریزد [illegible] زیبق
[illegible] بریزد هر قدر که بگیرد بعد [illegible] بار [illegible]
[illegible] او را [illegible] در جای [illegible] بیگر [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] زیبق [illegible] شده باشد از آن زیبق
عقد شده یک [illegible] بر [illegible] ده [illegible] طرح لکن قمر [illegible]
[illegible] بر [illegible] ب [illegible] که با آب [illegible]
بالا [illegible] بعد [illegible] زیبق [illegible]
فائده که از [illegible] شده [illegible] تا وقت طرح [illegible] زیبق [illegible]
برده [illegible] قسمت [illegible]
قسمت [illegible] بالا [illegible] شده [illegible]

[illegible]

برای نکته‌ای که هندی داخلت نمک یک سیر کرده در قرع کنند و تقطیر نمایند

اما باید جای قابله در آب سرد باشد اگر تا پیست نفس نکند بهم و انبیق باشند

و تا وقتی که متقطر میباید آتش کنند وقتی که نمی‌آید دیگر دیگر آتش نکنند

عرق نیم و دیگر قابله متقطر شده هست یک سیر نمک است که در شکم قابله

بسته شده است و هر سیر دیگر آب متقطر است بار روغن انگشت و در دامن

شیشه قابله بگذار سر از بیرون روغن بالا می‌ماند و آب میباید آبرا در زنجی

بگیر نگاه دارد روغن را هم بر گیرد که در میان شیشه بگذار بعد آبرا

وزن کن هر قدر آب متقطر دارد سه ساعت سه سیر جوهر یک

دور دیگ بشکن و میان سیر یک طبخ بعد [illegible] کن بار وزن کن

که باید نصف آب متقطر باشد بعد در میان شیشه قابله که نمک دارد

آب متقطر را هر بیرد سه سیر را هم در میان آنها بریز و متقطر کن اما شیشه را

باید محل سر گرفته باشی بعد که متقطر شد و تمام سر سیر باشد با نمک

و آن آب متقطری که آمده بالای میان شیشه که از سر سیر بیرد تقطیر کن

تمام کرد

[illegible] بعد نگاه دارد

تا تمام سرکه روغن سرخ اما ... باشی که از آن روغن بیرون

بدستمال زخم میبندند روغن را در ظرف بعد از آن نگاه دارد در ... بیمر

آبرا ... تا بر سیم ... زیبق ... تصعید شده و باید باز

مصعد ... ۵ ... ۱۰ ... ۱۰ ... ۵ ... ۱۰

آبرا ... نگاه دارند بعد پنج مثقال زیبق را در میان ظرف

کرده و بعد مصعد ... فارسی بالای زیبق بریزد ... نماند

تا زیبق ... بعد آن زیبق ... شده را با آن دو ... که ...

با هم ... تا زیبق ... بعد در ...

تصعید ... بعد ... بر ... زیبق مصعد ... روغن سرکه

بیرد تا هر قدر ... باشی ... وزن ... باشد ... در ...

... بکن و روغن را در ... بکن و ...

مثقال ... جفت ... و از ... در ... که ... زده

دور ... از آن ... کرده ... باید ...

بوته بسبب آنکه زر گرفته گردد بعد از آن هموار کند مرتبه دیگر صلاح

روغن کند بگذارید زیر تخته رد عمل و تخته زیبق را بگذارید

در جائی که خنکی و نمی باشد اما نه دنیکه در میان آب بگذارید اما قاعده چیزهای

دنیت [illegible] کوره را [illegible] که میدانید ببندید و چراغ روغنی باید روغن زیت

باشد و فتیله چراغ آتش [illegible] زیرا که [illegible] و منع [illegible]

اگر [illegible] باید بشود شرط [illegible] برای [illegible] اگر [illegible] بالا زرد [illegible]

نقطه [illegible] آتش [illegible] تند [illegible]

تا هفت ساعت [illegible] شرط [illegible] باید آتش

یعنی [illegible] زیر تخته [illegible] آتش [illegible]

مدت [illegible] آتش باید زیر تخته [illegible]

[illegible] بشود در [illegible]

بعد [illegible] که میدانید [illegible] باید [illegible]

[illegible] خاک [illegible] در میان بوته باید [illegible]

دقوارب

[illegible] بالای [illegible] بریزد و [illegible] در آتش بعد

بیرون آمد از [illegible] طرح کند [illegible] رنگ و بار دیگر بیرون [illegible]

این قدر باید [illegible] تا زمانی که [illegible] بیرون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعد [illegible] بالای [illegible]

[illegible] زاج [illegible] باشد [illegible] زعفران [illegible]

برابر [illegible] زاج [illegible] در آفتاب

[illegible] تا زمانی باید آفتاب [illegible]

باید در [illegible] که [illegible] انبیق [illegible] برد [illegible]

تا تمام [illegible] زعفران [illegible] زاج تمام [illegible] در میان [illegible]

[illegible]

[illegible] بعد [illegible] بردار

زنگار
و در میان و بیره سنباده سبز و مسقول بالا در بالای آن ریختند ده روز را آنرا
نگه دارد و بعد بیرون آورده بیره را محکم بگیرد در تنور چند زنگ روز در آن کرده اند
بالای آن صبر کنند در میان تنور ریختن آنرا تا پنج بعد بیرون آوردن که سیر آن مشده و بیره را
باز زنگ شنجرف بسیار خوب رنگ بعد از آن دهن که دارد بالای او بخور شنجرف مرمر
نکوه و بمعنی بخ سفید عدد و
و علاوه نگه دارد تا که دو نمکی بالای زیبق تقطیر مقدار تمام طرح شنجرف کند
و شیر تمام نموده طرح ریخته در جرا فتاده بسیار دو از این دم که ما تمام جرا نگ
بعد تا صاف تمام ده او طرح نموده جرم باقی تسمیه و آن تمام و ما العلم مثله

ساخت آب سفید که از جوهر
مرسوم سفید شیر بر شنجرف زنگار زاج زرد و انگشت شیشه هر یک یک مثقال آب
بساید بعد سه قسمت کرده هر دفعه بگفت قرشی و کافه یک مثقال خمر حفظ آب عجم

ساخت کوکشی
بعد با نمکی ساخته کند میرزا احمد بیار و شنجرف زرد و غیره بعد از عجم
دصفه تو تیار کیه شخوف سفار ده صلایه کند بعد از چند ... دوری تا بازگو و
قرار زیبق او زیره آماده کند ۴ که از جمله بر آنها زیر رو نگار ... بردد
به قلم
بیاد وصفه طلق و دیگر ره نه بعد و در زیر آن چراغ روشن کند از

روغن

روغن چراغ و بر اول صفحه بگذارد و یک ریح شنجرف بوزن ۵ مثقال باشد
و سه روز و سه شب متصل چراغ بسوزد و یک پیچ عرق چوب
تا که بخار او شنجرف کند بعد سرد شدن بردارد بیارد و باز یک مثقال
براده مس و یازده مثقال براده نقره و یک مثقال از این شنجرف با هم
صلایه نماید و آب کند بحق اعلا و ابر قائم باقی و اگر خواهد
سی مثقال مس و سی مثقال نقره آب کند و ۵ مثقال شنجرف بر روی
طرح کند همان نقره عمل باکسیر

در آب حدید
آب حدید بیاورد حدید صفحه
با آب زاگ کند و بعد ببرد و از نقره بر ابر مجموع نماید و در آب قلیاب
اضافه کند بیکبار چنین کند هر چه خواهد بعد سوهاله شکسته در میان
آب قلیاب جمع کند در اره و خشک کند و با نمک روغن بسایه

در الکواب حدید
الفنا طریق
د استنزال نماید و آب شنجرف بلا عوده سریع الذوب عجم
دیگر بیارد طلق و قلیا اجزا دو سه کوچهار جزء علم بگیرد و سبب و چهار
ساعت طبخ ملائم دهد بعد کوشت زماعقد کند بعد با سه جزو براده حدید
صلایه کند و در بوطه و رسته ۵ نماید و دیگر آب کند تنها جمع ماقه

در الکواب حدید
سریع الذوب است نوع دیگر بیارد حدید و ربع آن علم
حلا دفعه کند بوته دعنر و دمیده بعد بوره استنزال نماید

هو

حجر سفید ترکی

حجر طبیعی شمس گرفته از نمک سنگ دانه را در آب مقطر حل کرده علقه نمایند و عقده کنند و نیکو
صلایه نمایند بحدی که از سر انگشت روی آن نمک گذارند خصوصاً سر انگشت بروی نقش کرد
بعد او را در کوزه آب ندیده مطین محکم و تا به چهار انگشت مضبوط سر کوزه خالی باشد بعد
که سفال سر آن گذارند و با گل حکمت محکم بگل که ابداً نشد وصل نمایند بعد تجفیف کوره قرار
بدهند و در رگ یازدهم از قطارها آجر گذارند بعد از سرد شدن کوره کوزه را گرفته بشکنند که
نمک چهار چهار شده است او را نیکو صلایه نمایند بعلامت سحق اول رسانند و در کوزه جدید
مطین نمایند تا بحد مذکوره و دهن را بسته وصل و بکوره برند و در رگ نهم از قطار آجر گذارند
و هم چنین بعد از اخراج صلایه نمایند بقسم اول و ثانی و در کوزه جدید محکم و در رگ هفتم از
قطارها آجر گذارند و دفعه رابع در رگ پنجم از قطارها آجر گذارند علامت آنکه نمک بیک بار هم
نباشد بعد از اخراج که رطوبت فضلیه بالمره تمام شده باشد و اگر باینجا علامت نرسیده باشد
باز سحق نمایند بکوزه جدید نمایند و در رگ سوم گذارند و اگر در این مرتبه بعلامات مذکوره رسید
فهو المطلوب و الا دفعه دیگر آتش دهند و در رگ اول از قطار آجر و دفعه دیگر در وسط محل کوره
گذارند که محل مکلس است و بعلامات مذکوره رسیده است سبب آنکه تمیز آن معاین نمود
که در آتش چندم مکلس است این است که بعضی از کوره‌ها که آجر زیاد دارد و بزرگ است چهار روز
و شب یا سه روز و شب آتش می‌دهند و بعضی کوره‌ها که آجر کم دارد و کوچک است یکروز و یکشب
آتش می‌دهند از این جهت تمیز آن معاین نمود که در آتش چندم مکلس است مقصود آن است
بعلامات مذکوره رسد کافی است الا این نمک را هزار فرسنگ با اصطلاح قوم تا با مرشد
جنس خود نشود تقطیر از حقیقت آن حکمی ندارد بتقطیر آید و تا تخفیف نمک بتقطیر آید
حجر طبیعی شمس ممکن نیست طریقه چنان است که در زیر کوره مقطر بوزن این نمک مدبر از نمک
غیر مدبر بعد از سحق کامل با هم ممزوج نمایند و باز صلایه نمایند و در شیشه مقطر حل نمایند

مقطر

مقطر لم به این تحفیف محلولین تسقیه نمایند و تجفیف در آفتاب شمس نمایند بشرطیکه روی
ظرف را پارچه حجاب نمایند که از گرد و غبار ایمن باشد و اگر فصل زمستان باشد در زیر آسیای گرمی
تشویه دهند مکرراً تا آنکه وزن مذکور من تسقیه نمود بعد تکلیس آن عرق بر قرع پسند خوب
خاطر جمع الطریق من الماء التسقیه و التشویه نمایند چهار یک مثل ده روز بعد او را سه قسمت نمایند
در سه قرع محکم قرع اول را روی سه پایه گذارند و در زیر آتش ملایم از خاکستر نال برافروزند و تقطیر
نمایند برود در قرع دیگر که حصه ثانی در او است و شرط است که قرع اول را با طین الحکمه
مطین محکم باشند بعد از انقطاع تقطیر قابله را که قرع ثانی باشد و غیر مطین است در کاسه
حلبی گذارند و روی کوزه کاسه را نصب نمایند و آتش چوب نازک چرب چوب
در زیر کاسه برافروزند و قرع ثالث را قابله قرار دهند بعد از انقطاع تقطیر قابله را برداشته
در دیگ آب گذارند بر روی سه پایه که تا حد عصاره در آب باشد و سرپوش از کوزه روی
دیگ نصب نمایند که گلوی قرع بیرون باشد و اطراف سرپوش را با لب دیگ با خمیر آرد
بگیرند و اطراف گلوی قرع مع اطراف منفذ سرپوش را با نمک و سفیده تخم مرغ مسدود کنند
که بخار در دیگ متوجه قرع باشد منفذ کوچکی در بالای سرپوش بگذارند بجهت نفس کشیدن و بخار
دیگ از آب کم کو آب جوش موجود داشته باشند که از آن منفذ در دیگ بریزند بعد از آن
و قابله ترکیب نمایند و آتش در زیر دیگ برافروزند تا آب بغلیان آید و او را به تقطیر
شدن گذارد و الا زمان قطع تقطیر یعنی قابله برداشته و قرع را از دیگ بیرون آورند چرا که
سیاه می‌شود قرع است هر چه بریزند به مصرف است و قابله را بجای قرع در دیگ گذارند
و اطراف دیگ را با سرپوش بسته وصل با خمیر حاجت نیست و سر قابله مکشوف باشد
و آتش در زیر دیگ نمایند تا آب بجوش آید و از دهن قابله رطوبات فضلیه بخار فرار
کند و تمام آنچه بود تمام رطوبت فضلیه منتفی شده تمام رفته است که علامت دارد اول نمک آنچه

غلیظ مثل پیه نشود تا هنگامی که سر او پیش برند اگر چنانچه از استشمام رایحه سوزشی در دماغ
عارض نشود معلوم است رطوبت مفسده باقی است و اگر خبر سوزشی در دماغ از استشمام عارض
نشد علامت آن است که مفسده رفته و دهن حالی باقی است او را بیرون آورده در شیشه بلوری
کهنه نگاه دارند و سر شیشه را با موم گرفته که هوا در شیشه راه نیابد به طریق صنعت سحق حامض
که زیاده از حد شده که نوشتن آن از حرف ابجد و زبان ممکن طبیعت است و اما سحق مطهر
اول تقطیر بر سه یکدیگر هست اما که هر دفعه ترتیب ثلث را تقطیر کنند بر سر ثلث ثانی و ثلث
دیگر و هر مرتبه دهند بعد تقطیر نمایند بر سر قسمت ثالث و او را هم زمانی مذکور حجلات
داده بعد تقطیر نمایند و در شرط این است که ده مثقال این مقطر حل کنند تمیکا از شش
خالص را به دستور المعمول معروض زمانی که از خیال گذشت و دیگر نعمت نموار و هر طلب و دیگر از حیوة
ابعاد اول حکمت زیبق مصعد را که هفت مرتبه تصعید کرده باشند با این مقطر حل کنند و
بعد بر لالی نمی از او مقطر کنند و بعد از مقطر دهن زیبق را خلاص کنند عقاب غیر است
در او مقطر دهن را در شیشه کنند و از ارکان مرکبه و مفرده مدبره است حس ستانند به این مطلب
عظیم است و این العاقل تکفیه الاشاره طریق عقد ملغمه نحو ملغمه کرده تخمیص این عمل
چنان است که اول نشود شش مثقال شنگرف مصعد را با ده مثقال کبریت خوب با هم نرم ساییده
بعد از سرکه شیر بقدر ده سیر بمیان کاسه چینی یا ماشی نهند اطراف بیرون کاسه را سرتاسر شش
بمالند و کرباس بچسبانند و از هر طرف ببندند که صاف شود بعد جوهر او را اول کرباس رنگینه
جوهر سر و در جوهر او و از گونه برگردانند و در کعبه جوهر آتش ریزند بعد تا صد جوهر او دم کم
باز زنند بقدر یک ساعت بعد جوهر را برداشته آنچه در درون کرباس است گرم گرم با چاقو
بردارند و در چینی ریزند همینکه سرد شد شکفته است انوقت آنچه مثل سانجه صاف شده
بمیان سرکه ریخته اینها را هم در آورند و او را خوب سحق کنند و باز کرباس را چسبانیده
در جوهر را تکیه نمایند الی ده مرتبه که خوب کبریت و شنگ جدا شود بعد از آن تمیکا از آن
مثل یا تمیکا قمر در بوته ذوب کنند یعنی نقره که ذوب شده گرم از این تمیکا جوهر را تطیم نمایند تا نقره را

[illegible]

مکلس نکند او را ریخته بکوبند اگر در وسط مکلس نشده داشته باشد او را خوب نمایند
و قدری از آن متحد باز تطیم نمایند تا تمام مکلس شود انوقت همه را خوب ملایم نمایند که
مثل غبار شود بعد موازنه هر مثقال از این مکلس ده مثقال زیبق در قهوه جوش سنگ نمایند
و با دو انگشت قمر مسحوق را روی آن بپاشند بقسمیکه تمام روی زیبق را احاطه نماید و زیبق
دیده نشود بعد تا صد زیبق را در خاکستر گرم منقل فرو برند و با دست بچسبانند که مضبوط شود
و باید با احتیاط قهوه جوش را حرکت دهند که مکلس از روی زیبق پس نرود بعد از آن
خشک شود تریاک را با شش نخود زعفران نرم کرده با آب خمیر کنند خمیر سفتی و با انگشت
باندرون قهوه جوش تا هر جا که رسد انگشت هست بمالند و خوب اندود کنند بعد
قدری هم روی کاغذ مسته رو به اندرون قهوه جوش بر سر آن بچسبانند و نه لا دیگر کاغذ
بالای آن یک یک بچسبانند که حتی ده لا کاغذ شود و خوب مضبوط کنند بعد هر سی مثقال
یا بیست و پنج مثقال زیبق را یک پک زغال یک یک روی هم اطراف قهوه جوش بچسبند و بعد
از سر طرف آتش گذارند و دم دم باد زنند تا زغال ها مشتعل شود انوقت دست نگاه دارند
بحالت خود باشد تا آتش تمام شود بعد بردارند سر او را باز نمایند در پارچه چوشک یک گوشه
لفت زنند ملغمه را بگیرند بعد کوبیده و دوش در دو شیره را برابر حمام وضع نمایند و خوب سحق نمایند
و تکلیس نمایند که از این مستر ل داخل عمل کرده صلایه نمایند در هر پیاله چینی دو من حقی
دهند بعد در آورده با قدری بوره و تنکار خوب نمایند قمری مستحکم با تمنات لطیف
طریق مفصه سرب تقالون جامه بچرند تمک تنهای اشنانی را که طبیعی عمل آورده باشد بعد
سرب را در کفچه حدیده خوب نمایند و از علم مذکور گرم روی آن ریخته با دست آهنی صلایه نمایند
تا سرب با آن مره خاک شود و زنده باقی نمانده باشد او را در ظرف خاک نمایند از علم او را

با آب قراح تغسیل نمایند و بعد در قدح چینی ریخته روی آتش خشک نمایند با شتر مرغ [illegible]
حل سحق نمایند با قدری روغن زیت خمیر نمایند در بوته استنزال نمایند و تکرار عمل نمایند در
اول سه مرتبه و در اواسط پنج مرتبه و در اواخر هفت مرتبه در یک مستقر ثبت اگر خواهد که
و در یک ماه یک ثبت چنانکه برای طرح اکسیر خواهند سه مرتبه کفایت است و چنانکه برای عمل
بزرگ خواهند لابد است هفت مرتبه استنزال نمود علامت تکمیل آن است که مثل قرص قمر در دوهم
هفتم استنزال عرضه شود در کمال رزانت و سفیدی و در محک تیره عرق شده اینجا جسد بعد از
[illegible] می‌توان قمر کامل عیار نمود اورا که مستحکم باشد تمام امتحانات و القوه باطن
شمس کامل العیارات از شخص قادر باشد بر تحریر آن برابر و بعد عراج دادن آن قمر وزن
و شمس تامه و [illegible] با تیزاب بزنند برون عرق آنچه از تیزاب با خلاص وزن شمس و قمر کامل
العیار درست نه بجهت [illegible] قمر که بدون [illegible] دار
والسلام علی من اتبع الهدی

طریق شنگرف [illegible] رحمه الله از شمس [illegible] بهتر [illegible] است از برای
مبتدی یا ده مثقال زیبق خام ملغمه نمایند بعد بقدر چهار مثقال سرب را در مغرفه
حل نموده آب نمایند از روی آتش برداشته زیبق گذارند تا بمیزان معلوم برسد
ملغمه را روی آن گذارند به دستور العمل معروف بعد از سرد شدن ملغمه را با [illegible]
بردارند باز سرب را آب نمایند و زیبق گذارند و تجدید عمل نمایند الی ارمان
منجمد شدن ملغمه بعد در بوته ملغمه را گذارند و روی او را اعقاب سحوق بریزند که بوته
بر [illegible] و در کوره بدهند تا [illegible] در نزدیک تمام شدن رسد [illegible] بوته بردارند [illegible]
گذارند تا سرد شود بقدر [illegible] با هفت نخود [illegible] نخود از این ۲۴ نخود شنگرف را

بدستور

بدستور العمل معروف شده شنگرف نمایند طریق شنگرف شنجرف بزنید مثقال سرب
و با همه ده مثقال زیبق ملغمه نمایند و بعد بآب نمک خوب ملغمه را مشق نموده بقسمیکه
از آب نمک شسته [illegible] بنحوی که هیچ [illegible] سیاهی ننماید که مدارست شعبه آن و الا
آب رنگ نمک بشوید و اعاده و داده و صلایه نموده و شستن نمایند الا زمانی که
[illegible] تیره یا هم [illegible] الوقت از شسته خشک نمایند و در پاره خرقه مشتق نمایند
و [illegible] زیبق [illegible] شده [illegible] دارند بعد چهار روز شمس بر قدر نگاه دارند
و با ده مثقال از آن زیبق ملغمه نمایند و مقابل گل نمک [illegible] باز او صلایه نمایند در
چینی مطلق نمایند و [illegible] را بول سیاه گذارند و باز [illegible] و سفیده تمام شده و قصر
نمایند بعد چهار روز و زیر آب شوید و او با [illegible] تنظیف نمود خشک نمایند
بعد از ضعف و زیر [illegible] باشد ریخته [illegible] را در وسط آن گذارند و روی [illegible]
آب [illegible] و بعد [illegible] زغال روی [illegible] بقسمیکه زیر [illegible] باشد
و [illegible] را پس از زغال [illegible] از پاره آجر بقدر [illegible] ارتفاع
[illegible] چهار دیوار [illegible] بهیچ وجه زغال و آتش [illegible] بریزند
و بعد قدری [illegible] خشک روی زغال مشتعل نمایند تا زغال [illegible] قدری [illegible]
خشک روی آتش ریخته [illegible] است و چهار ساعت بحالت خود بگذارند بعد از
زمان مذکور اخراج نمایند و زیر را بگذارند خوب سرد شود حقه را اخراج نمایند و [illegible]
در آب بریزند تا هیچ جز و آب نشود شمس مکلس است بسیار بزرگ طریق شنگرف [illegible]
مکلس چنان است که چهار [illegible] مثقال از این شمس زیبق [illegible] شده
از سرب بقسمیکه در ابتداء ثبت شده است و با این شمس مکلس صلایه نمایند

و قدری هم نمک اندرون مسحوق نمایند و سحق بسیار باید نمود تا مدتی زمان سحق را
نگاه دارند که هر روز از ده ساعت متصل سحق شده باشد بعد در کاسه آب بریزند و با
قدری جوهر آب صلابه نمایند آنچه شسته شده است بقیش رنگ جزو آب
مرتفع در زمان طلاطم آب بقیع دیگر آورند آنچه شکفته نشده باشد جزو را سحق
باز سحق نمایند و قدری نمک با و بریزند و صلابه جمیع زمان مذکور نمایند و بار دیگر
بریزند و شکفته شده را بگیرند و در روی کاسه اول بریزند و تجربه عمل بالعرض نمایند از آن
آنکه رنگ را از آن نمایند از شمس چیزی در او باقی نباشد تمام است بگذارند خوب
شکفته تا نشیمن نمود و رنج شبانه روز اقل لشرط آنکه آب منقطع باشد و اگر در آب
غیر منقطع این عمل نمایند مشکل است اگر خواهند گرفت باید جائی گذارند تقطیر کنند
تا اشکفته بگیرند و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

تحلیل تیز طایفون و خاصیت

او را بفتیه که اگر کسی را باید اجزاء جسد سنگ اشتیاء بنمید بر دو و اسرار آن نقش
بزنند و ارزاد و هم انی کنند هر کس بر بینند ید و اسرار او همیشه بیاز آرند کسی را
که رمد بعوض اشنیم کنند بنقط دید ضو که او حتم باشد قلع کند و جعل آن
عمل توتیا سبز را اغش تر کنند در بدل سقر بگذاره هر پنج روز بدل تازه
کنند پس خشک کنند پس سرخ را بجوب و ده روز در آب اشنه تا اغنغه کنند
و خشک کنند پس هم ارا اسباب دی نحاس منقر را بکوب بعد از ده
درم نحاس دو درم و نیم از زنیخ و ارد و طرح کنند و این عمل را حفظ نمائید
با دن سلام بلیم هر بلد و السلام

ارباب تسمیع هرچه را اینجا هند تسمیع کنند

اجزا را

اجزا را ان علت باشد در لحوق نمایند بعد آتش ملایم بگیرد ارند تا خشک
شود بعد بر دارند و با تنقیص بکشند و باز تشوید کنند و مکرر ارکند تا محکم که اجزا
باشد در هم برابر بشود که هرگاه آنرا بر سر آتش بنهند جلا ملایم و نرم
شود این مشمع شده است تمام و السلام

عمل آید آنرا بعد از تحقیق

نموده مایر انداده بطریق صحیح عمل شد تا واضح شود بیا و رد را لحمت
مقعده بجدا نگاه نیم زینت نیم مقعده بجد انداز نیم
یک مقعده بجد انگ و یک نخود تحرف یک مقعده بجدا نداز نیم
زرنیخ سرخ یک مقعده پنج دانگ یک نخود زرنیخ زرد یک مقعده
پنج دانگ و یک نخود سرب مقعده پنج دانگ و نیم قمر
یک مقعده و پنج دانگ و یک نخود شمس مقعده نخود و نیم
یک مقعده و پنج دانگ و یک نخود جمله را اینجا صلابه نموده با آب پیاز نخستین
غدیه هم ساز و هر یک بقدر نخود در آتش دیبار در صفر دو سیر دیم
لذا از داده این جمله را تمام نخود زد سرب و جسد و جسد را ده مرد گند
ربا زمین در بوته کرده بعد بعد چند انگ سرب برود و قمر و شمس مقوی
کمانند بعد از آن منافع زاید مجرب است صاحب نسخه نوشته بعد خود مرده ام

خدیث

[illegible]

از جمله کارهای مجرب ...

مقطر و نیز اجزا را هفت مرتبه — ی ۲ — ۱۲ — ش ع

بطور التقطیر و التشویه بگیرد براده حدید یک رطل بعد جام ... نمود که

یک اربعین بگذارد ... زعفران ... بعد ... در آفتاب بگذارد

بعد ... هفت مرتبه با مقطر مزبور التقطیر و التشویه بدهد ... کرده

حدید ... بعد ... زعفران مزبور ...

سحق نماید بعد ... بگیرد آن وقت حدید را هر قدر ... نماید

ذوب نماید ... طریق ... بقدر ... از ده ... نقره ...

... براده حدید ...

... حدید ... ذوب ...

... اگر ... ذوب ...

... حدید را ... زعفران برابر ... مصعد

... و ... از آن ... بقدر ... زر

... دو ... دو دانگ دارد ...

[illegible]

بجهت رنگ ... سفید ... طلا ... ۱ ... ۱

هیچ ... مطلس ... هر چه ... اجزا را با هم ... بدهد

وجه را ... بکند ... زرنیخ ... بدهد ... بدهد ...

نماید تا چند مرتبه ... میشود

ذوب حدید

بیارد نمک ا علم ۳ ... براده حدید ... در ...

در بوطه ... تا ... بعد ...

... حدید براده با ربع آن روح

در بوطه در بسته ذوب نماید — بیارد براده حدید

... علم ... ۲ ... صلایه کند و ... بعد ذوب

نماید و سه دفعه ... کند بعد یک از این ... براده

حدید ... ذوب کند بعد برابر ... ذوب نماید و

... بروده ... الیضا اگر حدید هفت ...

... کند ذوب ... و این باید ...

... باشد ... والسلام

حل سبلیمونی دار

عقد را کجه هر دو را اله

زیبق ۴ — نوشادر ۴ — زاج ۴ — نمک قلیا ۴ — شوره ۴ — زنگار ۴

زیبق را با آهار کوفته نمر نمش لیف زیبق که در میان پیاله پرسی

بعد بالای زمین قدری خاکستر زیر پیاله بریزد در قاب بریزد

بقدری که پیاله پوشیده شود آتش بگذارد با یکدیگر بزند تا آخر دو

ساعت بعد بگذارد تا سرد شود دوا را بردارد در آتش

از دو ده روز بردارد بگذارد سرد شود پیاله را احتیاط کرده

خاکستر را بردارد و هر چه در بدن پیاله عقد شده

همه را جمع کند ذوب کرده قدری نشادر و یا و بزنند بعد دفعه دیگر

با فرنی ای قنیه ذوب کنند اصیب شود و سیماب از آن بر

چهار مثقال مس پاک بزنند و چهار مثقال قمر درست

بعد قمر شود نرم بردار بکار بد شده اختیار کنند

مس مقلقل

ترکیبات محمد زرین   سرب را ذوب کرده قدری نوشادر بزنند بعد

میان شیره بریزد تا سه مرتبه پاک شود نوع دیگر ذوب کرده

رب سوس یا در شیر ... یا در سرکه بریزد یا شیره ... بریزد

بیخ

تجربه شده ... ... علقلا باشد

زیبق ۱ — نوشادر ۱ — زاج ۱ — دار قند ۵ — قلیا ۱ — زنجفر ۱

تکلیس قمر ۱ — سرب ۱ — سم ۱ — زرنیخ ۱ — زنجفر ۱

قمر ۲ را آهار کوفته قمر نمش کنند در میان ... بقدر

پنج سیر در ... زیبق ... سرد که نه بیرون بیاورد در قناده

... زرنیخ ... علاوه ...

ترکیب ... سماق خوب

... بپاله ... بالای زاج بریزد ... بریزد بعد

... قدری ... نگاه بدارد ... در سرب

در ... ده مثقال ... بالای سرب

بریز بالای آتش بگذارد تا سرب بیاید ... بعد بریزد

میان آن سرکه و زاج که دارد ... بیرون بیاورد بار

بار ... تا هفت مرتبه ... دفعه ...

... بعد ده مثقال قمر با هفت مس ذوب کرده ...

... تا قمر ... بردار

دو حصه یک بابدی ذوالملح تنکار حصه داخل کوره
قرنبق لی ف عمر سقلق بکنه حصه تخذ تخ بوطه بیرون بیاور بسته
بعرف هر چه قلافه دارد برخیزد بعد دوباب بکن در میش تابه تازه
کاو بریز ۳ مرتبه بعد ۳ مرتبه دیگر دوباب بکن در میان غلب بریز
بعد با تمشق مینا لته بکن اسمی قمر بیا تخذ شکو
وان
عمل مطهره بمقدار عقد زیبق
زیبق قمر ابراهیم یا ابراهیم باهم سقمه بکن و بعد از آن آب الفلغ تازه
در آن مسقمه بریز مثل بتحه قاتلاند بعد بابدی جدا انا قرنبق لی ف بکن
کاسرح تم الفلغ دار کله توفیق قرنبق لی ف مسقمه بکن در بوته
دوباب بکن از دهل دم اهتین بزن تا بعد دو بیا سرن و تخ بوته بیرون
بیاور در بوته و شکر زدن بکن بریز در میان ابنز آب کار بریز مرتبه
آب الفلغ زره بلکه … تکرار عمل تا هفت مرتبه حلمه خود بد نیکو
اگر جای مقابل جدو مس دوباب بکن ترکیب خود نیکو حقدت مختار
ذریب جدیده
حدید اسرح باهم هلالیه بکن بعد مس سح بیرون تازه ها بکنی
ریکو رسانی مس بده ما مربوع تا سه مرتبه بعد بابکن دوابه منور د فلک بکن
با قدرت بوره داخل کنم آب کن تمام است

تحریر بخط حاجی … صاحب

طریقه دیگر عقاب بسیار خوب و مجرب

بیا در دو بیج زرنیخ زرد حاصل عیب دو کوزه بکو تا بقدر … بقدر روغن
آن بریز نمود و هیز اینرا محکم بگیر تو بلوط دمحر یزی یا داغ آن بزرگ بدره
سه مرتبه تا سرخ رنگ بخود بر داشته نگاه دارد بعد بیا در دو درهم
… بالنشبه … خوب پاک بکن بعد دیده بکن بقدر یک بادام
تو … در … در قرع کله بقدر … رعنا تن بر کنکو بر بوره
نصف … آنچه عقاب دارد در … قرع … بر داشته نگاه دارد
اما … بعد بیاور همرون … عقاب زیاد الحجر درهم وزن
… صفرة البیض درهم وزن هر سه برادر الحدید … زعفران الحدید یا اینه
سنهرا … درهم وزن … کلاران … کلاران …
همه اجزا را یک روز کامل با هم حلالیه بکو در قرع بکو تا یک شب
بر نکو بر بوره نصف کله آتش بکو عقاب بیرون قرع سرخ رنگ بیدا
… بر داشته نگاه دارد بعد بیاور دو … زرنیخ …
واز … عقاب مجمر … یک روز کامل با هم حلالیه بکو در … الحقیقه
… اینرا با خبث الحدید و سبزه … با هم حلالیه بکو تا …
سرخی … خشک بکو در … مسی … تبریز بیا از بر دلاق
بیرون آورده وزن نماید آنچه … عمل … عقاب
مجموع … نماید و یک روز کامل حلالیه بکو بطریق عمل … در الحقیق

ببندد اصل بریزد و بشود و حل بکند همان نوع اکسیر در خود دمی باید بالا و فرو بریزد
و بعد ملغمی دیگر از طلا به دمی آنچه گرفته شد عقب جدید اضافه بکند و در آخر
دمی ملغم از نیت اضافه کند ملغم طریق با میزان تمام بیرون بیاید اما
در دمی سیم و جیوه را در زیر طلا بیندازد شیره بتوان کشف کنند باید در هر دمی
یک روز تا شام طلا ملغم کند بعد از آن که جیوه میزان بیرون آمد بر
دانه نگاه دارد و از عمل سی قطعه بکند بعد بیاورد
عرق [illegible] که [illegible] دانه [illegible] جیوه [illegible] تیزاب [illegible] عجیب
[illegible] آب [illegible] جیوه را طلا به که بالای عرق [illegible]
در قرع [illegible] مقطر [illegible] میزان [illegible] مقطر [illegible] از آن
عقب [illegible] صلابه [illegible] که [illegible] هفت روز
در هفت [illegible] که [illegible] بعد از [illegible] در قرع [illegible] مقطر نموده
مقطر را در [illegible] محکم [illegible] که هوا داخل [illegible]
هیچ دست [illegible] طریق [illegible] مقطر نموده [illegible] مقطر را در [illegible]
ظرف [illegible] که هوا داخل نشود [illegible] هیچ [illegible]
داده و تقطیر نموده [illegible] در قرع [illegible] شده [illegible]
بر [illegible] در ظرف [illegible] محکم [illegible] نگاه دارد [illegible]

[illegible]

ببندد با این طریق که بین در دو [illegible] با طرز او را [illegible] کند و از آن [illegible]
عقب [illegible] را جرب [illegible] در آن [illegible]
محروق بالای [illegible] بالای [illegible] را [illegible] بالا [illegible]
بعد از [illegible] تا [illegible] بر [illegible] دارد [illegible]
[illegible] نگاه دارد [illegible] بعد [illegible]
[illegible] ۲ [illegible] با هم [illegible] نموده [illegible] آن داده
[illegible] صلابه که در [illegible] دمی [illegible] داده بیرون [illegible] ده [illegible]
[illegible] اما طریقه تقطیر
[illegible] بیاورد [illegible]
[illegible] اجزا [illegible] در میان [illegible] بیرون [illegible] برده
[illegible] برده [illegible] زیر [illegible] آتش [illegible] برده [illegible]
[illegible] آتش [illegible] مقطر [illegible] قطع [illegible]
[illegible] مقطر [illegible] بیاورد [illegible]
در [illegible] مقطر [illegible] مقطر را [illegible] نگاه دارد و از [illegible] دارد
از [illegible] در [illegible] برده در [illegible]

[illegible]

مقداری بر دارند و ید تا ارض سفید شود مثل نمک بعدها هر چه منفعت دارد
در تنقیه و تشویه بجز دان ارض سفید شده بدهد تا جمع اجزا الحجر دهد از
آن بیاید در مقابل ایلیق ارض بدنو را از آن زیبق حل شده
در بوته که دارای تاج صلابه کنند و مقابل هر دو عقاب اقتتانیه [illegible]
صلابه کنند و مقابل [illegible] اجزا الشمس تیزاب فک صلابه و [illegible] تا بد در شیشه
محکم کرده در حمام ماریه [illegible] روز و شب نگاه دارد که حذب محلول شود
بعد آن را در آورده در شیشه عمیا کنند [illegible] با آتش ملایم عمیا کنند
بعد در آورده در رفع رطوبت خارج از آن شده [illegible] و حار
مانده است بعد آب تخته از [illegible] بر [illegible] شمس [illegible] طرح
باید وزن [illegible] بر نقره [illegible] قمر [illegible] طرح باید شمس [illegible]
شود مثل آفتاب که از جمیع امتحانات بیرون بیاید و از تیزاب
و خلاص و غیره نقصان نداشته باشد بهتر از [illegible] اللهم ارزقنا [illegible]

[illegible] در [illegible] تنکار [illegible] بوراکوفته بعد
و اختلاط کرده مقابل [illegible] زهره [illegible] کنند و [illegible] قطعه کنند بعد [illegible]
هر دفعه باید با آتش [illegible] تا [illegible] بریزند [illegible] بار [illegible]
[illegible] بیرون [illegible] قطعه

قطع کنند [illegible] تو بعد برایم بر [illegible] حل شود کنند و ملغم بعد از
جند [illegible] یک [illegible] زهره منتقطع کنند و مقابل آن [illegible]
[illegible] بکند بس [illegible] کنند بس [illegible]
و قدری [illegible] در [illegible] بندازند که [illegible] الحجر شود [illegible]
[illegible] عقد [illegible] عقد [illegible] غیب [illegible]
بهتر است [illegible] زهره [illegible] و ده [illegible]
بعد [illegible] قسمت کنند در یک قسمت قدری [illegible] بریزد و زهره را
ذوب کنند اول در [illegible] قسمت [illegible] بریزد و قدری [illegible]
[illegible] بر [illegible] طریق [illegible] بریزد [illegible]
[illegible] هر [illegible]
[illegible] از آن [illegible]
[illegible] زهره [illegible]
[illegible] است [illegible] در [illegible]
بدن [illegible] زهره [illegible] قلع [illegible] کنند
در [illegible] است

ازبعد خوف ملازمت ف سنه
عضب ابتغاء جوهر شرکت از ایکی قرار هر جه که
١ ٢
جوهر بعد برزیر بالدی عضب قدری خلدیه بلکی بعد قبح
رنجته نقطر ایتکی مقطر اشو قرمزی رنگ ایکی . یدار درزر
ممکن ودسم لنفعند بعد هر قدری بلوک وبابعی قشر البیض
خمیر کی وصلدیه بلکی قدری خشک ایکی در کماله فلعی تصعید
بلکی بعد اسم تصعید اشره را ببی وردائی جوهر که دار بالدر
ایکی اسم برهر دغن اشو از ایکی ردغنی برزیبق زرف
ب ونیروک تعقد کو از ایکی زیبق یکی با یکی نقره
زور ایکی دم منقلب اشو بعد یکی از ایکی دم منقلب بر
جیوه زهره برف قمر اشو و ملا حظ ایکی هر قدر مایه
لدزم دارو با وبد زاقول صاحب نسخه معکوید
قاسکندین زخوب ابست وسلدی

عفت بوتن چاك نه عقل تميز را تميزی ونه ملکه واقوت
ادراك شراره شره بر دل غالب شد ودل بهوا وهوس
طالب الحمد لله در کرم باز تو وملك قدم بی انبان
دریای غیرت بجوش آمد وسحاب رحمت بخروش
صاحب دلی رسید از چنك نفسم رهانید واز
منزل شرك برآورده بمقام توحید رسانید معلوم
شد که فرع را اصل میخواندم وهجر را وصل نه از وحدت
خبر داشتم ونه از کثرت کلی کثرت را نامیده بودم
کاشتی وحدت اکنون چنین دانم که تا انسان در حا
لت بشریت واثری از شهوت در او باقی است اسیر
کمند کثرت واز آزادی وحدتش خبر نیست زیرا که
کسی قبل از مردن اضطرار باختیار نمیرد وشیشه
هستی را بسنك نیستی فنا نشکند در مصطبه تو
حید جام بقا نگیرد وهر که باضطرار با اختیار نمیرد
در منزل خواب وخور قرار نگیرد سرچشمه غفلت
خوابست ومنبع شهوت خود را ازین دو برست
هر که بمیرد گویم سخنی بنیوش این گوش خوت

بفروشی بیدار شو از غفلت رو بنه یکی از کوشش
این شیشه هستی را با سنگ جفا بشکن در مصطب
توحید ای از جام بقا کن نوشی رو ناخن عفت را
بر [illegible] عصمت زن در [illegible] شهوات [illegible]
[illegible] سخن درویشان چون درویشان
آئینه مصفاست صورت افعال هرکس در ان
پیدا گاه پرده دار است و گاه پرده بردار هوا داز
عراقی تن بود و وقتی به ان نفس لوامه بود درویش
نا قابل و بلند [illegible] نفس اماره زند دنیا و نفس
لوامه [illegible] فرما و نفس مطمئنه قبول کننده توبه
و عفو نماینده [illegible] سخن صوفیان صافی دل همچو
آئینه صاف و بی رنگ است صورت خویش [illegible]
ان بیند هرکه دارد رنگ هرکه بی رنگ است عاشقا
تو ابو جهل دل موم [illegible] اسلام [illegible]
نفس [illegible] الهامی ده [illegible] راه [illegible]
امارت [illegible] ایقان را بعرصه اطمینان
از کمند شک و گمان برهانند و حل ماداد از [illegible]

ده کردن

آورده دقیقه بی یاد او نباشد و جز تخم سعادت
بد بسیاری عبادت بمزرعه دل نکارند نباشد و با
ادب تمام در حلقه اسلام در آمده پا از جاده شریعت
بیرون نگذارد و عاشقانه سر در طوق اطاعت
نهاده جز طریق اطاعت و بندگی نسپارد
و ارکان خانه دین را با اصول و فروع که عبارت
از ایمان است محکم دارد و از پرده پندار بیرون
آمده قول بزرگان را بازیچه نپندارد
ای انکه زحق زانی در پرده پنداری بردار
ز رخ پرده که طالب دیداری محکم چو بنای دین
ز احکام وصول آمد یعنی با اصول آمد که کوشش
بدین داری پس باید دانست که اصول دین پنج
است و در هریک نهانی هزار گنج توحید یعنی
جناب اقدس الهی جل وعلا بمضمون آیه ولی
هدایه لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا
یکیست و جز وجود ذیجود او که واجب است هیچ
موجودی از موجودات سزاوار پرستش نیست

سزاوار پرستش کی تواند شدن هر ناتوانی
بیرو پا توانائی که نیاز در بارش جز جوهر
ناتوانی نیست دانائیکه نثار استانش جز گوهر
نه جی لایموتی که تند باد خزان ممات در گلشن
حیاتش گذر نموده مریدیکه صیاد ارادتش عوالم
وجود را نخچیرگاه فرموده مدرکی که ادراک عقول از
ادراک ادراکش عاجز موجود قدیمی که نسبت قدم
بر ذاتش حادث نتوان نمود متکلمی که کلام
مش محتاج بالات واصوات نیست صادقی که کذب
واغراق را در کلامش مجال ثبات نه مقدسی که تر
کیب اجزای عالمین نمود وخود از هم مبراست بی
مثلی که از مثل ومانند وزن وعن زن وجسم وجوهر
معراست محدثیکه شخص حادث را در مکان بی
مکانیش بار نیست بینائیکه هیچ بیننده را بر جمال
دلارایش مجال دیدار نی بیغرضی که دست تزلزل
بردامن احدیتش نارساست بی نیازی که نسبت
احتیاج بر حضرت بی انتهایش ناروا است صورت

ازینی

ازینی که معانی زاید در ذات او در وانیست یعنی عالم
نظم بذات او از مدرکه صفات بریست صانعی کز
کمال عز وجلال برتر است از گمان وعوهم وخیال
شرح ذاتش چسان کنم که بود در بیانش زبان نا
دوم طاقه لال عدل یعنی خدا عادلست وظالم نیست
زیراکه از افراط وتفریط بریست وظلم یا در افراط
یا در تفریط است واو از هر دو منزه است اگرچه بر همه
نظم محیط است عدالت جوهر تیغ تیز است عدالت
خنجر خونریز تیز است عدالت خالی از لاف وگزاف نیست
میان حق وباطل موشکافست عدالت نقد اسرار
سیم خدائیست نهان در بارگاه کبریائیست
نبوت یعنی فروزنده اختر برج فتوت ودرخشنده
گوهر درج نبوت طوطی شکرخای سبحان الذی اسری
بلبل دستان وما ینطق من الهوی تابنده
مهر سپهر اصطفا سر حلقه صوفیان با صفا دریای
بی انتهای جود والطاف نامه منبر شمامه سر
بمهر عبد مناف محمد مصطفی علیه التحیة والثنا

پیغمبر برحق وفرستاده خداست بخلقان براه راست
وختم پیغمبرانست   نبوت نافذ احکام دین است
نبوت امر رب العالمین است   نبوت راه بر سوی اله است
نبوت رهروانرا شمع راهست   نبوت مرهم داغ جنا
نهاست   نبوت داروی ناسور جانهاست   نبوت
دستگیر گمرهانست   نبوت چاره فرمای جهانست
نبوت مطلع انوار حق است   نبوت منبع اسرار حق است
نبوت شاخ وبرك هر معنی است   نبوت شمع راه متقین
نبوت ختم امد بر محمد   نبوت کوهر دریای سرمد
محمد خاتم پیغمبرانست   محمد رهنمای انس وجانست
محمد مهبط تنزیل وقران   ازو محکم بنای دین وایمان
محمد کاشف سر نهانی   ازو ظاهر حدیث من رانی
دلش اینه اسرار شاهیست   تجلی گاه انوار الهی است
همه گفتار او گفتار حق است   همه رفتار او رفتار حق است
بحشر او شفیع المذنبین است   یقین دان رحمة للعالمین
است   بظاهر گر نبیی راست خاتم   بباطن بر همه با
شد مقدم   امامت یعنی شیر بیشه شجاعت و

نشانك

نشانك لجه شفاعت صدر نشین مسند هل اتی تکیه تاز
عرصه لافتی مرکز دایره هدایت ولی خطه ولایت اسد
الله الغالب علی بن ابیطالب وصی وجانشین محمد
مصطفی است امام برحق وهادی راه هدایت با یازده
فرزند وفرزند باندم امام ثانی عشر ونایب مناب
خیر البشر مرکز دایره امکان صاحب الامر انتظام عالم
وقیام بنی آدم ببرکت وجود ذیجود اواست واو
بامر پروردگار روزی ظهور خواهد نمود ودفع ظلم
وبیداد از جهان نهان خواهد فرمود   امامت   نظم
شمع فانوس یقین است   امامت شمع بزم متقین است
امامت کوهر دریای جود است   امامت جوهر کان وجود است
امامت جانب حق ره نمودن   امامت زنگ از دلها زدودن
امامت رهبری کردن بخالق   نمودن راه حق را بر خلایق
امامت ابر گوهر بار آمد   امامت قلزم زخار آمد
امامت لجه دین راست گوهر   امامت کان ایمانراست جوهر
امامت مفصل حق وبرهان   امامت ختم بر اثنا عشر دان
بیا بر گو شه حق وبشر کیست   امام اول از اثنا عشر کیست

علی شیر خدا شاه ولایت — علی مصباح مشکوة بیت
علی دانای سر بود و غایب — علی دریای لطف و معدن جود
علی تابنده مهر چرخ ایمان — علی رخشنده درج ایقان
علی مسند نشین بزم تحقیق — علی عزلت گزین کوی توفیق
علی در دهر حلال مشاکل — علی آرام جان و راحت دل
وصی و جانشین مصطفا است — ولی و محرم راز خدا است
بود اندر جهان ختم امامت — بر او و عترت او تا قیامت

معاد یعنی خدای تعالی در روز قیامت مرده
کان را زنده خواهد کرد ایشان و جزای اعمال ایشان خوا
هد رسانید معاد ابد و ستان عودی با صلا

شب هجران کند شیر بعد وصل آید — دمد نای کل دم در دم صور
فرو گیرد جهان آفت و شور — تزلزل در بنای خاک افتد
ز هر سو رخنه در افلاک افتد — کند سیل فنا بنیاد عالم
ز هم ریزد اساس چرخ اعظم — شود مفتوح باب خلد نیلوه
عیان گردد صراط و حشر و میزان — فتد اندر میان انس و جن شود
ز هر سو مردگان خیزند از گور — سراسر نامه اعمال در دست
یکی هشیار کار و دیگری مست — کند کیفر و ثواب اندیشه یکسر

جزا آید

جزا آید مرا ایشان را زندان — یکی شاد و یکی غمگین ز احوال
به میزان عمل سنجند اعمال — حسیب دفتر کل چون کند طی
حساب نامه اعمال هر شیء — یکی را سوی نعیم و رتب خوانند
یکی را در جحیم بعد رانند — شود مرغوب با نور و ناس
شود مرهانیا بار انار مسکن — بود این و عید سنگین یا حی
که ظاهر میشود عدل خدا حی — چون معانی بیان

الیه وفق

اصول را یافتی و لالی مثلا لیثی را صدف نکافتی اکنون
در دانستن و عمل کردن فروع بکوش و صهبای سعا
دت از مینای عبادت بنوش تا از ظلمات محشر ایام
کردن بجی نصیب تمانی و منزله خود را در بلکاه قرب
سالی بکار امروز خویش تخم عبادت که حاصل

نظم

کردت فردا سعادت پس بدانکه مقدمات فروع
چهار است و در هر یک شروط بیشمار عبادات

اول

و عبادات از کلید نجاست و تقسیم ان شش و در هر یک

اول

بس حاجب بعضی است نماز است و عرض ان نابی

اول

نیاز است و مقدمات ان هفت است و در هر یک گنجی

دوم

نهفت است تطهیرات و صفای اینه ضمیر

پاکی تن ولباس وشکستن قفل وسواس   ستر عورت
وپاکی او از پرده عصمت . پاکی مکان وغصبی نبودن
آن   معرفت قبله ورو کردن بکعبه   وقت شنا
ختن ودردل از خلق بخدا پرداختن   عدد وفرایض
دانستن وبادا ان کرهمت بستن وارکان نماز پنج است
یافتن راحت ونیافتن رنج است   قیام ونیت تکبیر
احرام رکوع سنت وسجود ای نیک فرجام وواجبا
تش باسه دیگر تمامست از قرائت وتشهد وسلام
است   روزه بجا آوردن واز غیر حق امساک کرد
نست   زکوة بمستحق دادن وبراة آزادی کردن است
خمس دادن سادات است وحاصل کردن مرادا
نست   اداب حج دانستن واحرام طواف حرم دل بستن
است   جهاد با کفار است وان در دو کتاب امام
معذکار است سه مقدمه دیگر از فروع ایقاعات
واحکام ومعقود است وشرایط هر یک در کتاب مشکوة
النجاة معقود است جهد کن تا در کنی از ایمان بدست
آری وبارکان خانه کفر شکست آری درجهان هیچ

بهتی

بهتی از ایمان نیست سودی نیست که هر که از او زیان
نیست سرچشمه زلال معرفت ایمانست شکفتگی
کلشن حقیقت ازانست مهریست بی زوال بحریست لا
یزال ذره از آن بیضه بیضاست وقطره از ان بحر
بی منتهاست هر که را دردل ایمان نیست بحقیقت
در جسم او جان نیست نور ایمان در دل هرکس که
تافت راهی بسراپرده توفیق یافت الهی ایمانم کرامت
کن   یک ذره ز ایمان بدل هر که بتافت   بخود [رباعی]
بسراپرده مقصود شتافت   وانکه نتافت نور ایمان
دردل   خود ره بسر منزل مقصود نیافت
یارب تو ز ایمان بدلم نوری بخش   وز نور دو دیده بد [رباعی]
بدیده منظوری بخش   در جنت قرب خویش نزدیکی
ده   وز دوزخ بعد خود مرا دوری بخش [ایضاً رباعی]
چون معانی بیان فروع را دانستی وبادا کردن آن
کرهمت بستی اکنون دل از پریشانی جمع کن ومعا
نی پروانه یک شمع کن با محبت بگذار دست
حاجت بعذار کوش سر به بند کوش سر باز کن

انيقلہ مخند کرية اغاز کن بتي معاني از کمان بيان
مجهد هدف باش لآلي صلاق لي از ابر نيسان محکک
صدف باش تصور ناکرده تصديق مکن حقيقت
بجا بنا وريده رد سخن مکن اصول وفروعي که کنت
ظاهر بود حاصل از ان پريشاني جمعيت خاطر بود
باز با اصول وفروع باطن بکوش حقيقت بحر مجاز
بفروش آن کرده است اين آب اند نداست اين
ناب اصول وفروع باطن بکيست معاني بسيار
ولفظ اندکيست وان يکي نماز است نيز آنکه کاب
بابي بنياز است ومقدمات ان چهار است ودر
هريک شرط بسيار است توفيق تحقيق
هادي حضور اول توفيق است وکليد
قفل تحقيق است وشرط ان سه است ودور کننده
وسوسه است صدق وصدق انست که ديو
شک را هدف شهاب يقين ساخته قدم جز
بمعراج راستي نسپاري واوامر ونواهي الهي را
بي حکمتي ندانسته مواعيد ازاد روغ نينداري

نظم

بون کردن شك بتيغ يقين بصلاة اي معراج مؤمن بين
اخلاص واخلاص انست که نه کامل عيار دل را
از کورهٔ هستي براورده باتش يقيني در بوته صدق
بکدازي وازغل وغش خواهش نفس
اماره بکلي خالص سازي پس بدار القرب مودت
بنقش محبت حاکم سکوك نمائي وبسپاري جز بجزا
نه بي انتهاي الهي از غل وغش نفس
بکن نقد دل خلاص تا قابل خزانه اخلاص
حق شوي نيت ونيت انست که احرام طواف
حرم صدق بندي ودست اخلاص از روي
عجز کشائي وبا زبان بي زباني بجناب عزت
ماب احديت عرض نمائي که خداوندا اگرچه
کنه کارم تو غفاري بي توفيق از من نيايد
کاري توفيق رفيق من کن خالصم از وسوسه
اهرمن کن تا از نهي کن نشته امر تورا بجا اورم
وجز طريق بندگي نسپارم خداوندا
بکن توفيق يارم نه چنك نفس اماره برارم

بدستم ده زفضل شمع راهی   کز شناسم اوامر از نواهی
چون تو دل را از تفرقه جمع کردی و شرط نیت بجای
اوردی خدام نور باری و بتوفیق مددکاری
زیرا که عادلست و ظالم نیست و ظلم قبیح است و او از
قبیح بریست   تحقیق است و معانی ان بس دقیق
و شرط ان چهار است و پایه صد که یار است   طلب
علم و طلب علم آنست که شمع توفیق در دست تحقیق
گرفته گاهی اشکارا و گاهی نهفته ناهج مناهج عرفان
و عارج معارج ایمان گردی پس بصیقل یقین زنگ
ریب و ریا از ائینه خاطر بزدوده و بخ الجله معرفتی
حاصل کرده در اقالیم جهان سیاح و در بحار
مذاهب و ملل سباح شوی سر مویی پا از جاده
طلب بیرون نگذاری تا جواهر زواهر علم بچنگ
آری   نشینی چون زنان تا کی بخانه   نشانی نیست
شهوتر از نشانه   رخ از لهو و لعب باری بگردان
قدم از خانه بیرون نه چو مردان میاسا از طلب

میاش

میاش دمی   بگرد هر کی دوران چو پرکار
نگردد تا ز علمت کام حاصل   مشو از جستجو زنهار
غافل   حلم و حلم آنست که سر تسلیم را گوی چوگان
رضا سازی و دل را در عرصه طلب بمجاهده نفس
بازی و از جفای دشمنان و جور خلق اندیشه
نکنی جز شیوه استقامت و تمکین پیشه نکنی
شیی باید بود نه رو با کوه   جهان گر همه چه
بحر شود موج خیز   نبود کوه را پای تمکین قرار
نسیم و رز گر رهی سوی گاه   نباید بدستش
عنان خیار   همین وان گوهر است رخشان
و در بحر علم و حلم نهان پس باید عمیق صدق
و اخلاص را بر نیت درست در کشی و بدست
تحمل سپاری عنان سرکشی و پا در آب نهاده تا
لب کمر کردی چون صدف و ادش بکف آوردی
در بازار عرفان کالای بس عزیز است از اخوید
راست هر کرا همینا است   همین گوهر بحر علم
و حلم امد   خوشا کسی که در این اب غوطه ور گردد

کشیده عینک اخلاص وصدق رابوس دیدن هرصد
فی طالب گهر گوهر حکمت وان ائینه است در حبیب
امتیان وان زنک کدورت ممتاز عکس پذیر صور
معانی کاشف اسرار نهانی شکننده طلسم اسما
نماینده گنج مستی ملتبد بیی باند بیی مؤثر اثر بجی نظر
هرکه ازو ادرست بدست اید بجانه جوبده وملامت
شکست آید بیی بادیده بینای حکمت صراط وحشر
ومیزان در عدالت ولیکن هادیت باید دراین راه
که بنماید رمز حکمت اکاه بدست اید تعیین شمع تو
فیق بیی انکه نه قدم در راه تحقیق بهر شهر ودیا
ری شو مسافر کهی درکیش مومن کاه کافر بهر
جا کاملی دردین بحق مکن در رخنه متن زنهار سستی
هادیست اول وبند وازادیست وان شخصی
است ازجمیع علوم اکاه متصف بصفات آدم مروج
شریعت مصطفوی مجدد طریقت مرتضوی چشمه کشای
زلال معرفت چهره نمای جمال حقیقت فریفتنده احق
بوج تفرید درخشنده کوهر درج تجرید شهسوار عرصه

فنا شهباز شهربند لقا تاجدار تخت مرهاتی نشان شان
بی نشانی هلاک کننده منافقان به تیغ لاالهیات
دهنده موافقان ازچشمه الاهادی وقت صاحب
دوران نایب مهدی اخر الزمان مرهم زخم سینه
ریشان اشناء دل بیخویشان یکدانه در
محیط وحدت مطلق رهتود موج کثرت محرم
حریم لی مع الله ازعلم لدن بعین اکاه آمر
باوامر الهی ناهی زمعاصی ونواهی دربزم
شهود شاهد غیب با تیغ یقین کشنده ریب
ائینه ذات باشد شی دل درراه نجات شیخ
کامل سرحلقه سالکان تجرید قائم بمقام
خاص توحید چون شمع توفیق در
شبستان تحقیق افروختی دیوانه بی پروائی
رادرزبانه ان بال وپر سوختی وشاهد
بزم تحقیق را در پی تو جمال با کمال او مشاهده
نمودی وطوعا برروی خود ابواب مجاهده کشودی
یعنی جمال حضرت هادی دلیافتی وازاطاعتش

سرتاپای جامهٔ خوبت را از برت کنند و در آب توبتت
در افکنند در آن آب غوطه‌ات دهند و از نقات شریعت
جامهٔ و غوطهٔ محرم حریم حضورت سازند و از قید
محرمات دوست آزاد کنند صراط المستقیم را بتعویذ
کردن جانت نماید و بکعبهٔ یقین روانت نماید
از آنجا که در این ره پرخطر قومی دشمنانند
در رهگذر بر جمله را کسوت دوستی برده غول
در صورت دوستی بظاهر همه یار و شاطر بودا
بباطن همه بار خاطر بودا موافقت ایشان مخالفت
مقصود است مخالفت ایشان سرمایهٔ سود حضرت
هادی انداه و رسم ایشان با خبر است و مسافران
این راه را راهبر جز مجاهده و مجادله با ایشان
چون چاره نیست سلاح آماده داشتن نیکو جاه
این شمشیر ذکر مدام را حمایت کنند و سپر فکر
تمام را مقابلت دارند جوشن صدق و ارادت
را در بر و چهار آیینه توجه چهار پیر را بر جوانب
مقرر سنان توکل را در دست دهند و کمند

تعقّل

تعقّل را بر بازو کمان امانت را که تیر دیانت در وی
کش است بقربان توسل قرار و بر مرکب تیز تک شوق
سوار علم اعتقاد را بر افراشته و چتر اعتماد را بالای
سر داشته نوبت الملك لله الواحد القهار بنوازش
در آید و اند هشت آن بوادی و کهسار جنبش
بر آید مخالفین بعضی هالك و بعضی انهز
سازند در آیند همه در رهگذر بمانند چه باعث
وهم و گمانند رنید تق سوی آنگاه مطلق لانّ
الظنّ لا یغنی من الحقّ پیدا شود شهر بند بشهر حضور
کبریاء السلطنه یقین است مشهور حصار شهر یقین
بحصاریست کسی بحقیقت آن رسد که آن توفیق
یار ویست بو در آن شهر بفریت روان واجب
میشود وضو نزد آن نام آن شهر معرفت است قطرهٔ
از آن بحر معرفت است چون سراپا بحر گشتی و از آن
بحر گذشتی هکی دشت شده بدامن هادی ادری
و داخل شهر شوی تا غایت طرب انگیزی
چون شدی اهل یقین گردید فرض کو نمازت دل نمای

عرق نور لیک میباید حضورت در نماز لا صلوة
تم الا بالحضور　　حضور است وانکج مستور است
شریعت طلسمیست بر او طریقت رسمیست از او معرفت
اندیشه او حقیقت پیشه او بجز تفرید را گوهر کان تجرید
را جوهر بینی هستی او بلندی پستی او طرفه روایتی که
گاه پریشان وگاهی جمعیت مشکل حکایتی است که گاه پروا
وانه وگاه شمع است که جانها پروانه او است آتشی
آتشی که جانها زبانه اوست کنجی است که دلها ویرانه اوست
ودیعتیست که راحت خانه اوست بیضه بیضا از جمالش ذره
بحری منتها از زلالش قطره خزانه ایست که او را هفتاد و
دو دربند است هر دربند را بوجه دیو هر دری را قفلی
بر آن بند است هر قفلی را کلیدی ضرور است وان در کف
هادی مستور است مقدماتی که گذشت مقدمات وبیت
دقایقی که رفت دقیقه وبیت اگر بکنه او رسیدی وحقیقت
وفهمیدی با او پیوستی وان خود رستی اندم نماز تو قبول
است ونمازت مقبول　　الا ای پای بند خود پرستی
تکف بکشا کمند خود پرستی　　فروهند بو سرت تا عجم توفیق

بیابی

بیابی زو رهی در کوی تحقیق　　در آنکو خویش بر بیوفی نشسته
بشی دیوانه در زنجیر بسته　　زخالش نکته توحید پیدا
کند علم از زلفش هویدا　　بیانش کاشف رمز نبوت
زبانش در ولایت تیغ فتوت　　بخط عارض وابرو صفات
صراط وخلد ومیزان وقیامت　　ز لعلش چشمه کوثر دمیده
زبانه در رخ از خویش کشیده　　ملایک را شده مسجود خاکش
زخواب وخور معاذات پاکش　　کند حسنش تجلی بالضروره
گهی با اهل معنی گاه صورت　　دلش خلوتگه خاص خدائی
حریم بارگاه کبریائی　　شده خم زابروان او کمانها
نشانه تیر مژگانش سنانها　　شود دیده جانها بوده ریش
فروزان بزم دلها از حضورش　　زنهی ملکوت ودام معروف
نماید با صفات الله موصوف　　نه پیچی کرد طوق طاعتش سر
دهد غسلت با آب حوض کوثر　　خواست از پریشانی کند جمع
فروزند از حضور انده دل شمع　　کند بس سعی محراب نیازت
قبول حق شود اندم نمازت　　چون سر بطوقت
اطاعت نهادی ومفتاح دل کشا معلق ابواب
کشادی وطلسمات خود پرستی را شکستی وباکنج

حضور ذات پیوستی دایم بطواف حرم دوست در نمازی و دایم
بمقام قرب بینا نی   دلویش وای اشنای بیخویشی ساعتی
خاموش باش و سراپا گوش باش از عمر کذشته روایتی دارم
وان عیش با غم سرشته حکایتی در اوایل عمر و هنگام طفلی که بدا
یت عالم علویست و نهایت سفلی ام دلسوزم طلسم هستی
شکسته گنج جان شد و احرام حرم نیستی بسته در دل خاک
نهان و اب جان ازو زدم از گردش روزگار در جهان سیاح
و بطلب لآلی عرفان در بحار کفر و ایمان سیاح نه امتی دا
شتم و نه تابی نه حوصله داشتم و نه خوابی نه جنابانی یار
و نه باری دلارام در جهان قرار و نه در دل ارام گاهی چون
زلف جانان پریشان و گاهی جمع گاهی پروانه سوخته جان
و گاهی شمع   گهی با یاد اتم با ب توام گهی تنها اسیر
لشکر غم نه امتی تا کند غمخواری من   نه تابی تا به بیند
خواری من   نه شب ارام و نه روزم قراری   شبم در
اه و روزم شد بخواری   نبی دل تنک بود از
دوستانم   نبد هرگز هوای بوستانم   مدام خانه
در ویرانه بود   بوم ویرانه مدام خوانه بود   پریشان

خاطر

خواطر اشفته احوال   یکی بودم شب و روز و مه و سال
بگویم کو غم در روزگاران   یکی نا گفته باشم از هزاران
اگر افلاک صفحه و بحار مداد باشد و اشجار قلم شود
سیندار که شمه از شرح بی پایان دردم رقم شود مدتی
عمر عزیزم در غم عزیزان تلف و سینه بیکینه ام بناوک
دلدوز هجران هدف شد روزی با خود اندیشه کردم
که کیستی و از کجا آمده و بکجا میروی امد و رفتنت بهر
بهر چیست بعقل ناقص خود ایقدر معلوم کردم که نیست
بودم هست شدم هست و نیست در دست یکیست
امده ام در این جهان   تا که زبی شکر بوم نا مده
ام که از جهان غصه برم خبر برم قرار دادم که اندر طلب
در آمده معلوم بجی برم و شکر یکه از آن مقصود حاصل
است بلکه از ان پی برم رفتم بد بستانی کو گفتم بلاست
قرانی صفحه از صفحه باز ه و خواندن اغاز کردم دیدم
بر سر صفحه الفی بمعنی یکی بصورت الفی پرسیدم دیر
الف چیست گفتند این نکته مخفی است گفتم الف را تا با
فته با را چگونه میخوانید و علم علم بنفرا خته معنی قرا

چه دانید گفتند ما بظاهر نا مو بیم و از باطن دو دیم جا
صل ما از این معانی الفاظیست و معانی ما سر بر الفا
ظیست گفتم لفظ صورت معنی است و هیچ صورت بی معنی
نیست معنی گنجست و صورت طلسم آن مسمی است این اسم
باز گفتم اسم بی مسما چکار آید باید مسمی جست
که بکار آید مدتی پیشه ام خواندن اسم بود و اندیشه
شکستن طلسم بعد زین بر هکنه ی میکنم ناگاه
اندر دیدم نزدیک راهی رهزننده خورشید تابنده
ماهی سرو قدی گلرخی غنچه دهنی یاسمن پرورده
زیر پیرهن سنبلش بر روی گل افگنده تاب
غمزه اش ناوک فشان بر آفتاب از لب لعلش آب حیوان
قطره از جمالش مهر تابان ذره گیسویش بگشاده
دامی از بلا بسته دست مهر و مه را بر قفا چین
زلفینش رشک اندوختن ماه نه بختی ناف
اهوی ختن با کمان ابروانش ماه نو با خمیده
ناوک افشانی کرده ناوکی انداخت تا که در دلم
از نگاهی ساخت در ره بسملم نگاه بود

متاع قافله دلم از دزد بلا بود خانه صبرم تاراج و ارد
بای بقرارم اخراج نمود نه در دل خوشی و نه در سر
هوشی مشام هوشم را رایحه بیهوشی چو از آن
بیهوشی بهوش آمدم بلبل دستان دل بخروش
آمدم دیدم گل رفته و بویش مانده و از نرگس
سحر انگیز جادویش مانده گفتم مگر این جادو را طلسم
اسم بگشایم و در طلب گنج مسمی بر آیم چون بجادو
نظر کردم دیدم نوشته بود در مکتب دل نشستم
الفی و خواندم یعنی الف حرفی تا که از غیب دیده بر
دل و اشد وقت مشهود در آئینه دل نما شد الف
قدیرا دیدم که هزاران الف بر صفحه رخسارش نوشته
گشته و با تمام معنی الف انقش بر لوح صورت در تحت
حروف بانی نوشته یعنی آبای علوی منم و امهات سفلی
در تحت منست من مردم و آن زن است هر که ابتق
از و بوجود آید و از هر خطی هزاران سطح و از هر سطح
هزاران صفحه و از هر صفحه هزاران صحیفه و در هر
صحیفه هزاران الف نوشته و بر هر الفی الفی چیرا

نند و معوان نمیدانند کفتم سبحان الله ازنکاهی مراتسلیم کردد
ازالفی تمامی علوم معلوم طلسم اسم بمفتاح جاد و واشد و کنج
معمائی که پنهان بود پیدا و معلوم شد که الف نشان وحدتست
وبابای کثرت ایکه بند طلسم الفاظی کار تو بیت معی لفاظی

کنج لفظت طلسم معنی شد   کنج معنی بلفظ مخفی شد
در طلسم صفات تا بندی   کی تو از کنج ذات خورسندی
بشکن از نظرۀ نظاره یار   این طلسم خزانه دست آر
که نباشد نهایتی انرا   کس ندیده بدایتی انرا
انکه کوخوانیش حساب الفی   بشکافی ندفترش   الفی

ای بیخبر از اغاز و انجامت بکذر ازین سخن که بطول انجامد
بکذر از لفظ و معانی پیشه کن   اول و اخر معنی اندیشه کن

خالق تو کیست و تو کیستی   از عدم موجود کشته چیستی
تا بکی با اب اتی در کرو   روز و شب هستی بفکر کاه وجو
اب و امت مؤمنند ارکافرند   کی ترا جویا بروز محشرند
کافر و مؤمن بهنکام حساب   میکنند از خویشتن هم اجتناب
ازدن وفرزند کی یاد اورند   جمله در ماتم کرفتار آورند
ماتم خود کیر امروز ای پسر   تا شود فردا ترا ان دستکیر

موت قبل الموت را باید بخوان   لفظ را بکذار و معنی را بدان
بکذر از این قیل و قال و مقه   زانکه نبود حاصلش جز وسوسه
رو علوم عشق بازی یاد کیر   دلبری پیدا کن و پیشش بمیر
تا حیات جاودانی بخشدت   درد و عالم زندکانی بخشدت

ان دلبر اندیدها مخفی است دلربایان همه
صورتند و او معنی است لیکن او را ائینه ایست الف
نام بهر الفی فیض خاصش عام و ان در جیب حسن نهان
است و مشتق سینه چاک نماینده تا الف وار جویندۀ
انشک وکمان نشوی بیمثل قابل دیدار ان نشوی
چند در پی اب ونان وام جهدی کن که از خود کم کردی
تا از بند علایق جسته الف شوی و بیزار از خور دن
آب و علف و چون از همه رسته الف شدی اب و ام
خود خودی زیرا که اکر الف کرد دکم نه اب میماند و نه
ام چون الف وار از همه رستی و با مشتق سینه چاک
در پیوستی بحبیب حسن رسیدی قابل ائینه الف
نام شوی و تجلیات ذات را مظهر تمام و از جمیع علوم
اکاه کردی و متصف بصفات اله کردی بجانی که قطرۀ

حقیقت است این است خوشا کسیکه اینش آئین است
رعنئی بادل پر درد وجان غم پرور در دار العلم
شیراز از روی عجز و نیاز بکوچه میگذشتم و باب
دیده خاک را میرشتم ناگاه بوستان دیدم جامه
عریانی در بر وکلاه بی نشانی بر سر از ناصیه اش
نور سیادت تابان واز جبهه اش نجم سعادت
نمایان رشته در کف تقدیر سجده سر تسلیم در جیب
رضا فرو برده جمعی از اطفال پریشان حال در گرد
او جمع نه از حال پروانه آگاه نه از شمع از هر طرف سنگی
بتارك مبارکش میانداختند و تیر جهالت از دری
نادانی باوی میباختند واو فروزنده اختر برج دا
نائی ودرخشنده گوهر درج یکتائی لب گل برگ
چون غنچه بتبسم گشوده بلبل آسا باین بیت مترنم
بود سرم از سنگ طفلان لاله زار است جنان
گل کرده ایام بهار است چون آنحال را مشاهده کردم
یکی شد هزار دیدم زمام اختیارم از دست شد
و عقل هشیارم سرمست خواستم نجد متش برسم
وکیفیت

کیفیت حال پرسم جرأت ناکرده با قدم حیرت بسوی خانه
رفتم و جز به بستر بیداری و بیقراری در آنشب نخفتم تا که
صبح صادق طالع شد و شعشعهٔ مهر جهانتاب ساطع
کمر همت بر میان بسته از خانه بر آمدم و از در طلب
بر آمده بجستجوی او در آمدم کوچه بکوچه دویدم و خا
نه بخانه اثری از او در شهر نیافتم رو بجانب صحرا
شتافتم ناگاه از گوشه آوازی بگوشم رسید که ای
دیوانه سرشار وای سرمست هشیار دانم که دل آشفته
و شوری در سر داری بگو مطلب چیست و در چه کا
ری رفتم بوسیله پیش رفتم و بهر دو دست دامن
پاکش گرفتم عرض کردم که تو از مطلب من آگاهی از
حال تو خواهم آگاهی لعل گوهر بار گشوده و با لطف
بیشمار فرمود تا از علایق و عوایق برینائی و در
سلك مجردان در نیائی و صاحب دل نشوی اینجا را
قابل نشوی عرض کردم چگونه صاحب دل توانم
شد فرمود سیاحت کن در عالم خود با نگفتم از آن
عالم بیخبرم تو آگاهی باش راهبرم توفیق رفیق

من کردیم و ناوک عرضم بهدف اجابت رسید دستم را
گرفته جامهٔ حوبت از برم کند و سه مرتبه در آب توبتم
در افکند بعد اسمی تعلیم و لوحی تسلیم و سمت دست
چپ راهی نمود راست و فرمود که در این راه شهرهاست
بله هر شهر که رسیدی این اسم را خوانده داخل شو
در انجا عجایب بسیار و غرایب بیشمار رخ خواهد نمود
بر این لوح نظر کن و از ان شهر گذر کن چون همه شهرها
دیدی و بر در دروازه رسیدی در انجا پیری است
روشن ضمیر هر مرادی که خواهی از و بگیر بخاک افتادم
پای مبارکش بوسه دادم و برخاسته رو براه نهادم
ابتدا بشهری رسیدم دیدم در بسته و دربانی
نشسته هرچند خواستم تشخیص صورت او دهم نتوا
نستم همه صورتی شبیه بود غیر ادم گفتم در باز کن
تا داخل شوم گفت این دربان نمیشود و کسی از این
شهر بیرون نمیرود مگر بقوت اسم اعظم و لوح مکرم
اسم را خواندم و لوح را نظر نموده داخل شهر شدم
خلقی بسیار دیدم با تار انسان و بکردار حیوان

هم در کوم

هم در کوم قیل و قال بیخبران و جدل و جدال نصل بقشان
از تصور مبرا تحقیقشان از حقیقت معرا گوهی بیهده
پویدان و یاوه گوی از سخن حق بمشامشان نرسیده
نظم بوی معصا مرتد او مغم بقتل اهل دل گشته مصمم
همه مردار خوار و سگ طبیعت ندیده راه و رسم آدمیت
و ز ایشان خواستم پرسم سوالی دمی انجا ندیدم مجالی
چون مجال سوال نیافتم قدمی پیشتر شتافتم گروهی
را دیدم همه گرد گوی بانکان با گمان نزدیک و از یقین
نظم دور نه رجوم آکه و منه انعرض فی الاشارات
مشغوف بالمرض گاه گاهی با عصا پای نهند
در یقین و ظن خود دستی دهند حق پرستیشان
همه وهم و خیال خویشتن را فرض کرده اهل حال
نه ضیغنان از عروج و از نزول از فضولی جمله دردگر
و قبول خواستم دارم با ایشان صحبتی خود ندا
دند م زمانی فرصتی چون فرصت صحبت ندیدیم
بیشتر دویدم جمعی را دیدم از جرعه می مدهوش
و با شاهد فسق مخمور هم اغوش پرده عصمت را

ازمیان برداشته ورایت شهوت را در هر کرانه افراشته همه
در بستر هوا و هوس خفته زن یک دکر را تنک در بر
کرفته دختران مکاره پسران غدار   نه ز اغاز یاد
نه ز انجامشان   سراسر ز غفلت سرانجامشان بیاورده
فکر خدا در ضمیر   بفسق و فجور بند بونا و بی خوفرا
ثمر ده بجای کهر   بد بنای لهو لعب غوطه ور
سیأتی زمانٍ الی امتی   با طوار و کردارشان ابی
کریزان ازان قوم کشتم روان   چو عیسی که بکریخت از احمقان
چون ازان طایفه کریختم بقومی دیکر امیختم بعضی
با طوار موش و برخی بکردار خرکوش یکی بصورت
مار یکی بسیرت کژدم آن اندندان میکنند این از
دم جمله ان قوم از صغیر و کبیر   بد یکی کرک و دیکری خنزیر
ان یکی چون پلنک در اطوار   وان دکر چون نهنک در کردار
کلب و بوزینه شغال همه   زشت افعال و بد سکال همه
همه بر بوی طعم خونخواری   حمله اور برای مرداری
خواستندم زدان هلاک کنند   سینه از جنک و کینه پاک کنند
خویش کشیدم کمان تدبیری   جستم از جنک حمله چون تیری

بازقومی

بازقومی دکر هویدا شد   هر طرف دیو و دد پیدا شد
ان یکی بر کشیده تا افلاک   وان دکر میکشند دمی بر خاک
هر یکی را بتن هزاران سر   هر سری را هزار شاخ اندر
دهن جمله خانه آتش   بر کشاده دهان پر خواهش
زان میان نعره یکی در داد   لرزه در هفتم اسمان افتاد
خواستم تا روان بپرهیزم   خود نبد راه انکه بکریزم
بودم اندر عجبی تند بسی   کامد از هاتفم بکوش صفیر
کز تو را این همه عجب چیست   بهر بکر عجب تفکر چیست
کفتم این شهر چیست و شهر یار او کیست کفت شهر طبیعت
است و شهر یار جهل بیرقت و هم چنین اوراست شهر
یاری بسیار و سپاه بیشمار اکر اسم اعظم و لوح مکرم
داری از جنک وی کذر تو انی کرد من باری اسم را خواندم
لوح را نظر کرده از جمیع شهرهای جهل کذشتم بادیه ببا
دیه و ناحیه بناحیه در نوشتم تا بشهر فضیلت رسیدم
و عقل باحکمت را دیدم باوهم دل بسته بطرفة العین هفتاد
و چهار هزار شهر طی کردم تا بدروازه لبت شهر
دل پی بردم ناکاه دیدم از دور نزدیک او درختی عظی

از نوزده چهار تن چون ماه دو هفته چهار پایهٔ آن تخت را
گرفته و سیصد و شصت و یک تن بر دور وی حلقه بسته
و پیری روشن ضمیر بر آن تخت نشسته / چه پیری آیینه
وجه الهی گرفته حسنش از مه تا ماهی / تجلیگاه نور
حق جمالش / حیات خضر بخشیده زلالش / فروزان از
رخش نور سیادت / عیان از جبهه‌اش نجم سعادت
الفتش حریده از علایق / چو تیره جسته از قوس عوایق
بیانش موشکاف از معانی / زبانش کاشف سر نهانی
لبش روحانیان را گشته ساقی / رخش کرده بیان از جام باقی
نهاده سر بزانوی تفکر / باسماء الهی در تذکر
فکنده از ره دل سوی من نگاهی / بسوی خود مرا بنموده راهی
شدم نزدیک و بر خاک اوفتادم / سری بر پایهٔ تختش نهادم
از او میخواستم کز سر ایاغی / لبالب داد در دستم ایاغی
بلب بنهاده کردم از ادب نوش / چو نوشیدم فتادم مست و مدهوش
در آن بیهوشی روزنه‌ای در دل واشد و نور تجلی پی در پی
صویلا در هر تجلی سالها سیار با ملکی یار بودم چون
از این تجلیات در گذشتم و افلاک عالم دلرا یک بیک

دو نوبتم

دو نوبتم چهار واقعه رخ نمود و در هر واقعه عوالمی بود
که اگر شرح آن خواهم نمایم هر آینه عمری باید و کسی تاب شنیدن
آن نیاورد و اگر بشنود و نه بیند بانکار بر آید چون
از آن واقعات رستم بچهار حال دیگر پیوستم در حال اول
مبدأ و معاد خود را دیدم و بحقیقت هر جزوی از آن
بکلی رسیدم و در حال دویم عالم را دیدم آدمی مجسم
و خود را جان آدم و در حال سیم دیدم جانی هستم
بی جسم و مستانی بی اسم حال چهارم حالیست
وجدانی تا خود نبینی وجدانی نشوی کی دانی نه در
تقریر آید و نه در تحریر / قلم اینجا رسید و سر بشکست
ناطقه جمله انکار آمد / وقتی بهوش آمدم
دیدم بخاک افتاده‌ام و سر بپایهٔ آن تخت نهاده
و آن پیر روشن ضمیر فرمود سیمرغ عالم دلرا که میخواستی
این بوده اکنون بیا تا مرا تجلی بوستان و این باده
شان چو عنه بچشان عرض کردم که تو کیستی و ترا
چه نامست و آن جام که بر من پیموده از چه مدامست
فرمود منم آن آیینهٔ الف نام که بحر الهی فیض خاصش

عاصت وملام حقیقتم مثلم عجاست ازان تاریخ تا حال هر جند
مجوام بیام وبراعلن بر سانم وان نراب حقیقت جو عنه
بکامشان چکانم سکر دنیا چنانشان مست کرده وزمام
اختیارشان از دست برده که هنوز سخن از لب بیرون
نیامده ویکنه او نرسیده رد میکنند وجوعه ان انجام
ناچشیده بشیشه ام سنک ملامت میزنند کاهی خانه
ام را تاراج میکنند کاهی از دیارم اخراج

بقتلم گاه کرده تیغ مستم   زبانی با ملک کم کشته نوام
کهی خواهند ازکین شرمسارم   کهی خواهند ناحق پای دارم
کنون ازان ننه بر بتم بیاید   بجان هر لحظه الم جانی فزاید
خدا وندا تو آکاهی زحالم   تو میدانی چه باشد در خیالم
ظهور صاحب ما سازتر زود   بکن روشن چه روز این شام تاریک
زمین معتدم ازشاه عادل   جدا کردد ز هم تا حق و باطل

تمت

بسم الله الرحمن الرحیم

ای برادر راه وسالک طریق اگر بر تو باد عمله زمت
تقوی ومجانبت هوی تا بموجب کریمه وان تتقوا الله

یعلمکم الله

یعلمکم الله صاحب معارف ربانی وحقایق حقانی کردی
ودرنفار الف زنهار بظاهر عبارات این رساله واکثر
رسایل متصوفه زنهار و معتقد نشوی چه اینها منشا
مهالک عظیمه و مفاسد کثیره است که هر یک موجب هلاک
ابدی و شقاء سرمدی است واحتراز نما از هر قول وحال
ومعتقدی که قدح در صحت متابعت شریعت مقدسه
سید انبیا علیه وآله اعظم التحیة والثنا نماید یا شعر
باشد بوهنی در تمسک بحبل الله المتین چه ظاهر
ومحقق است که عبادت ممتوان نمود جناب اقدس
الهی را مگر بتوسط کسی که از برای اوست خلافت در
عالم اسفل واعلی پس تقلید چنین بزرگواری انسب
واعلا است واکثر عبارات متصوفه مرموزاست ولا
رد علی الرمز مفهوم از قبیل آنکه مثال میارند از جهة
وحدت وکثرت بموج وبحر وشمس وظلال وواحد واعدا
د وحروف ومداد وشجر ونواة وشمعه ومرایا وامثا
ل این مقالات وظاهر این عبارات موجب فساد
عظیم است از قبیل وقوع در ورطه تمثیل وتشبیه

وحلول واتحاد واباحت والحاد چنانچه مخفی بر مستدبرینست اعاذ
نا الله وایاکم وسایر المؤمنین ولیس فیها دواء علیک وشفاء
علیل والله یهدی من یشاء الی سواء السبیل وانچه از این
امثله ظاهر میشود که خدا همه چیز شده ویکتا نه است که
بصورت مختلف مصور میشود ومقامات مختلفی بپذیرد
ان هولی کلیست ووصف اوست که مجمع کثافت وظلمت است
واخر مراتب آفرینش است این هو من رب العزة سبحانه
سبحانه سبحانه وانچه از بعضی عبارات ظاهر میشود که قوة
ساری در جمله عالم است من اسفله الی اعلاه که در همه جا
مبداء اثار وافعال خاصه اجسامست طبیعت کلیه است
واین هو من رب العزة سبحانه سبحانه سبحانه وانچه از بعضی
عبارات موهم که عالم بتمامی شخصی است معنی واورا
جانیست چون جان ادمی که در بدن تصرف میکند وان
جانست ان نفس کلیست واین هو من رب الملکوت
سبحانه سبحانه سبحانه وانچه از بعضی کلمات ظاهر میشود
که نوریست کلی محیط بر جمله ملک وملکوت که نفس
بدان نور بینا میشود وازان استفاده میکند کمالات

خودرا

خودرا عقل کلیست واین هو من رب العزة الجبروت سبحانه
سبحانه سبحانه وایضا مذهب وحدت وجود حق است کماست
حضرت ابراهیم صفتی که بدستاره وماه وافتاب
وازین جمله درگذشته گوید یا قوم انی بریٓء مما تشرکون
انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا
وما انا من المشرکین وبعضی سخنان ایشان بران
دلالت میکند که روح اعظمی چندیست که هرگاه انجمله
را قطع غایل حلول میشود وایشان ترسایان این امت
اند وهمان میگویند که ترسایان در شان عیسی علی
نبینا وعلیه السلم گفتند اللهم ثبتنا بالقول الثابت
فی الحیوة الدنیا والاخرة لیکن انکار این طایفه را بر خود
لازم میدانند چه هر چند درمیان اینطایفه مبطلین و
مقلدین بسیار است لیکن محققین کاملعارفین وا
صلین نیز هست ومبانی از جمله اشخاصی که مقت
زموجه است جناب اقدس الهی ایشانرا بر تقلیل در
مواضع کثیره از قران مجید قوله تعالی ومن الناس من
یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر

واذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا
عليه اباءنا ويرتق باد حذر كردن ازانكه بكور دايني مقاصد
شريعة الهية را مقصود بانيكه نشنيده از معلم واستاد
خود در اول اسلام پس چون دكني بر عتبه باب خود ومهيا
جوت حق نكني تا ببيني از عجايب ملكوت وايات جبروت
ما لا عين رات ولا اذن سمعت پس اگر ادراك نمايد
تا در اين سفر موت فاجرك على الله لقوله تعالى ومن يخرج
من بيته مهاجرا الاية ومتبع در معارف الهية برهان
است با كشف كما قال الله تعالى قل هاتوا برهانكم ان
كنتم صادقين ومن يدع مع الله الها آخر لا برهان له
فعليك بتجريد تام للقلب وتطهير باطن للسر وانقطاع
شديد من الخلق ومناجات كثيرة للحق واعراض عن
الشهوات والرياسات وساير اغراض الحيوانات بالنية
الصافية والنية الخالص وتوجه الى ولي الخير والجود
فتصل الى عالم النور ولا متاع لمن سود من بذل متاع
هذا الوجه الفاني واخذ عوضا من الوجه الباقي فما
عند الله خير للابرار اعاذنا الله واخواننا من شر

الشياطين

الشياطين والمضلين ونور قلوبنا بانوار الحكمة واليقين بحق
محمد واله الطاهرين تمـــه

بسم الله الرحمن الرحيم

چو ز ابدانها بگذشتم روان — رسیدم سوی نا فرخ روان
روانها بدیدم بچشم روان — روان بد میان روانها نهان
بهر چرخ واستاره دیدم روان — جداگانه با هر یکی شان روان
چنین بر سه فرهنگ دیدم روان — کر بودند بی یکیکه شان روان
ندانستم از بود بیشتر هم — نشدم تا سروش بجنبد ز هم
در او چون بسی جستجو یافتم — ز فرغی زینهار همی یافتم
چو بفزود پیوند این منی — سروشی بتابید اهریمنی
خدا بود وازمن نشانی نبود — فراموش باید روانی نبود
همه را خود سایه میافتم — بهوش سروشان همی تافتم
رهو شان همی یافتم بر جهان — چنین تا بابدانها بیز خون
توانا و والا و دانا بودم — چنین تا از آن پایه زیر آمدم
بدان ره که رفتم شدم سوی تن — ببد ایزدی فرزانان انجمن
خداوند را پایه زان برتر است — که امیزش بنده را در خور است
ستایش نه زمین و خور است — ز امیزش بنده کان برتر است

خود چون

دعان كر فروغى بو برفت از او زخود رفت وبيهوش شد گفت او

ندر دنياى هستيش كيتى بحى نه نه بكو چيست بودش همى

نه نه نه از نمانه كمى ندانم چكويم از ان هم كمى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحكيم الكريم العلى العظيم والصلوة على النبى المصطفى والولى المرتضى وعترتهما واصحاب التسليم والرضا

چون بمقتضاى عبوديت حقيقى اشتغال قلب وقالب عبد است بعبادت معبود باستحقاق وتوجه ظاهر وباطن او بطاعت معبود على الاطلاق تعالى شانه وعظم برهانه چنانكه گوش ظاهر وباطن او جز كلام حق نشنود وديده سر در سر او جز كتاب حق نه بيند وزبان وقلب وقالب او غير از نام حق نگويد تا در سلك زمره صم بكم عمى منسلك نباشد ودر تحت زمره لهم قلوب لا يفقهون بها ولهم اعين لا يبصرون بها ولهم اذان لا يسمعون بها مندرج نگردد وهمچنين ساير اعضا وجوارح باطن وظاهر وباقى حواس وقوا ومدارك ومشاعر همچنانكه عبادت قلب بعد از تحصيل عقايد حقه اشتغال لسان قلب است

بذكر دائم

بذكر دائم حسب اجازة صاحب نفس مأذون از امام معصوم عليه السلم كما قال الله تعالى الا بذكر الله تطمئن القلوب واستغراق عين قلب در مشاهده صور ونقوش مكتوبه بلوح قلب بواسطه قلم اعلى كه عبارت از روح اعظم است كما قال الله تعالى اولئك كتب فى قلوبهم الايمان وايدهم بروح منه واشتغال استقبال اذن قلب بر تلقى وارادات والهامات ربانيه وكلم وخطابات سبحانيه كما قال عز وجل وتعيها اذن واعية همچنين عبادت قالب بعد از اقامت اركان ظاهره شرعيه مشغول ساختن جوارح است بخدمت از صاحب نفس مأذون كه شيخ راه آگاه عبارت از ان كامل دو قوس است وهمچنين مشغول ساختن لسان بتلاوت اوراد واردة از نفس اجازه شيخ راه او من ينوب عنه كه مأخوذ است از انفاس واجازات مشايخ سلسله طريقت ومرشدان راه حقيقت كه سلسله اجازات تشان يدا بيد بنفس منتهى ميشود بامام عليه السلام وچون مقصود از تحرير اين صحيفه بيان اوراد موظفه است جهة يكى از فرزندان روحانى بالتوفيق اوراد موظفه

اذاقه الله من رحيق التحقيق وآن بر دو قسم است اوّل آنستكه
كه مواظبت مداومت بران موجب قرب نوافل ومداومت بر
ان موجب عروج بر معارج ومنازلست ومهما امكن ترك
نبايد نمود تا وقتى معيّن ومدّتى كه معهود است وقسم
دويم آنكه در هنگام جمعيّت اقبال وفرصت وفراغ بايد بمو
ضبت ان اشتغال نمود واگر حضور خاطر وجمعيت وفرصت
وفراغتى نباشد تركش چندان ضررى ندارد لهذا اين
مقصود در ضمن دو فصل بيان ميشود بعد از ذكر مقدمه
جامعه ومن الله الافاضة والانوار اللامعه
بدان اى فرزند بالتوفيق ثبّتك الله على سواء الطريق كه
سالك طريق قويم ومناهج صراط مستقيم را اشتغال بهيچ
عبادتى از عبادات قلبيه وقالبيه ومداومت بر هيچ
طاعتى از طاعات جنانيه ولسانيه واركانيه بدون
حضور تام نيست وجوب حكم حديث قدسى لا يسعنى
ارضى ولا سمائى بل يسعنى قلب عبدى المؤمن محل ظهور
نور خدا وآئينه تجليات حضور مولا حقيقت قلب
روحانيه است صوريت جسمانى كه عبارت از مضغه

صنوبريه

صنوبريه واقعه در ايسر تجويف صدر است وهر تجلى معنوى
كه در قلب معنوى واقع ميشود در اين قلب صنوبرى كه بمنزله
معززه از لطيفه ربانى وبمثابه خليفه از مجرد روحا
نيست صورتى مطابق ان معنى ومثالى موافق ان تجلى
جلوه گر ميگردد هرگاه ان تجلى از تجليات جامعه باشد
لا محاله صورت متمثله صورتى جامع خواهد بود در جميع
صور بحكم انّ الله تعالى خلق ادم على صورته وبر طبق آيه
كريمه وعلّم ادم الاسماء كلّها صورت انسانيت چنانكه
جناب على ابن موسى الرضا صلوات الله عليه التحية والثنا
در شرح سكينه قلبيه مذكوره در آيه شريفه هو الّذى انزل
السكينة فى قلوب المؤمنين فرموده است كه السكينة ريح
تفوح من الجنة لها وجه كوجه الانسان وگاهى باشد كه
اين تجلى قلبى بحدّى قوت كند كه از باطن بظاهر ظهور
كند ودر خارج متمثل گردد وملحوظ چشم ظاهر شود
چنانكه حكايت تمثل جبرئيل بصورت دحيه كلبى از براى
نبى عربى مشهور وتمثل القدس بصورت انسان
مستوى الخلقه والاجزاء والاركان از براى مريم بنت

عمران در قرآن مذکور است و از جملهٔ انفاس الهیه که از لسان
حقایق ترجمان حضرت فیاض الحقایق مولانا ابو عبد الله
جعفر الصادق علیه و علی آبائه الطاهرین صلوات الله
الملک الخالق ظهور کرده این کلمات شریفه است که
الصورة الانسانیة اکبر حجة الله علی خلقه و هی الکتاب
المبین الذی کتبه الله بیده و هی الهیکل الذی بناه
بحکمته و هی مجموع صور العالمین و هی الصراط المستقیم
الی کل خیر و هی الجسر الممدود بین الجنة والنار بناء
علی هذه المقدمات بسالک را لازم است که در جمیع
مع احوال و اقوال و افعال و حرکات و سکنات و لحظات
و لمسات و لمحات در هنگام ذکر و عبادت و طاعت و خدمت
مراقب قلب صنوبری باشد تا انواع تشعشعات از اقسام
تجلیات بر قلب صنوبری از قلب معنوی منعکس
میگردد ملحوظ چشم دل میشود چنانکه عارفی فرموده

عجایب نقشها بینی خلاف رومی و چینی

اگر با دوست بنشینی ز دنیا و آخرت غافل و ادله بر صحت
این مطلب از آیات الهیه و اخبارات معصومیه باضافه

براهین

براهین عقلیه و شواهد کشفیه بسیار است که در این مقام نمیگنجد
و من الله الاعانة والمدد

در ذکر مشی از اوراد

که مداومت بر آن فتح قرب نوافل و موجب عروج بر معارج و منا
زلست و مهما امکن ترک ننماید کرد تا وقت معین و معهود
و چون بمقتضای حدیث کما تنامون تموتون و کما تستیقظون
تبعثون نوم و یقظه انسان که عبارت از توجه روح است
از ظاهر بباطن و التفات آن از باطن بظاهر نمونه موت و بعث
است پس بنا بر این سالک را لازم است که در هنگام بیدار
شدن از خواب و هنگام ارادهٔ خواب متذکر حالتین مذ
کورتین باشد و از این جاست که غالب اورادی که در این فصل
مذکور میشود با این دو وقت تعلق دارد با این تفصیل که چون
صبح از خواب بیدار میشود و از مستی هشیار میگردد
پیش از تکلم بکلام و اشتغال بجمیع افعال و اقوال بالتمام بر
طبق آیهٔ کریمه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها
الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما تخلق باخلاق الله
و متادب بآداب ملائکه گردیده چنانچه صباح بامر فالق
الاصباح بمقتضای والصبح اذا تنفس متنفس بنفس رحمانی

می‌کرده سالك بنفس نفس رحیمی کرده که کلمه محمدیه الهیه را بعد بتمام معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بزبان عقیدت توجّهات جاری کرده اند تا همچنانکه از ظلمات لیل ظاهر بیرون آمده داخل نور نهار ظاهر می‌گردد بموجب کریمه هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور وکان بالمؤمنین رحیما بواسطه تاثیر نفس رحیمی از ظلمات لیالی حجب بیرون آمده داخل نور نهار شهود وظهور وتجلی وحضور گردد بعد از آن بعنوان عادت املا باقامت صلوة کبری قیام نموده بمراتب سکینه قلبیه باشد تا از ادای فریضه فجر فارغ شود وبعد از فراغ بتلاوت آیه العظیمه تامه که صراط المستقیم عقاید حقه است وبر اسرار توحید وعدل ونبوت وامامت ومعاد محتوی وبر رموز علوم وتوقیفات تعالی مجدّه منطوی مشتمل بر نفی تشبیه وتعطیل واثبات امر بین الامرین در صفات ونفی جبر وتفویض واثبات امر بین الامرین در افعال است اشتغال نماید وبعد از آن بقرائت سبحه زاهره وکلمه طاهره که کتاب اجمالی معارف الهیه وعلوم ربانیه است مشغول گردد واین دو ورد اختصاص بنماز الصلوة فجر ندارد بلکه

بعد از نماز

بعد از نماز صلوة مجموع خمس بروجهی که از ائمه هدی صلوات الله علیهم ماثور است باید خوانده شود بعد از آن متخلق بخلق لاهوتی ومتادب بادب ملکوتی گردیده بیک نفس بکلمه علیه جمالیه متکلم وبنفس رحیمی اجمالی متنفس گردد وچون سالك را از صورت معنی التفات وانتقال از ظاهر بباطن انتقالی واز شهادت بغیب توجهی میسر شد ومقرر است که صورت وظاهر وشهادت ونبوت را معنی وباطن وغیبی یعنی از ولایت علویه علیه السلام نیست لهذا میباید بعد از تخلّق بخلق حضرت لاهوت وتادّب بادب حضرت ملکوت واستنزال رحمت رحیمی حتمیه از حضرت ذات بر صاحب نبوات دامین بر رسالات علیه وآله افضل الصلوة از ظاهر نبوت بباطن ولایت توجه نموده بیک نفس بکلمه جبرئیلیه که مانند کلمه توحید بر نفی واثبات مشتملست تکلم نماید وبواسطه تجلیه اولی نفی جلال وکمال وکرم ونعم ومروت وفتوت از اولیاء طاغوت نموده بواسطه تجلیه اولی واثبات کمال وجمال وکرم ونعم ومروت وفتوت از برای حضرت ولی الهی نماید که الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات

وبواسطه تخلیه ثانیه نفی حول وقوت وسلطنت وقدرت
وارادت بواسطهٔ تحلیه ثانیهٔ واختیار از اغیار نموده
اثبات مهر وجلال وقوت واختیار وارادت واقتدار آن
برای صاحب کرم ومالک اقتدار یعنی صاحب ذو الفقار نماید
که الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ
فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ
الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا واین نفی واثبات مجاهده باطنیت
وهم چنانکه مجاهده ظاهری در مقام نفی وجود رسیده تمام کفار
ظالم واثبات ابرار واخیار ظاهری میباشد این مجاهدین
باثبات حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ونفی حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَا
سِرُونَ کوشش مینماید که عبارت از جنود عقلیه علیه و
جنود جهلیه دنیه باشد بعد از آن از مقام مجاهده
بمقام مشاهده عروج نموده اغیار را بالکلیه فراموش
ونقش جمال رفعت شعار یار را بر لوح سینه خود منقوش
نموده باقبال کلی وتوجه تام متوجه حضرت ولایت کلیه گردیده
تکیه فعه بکلمه اجمالیه علویه که بسبب اشتمال بر چهار اسم
عظیم الاقتدار ومحیط بر چهار رکن عرش اسرار وچهار

بآیه

بآیه کرسی انوار است تکلم نماید وچون سالک را بعد از توجه
کلی بحضرت ولایت کلیه کلی آثار جلال حضرت مولا قدیر ظاهر
میشود نظر بضعف وجود بنا باشد که تزلزل در ارکان اطمینان
او راه یابد بابد بحکم لا ملجأ ولا منجأ ولا مفر منك الا اليك باز
ملتجی بملجأ ولایت ومتمسک بعروة الوثقی هدایت گردیده
تکیه فعه بکلمه علویه تفصیلیه بعد از کلمه علویه اجمالیه
تکلم نماید وچون انسان انموذج عالم کبیر است وانحصار
سرّ الوهیت وولایت ونبوت در عالم وجود او نمونه
ونشانه میباشد لا جرم بلسان جبرئیل عقل کلی از
جانب حضرت اعلای الوهیت ذات تقدس شانه حضرت
نبوت کلیه قلب را که مبعوث بمقاتله کفار جنود نفس
است امر بندا کردن حضرت ولایت کلیه زسر موعود بفتح
باب اول از کلمه علویه تفصیلیه که مسمی است بباب الظاهر
وباب النبوة وباب محمدی وباب التنزل وباب الامر افتتاح
نماید الحاصل بلسان حضرت نبوت کلیه قلب در مقام امتثال
امر حضرت اعلای الوهیت ذات تعالی شانه حضرت ولایت
کلیه سر را ندا کرده بدحول باب ثانی از کلمه علویه تفصیلیه

که مسمی است بباب الباطن وباب الولایة وباب علوی وباب الاستدلال
وباب الاجابة اختتام نماید تا بواسطهٔ تاییدات ربانیهٔ الهیه الهامات
وملکوتیه جبروتیه وشفاعات احدیهٔ محمدیه نشآت علویه وجذبات
ولویه بباطن او فایض گردد وباید که حرف اخر از کلمهٔ علویهٔ تفصیلیه
را که مسمی است بتریکون بعدد عین الجمع مکرر نماید وچون از غلبه نشأت
علویه وقوت جذبه ولویه کار سالک قاطع للسالک بجائی میرسد
که عنان سلوک از دست او بیرون آمده مجذوب مطلق میگردد
واگر چه کلیم خویش را از امواج بحار خطرات ومهالک بیرون میآورد
ولیکن غریقان شطاط بحار جهالات را دستگیری نمیتواند نمود واگر
قانون سلوک که نتیجهٔ مقام نبوتست از میان مرتفع شود راه افاضهٔ
عالی بر سافل واستفاضهٔ سافل از عالی منقطع گردد چرا که وصول
فیض موقوفست بوجود برزخ در جهتین ومتوسط بین العالمین
که عبارت از انسان کامل که نسخهٔ سالک باید از جذب مطلق
بسلوک حق رجوع فرماید تا شراب تجلی جذب را با کیفیت شراب
کافوری سلوک بیامیزد وعود بمقام نبوت که فرق بعد الجمعیت است
فرموده تا ثانیاً متخلق بخلق لاهوت ومتادب بادب ملکوتی گردد
یکدفعه بکلمهٔ محمدیهٔ تفصیلیه که عبارت از نفس رحیمی تفصیلست

تکلم نماید

تکلم نماید بکام جان وهمانا که روان از نشآت مقامات محمدیت اوّلیه
واوسطیه واخرویه که مستفاد است از کلمهٔ جامعهٔ اولنا محمد واو
سطنا محمد است محظوظ متلذذ ومتلذذ میفرماید وچون بواسطهٔ
اشتغال بلوازم سلوک که ترکیب قوای بدنیه است آینهٔ قلب
را غباری عارض میگردد وحجابی رقیق چهرهٔ خاطر را میپوشاند
میباید در خواتیم اعمال واوراد موظفه یعنی در ختم سجدهٔ شکر
معبود ایزد تعالی بعد از نماز عشا با حضور تمام ومراقبهٔ قلب
وتوجه بحضرت باری تعالی واستشفاع از حضرت انسان کامل که
ظاهرش صورت نبوت محمدی وباطنش معنی ولایت علویست بکلمهٔ
مفتحه که مفتاح کنوز دولت تکلم نماید اقلاً سه مرتبه یا پنج مرتبه
واگر حضور واقبال وجمعیت وفراغ بال باشد هر چند که خواهد وهر چه
تواند این کلمهٔ مبارکه را مکرر میتواند کرد واوراد نماز فجر وعصر وعشا
بزیارت حضرت سید الشهدا قرة العین الاولیا وسبط النبی وابن
الولی حسین ابن علی ع وحضرت مصلح سلاسل الاولیا ومنبع ولایت
الاصفیا وصاحب مقام الاصطفا والارتضا علی ابن موسی الرضا
ع ختم نماید ودر هنگام خواب که بموجب النوم اخ الموت مشاهد
حال نزع واحتضار اموات ومناسب مرگ وتوابع حیات وصورت

مقام تسلیم رضا و مقدمه منزل رضا و بقاست باید محتضر ولد به پشت
خوابیده به تلاوت و اوراد صلوات بجز رطب اللسان گردیده یعنی
یک دفعه بکلمهٔ محمّدیه و یک دفعه بکلمهٔ جبرئیلیه و یک دفعه بکلمهٔ علویّه
تفصیلیه و یک دفعه بکلمهٔ علویّهٔ اجمالیه بشرطی که حرف آخر میم بتمکون
بعلامت عین الجمع مذکور شود و یک دفعه بکلمهٔ محمّدیه تفصیلیه تکلّم نماید الخ
ختم باب قلب بخاتم سکینهٔ صدریه و ترقیم لوح ناصیه بوسم سکینه
عقلیه ابواب ظاهره را منقفل منقفل نموده باب باطن را که مدخل
یار و مخرج اغیار است بروی خود بگشاید و در هنگام ختم باب قلب
بخاتم سکینهٔ صدریه تشهد کامل را بختم مذکور منضم سازد چنا
نکه افتتاح ختم با افتتاح تشهد و اختتام ختم با اختتام تشهد مقا
رن باشد با شرایط مأخوذهٔ شفاهیه و در هنگام ترقیم لوح ناصیه
سکینهٔ عقلیه مجدداً بکلمهٔ محمّدیه تفصیلیه تکلّم نماید بر این وجه که
افتتاح تکلّم با افتتاح ترقیم و اختتام تکلّم با اختتام ترقیم مقارن باشد
با شرایط مقرّره معهوده و چون سکینهٔ صدریه خلیفهٔ سکینهٔ قلبیه
و سکینهٔ عقلیه خلیفهٔ سکینهٔ صدریه است مناسب اینست که با
سکینهٔ قلبیه که نعت بطون او را ثابت است که صلوات کبری که اشاره است
ببطون محض و طالست بر مصداق مفهوم انا المعنی الذی لا یقع

علیه اسم و لا شبه مقارن باشد و با سکینهٔ عقلیه که وصف ظهور او را
ثابت است کلمهٔ محمّدیه تفصیلیه که اشاره است بظهور صرف و دلالت
بر مظاهر حقیقیه تفصیلیه و مراتب تعددیه ظهوریه اولیاً او وسطیاً
و آخریاً مقارن باشد و با سکینهٔ صدریه که جامعست بین البطون
والظهور و برزخست بین الغیب والشهود تشهد کامل که جامع
مراتب الوهیت و رسالت و ولایت و مشتمل بر مراتب ثلاث غیب مطلق
و شهادت مطلقه و غیب مضافست مقارن باشد تا استیفاء
حقوق منازل و معارج و استقصاء واجبات مقامات و مدارج بعمل
آمده باشد و بدانکه همچنانکه سالک در مراقبهٔ سکینهٔ قلبیه که از
اعمال از عمل مستمرهٔ عین قلبست در هنگام اقامهٔ صلوات کبری که از
ذا یعنی دائمه لسان قلب است علی الدوام فی اللیالی والایام در
مجامع حرکات و سکنات لازمست و همچنین مراقبهٔ سکینهٔ صدریه
و سکینهٔ عقلیه از باطن نتیج نشأ جامعه بین الجذب والسلوک و
البطون والظهور است و گاهیکه حجاب مراقبهٔ سکینهٔ قلبیه نشود
خالی از تقویت نخواهد بود مخفی نماند که در مراقبهٔ سکینهٔ قلبیه
که فی الحقیقه توجه بجانب کعبهٔ باطنیه و تولی بسوی شطر قبله
معنویه است و در هنگام اقامهٔ صلوات کبری خصوصاً بر نقطهٔ بری

کما اقامه مذکوره بجمله سرّ الستر باشد که دران رموز خفیه عظیمه و کنوز
مخفیه جلیله است که درین مختصر نگنجد و مترتب از عنایت
مولی آنکه بتوفیق ترقیم رساله علی حده عطا میانند ان شاء الله
العلی الاعلی نوماید و بدانکه مجموع عبادات سالک ظاهراً و با
طناً بعد از عقاید حقه و ارکان شرعیه اقامه صلوات کبری
و صغری است و مراقبه سکینه صلوتیه و سکینه عقلیه و هریک
از اقامتین مذکورتین از مقوله عبادات لسانیه است قلباً
او قالباً و لا محاله عبادت سمعیه لازم عبادت لسانیه خواهد
بود از انجا که هرچه لسان قلب بان ناطق گردد سمع قلب
او را داعی شود و هرچه لسان قالب بان تکلم نماید اذن قالب
او را سامع گردد و هریک از مراقبات مذکوره از مقوله عبادات
بصریه است قلباً و مثالاً و خیالاً و در این مقام عبادت ارکانیه
دیگر نیز هست و ان ختم باب قلب است بقلم ذو شقتین اعنی
صورت و معنی قلب المؤمن بین الاصبعین و هم چنین ترقیم
لوح ناصیه بقلم مذکور و نظیر این معنیست ترقیم سکینه قلبیه
بر لوح قلب بقلم مصوره قلبیه که خلیفه قلم اعلی و مظهر اسم
المصور است و مشتمل است بر دو شق جمع و فرق و محل و ست

هر دو اسم

هر دو اسم راتق و فاتق را کما قال سبحانه و تعالی اولم یر الذین
کفروا انّ السموات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما و از این
مقام است ظهور قرانی که نزول جمع اجمالست و ظهور فرقان
که نزول تفصیلی بیانی انجاست قال عز شانه انّ علینا
جمعه و قرانه فاذا قراناه فاتبع قرانه ثم انّ علینا بیانه
و از این حقیقت است فصل و جمع یوم القیمة که یوم الفصل یوم الجمع و
عبارت از انست کما قال جل سلطانه هذا یوم الفصل جمعناکم
و الاولین ابانی عظیمت از علم که مجموع علوم و صناعات
ظاهریه و باطنیه از ان استخراج میشود و سر این اعمال لسانیه و
سمعیه و بصریه و ظاهریه و باطنیه انست که هر اسمی از اسمای
حسنی الهی که لا محاله در عالم غیب حقیقی مجرده دارد چون بعالم شها
دت ظهور کند ظهوریه آن بر دو نوع ممکن است نوع اول ظهور
در عالم اصوات و حروف و الفاظ و کلمات که عبارت از اسماء الله
ملفوظ است نوع دوم ظهور در عالم نقوش و خطوط و ارقام
و کتابات که عبارت از اسماء الله مکتوبه است و هم چنین ظهور
اسما در عالم مثال که خیال حقیقی غیبی و هم برزخ بین العالم
الغیب و الشهاده است بر دو نوع تواند بود اول ظهور در عالم

اصوات وحروف قلبیه که منطوق لسان قلب ومسموع سمع قلبست
نوع دوم ظهور در عالم خطوط ونقوش قلبیه که مکتوب لوح
قلب وملحوظ عین قلبست وچون سالك راه خدا را باید
که جامع ظاهر وباطن ومعنی وصورت وقلب وقالب بحق
مشغول باشد همچنانکه حقیقت قلب او باید مشغول باید
حق باشد وحضور ذات تعالی شانه باید لسان قلب
او با قامه صلوات کبری که نطق قلب است مشغول باشد وعین
قلب او در معاینه سکینه قلبیه که رقم قلبست مستغرق باشد
ولسان ظاهر قالب او با قامه صلوات صغری که نطق ظاهر قا
لبست اشتغال نماید وسمع باطن وباب قلب ولوح
ناصیه او باستماع صلوة کبری وسمع ظاهر او باستماع
صلوة صغری بلند گردد که اول عنوان صدریه وثانی معنا
حتی وخیال ودیباچه عقلست برقم سکینه صدریه
وسکینه عقلیه مرقوم گردد وباب قلب او که عنوان صد
راست برقم سکینه صدریه مرقوم گردد ولوح ناصیه
او بنقش سکینه عقلیه منقش باشد تا هیچ جزو
از اجزای ظاهر وباطن از حقتعالی خالی نباشد

ودله زنان

ودله زنان شیاطین الانس والجن را بهیچ بهیچ حال و
از هیچ منفذ در وی مجال نفوذ وتطرق نباشد چنانکه
عارف لاریب حضرت لسان الغیب فرموده   من آن نیم
که دهم نقد دل بهر شوخی   در خزینه بمهر تو ونشانه تست
واینست انچه در فصل اول مطلوب بود در ذکر بعضی شی
از اوراد که در هنگام جمعیت وفراغ بال بآن اشتغال
باید نمود واگر حضور وجمعیتی وفرصت وفراغتی نبا
شد ترك اورا مصلحت نباشد از انجمله بعد از فراغ از او
راد مذکوره نماز صبح اگر خواهد کلمه جبریلیه را بعدد
عین عین الجمع مکرر نماید وهمچنین آیة القدره را بعدد
خمس عین الجمع بخواند چراکه آیه مذکوره مشتمل است بر
پنج فقره وفصل که مشعر است بر پنج مسئله واصل لهذا چون
بعدد خمس عین الجمع خوانده شود ضمنا رعایت عدد
عین الجمع که اشرف عددیست بعمل آمده باشد ودر تلاوت
آیة القدره وجهه قلب را متوجه حضرت قدرت کامله
که ید الله معنویست وازو قبض وبسط ظاهر و
باطن واعنه منع واعطا، صورت ومعنی بکف کفایت

وتبعیت ولایت اوست نموده حضرت انسان کامل را که مظهر
تام اسم مالک الملک ولایت بخش اولیاء هادی ومولای
شان گستاخان را بیقینست دینیت ودر اصطلاح درد
کشان مصطبه توحید وجرعه نوشان جام تجرید
ودر بعضی السنه وافواه تعبیر از آن بقلندر میکنند کما
قال الحافظ العارف   بر در میکده رندان قلندر
باشند که ستانند ودهند افسر شاهنشاهی
آئینه تجلی عزت واستیلای دست قدرت باشند کما قال
قدس سره وعظم قدره   خشت زیر سر وبر تارک
هفت اختر پا   دست قدرت نگر ومنصب صاحب جاهی
وهمچنین آیه الاعراف را که مشتملست بر سه فصل در تحو
لیت بر سه اصل بعنوان خطاب یا رب الارباب در
مقام حضور حضرت نور النور اعلی سلطانه وجل
برهانه بعدد عین الجمع تلاوت نماید وباصل اول
اثبات وحدانیت ذات وباصل ثانی تصدیق بقدس
صفات نموده باصل ثالث که مقتضی اعتراف خطاء
خود وتظلم نفس است اشاره بعدل در افعال

نماید

نماید تا بمقتضای الاعتراف بالذنب کفارة له یونس وار از
ظلمات بطن حوت حیات طبیعی برآید کما قال سبحانه فا
ستجبنا له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین وبعد از
نماز عصر کلمه جبرئیلیه را بطریق نماز صبح بعدد عی
نی الجمع بخواند وبعد از نماز مغرب وفراغ از تلاوت آیه
العظیمه تامه وسجده ظاهره بر وجهی که در فصل اول نگا
رش یافت بتلاوت صورت العظیمه اشتغال نماید
وهمچنین بعد از نماز عشا وفراغ از آیه وسجده مذ
کوره بقرائت سوره البرکه مشغول گردد وقرائت
سورتین مذکورتین را بقصد اتحاف واهداء بارواح
زاکیه ظاهره وبواطن عالیه طیبه علیه عالیه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین وارواح مؤمنان ممتحن که در
حدیث شریف ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا
ملک مقرب او نبی مرسل او عبد امتحن الله قلبه للایمان
مذکور است واشاره بکمال درجه وعلو مقام ایشان
فرموده اند ودر احادیث اهل بیت علیهم السلام
تعبیر از ایشان بشیعه خاص واینان از درویشان

ونقرا اولیا وعرفای با صدق واخلاص میامند بعمل آورد
وباید با حضور کامل خوانده شود وبارواح قدسیه تحف
الیهم توسل جسته شود که منح افاضه انوار عجیبه واسرار غریبه
خواهد بود بعد از قرائت سورة البرکه بتلاوت سورة النبوة
یکدفعه سورة الولایة سه دفعه اشتغال نماید بفضل
استعجال ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام وفضل تقویت
دین مبین وتنویر شمع یقین واذلال مکذبین بیوم الدین
فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
قد فرغ من هذه الرسالة المسمی بکریة الاحرفی ببیست
ودویم شهر رجب المرجب سنه [illegible]

خاتمه در ذکر اذکاری که در ذکر کاری که در هنگام وقوع
عطسه ومشاهده نور شمع وچراغ شاهد بیان از ابه ایاغ
مواظبت آن بر دماغ باید نمود بدانکه چون انتقام نفسی
از عالمی بعالمی بدون ظهور حضور حضرت ولایت کلیه
که واسطه ایجاد عوالم وواسطه انعقاد سلسله وجود
بنی آدم در برزخ بین الحدوث والقدم هست صورت نمیبندد
چنانکه از فقرات بلاغت آیات خطب نهج البلاغه کذا

اخبار

اخبار ماثوره بموجب بعضی احادیث صحیحه که بین
الخواص والعوام مشهور است البته در حین تولید
مولودات ودر هنگام تودیع حیوة حضرت ولایت کلیه
متجلی جلالی وجمالی بر موقع ومولد متجلی میگردد چنا
نکه عارف بلاریب حضرت لسان الغیب میفرماید ای
جان عاریت که بحافظ سپرده دوست روزی رخش
ببینم وتسلیم وی کنم همچنین در هنگام عود روح ببدن
در قبر نیز چون در حقیقت یکنوع از حیواة وممات ویکی
از عوالم انتقالیست ظهور حضرت ولایت کلیه ضرور
وسؤال نکیرین نیز در حضور واستیذان از
ایشان صورت صدور میگردد ودر این اوقات عود
روح ببدن باعث وقوع عطسه وظهور آن آفتاب
عالمتاب سپهر وجود موجب ظهور روشنی در نظر
مودع ومستقبل خواهد بود وانقرار بعضی احادیث
عین عیون نکیرین نیز در نظر اینکس در کمال ضوء
وروشنی خواهد بود واز اینجاکه بموجب براهین
محکمه طبیعت انسانی از امر عادیه منصرف میگردد

۵۰۲ ص
۲۵۱ ر

بر سالک طریق من لا انام و بر متذکرین محقق و محتم است
که همواره در حین وقوع عطسه بقرائت ایه الا استشهاد که
در حقیقت اقرار بعبودیت و استشهاد بر این معنی است
اغتنام مواظبت نماید تا در حینی که بعلت معاودت
روح ببدن متعطش خواهد گردید بعنوان عادت زبان
ان بهمان قرائت جاری و ان حضرت ولایت کلیه و حضرات تکبیرین
بشهادت بر عبودیت خود و ربوبیت رب الارباب معاونت
و یاری طلب نماید و پیوسته در هنگام مشاهده شمع و چراغ
بر بیان عقاید حقه اسلامیه رطب اللسان گردد تا در هنگام
میکه بظهور افتاب جمال مولی چشمش روشن و بضیا منور
عینین عیون نکیرین بزم عود و محفل بتربیش مزین گردد و سطوت
ظهور حضرت نور النور تزلزل در ارکان حواس او نینداخته صولت
وقوع ان واقعه اش چون وحشت زدگان خواموش نساخته قبل
از سؤال باعتبار سابر احوال بر بیان عقاید حقه اسلامیه
اشتغال نماید والحمد لله رب العالمین والسلام علی محمد
واله اجمعین وصلوات الله علی الائمة الهادین المهدیین
وسلم تسلیما کثیرا کثیرا

متعطش

ده که دست تصرف این کهنه زال پر مکر و فسوق را
کوتاه سازد و بنیاد عفت را بتند باد شهوت
تباه نسازد تا بدستیاری عفت دامن عصمت
نگیریم و در بیابان مهلکت بضلالت نمانیم آه
آه از جفای این عجوزه مکار و از وفای دوره
این ... ان که هر لحظه رنگی میسازد و هر لحظه نیرنگی
میبازد و از پس پرده مکر و فریب جلوه مینماید
و دل هزاران را بکمند کرشمه و ناز بعشوه می باید
مژده مواصلت عالمی را شعفناک کند و ...
و رطه مفارقت هلاک ... دنیا کهنه زالی
بر وفق ... ... نسته ... ... بر دامنی صورتی
بنماید و پنهان کند ... ... کند
... ... که ... دی کند دست و پا کوبد
که دل شادی کند هر نفان نو تمی ... عشوه
از وصال خود فرستد مژده تا بدین مژده کند
خانمان ... ... از ... ...
اصواب دنیا عجوزی بلیتی ... ... عشوه ... ...

دوری بیش نیست دل نکه دار از فریب این عجوز بهر
وصلش ز آتش هجران سوز وصل او حاصل نکشته بر کسی
زین تمنا خاك شد جانها بسی هر که دنیا را بجوی نکرفت
دوست از علایق زهد کشت و مرد اوست عارفی دنیا
را دید بعالم رؤیا دختر جمیله با قامت رعنا داغها
بش بر جبین مبین و جراحتها بر پشت پای نکارین
پرسید که این داغ چراست و این جراحت از کجاست
کفت بسیاری از جوانمردان هستند که از شراب
قرب الهی مستند کل مراد نچینند جز از کلشن هدا
یت و غنچه دل نشکفند جز بنسیم عنایت چندانکه
باب طلب خواستکاری ایشان میکشایم و جبین
مبین بر زمین تمنا میسایم باری نظر ملاطفت
جز بکراهت نمیکشایند مرا وجبت و مواصلت من
نمینمایند چون موجب وصلم از ایشان حاصل نیست
داغهای چنین بر جبین بانیست و بسیاری از
نامردان میباشند که تخم محبت من در دل میپاشند
قدم نمیزنند جز بقفای من و نظر نمیکنند جز

بلقای

بلقای من پیوسته بطلبکاری من مسرورند و
از مقام قرب ذو المنن دور چندانکه بر سرها و
پای من میربایند و جبین تمنا میسایند نه ایشا
نرا از مواصلت من سوا دلیست و نه مرا از ملاطفت
ایشان بهبودی جراحتی که از پای من روانست
از اثر بوسه دنیایی و جبین سایی ایشانست
آری آری انکه مرد حق بود از غم دنیای
دون مطلق بود خود بپوید راه جز راه هدا
یت دنیا رد جز بدرکاه خدا نشسته از دنیا قرب
هر دو دوست در پناه قرب حق وارد نشت وانکه
از دنیای دون سرمست شد از مقام قرب ایزد
دور شد نه ز دنیا کام وی حاصل شود نه
بوصل دوست او واصل شود نه درین حجله کند
دامادی نه بجز غم باشد او را شادی کو تو را
هست ای بی هوشی بس از غم دنیای فانی در
کذر بکذر از این کهنه زال و شادیش با منه
در حجله دامادیش رخ بتاب از مکر این فرهادکش

گرچه شیرینیست باشد درویش   این توبش روغن
خوردن نان تابکی کو یکو دایم دیدن نان تابکی رو بجود
در ملک عزلت گوشه   خویش بدست آر از قناعت
توشه   باش قانع تا بیفتی در طمع کز طمع با ذلت
آید مردم   وقتی در ارض اقدس بخارا
سرایی با درویش بینوایی هم حجره بودیم و هم سفره
دونها قرص خورشید مان زیب خوان و شبها
از خوشه پروین زینت قوت روان پیوسته بر سفره
قناعت جهان و شخص تسلیم و رضا را میزبان
چند روزی بد بینوا لکذران حال درویش
بینوا را در بنای توانایی شکست افتاد و طاق
طاقتش را سست شد بنیاد آتش جوع خرمن
شکیبائی را سوخت و شعله شکایت بر جانش
افروخت تمنای اطعمه لذیذه از دنیا صبرش
اخراج کرد و با این بخانه مان اغاز لجاج کفتم ای
درویش دل ریش خوان قناعت نعمتی است بی محنت
تشویش و مائده از واطعامیست بی مشقت بیش

ازبینش

ازبینش قال الله تعالی أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ
أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ چون بنی اسرائیل از تربت
نصیحت راه الجوع را بهبودی حاصل نشد و مضمون
اِهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ را مایل شد حسب
التمنای ان از ان شریف مکان رحل اقامت بسیم
و در قریه از حوالی انجا نشیم حضرت واهب العطایا
ضیافت خانه بهرمان ترتیب فرموده انچه تمنای در
ویش بود لیکن در خلال اخال رئیس ان قریه فقیر
را شاهزاده خراسان که مفقود بود تصور نمود
روزی چند در اعزاز و احترام می افزود هر چند
سوگند یاد میکرد مفید نمی افتاد بلکه اقوی
میشد اساس ان بنیاد اخر الامر این معنی در خرا
سان منتشر شد و سایر اهل قری مجز گشته از هر
طرف سان و برگ شکیبی سان کردند و انقیاد
و اطاعت اغاز حاکم مشهد مقدس را تزلزلی در
بنای طاقت روی و در این خصوص تدبیرها
میکرد که فقیر را نوعی بر طرف کند و ناوک هلاکوا

هدف درویش بینوا را لشکر جبن بمحاصرهٔ دل درآمده
در صدد دفع آن بر آمد چندانکه مجادله نمود مطلقا
ندادش سود چون راه چاره مسدود دید با جزع
و فزع تمام نزد حقیر دوید که کنج قناعت و جوع سلامت
بهتر از خوان کرامت و بیم هلاک و ملامت است آن
کنجی است بی زوال و این رنجی است لا یزال سنی دست
دعا بدان کبریا بر آورده پیدا شدن شاهزاده
مفقود را از حضرت ودود مسئلت نمودیم علی الصباح
خبر ورود در آن نواحی رسید و از آن قضیه رسته
بعلانه مشهد کردیم بکنجی غنودیم کرت آسودگی تا ابد
بگیتی برو کنجی گزین در آن نو آگوش بکش دست
طمع از خوان دنیا که جز نیشی نباشد هیچکه نوش
ما را در ملک عزلت گوشه ده و از خوان قناعت
توشه شکیبی عنایت نما که بفریب عشوهٔ دنیا از
راه رخ نتابیم و خصلت کرامت فرما که در منزل
حرص و حسد در بستر غفلت نخوابیم هم درد تو
دهی و هم درمان تو فرستی هم جان تو بخشی و هم تو

سنائی

سنائی گاه قدح ماتمان بر لب نهی وگاه بادهٔ حیا
تمان در کام چکانی گاه با انگشتی جامهٔ جانها
چاک کنی گاه بسوزنی چاک گریبان ما بدوزی
که فرستی درد که درمان گهی دهی که سنائی
جان وگاهی جان دهی که بجانها چاک ز انگشتی
زنی که بدوزی چاک جان از سوزنی
حکیم با حذاقت را شنیدم که باب طبابت گشوده
بود و مریضهٔ حامله را مداوا مینمود اتفاقا روزی
بادم روح افزا از دار الشفا درآمده بعزم زیارت
اهل قبور در کوچهٔ عبور میکرد جمعی را دید دست
بر پیشانی بر حلقهٔ ماتم زده تابوتی بر دوش دارند
گویا بیرادیدهٔ شاهد عزا در آغوش کشیده
پرسید این همه نوحه و زاری چیست و میتی که در
این تابوت کیست گفتند زنیست قابله همان
مریضهٔ حامله گفت هنوز وقت مردن او نیست
بار دیگر نبضش بمن رسانید تا ببینم مرض چیست
تابوت را در کشادند میت را در آورده نبض

طبیب نهادند طبیب انگشت حذاقت گشوده بنبض
سنجید و دیدهٔ بصیرت باز کرده کالکونه اش دید
سوزنی بدست گرفته در پهلوی میّت فرو برد
و گریبان صد چاک ممات نقش نوشته حیات رفو
نمود پس این کرامت در عرصهٔ لطافت افراخته
و نفس علیوی را با لب معجز بیان آشنا ساخته
فرمود بر خیز و سجدهٔ شکری بجا آور که چی هنگام
شربت اجل بخوردی و حسرت زندگی در دل خاک
نبردی   آب حیوان ریختی در کام جان
بار دیگر زنده گشتی در جهان   نوش کردی از
شراب زندگی   خویش افکندی در آب زندگی
بسبب بر جان نکردی جامهٔ چاک حسرتی
در دل نبردی زیر خاک   از دم عیسی وشی جان
یافتی   جان فدا ناکرده جانان یافتی عاقبت
میّت را جان رفته بتن باز آمد و عمر گران مایه
دو ساز از گلخن ممات در آمده در گلشن حیات
خرامیدن گرفت و از نوازش موضی بر خاسته

در بستی

در بستی ار میدن معلوم شد که طفل از رحم دست
در انکرده راه نفس را حایل شده بود و شاهد
اجل معلّق را مقابل سوزن چون بانگشت
وی رسید متألم شده دست جانب خود کشید
سد از میان برداشته شد و راه نفس باز
رشته اجل کوتاه گشت و سلسلهٔ عمر دراز
یافته بس مرده جان از نفس کاملان
از نفس کاملان یافته بس مرده جان   مرده
دلی تا بکی خیز فیجو کاملی   وقت دم اوکن طالب
زندگی جاودان کیست زن حاملهٔ طالب دنیای
دون نفس دنی همچو طفل در رحم او پنهان
در طمع آورده دست راه نفس کرده سد
سوزن حکمت کجاست تا بکند دفع آن   ای طمع
گشته مع دست بکش از طمع   تا نزنی بیسبب
دست بدامان جان   نفس امّارهٔ ما را که
دشمن خونخوار است در بطن ما جای دادی
و انگشت طمع را که نتیجه حرص و حسد است بعقل

نفس گشادی حکیم محکم رای محکمهٔ عقل را بفرست تا از
سوزن حکمت نشتری بسازند و سدّ گلو گیر حرص را
که غدّهٔ دل مردگی و اعزه کیست از سینه بر اندازد
تا از بلیهٔ افراط و تفریط برخواسته شاهین میزان
عدالت بگیریم و از غرقاب هلاکت و ضلالت
بسفینهٔ نجات در آمده جهالت نبریم ملکا پادشا
ها از خزانهٔ معرفت ما را نغابی ده و از ترانهٔ عدالت
پیغامی تا از سماع آن مدهوش شویم و از قرابه
دل ای خاموش شیشهٔ شک و گمان را شکسته بادهٔ
ایقان بنوشیم و سیاهی نامهٔ اعمال را نشسته جامه
روسفیدی بنور افعال بپوشیم   روزی بقرستانی
در گذر و در بحر اندیشه غوطه ور بودم مشعل تدین
مهر از سقف سمین سپهر فروزان بود و صحن زمین
از تابش از آتش سوزان شیرازه هوا در سر شعله
ور شد و پشت پای از عرق جبین تو افتاب جهان
سوز قیامت از مشرق فلوت در فضای خیال و
جمال بصید طایران اعمال غمایان قوّت و اهم دست

تقرف

تقرف در دام تخیل زده بحفظ تصورات درك معانی
مکرد و از قضایای دار القضای ربانی کشف
رازهای نهانی لیکن در تصور این قضیه تحملی
داشت و از تصدیق این رعیّه تاملی ناگاه کودکی
کی با صوت حزین از گوشهٔ قامت نوا از اختر لب
معجز بیان بترنم باز و خواندن کلام الکان که فمن
يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ
ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ از استماع ان سرا پا گوش شد و از
نشاءه صهبای حقیقت مدهوش ظلمت شك بنور
یقین زایل شد و حجت منکران دین مبین باطل
شکوکی از اعجاز کلام مبین تافت بدل تابش
نور یقین وسوسهٔ شك بیقین در شد
سینه از آن آینهٔ نور شد نور یقین تافت
در افضای دل گشت نجات ملك هب حق را بجل
پس هرکه را از ترانهٔ عدالت نغمهٔ بگوش آمد
و از خمخانهٔ حقیقت جرعهٔ نوش کرد از دار
الوسوسهٔ شك بمصطبهٔ یقین در آمد و

وحالات باطل راهم از عمل فراموش کرد انکه در مز
رعهٔ روزکار جو تخم محبت نباشد ودل صاحبدلان
را بتیشهٔ عداوت مجروح سازد زیراکه آنچه بکارد همان
بردارد وبد نکند هرکه خبر دارد   انکه خبر دارد
از عدالت سلطان   تخم بکارد نکو مزروع اعمال
زانکه هر آن چیز حاصلش شود از زرع   هست
نتیجهٔ ز تخم در همهٔ احوال   صاحبدلی را دیدم
در حجرهٔ تنهائی نشسته ودر دامنش بو رخ اعیان بسته
شمشیر ذکر مدامش حمایل وبسیر فکر تماشی مقابلش
هوای باغ بودش ونه تمنای زاغ پیوسته قدم بعرصهٔ
مجاهدهٔ نهادی وابواب مشاهده کشادی سخن
نگفتی جز بحلقهٔ عرفان وقدم ننهادی جز براه
ایقان از انجاکه افتاب جهان تاب حقیقت از مشرق
دلش طالع بود پرتو انوار الهی پیوسته از مطلع
رخسارش ساطع شعشعهٔ جمالش تابان کشت
وصیت کمالش در دوران تلاوت محبتش در [illegible] رسید
کفتم بخدمتش جان فدا کنم خواستم دیدار

زخنده

زخندهٔ انارش بهرهٔ بیابم وکلی از کلزار رخسارش بچینم
کمر ارادت بر میان بسته بی اختیار کوچهٔ چند با قدم
شوق دویدیم تا عاقبة الامر بپای قصرش رسیدیم
دیدم عنان مغرب بسته ودل با حضور بی
نیاز پیوسته بشارب لطف در پای قصرش ایستاده
وباب عداوت از روی شقاوت کشاده نصیحت
کفتمش نشنید ملامت کردمش بتیغ زبان
بدرشتی کفتی باز وسنک جفا بر اهل وفا
انداختی اغیار بیخبر از انکه جاه کی [illegible] تجا
هست مداهن کمراه بی خواست تا سنکی بر صاحب
دل اندازد وویرا بیکناه مقتول سازد سنک
[illegible] صاحبدل [illegible] انداخت [illegible] دریچه باز کشت
وزود سنک انداز فرود آمد بشکست ودر
خاک وخون اسیر سنک انداز [illegible] چون سر
شکست وخونها فرو ریخت بی اختیار دست
تضرع کشوده بدامن معذرت در اویخت چون
هدف ناوک ندامت شد واز کرده [illegible] زشت

در
بازگشت صاحب لوا رحمت آمده از سر تقصیرش
گذشت روم من ای بخود سنگ جفا بسبب
بوزرق مردان خدا ایقدر بر خود عرصهٔ تنگ
خود بدست خود من بوزرق سنگ بی‌سبب
بهر که سنگی افکنی فی الحقیقت بر سر خود میزنی
سود سنگ اندازی غیر از سنگ نیست بو رخشی
خوش خوش سرخی رنگ نیست سنگ را بگذار
سنگین دل مباش خود بخونریزی خود مائل مباش
میزنی سنگ عداوت تا بکی می‌نهی طرح شقا
وت تا بکی چند روزی رسم محبت پیشه کن
و انصاف رستخیز اندیشه کن ازین ان
شرکان بقصر زیبای و منزل توحیدات معانی سان
کن و اندرکه جهالت بدرجه عدالت در آورده
در بحر از نور حضور بود ما بانگی تا اند عا
بازی نفس بد افعال جسته دست از سنگ اند
زی بود ایم و در بیشه عداوت و شقاوت نو اکنده
در مزرعه اعمال خود تخم محبت بکاریم از اداده

گفتار

کرکو فتار نکردیم و صیادی ده که شکار نشویم
عنکبوتی در گوشه بام بمشقت تمام تاری چند بر
یکدیگر تافته بود و دام پر کیجکی با هزاران بافته
خواست مگسی صید نماید خود بصید در امد چندا
نکه سعی در ازادی نمود بر گرفتاری افزود عاقبت
در دامی که نهاده بود کاهی بر و خود بدام افتاد
بنا کام بمرد جانوری جانوری از اندام خواست
کند ثیل بصید اهتمام حلقه داشت بقدم فیل
شد صید نگف نامده خود صید شد تا
کن احمق بعبرت نظر بین که چه شد عاقبت
جانور فیل منه تا ننهی پا بصید
صید مکن تا نکنی خویش صید

تمت الکتاب الرساله
فی شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۷۲

حب نسبی کی باشد سلوک — جذب نسبت بجا جرب السلوک

این سلوک مقام عاشق است — جذب معشوق لیست و خالق است

عشق در معشوق وده عاشق نهان — سبق در مشتاق ده ابی عیان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر
المرسلین وآله الطاهرین بدانکه بر هر مکلفی وا
جبست که سیاح خود را در دریای بی انتهای فکرت
غوطه ور ساند وبدیدهٔ بصیرت بعقد لآلی
شناسای ذات در صدف صفات بر دارد و
سیاح فکرت را اندر عی تحقیق مرحله پیمای معا
رج توفیق کرداند ومحققانه خود را باقدم توفیق
بسر منزل تحقیق که مقام اهل حالست رساند وبلحظ
بانظر تامل وتعقل در نفس خود غور نماید که کیست
وسبب آمدنش اندار الملك علم بشهود وجود
که هستی عبارت از آنست چیست وعهد ازل را بجا